بررسی وتوصیف

زبان هورامی

وگویش پاوه ای



پژوهش ونگارش: منصور سلیمی





بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی و توصیف زبان هورامی

(گویش پاوه‌یی)

پژوهش و نگارش:

منصور سلیمی

انتشارات احسان



سلیمی، منصور
بررسی و توصیف زبان هورامی: (گویش پاوه‌یی) /پژوهش و نگارش منصور سلیمی
تهران: احسان، ۱۳۹۲
۵۶۰ ص.
فیپا
ISBN: 978-964-356-849-8
یادداشت: کتابنامه: ص.۵۳۵ همچنین به صورت زیرنویس
(گویش پاوه‌یی)
موضوع: پاوه‌ای
موضوع: اورامانی — دستور
۱۳۹۲ ۸س۲ ۶س/BP۳۲۵۶
رده‌بندی دیویی: ک۹فا۳
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۳۱۷۸۴
کتابخانه ملی ایران



بررسی و توصیف زبان هورامی (گویش پاوه‌یی)

✦مؤلف: منصور سلیمی
✦ناشر: نشر احسان
✦چاپخانه: مهارت
✦تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
✦نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۹۲
✦قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان
✦شابک: ۸-۸۴۹-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸



فروشگاه :
تهران ـ خ انقلاب ـ روبروی دانشگاه.
مجتمع فروزنده ـ شماره ۴۰۶
تلفن : ۶۶۹۵۴۴۰۴

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

فصل سوم: پدیده‌های زبر زنجیری در زبان هورامی

فصل چهارم: دستور زبان

فصل پنجم: واژگان

فصل ششم: فرایندهای آوایی «هورامی» در سنجش با فارسی

به نام خداوند جـان آفـرین حکیم سخن در زبان آفرین

پیش‌گفتار

«و مِن ایاته خلقُ السموات والارض و اختلاف السنتکم والونکم ان فی ذلک لایاتٍ للعالمین»
قرآن کریم، سوره‌ی الروم، آیه ۲۲. ترجمه :
«و از نشانه‌های خدا آفرینش آسمانها و زمین و مختلف بودن زبانها و رنگهای شما است. بی‌گمان در این، دلایلی برای فرزانگان و دانشوران است».

زبان شگفت‌انگیزترین و پیچیده‌ترین ترفه‌ی بشر زاد پس از آفرینش است. خداوند بزرگ در وصف خود، پس از اشاره به آفرینش انسان، بیان و تعلیم آن را همسان و هم‌سو با خلقت بشر می‌داند و با عظمت از آن یاد می‌کند.

نظر به همین اهمیت، امروزه بخش عمده‌یی از تحقیقات علوم‌انسانی مربوط به زبان و گفتار است به طوری که موضوع دانش‌های نوینی چون زبان‌شناسی، روان‌شناسی و بخشی از پزشکی گردیده است. زبان معادل وجود انسان است، آنکه زبان ندارد زمان و حوادث آن را نه می‌تواند به خوبی دریابد و نه خود را عضوی زنده از جامعه‌ی بشری می‌پندارد.

زبان آیینه‌یی است که در آن بسیاری از رفتارها، عقاید، اندیشه‌ها، شیوه‌های زندگی سنت‌ها و دهها نمود اجتماعی و فردی دیگر منعکس می‌شود.

با مطالعه و تحقیق در الگوهای زبانی و گویش‌های گوناگون در واقع به شناخت فراگیری از تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و اجتماعی و ... جوامع مختلف پی می‌بریم و در حقیقت از راه همین مطالعات به مسیر حرکت تاریخی اقوام و تحولات شیوه‌های زیستی و نمودهای اندیشه و تفکر و احساس ملتها و بسیاری دیگر از متغیرهای اجتماعی و اقتصادی و واقف می‌شویم.

می‌دانیم که زبان پدیده‌یی اجتماعی و حیاتمند است و همچون هرموجود زنده‌ی دیگر در معرض دگرگونی، این دریافت از زبان موجب شده که بررسی و تحقیق در این عرصه به ویژه در چند دهه‌ی اخیر مورد توجه زبان‌شناسان و پژوهشگران شاخه‌های مختلف آن قرار گیرد.

«گویش‌شناسیِ به عنوان یکی از شاخه‌های علم بررسی زبان سابقه‌ی دیرینه‌ای دارد. این رشته در طول تاریخ خود همگام با تنوع دیدگاهها در علم زبان‌شناسی تحولات زیادی پذیرفت و شیوه‌های بررسی و نکات مورد تأکید در آن دستخوش تغییرات عمده‌ای شد»(۱).

امروزه در همه جوامع پیشرفته توجه به گویش‌شناسی و تحقیقات فراگیر در مورد گویشها از جایگاه ویژه‌یی برخوردار است. زیرا حاصل آن، پدید آمدن دستاوردهای گوناگون زبانی و دهها نتیجه‌ی عملی - کاربردی پیرامون زبان و فرهنگ جامعه است.

زبان هورامی و انگیزه‌های انتخاب موضوع پژوهش

زبان هورامی یکی از اعضای خانواده‌ی زبان‌های کردی است که از دیرباز در ناحیه‌یی به نام هورامان، زبان مردم آن دیار بوده است. زبانی است ترکیبی از شاخه‌ی بزرگ زبانهای هند و اروپایی و از گروه زبان‌های ایرانی.

پژوهشگران و زبان‌شناسان درباره‌ی این زبان یا به گفته آنان گویش و لهجه، تحقیقات نه چندان قابل توجهی دارند که در اینجا به پاره‌ای از دیدگاههای آنان درباره‌ی هورامی اشاره می‌کنیم. «بندیکتسن» نخستین کسی که آغازگر پژوهش در مورد زبان هورامی است، چنین اظهار نظر می‌کند:

«لهجه‌ی هورامی برای محققان زیاده از حد عجیب بود زیرا نه ایرانیها و نه خود کردها آن را نمی‌فهمیده‌اند ... در سنندج بعضی‌ها می‌گفتند زبان هورامی در گذشته زبان مشترک همه آنها بوده و حتّی تمام کتابهای قدیمی به این زبان نوشته می‌شده است»(۲).

۱- رک، جهانگیری، نادر «نگاهی تازه به گویش‌شناسی» مجله‌ی دانشکده ادبیات و دانشگاه مشهد، سال بیست و پنجم، ش ۳، ص ۷۴۱.

2. Age Meyer Benedictsen [and] christensen, les dialects d'Awroman et de pawa, kobenhavn, 1921, preface, I.

«کریستنسن» در مقدمه‌ی دوم کتاب «بررسی لهجه‌ی هورامان – پاوه» می‌نویسد : «به کمک همین مواد (مواد و عناصری که بندیکتسن از مسافرت ۱۹۰۱ به کردستان فراهم کرده بود) توانستم یک دستور زبان برای لهجه‌ی تقریباً فراموش شده و رو به نابودی بیابم لهجه‌ای که مطالعه‌ی آن در شناخت فقه اللغة زبانهای ایرانی بسیار حائز اهمیت است.

بندیکتسن به پیروی از عقیده‌ی خود اورامانیها، لهجه‌ی پاوه‌یی را یک لهجه‌ی فرعی از زبان اورامانی به شمارآورده است، حال آنکه قطعات شعری که به زبان پاوه‌یی در یادداشت‌های او آمده است، نشان دهنده‌ی ظرفیت ادبی این زبان است ... این خصیصه‌ی ادبی موجب می‌شود که ما نتوانیم زبان پاوه‌یی را یک لهجه‌ی فرعی و محلی ساده به شمار آوریم» (رک همان، مقدمه‌ی دوم)[1].

«دیوید مکنزی» در مقدمه‌ی کتاب خود در مورد گویش هورامان لهون (نوسود) چنین می‌آورد:

«... از بسیاری جهات لهجه‌ی هورامانی شبیه یک لهجه‌ی قدیمی ایران دوران میانه است هورامی یک لهجه‌ی گورانی است. یکی از کهن‌ترین و محفوظ مانده‌ترین گروه زبانی است. ... سیستم واجی هورامی به میزان قابل ملاحظه‌ای شبیه لهجه‌های اطراف سلیمانیه و سنندج است...».

آقای صدیق صفی‌زاده (بورکه‌ئی) زبان کردی را به پنج گویش تقسیم کرده و هورامی را در شمار گویش گورانی دانسته است «زبان کردی اکنون به سبب تحول و دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی به شیوه‌ی پنج گویش بزرگ درآمده است که هریک دارای گونه‌هائی است : ۱- کرمانجی شمالی ۲-کرمانجی جنوبی ۳- گورانی ۴- لکی ۵- لری.

گورانی:

کردان اورامان و دینور و کرند و پیروان یارسان در پیرامون کرمانشاه و اسلام‌آباد و گوران و گهواره و گروهی از کردان افشار آذربایجان و کردان خانقین در عراق با آن گفتگو می‌کنند. این گویش در آغاز پیدایش اسلام زبان شعر و ادب سرایندگان و گویندگان کرد بوده و

---

1. D. N. Mackenzie, the Dialect of Awroman, Kobenhavn, 1966. p.3.

دورنمائی است از زبان پهلوی، و اکثر متون کردی که از قرن دوم هجری تاکنون به یادگار مانده است به این گویش نوشته شده است»(۱).

دکتر عبدالرحمن ذبیحی صاحب قاموس زبان کردی براین باور است که : «در ناحیه‌ی شمالی و میانی زبان کردی دو شعبه‌ی زبانی وجود دارند که با وجود دوری از هم انسان می‌تواند به آسانی بگوید که در اصل یکی هستند. آن هم لهجه‌ی زازایی در شمال و گورانی در میانه است این یکی بیشتر به هورامی مشهور شده است. زیرا بزرگترین ناحیه‌ای است که هورامی در آن رایج است یعنی منطقه هورامان، جز آن در ریژاب، که نوله در میان طوایف باجه لان و زنگنه و شه‌به‌ک هم با آن تکلم می‌شود ... من (بعد از ۱۵ سال لهجه‌شناسی کردی) تا حدی به این مهم رسیده‌ام که اینها کردی هستند. اما هنوز نیاز به تحقیق بیشتر دارد»(۲).

دکتر حشمت‌الله طبیبی جامعه‌شناس که خود از کردان کرمانشاه است درباره‌ی هورامی این گونه می‌نگارد : «... از شاخه‌های اصلی کردی، کردی اورامی (گورانی) است. شعب این زبان (اورامانی گورانی) عبارتند از :

الف) گویش زازا در ایلات آذربایجان غربی و سردشت و عشایر کرد ترکیه در دیار بکر و ارزنجان.

ب) گویش اورامان لهون

ج) گویش اورامان تخت

د) گویش ژاورودی

ه) گویش پاوه و قسمتی از جوانرود

و) گویش گورانی قدیم که زبان کتابت، کتب دینی طوایف اهل حق است.

ز) «ماچو ماچو» که گویش سادات اهل حق است و ویژگی مذهبی دارد.

ح) گویش گهواره‌ای قدیم

ط) گویش کوره جوئی قدیم

ی) گویش بیوه نجی قدیم

۱- رک، کردی بیاموزیم، صفی‌زاده، صدیق، انتشارات بلخ وابسته به بنیاد نیشابور، تهران، ۱۳۶۰، ۱۳.

۲- رک، قاموسی زبانی کوردی، زه‌بیحی، عه بدوره رحمان، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، ارومیه، ۱۳۶۷، ۵۵.

ک) گویش قلاعی

ل) گویش کندوله

م) باجلان از اکراد عراق مقابل دشت زهاب[۱]

پیش از پرداختن به انگیزه‌های انتخاب موضوع اثر (بررسی و توصیف زبان هورامی، گویش پاوه‌یی) به سؤالی مقدر که ممکن است به ذهن خواننده برسد پاسخ می‌دهم و آن، علت زبان خواندن هورامی به جای لهجه یا گویش یا گونه زبانی چه بوده است؟

هرچند تاکنون تعریف‌های مرزبندی شده و علمی در مورد اصطلاحات کلیدی همچون زبان، لهجه، گویش و ... مطرح نشده و هر پژوهشگر زبانی از نگاه خاص خود به تعریف آنها پرداخته ولی آنچه مورد استناد نگارنده بوده و به خود جرأت داده عنوان زبان را برای هورامی برگزیند، تعریفی است که آقای یحیی مدرّسی از زبان و گویش ارائه داده‌اند: «هرگاه دو گونه‌ی زبانی بدون آموزش آگاهانه در حد ایجاد ارتباط معمول برای گویندگان یکدیگر قابل فهم باشند، آن دو گونه، دو گویش متفاوت از یک زبان واحد بشمار می‌روند در غیر اینصورت باید آنها را دو زبان جداگانه دانست»[۲].

علاوه براین باید گفت که زبان هورامی تفاوت‌های فاحش دستوری، آوایی و واژگانی با کردی معیار دارد، از این‌روی نمی‌توان هورامی را گویشی از کردی دانست بلکه عضوی از خانواده‌ی زبانهای کردی به شمار می‌رود.

همچنین اشاره به این موضوع ضروری است که غالباً معیارهای غیر زبانی و غیرعلمی موجب برجسته شدن یکی از زبانها و در حاشیه قرار گرفتن بقیه‌ی گونه‌ها شده است. بر همین اساس است که گروهی فارسی را زبان و کردی، بلوچی و گیلکی و ... را گویش می‌دانند یا آنها را از لهجه‌های فارسی می‌خوانند، در صورتی که دست کم این داوری در مورد زبان کردی و از جمله هورامی ناپذیرفتنی است.

۱- رک، مبانی جامعه‌شناسی و مردم شناسی ایلات و عشایر، طبیبی، حشمت‌اله، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۴۱-۲۴۲.

۲- رک، جامعه‌شناسی زبان، مدرّسی، یحیی، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۳.

انگیزه‌های انتخاب موضوع کتاب

در فاصله‌ی سالهای ۱۳۵۵-۱۳۵۷، که دانش‌آموزی دبیرستانی (در رشته‌ی علوم تجربی) بودم، علاقه‌یی وافر به شعر و ادب کردی در خود می‌دیدم، گرچه در آن روزگاران پـای‌قلم شکسته و زبان کتابت کردی خاموش بود. جسته و گریخته، منظومه‌های دست‌نویس کردی و از جمله هورامی را با اشتیاقی زیاد می‌خواندم و گزیده‌نویسی می‌کردم. سالها گذشت تا این که در کلاس درس تاریخ زبان فارسی دوره‌ی کارشناسی حضور یافتم و از استاد ارجمند دکتر رضا زمردّیان درباره‌ی پژوهش‌های انجام شده در زمینه‌ی زبان کردی پرسش‌هایی کردم و ایـن پـیش درآمـدی بـرای اسـتمرار تـداوم مـطالعات و کسب آگـاهی بـیشتر در زمـینه‌ی تحقیق در شاخه‌ای از زبانهای کردی شد. انگیزه‌های اصلی من در انتخاب موضوع این کتاب بوده‌اند:

۱- تاباندن اشعه‌های دانش بر گنجینه‌یی از زبان مردمی که هنوز آن چنانکه شایسته است. شناخته نشده و این در راستای کشف و آشکار کردن جلوه‌هایی از عظمت آفرینش است که بخشی از آن در زبان تبلور یافته است.

۲- خدمت و ادای دین به سرزمین و مردم دیاری که سالیانی دراز در میانشان زیسته‌ام به رنجدیدگانی که گنج‌ها زیرپای دارند و خود و دیگران چنانکه بایسته است، بدان آگاه نیستند و به پاس برخورداری از نعمت‌ها و هرآنچه از آنان وام دارم.

۳- کشف و بیان برخی حلقه‌های مفقوده زبان فارسی که آثاری از آنها در هورامی دیده می‌شود و کمک به تحقیقات و پژوهشهای در زمانی فارسی و کردی و دیگر زبانها و گویشها.

۴- بیم به فراموشی سپردن و محو عناصر و صورتهای زبانی کـهن سـال و بـاستانی و مصمم شدن در به کارگیری روشهای علمی زبان‌شناسی در توصیف و ثبت و ضبط آن عناصر و صورتها.

۵- فراهم کردن پژوهشی مدون و علمی برای پژوهشهای زبان‌شناسی در حال و آینده و کمک و یاری به فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی در زمینه شناخت عناصر زبانی، فقه‌اللغه‌ی واژه‌ها و ..

۶- پرهیز از تحقیق در زمینه‌هایی که نه کاربردی است و نه بنیادی. و نوگرایی و بنیان نهادن پژوهشهای گویش‌شناسی برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی.

۷- نبودن تحقیقات علمی در زمینه‌ی شناخت زبان هورامی و ناقص بودن پژوهشهای محدود و معدود که اغلب آنها به زبان فارسی نیست.

۸- اعتماد بر فرهنگ بومی و ایرانی خود با شناخت آن و عدم خودباختگی در برابر تهاجم‌های فرهنگی - زبانی استعمارگران.

۹- فراهم کردن زمینه‌ی شناخت علمی زبان برای شاعران، نویسندگان و دیگر فرهنگ دوستان هورامی و غیر هورامی با بررسی و توصیف نظام آوایی، دستوری و آشنایی با مجموعه‌یی از واژه‌های فعّال هورامی.

۱۰- ایجاد اعتماد و اطمینان به پژوهش‌های داخلی و محققان ایرانی در شناخت توانمندیهای فرهنگی زبانی و ... با اذعان به بیگانگی و عدم درک درست پژوهشگران غیربومی از گویش‌های محلّی. از آنجا که زبانها و گویش‌های محلّی سرزمینمان ایران، سرچشمه‌های بسیار جوشنده و زاینده‌ای از فرهنگ و ادبیات و ظرایف زبانی است و در حقیقت گویای تاریخ دیرینه‌ی حیات فرهنگی و اجتماعی ما است و از طرفی این گویشها و زبانها بر اثر گسترش روزافزون وسایل ارتباط جمعی، آموزش‌های همگانی، چاپ و انتشارات کتابها، مجلات و... به زبان رسمی، در معرض کمرنگی و حتی نابودی قرار دارند، بنا به درک این موقعیت و انگیزه‌های یاد شده، برآن شدم که موضوع کتاب خود را به «بررسی و توصیف زبان هورامی ...» اختصاص دهم زیرا پیش از این کار و به ویژه در میانه‌ی آن به این واقعیت دست یافتم که به عنوان یک گویشور هورامی زبان، ضرورت دارد بار مشکلات و موانع کار را مشتاقانه بر دوش کشم.

پژوهش‌های پیشین درباره‌ی هورامی

اطلاع و آگاهی ما تاکنون درباره‌ی زبان هورامی اندک است؛ زیرا اکثر کسانی که در این باره تحقیقی دارند یا غالباً غیر هورامی بوده و کمتر به زوایا و ابعاد مختلف این زبان پی‌برده‌اند، و یا عموماً محققانی بوده‌اند که بیشتر آثار آنان پیرامون ادبیات هورامی به ویژه شعر آن بوده و

کمتر به بررسی زبان‌شناختی این زبان پرداخته‌اند.

به‌طور کلی در آثار ادبی «کردی»، تذکره‌ها، فرهنگها و گاه تحلیل‌های جامعه شناختی به صورت پراکنده و غالباً آشفته به زبان هورامی (گورانی) اشاره شده است. در این میان می‌توان از محققان داخلی همچون آثار آقای دکتر محمد مکری، زبان‌شناس و متخصص در زبانهای گوناگونی ایرانی و کردی و آقای صدیق صفی‌زاده (بورکه‌ئی) و دیگران یاد کرد. در این راستا محققان کرد عراقی مانند :محمد امین هورامی و یا پژوهشگران «مجمع علمی کردشناسی» و دیگر زبان‌شناسان و پژوهشگران خارجی همچون محققان زبان‌شناس روسی، انگلیسی و ... مطالبی در مورد هورامی نوشته‌اند ولی به گمان نگارنده از میان آثار و کتابهایی که به‌طور اخص به زبان هورامی و بررسی و توصیف آن از نگاه زبان‌شناسی پرداخته‌اند، سه اثر زیر از اهمّیّت خاصی برخوردارند:

۱- کتاب *Les dialected d'Awroman de pawa* اثر :

Age Meyer Benedictsen [and] Arthur christensen که در ۱۹۲۱، با عنوان «بررسی لهجه‌های هورامی، لهجه‌ی پاوه» که به زبان فرانسه است و در ۱۲۷ صفحه ظاهراً در لندن به چاپ رسیده است. گذشته از اشتباهات بسیار فاحش که در کتاب دیده می‌شود؛ ولی به عنوان نخستین اثر مکتوب و نسبتاً روشن‌مند درباره‌ی ویژگی‌های دستوری، آوایی به همراه مجموعه‌یی از واژه‌های هورامی، مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم اکنون در دسترس است.

۲- کتاب *The dialect of Awroman*، اثر :*D.N. Mackenzie* در سال ۱۹۶۶، با عنوان لهجه‌ی اورامان (اورامان لهون)، به زبان انگلیسی در ۱۴۰ صفحه در لندن به چاپ رسیده است.

مکنزی زبان‌شناس مشهور انگلیسی چهار سال عمر خود را در کردستان عراق سپری کرده و حاصل آن بررسی چهار شاخه‌ی زبان کردی است که در کتابی به چاپ رسانده است. در لندن با دانشجویی هورامی زبان که در رشته‌ی اقتصاد تحصیل می‌کرده آشنا می‌شود و سرانجام تصمیم به تحقیق جدی در مورد زبان هورامی گویش نوسودی می‌گیرد. کتاب مکنزی نیز هر چند خالی از پاره‌یی اشتباهات نیست و همه‌ی جوانب این زبان را آن هم به روش‌های علمی و نوین زبان‌شناسی مورد بررسی قرار نداده و از طرفی مواد و عناصر مورد

تحقیق خود را تنها از یک گویشور اخذ کرده؛ ولی به هر روی می‌توان گفت که تاکنون اثری ویژه در مورد زبان هورامی نه در ایران و نه در عراق و ... به فراگیری و دقت کتاب مکنزی (تا جایی که نگارنده می‌داند)، به چاپ نرسیده است.

۳- رساله‌ی کارشناسی ارشد آقای شهرام نقشبندی که خود گویشوری هورامی است با عنوان «نظام آوایی گویش هورامی (گونه‌ی پاوه) از دیدگاه واج‌شناسی زایشی و واج‌شناسی جزء مستقل» در سال ۱۳۷۵ در دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه علامه طباطبایی تهران از آن دفاع شده است.

این اثر تحقیقی تازه‌ترین کاری است که در مورد زبان هورامی در ایران صورت گرفته است. پژوهشی است که با تکیه بر نظریه‌های زبان‌شناسی جدید انجام گرفته است ولی به گمان نگارنده علاوه بر این که بررسی و توصیف همه جانبه‌ی هورامی نیست،ممکن است جز آنانکه سر رشته‌یی در زبان‌شناسی دارند نتوانند به خوبی از آن استفاده نمایند. با اذعان به زحمت و تلاشی که پژوهشگران متحمل شده‌اند. بقیه‌ی آثار و نوشته‌ها تنها کلی‌گویی و اظهارنظرهای غالباً غیرعلمی و تکراری است.

روش‌ها و شیوه‌های تحقیق در این کتاب

هر اثر تحقیقی روش‌مند بی‌شک در راه رسیدن به اهداف خود از شیوه‌ها و روش‌های خاصی پیروی می‌کند که بیان این روشها برای محققان حال و آینده خالی از فایده نیست.

این تحقیق عموماً براساس نظریه ساخت‌گرایی و کاربرد روش‌های آن در توصیف زبان به انجام رسیده است. به بیانی ساده‌تر کار ما تصویربرداری از یک برش زمانی زبان بوده (تحقیق هم زمانی) که پس از ظهور تصاویر، به توصیف زوایای این دنیای رازناک پرداخته‌ایم.

در تصویربرداری، توصیف، طبقه‌بندی این پژوهش زبانی، بارها دچار حیرت و شگفتی و عظمت و شکوه این دیرینه زبان ایرانی شده‌ام و همین، خود نیرو و توشه‌ی شوق و علاقه را برایم فراهم آورده است. من به همراه خانواده‌ی دور از دیارم در آزمایشگاهی که هیچ‌گاه جز ساعاتی از شب چراغش خاموش نمی‌شد، ساعتها و روزها به آزمایش و دوباره‌نگری صورتها و عناصر زبان مادری از نگاهی دیگر پرداخته و چونان شکارچی تیزگوشی که در نخجیر گاه

منتظر شنیدن صدای پای آهوان است با سلاح قلمم برآوردگاه سپید کاغذ جمله‌ها، واژه‌ها، صوتها را که به طور طبیعی از زبان چند گویشور همیشه در صحنه حاضر جاری می‌شد، می‌نگاشتم حتی وسوسه‌ی این که بودنمان در مشهد، مباد که تفاوتهایی آوایی و ... را در زبان ایجاد نموده باشد، مادرم را از هورامان به این آزمایشگاه که تنها آزمایشگرش من بودم، دعوت نمودم و حدود دو ماه تمام بار دیگر یافته‌ها و مواد و عناصر زبان مادریم را از زاویه‌ای دیگر مورد بررسی قرار دادم. صدها جمله و واژه و ... را بی‌آنکه متوجه باشد از وی بر کاغذ می‌آوردم تا روزهای دیگر به سراغشان روم و توصیف خود را براساس آنچه جمع‌آوری نموده‌ام، تداوم بخشم. روش‌ها و شیوه‌هایی که در پیشبرد این اثر عملاً به کار بسته‌ام، به ترتیب عبارتند از :

۱- نخست فراهم آوردن عناصر زبانی از طریق مصاحبه با گویشوران؛ حدود ۳۰ نوار کاست را در تابستان ۱۳۷۵ در شهر پاوه از گفتار معمولی گویشوران مختلف (غالباً میان‌سال) تهیه کردم.

۲- پس از ضبط آنها اقدام به ثبت واژه‌ها و جمله‌ها با استفاده از الفبای آوانگار نمودم.

۳- سرانجام مرحله‌ی اصلی یعنی تحلیل و بررسی واج‌شناسی، دستوری و جمع‌آوری واژه‌ها با تکیه بر شواهد موجود ضبط و ثبت شده، آغاز شد.

اساس کار در هر سه مرحله معیار قراردادن تلفظ گویشوران بوده نه نوشتار و خط.

۴- مطالب فراهم آمده فیش‌برداری شده سپس به طبقه‌بندی و پاک‌نویس آنها پرداخته‌ام.

۵- در توصیف و بررسی خود از دو رساله‌ی کارشناسی ارشد (بررسی دو گویش زرندی و زابلی) به عنوان الگوی کار تحقیقی استفاده‌ی فراوان برده‌ام.

۶- در آغاز، میانه و فرجام کار با استادان محترم راهنما و مشاور بی‌وقفه مشورت نموده و در ادامه‌ی مراحل تحقیق و تصحیح اشتباهات همواره نظرات آنان را پیش چشم داشته‌ام افزون براین بارها از مشاوران غیر رسمی زبان‌شناسی که با بزرگواری وقت خود را در اختیارم می‌گذاشتند بهره می‌بردم. از آن جمله‌اند آقایان دکتر نادر جهانگیری، دکتر رضا زمردیان و پژوهشگران و شاعران محلّی هورامان.

۷- هرمرحله از کار که به نیمه فرجامی می‌رسید، مطالب، فیش به فیش با استاد مشاور

مورد بررسی قرار می‌گرفت و پس از راهنماییهای لازم، طبقه‌بندی و پاک‌نویس می‌شد. پس از آن مجدداً مورد بررسی و مداقه قرار گرفته، سرانجام برای حصول اطمینان از درستی روش‌های تحقیق و در جریان قرار گرفتن استاد محترم راهنما، مطالب آماده شده در اختیار ایشان گذاشته می‌شد تا مورد بررسی نهایی قرار گیرد.

یافته‌ها و دستاوردهای پژوهش یا برجسته‌ترین ویژگی‌های زبان هورامی

۱- وجود دو همخوان (صامت) متمایز برای «ل» [ɫ] و [l] و همچنین «ر» [r] و [r°] در هورامی.

۲- جنس‌پذیری (مذکر - مؤنث) اسم، صفت، ضمیرهای اشاره و فعل در هورامی و مطابقت این مقوله‌ها با هم در تذکیر و تأنیث.

۳- وجود سه ساخت مستقل از فعل مضارع اخباری مستمر (مضارع ملموس) و ماضی استمراری مستمر (ماضی ملموس) با توجه به این که برخی از زبان‌شناسان بر این باورند که این دو ساخت از طریق زبان‌انگلیسی وارد فارسی شده، ولی در این پژوهش هویت ایرانی وجود این سه ساخت به اثبات رسیده است.

۴- کاربرد مصدر بی‌تغییر آوایی در ساخت فعل.

۵- مقوله‌ی دستور «فعل‌های دو وجهی» در این زبان نمود ندارد زیرا برای هر فعل دو ساخت متفاوت وجود دارد مثل: شکستن (ناگذر) *mer°yay*، شکستن (گذرا) *mar°day*.

۶- کاربرد بن مضارع در برخی ساخت‌های ماضی مانند ماضی استمراری، ماضی استمراری مستمر.

۷- وجود دو ساخت متفاوت از برخی فعل‌ها در شکل سوم شخص مفرد به سبب مذکر و مؤنث بودن مانند فعل‌های ناگذر ماضی ساده، نقلی و ...

۸- مستقل بودن نشان وابستگی در وابسته‌های اسم (مضاف‌الیه و صفت).

۹- ظهور نشانه‌های مذکر و مؤنث در فعل‌های ربطی (سوم شخص مفرد).

۱۰- ارائه‌ی قاعده‌یی مشخص برای شناخت اسمهای مذکر و مؤنث غیرحقیقی هورامی.

۱۱- ظاهرشدن پیشوند در فعل‌های پیشوندی هم‌پیش ازماده‌ی اصلی‌فعل و هم‌پس‌ازآن.

۱۲- جدا شدن شناسه (نهاد پیوسته) از ماده اصلی فعل و پیوستن به پیشوند.

۱۳- جدا شدن شناسه (نهاد پیوسته) در فعل‌های مرکب از همکرد و پیوستن به ماده اصلی فعل.

۱۴- ظهور و نمود شناسه در پایان فعل امر و سوم شخص مفرد ماضی (فعل‌های گذرا).

۱۵- مشخص ساختن هویت برخی از واژه‌های فارسی که احتمالاً برای محققان این زبان زیاد روشن نیست مانند واژه‌ی ملوان که اصل آن در هورامی مشتق است نه ساده از دو جزء (شنا) **mala(ē)** و **wân** تشکیل شده یعنی شناگر. یا واژه لوله که از دو جزء لول «**lul**» و «**a**» ساخته شده و **lul** در هورامی به معنی هرچیز مجعد و دوران‌دار است.

یا یافتن مصدرهایی که بن مضارع آنها در فارسی هست ولی مصدرشان نمود ندارد مانند:

مصدر دیدن، که در هورامی دو مصدر دارد : (دیدن) **bīnay**، (دیدن) **dıyay**.

۱۶- وجود مصوتها (واکه‌های) کشیده با بسامد بالا که نقش تمایز دهندگی دارند مانند [ē] و [ō] که ظاهراً وجود آنها در زبان فارسی تا قرن هفتم در متون محرز است.

به‌طور کلی می‌توان گفت که کشش تا حدّ زیادی به عنوان یک مختصه‌ی واجی، نقش ممیز خود را در این گویش حفظ کرده است.

۱۷- نمود پاره‌ای از ویژگی‌های زبان باستانی در هورامی از جمله :

- حفظ شدن [w] آغازی در واژه‌ها مانند (باد) **wâ**، (بهار) **wahâr**

- باقی ماندن [h] آغازی در واژه‌هایی مانند: (انجیر) **hanǰīr** ، (انار) **hanâr**

- به کار رفتن [ǰ] در مقابل [z] فارسی میانه و فارسی دری بعد از مصوت :

(بریز) **benǰa** ، (خورشید) **r°ōǰyâr**

- به کار رفتن **b** (مانند بسیاری از لهجه‌های دیگر شمال غربی) در مقابل **d** فارسی (از **dv** باستانی) در واژه‌هایی مانند : «در، درب» **bara** ، «درخشش» **bıreqa** (با استفاده از «نقد واژه»، مجله زبان‌شناسی، سال پنجم، ش ۲، ۱۳۶۷، ص ۱۲۴).

۱۸- نقد و نقض پاره‌یی داوریهای زبان‌شناسان در مورد برخی همخوان‌ها از جمله [r].

آقای علی‌محمدحق‌شناس در کتاب «آواشناسی» خود (ص ۸۹-۹۰) چنین می‌نویسد:

«همخوانهای زنشی را به صورتهای [] $R\ \check{I}$ [ʃ] آوانویسی می‌کنند. می‌بینیم که همخوانهای ملازی غلطان و ملازی زنشی را هر دو با نشانه [R] آوانویسی می‌کنند، علت‌این واقعیت آن‌است که اولاً در هیچ‌زبانی این دو همخوان دوشادوش هم‌کاربرد ندارند، ثانیاً تفاوت آوایی آنها تا آن حدّ کم است که تمییز آن دو از هم مستلزم دقت زیاد از جانب شنونده است» در حالی که باید گفت در هورامی دو گونه «ر» هم دوشادوش یکدیگر کاربرد دارند و هم نقش تمایز دهندگی دارند: (صوت درازگوش) *sar°a*، (سر) *sara*.

۱۹- جدا شدن نهاد پیوسته (شناسه) از فعل، در فعل‌های گذرا (متعدّی) و پیوستن به مفعول، که در اصطلاح آن را «ارگتیو» می‌گویند.

۲۰- ساخت گونه‌ای از جمله‌ی چهار جزئی هوارمی (چهار جزئی مفعول - متمم‌خواه) که متمم اجباراً پس از فعل ظاهر می‌شود:

او دستش را به گل آلود *âḍ daseš telnâ ba har°ēwa.*

این‌ها شماری از دستاوردهای این پژوهش بود که به خاطر رعایت اختصار از دیگر یافته‌ها که غالباً دقایق فنّی است در می‌گذریم.

پیشنهادات قابل طرح

۱- ایجاد مرکز گویش‌شناسی که با دانشگاه و مراکز زبان‌شناسی در ارتباط باشد. همچنین گردآوری و طبقه‌بندی تحقیقات انجام شده؛ زیرا ایران از غنی‌ترین کشورها در تنوع و تعدّد گویش‌هاست و خطر محو و نابودی این سرمایه‌ها و میراث‌های فرهنگی با ضبط، ثبت و توصیف علمی آنها برطرف می‌گردد.

۲- در بررسی و توصیف گویش‌ها حتی‌الامکان از محققان و پژوهشگران بومی استفاده شود زیرا در رهیابی و پیشبرد مراحل تحقیق وجود آنها بزرگترین سرمایه است.

۳- به منظور بالا بردن میزان دقّت و وسواس علمی، توصیف گویشها - حتی‌الامکان - به‌صورت گروهی انجام شود طوری که دست‌کم یک عضو آن گروه، زبان‌شناس یا دانشجوی رشته‌ی زبان‌شناسی و عضو دیگر دانشجوی رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی باشد.

۴- احیا و زنده کردن بخشی از عنوان «زبان و ادبیات فارسی» با انجام پژوهشهای

زبان‌شناسی و انعطاف هرچه بیشتر گروه زبان و ادبیات فارسی در پذیرش موضوع پایان‌نامه‌هایی در باب گویش‌شناسی.

محتوی این پژوهش به اختصار

این پژوهش از یک پیش گفتار و یک مقدمه و شش فصل تشکیل شده است. در پیش گفتار از پاره‌ای مسائل که پیش از طرح اصلی پژوهش بایسته می‌نموده است سخن رفته موضوع‌هایی از جمله کلیاتی در مورد زبان هورامی، انگیزه انتخاب موضوع و روش کار تحقیق و ... . مقدمه شامل شناخت اجمالی از اوضاع جغرافیایی، فرهنگی، اجتماعی و وجه تسمیه هورامان و پاوه است.

- فصل نخست در بردارنده‌ی تعریف پاره‌یی از اصطلاحات است که در کتاب به کاربرده شده و شناخت مطالب این پژوهش یا غیرمستقیم به توضیح آن اصطلاحات وابسته است.

- در فصل دوم (توصیف واجی ...) نخست همخوان‌ها و سپس واکه‌های ساده و مرکب به‌طور جداگانه به شیوه‌ی علمی رایج در توصیف دستگاه واجی، استخراج و توصیف شده‌اند.

- فصل سوم، فصلی است به نسبت سایر فصلها کوتاه، در این فصل پدیده‌ها (واحدهای زبرزنجیری هورامی) تنها به بررسی تکیه و آهنگ در هورامی آن هم به اجمال پرداخته شده است.

- فصل چهارم که در حقیقت بخش اصلی کتاب و مفصل‌تر از دیگر فصل‌ها است، توصیف دستور زبان هورامی را در خود جای داده است. نظر به تفصیل موضوع، این فصل به چند بخش عمده تقسیم شده است:

در بخش نخست جمله و انواع آن، جایگاه‌های نحوی و بررسی جمله‌های شرطی و چند موضوع فرعی دیگر، مورد بررسی قرار گرفته است.

بخش دوم به شبه جمله و انواع آن اختصاص یافته است.

بخش سوم که از بخشهای اساسی این فصل است به بررسی و توصیف گروه فعلی پرداخته شده است.

بخش چهارم شامل گروه اسمی و گروه قیدی است که در هریک از این گروهها به تفصیل، جزئیات و زوایای موضوع، مورد بحث قرار گرفته و توصیف شده است.

– فصل پنجم (واژگان)، فراهم آمده‌ی مجموعه‌یی از واژه‌های کاربردی گویشوران هورامی است که باهدف شناخت دستوری‌آن واژه‌هابه‌ترتیب الفبایی‌آورده شده است که حدوداً ۳۰۰۰ واژه را در بردارد.

فصل ششم، بخشی است که مستقلاً به موضوع پژوهش ارتباطی ندارد بلکه جنبه‌ی مقایسه‌ای و سنجشی میان فرایندهای آوایی دو زبان فارسی و هورامی است، که در فصلی مستقل و در بخش پایانی کتاب تحت عنوان «فرایندهای آوایی هورامی در سنجش با فارسی» گنجانده شده است.

در این فصل چهار فرایند عمده : ابدال، حذف، افزایش و قلب، با ذکر شواهد متعدد، مورد بررسی قرار گرفته‌ودرهرمورد در صورت‌دستیابی به قانونمندی واجی، آن قانونمندی به روشنی بیان شده است.

در پایان این پژوهش فهرست منابع و مآخذی که در سامان یافتن این پژوهش نقش اساسی داشته و یا در کوته نوشت‌های متن به آنها استناد شده، با نشانی کامل به صورت الفبایی تنظیم شده است.

در پایان، وظیفه‌ی خود می‌دانم از راهنماییها و نکته‌سنجی‌های ارزنده‌ی استاد محترم جناب آقای دکتر تقی وحیدیان کامیار که به عنوان استاد راهنما، فراتر از یک‌سال افتخار شاگردی‌شان را داشته‌ام، صمیمانه و ازبن دندان تشکر نمایم.

همچنین از استاد دل‌سوز کُرد، جناب آقای دکتر افضل وثوقی که از آغاز تا فرجام کار، همواره از راهنمایی‌ها و نکته‌بینی‌های ارزشمندشان بهره‌ها برده‌ام و به جهت هم زبانی و همدلی فراتر از حدّ مورد انتظار دقت و دلسوزی به خرج داده‌اند، کمال سپاس را دارم.

نیز از استاد فاضل و نکته‌سنج جناب آقای دکتر نادرجهانگیری که بارها به عنوان مشاور وقت گرانبهای خود را حاتم‌وار در اختیارم گذاشته‌اند و در این روزها نیز زحمت مطالعه‌ی این اثر را از سر بزرگواری برخود هموار کردند، سپاسگزاری و قدردانی می‌کنم.

همچنین وام‌دار و قدردان همسر مهربان و استوار دلم هستم که با ایمان و صبر خود،

همواره مشوّق و یاریگر دلسوزم در زندگی بود و به همراه فرزندان دلبندم هفت سال دوری از دیار هورامان را تحمل کردند و دم بر نیاوردند و همچنان مشوق و همکار و همراهم بودند. از مادر فداکار و صبورم، برادربزرگ و دریادلم ودیگر اقوام ودوستان که‌همواره‌یاریگرم‌بوده‌اند، صمیمانه‌تشکر می‌نمایم.

بار دیگر سر تعظیم بر آستان آن «حکیم سخن در زبان آفرین» می‌سایم و برپیامبران و بندگان پاکش درود می‌فرستم.

خدایا چنان کن سرانجام کار — تو خشنود باشی و ما رستگار

مشهد

منصور سلیمی

مقدمه

اوضاع کلی هورامان و پاوه[1]

الف: وضع جغرافیایی

منطقه‌ی هورامان (اورامانات) نام بخشی از غربی‌ترین نواحی ایران است که درحاشیه‌ی مرز عراق واقع شده است. قسمت وسیعی از این سرزمین هم اکنون در استان کرمانشاه و بخش دیگر جزو استان کردستان است. حدود صد سال پیش چند تن دانشجوی دانمارکی در مورد این سرزمین چنین گفته‌اند:

«اورامان منطقه‌یی است کوهستانی به مساحت ۳۰۰-۴۰۰ کیلومترمربع سرزمینی کم جمعیت دارای راههای کوهستانی پرپیچ و خم و جنگلی ... تمام این ناحیه به دوبخش عمده تقسیم می‌شود:

۱- مناطق مرتفع به نام (هورامانی‌تخت) که شامل ۲۵ قسمت است و مرکز آن (بهرام‌آباد) است.

۲- مناطق گود یا درّه‌ای به نام (هورامانی لهون) که شامل ۱۶ قسمت است.

این قسمت از اورامان با ترکیه هم مرز است. ... هرکدام از این دو بخش حکومت

1. Pâwa - hawrâmân

مخصوصی به خود داشته و برهریک «خانی» حکومت می‌کرده است»[۱]. منطقه‌ی اورامانات منطقه‌یی کوهستانی است که مرکز آن «پاوه» از شهرستانهای استان کرمانشاه می‌باشد. اورامانات کنونی شامل : شهرستان پاوه، بخش مرکزی، نوسود و باینگان است.

شهرستان پاوه

شهرستان پاوه در جهت شمال غربی استان کرمانشاه واقع شده که از طرف شمال و شمال‌شرقی به شهرستان مریوان واز طرف شرق به بخش کامیاران و از طرف جنوب‌شرقی و جنوب به شهرستان کرمانشاه و کرندوسرپل زهاب و از طرف مغرب به کشور عراق منتهی می‌شود.

وسعت این شهرستان در حدود ۴۱۲۰ کیلومتر مربع است؛ ارتفاع مرکز این شهرستان (پاوه) از سطح دریا «۱۵۵۰ متر است و در عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۲۱ دقیقه و در طول جغرافیایی ۴۶ درجه و ۲۲ دقیقه»[۲] واقع شده است.

-ویژگیهای طبیعی

شهرستان پاوه از نظر طبیعی به دو منطقه تقسیم می‌شود: منطقه مرتفع کوهستانی اطراف و منطقه متوسط کوه پایه‌ها.

۱- منطقه مرتفع کوهستانی : این منطقه از ارتفاعی فراتر از ۱۵۰۰ متر برخودار است که هرچه از این قسمت به مناطق مرتفع‌تر حرکت می‌کنیم، بر میزان سردی هوا افزوده می‌شود و تنوع پوشش گیاهی چشمگیرتر است.

این منطقه دارای زمستانهای سرد و کوههای آن پوشیده از برف و یخبندان است و تابستانها معتدل و نسبتاً گرم می‌باشد.

۲- منطقه متوسط و کوه‌پایه‌ها

---

1. Age Meyer Benedictsen [and] Arthur Christensen, les dialectes d'Awroman et de pawa. 1921, Kopenhaven, 1921, p. 5.

۲- رک، (فرهنگ آبادیها...، پاپلی‌یزد، ۱۲۳).

این منطقه در دامنه ارتفاعات واقع شده و اکثر روستاها و بخش‌های این شهرستان همراه با زمین‌های کشاورزی و باغ ها در این نواحی قرار دارد. انگیزه‌ی اصلی سکونت اهالی این منطقه بیشتر وجود رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی است، افزون بر اینها مناسب بودن وضعیت آب و هوا به اسکان بیشتر مردم کمک کرده است.

-کوهستانها

این شهرستان بین فلات ایران و جلگه بین‌النهرین قرار گرفته و کوهستانی است، اغلب کوههای آن موازی یکدیگر و در جهت شمال غربی - جنوب‌شرقی ادامه یافته و ظاهراً مربوط به دوران سوم زمین‌شناسی می‌باشد کوههای این شهرستان عبارتند از :

شاهو (*šâhō*) : رشته کوه شاهو، دنباله‌ی کوه زاگرس در جهت شمال شرق این شهرستان قرار گرفته است. این رشته کوه دارای قلّه‌های معروفی به نام : زاولی (*zâwał̄ī*)، زاز (*zâz*)، حوض‌خانی (*ẖawzexânī*) است که ارتفاعاشان به ۳۳۷۰ متر از سطح دریا می‌رسد.f در اصطلاح محلّی مجموعه‌ی این قلّه‌ها را «شاهو» گویند.

آتشگاه (*âtažgâ*) : آتشگاه یا کوه آتشکده، کوهی است که از شاهو جدا شده و از جنوب روستای شمشیر گذشته و پس از امتداد یافتن از جنوب پاوه به رودخانه سیروان منتهی می‌گردد. بلندترین قلّه‌ی آن که درست در جنوب شهر پاوه قد علم کرده و به روستای «خانقاه» مشرف است، «آتشگاه» نام دارد.

گویند این کوهستان محل افروختن آتش زرتشتیان بوده که به همین مناسبت کوه آتشکده یا «آتشگاه» نام گرفته است.

کوه گزن (*gazan*) : این کوه دنباله‌ی کوه آتشگاه می‌باشد که در غرب رودخانه سیروان واقع است و ارتفاع آن به ۲۳۸۹ متر از سطح دریا می‌رسد.

آب و هوا:

به علت کوهستانی بودن منطقه و ارتفاع زیاد و در برخی جاها، ارتفاع کم آن از سطح دریا، وضعیت آب و هوا در قسمت‌های مختلف این ناحیه متغیر است. ولی به طور کلی

می‌توان گفت چهار فصل در این شهرستان منظم است.

در نواحی مرتفع زمستانها سرد و تابستانها معتدل می‌باشد. بارش در این قسمت از اواسط آبان‌ماه تا اواخر خرداد به صورت باران، تگرگ، برف و گاه شبنم فرو می‌ریزد. میزان بارش سالانه بین ۶۰۰-۸۰۰ میلیمتر است. در نواحی کم ارتفاع و کوه پایه زمستانها نسبتاً سرد و تابستان معتدل و نسبتاً گرم است.

رودخانه‌ها:

● رودخانه‌ی سیروان (*sirwân*)، در غرب و شمال غربی پاوه به طرف کشور عراق خروشان و پرآب با گذر از مسیر کوهستانی و پر پیچ و خم در حرکت است.

● پاوه رود : از آب چشمه‌های طبیعی «شاهو» و «سراب هولی» سرچشمه گرفته و در مسیر خود در جنوب غربی روستای خانقاه به رودخانه شمشیر می‌پیوندد و سرانجام از محلّی به نام دوآب (*du âw*) به نام رودخانه‌ی «پاوه رود» به سیروان (دیاله) می‌پیوندد.

ب - وضعیت فرهنگی، اجتماعی و ...

اورامانات از کهن‌ترین سرزمین‌های کردستان بوده واز دیرباز مهد دانش و دانشوران دینی، عرفانی و ادبی بوده است. وجود صدها تن از شاعران اورامی زبان، کارنامه‌یی پربار از ادب و سخنوری و آثار منظوم را در این دیار به یادگار گذاشته است.

هم اکنون دهها اثر خطی منظوم از قرون اولیه هجری (قرون دوم به بعد) در دست است که همه به زبان کهن اورامی (گورانی) و به صورت منظوم سروده شده است.

هورامان همواره مشاهیر و بزرگان بی‌شماری را در خود پرورده است از آن جمله‌اند دانشمندانی چون :

ملااحمد نودشه‌یی، عبدالرحیم مولوی، ملاصلاح ضیایی و ...

و شاعرانی چون :

بابا قیصر اورامی (ق ۴)، دایه تبریز اورامی، بابا هندوی اورامی، پیربنیامین شاهویی ... میرزا عبدالقادر پاوه‌یی، میرزا شفیع، سیدی هورامی و ... .

مردم اورامانات و از جمله پاوه متدین و معتقد به دین مبین اسلام، اهل سنت و جماعت

و پیرو مذهب امام شافعی (رح) هستند. وجود مساجد زیاد در شهر و روستا و برگزاری نمازهای جماعت، وجود شیوخ طریقت‌های عرفانی و دهها نمود اجتماعی دیگر شواهدی آشکار ازگرایش قلبی مردم به مسائل دینی است.

نژاد مردم اورامان و پاوه کرد و متکلّم به شاخه‌ها و گویش‌های گوناگون کردی از جمله هورامی و جافی می‌باشند.

شهر پاوه (منطقه گویشوران پاوه‌یی) از گذشته‌های دور مرکز فراگیری علوم دینی و تدریس مسائل فقهی و علوم عربی بوده است. وجود ۱۶ مسجد و ۲ تکیه‌ی پیروان طریقت (قادری - نقشبندی)، همچون سد سدیدی در برابر تهاجم‌های فرهنگی از یک طرف، و از طرف دیگر، تلاش و فعالیت فرهنگیان بومی به طور فراگیر و دامنه‌دار، فضای فرهنگی مناسبی را پدید آورده که حاصل آن موفقیت روزافزون دانش‌آموزان، دانشجویان و ... در عرصه‌های علمی و فرهنگی هورامان و دیگر جاها بوده است.

از لحاظ اجتماعی منطقه اورامانات به سبب عواملی چند از آفات اجتماعی و انواع انحرافات رایج در دیگر جوامع مصون مانده است. مراسم مختلف سوگواری، مجالس عروسی و برگزاری مراسم دینی و ... بیشتر برپایه‌ی اصول و معیارهای سنتی دینی و عرفی خاص است.

از نظر اقتصادی هورامان از محروم‌ترین مناطق کردنشین است، عدم برخورداری از زمین‌های کشاورزی، نبودن امکانات جغرافیایی - اقتصادی و عدم توجه کافی دست‌اندرکاران در گذشته، قناعت نه چندان جهت‌دار مردم و دهها عامل دیگر زمینه‌ساز محرومیت و عقب‌ماندگی این سامان از نظر اقتصادی شده است.

قشر چشمگیری از مردم به فعالیت‌های تجاری، خرید و فروش و قشری دیگر (کارمندان دولت با اکثریت نیروی فرهنگی) برجسته‌ترین طبقه اجتماعی فعال شهر پاوه را تشکیل می‌دهد. جمعیت شهر پاوه طبق آخرین آمارگیری سال ۱۳۷۵ که هنوز به طور رسمی منتشر نشده حدود ۱۸۰۰۰ نفر می‌باشد.

ج - وجه تسمیه‌ی هورامان و پاوه

مطالبی که در اینجا نقل می‌شود، یادداشت‌های یکی از فرهنگیان فرهیخته و آگاه به فرهنگ و ادب کردی به نام آقای «محمد خالدی» است، در همین جا از زحمتی که در گردآوری این اطلاعات کشیده‌اند، صمیمانه تشکر می‌کنم.

- وجه تسمیه یا معنی اورامان

«۱- فرهنگ معین، ج ۱، ص ۴۰۰، معنی اورام را جمع ورم، آماسها دانسته است. و اگر به زبان اورامی بجای اورامان، هورامان گفته شود باز به معنی محلّ برآمده و جای بلند است. چون اطراف اورامان از هر جهت نسبت به آن (هورامان) پست‌تر است در حالی که اورامان ارتفاعش از سطح دریا بیشتر از مناطق دیگر است.

۲- چون مردم اورامان در زمان زردشت اهوراپرست بوده‌اند، در موقع نیایش در بلندیهای این منطقه گفته‌اند : اهورا، آمان یعنی ای اهورا ما را پناه ده (آمان = امان، پناه دادن)، به این مناسبت این منطقه را هورامان که مخفف (اهورا آمان) است، نامیده‌اند.

۳- در کتاب «کوههای ناشناخته اوستا» چنین آمده است : طایفه اورامی‌ها که اهورایی نامیده می‌شده‌اند، رفته رفته نام اهورایی تبدیل به اورامی گردیده. این دسته از مردم همان مردمانی‌بوده‌اند که درزمانهای خیلی‌دوربه‌علت‌اختلاف خانوادگی قهرکرده و چون‌قهرکردگان را «توره» می‌گفته‌اند (شایدمقصودشان ترکیب او را رتو بوده که در این فاصله بیان مطلب نشده است) و نام حقیقی این طایفه «اورا» که مخفف اهورا است بوده و واژه‌ی «مان» در کردی به معنی خانواده و طایفه است. طایفه‌ی اهورایی را هورامان یعنی خانواده‌ی اهورایی نامیده‌اند.

۴- در تاریخ کرد و کردستان نوشته‌ی آقای «واسیلی نیکیتین»، ترجمه‌ی محمد قاضی، ص ۳۶۳ چنین آمده است : «بنا به افسانه‌ای که در میان مردم اورامان رایج است داریوش شاه جدّ آنان که «اورام» نام داشته از وطن خود واقع در اطراف دماوند و در قسمت شمالی ایران بیرون رانده و اورام با برادرش «کندول» به سرزمین ماد گریخته و در این کوههای دور افتاده، پناهگاهی برای خود یافته است و در آنجا مستقر شده و عشیره‌ی اورامی را بوجود آورده

است»؛ پس از این نوشته چنین استنباط می‌شود که منطقه را به نام جدشان اورام، اورامان نام نهاده‌اند.

۵- در فرهنگ عمید ج ۱، ص ۱۵۲ چنین آمده است :

اورامن = یکی از آهنگهای قدیم موسیقی، یکی از آهنگهای فارسیان که اشعار آنرا به زبان پهلوی یا لهجه‌های محلّی می‌خوانده‌اند. اورامان و اورامه و اورامین هم گفته شده است.

۶- شمس قیس رازی، صاحب‌المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم می‌نویسد: «کافه‌ی اهل عراق» را از عالم و عامی و شریف و وضیع به انشاء و انشاد ادبیات فهلوی مشعوف یافتم و به اصغاء و استماع ملحونات مولع دیدم بل که هیچ لحن لطیف و تألیف شریف از طریق اقوال عربی و اغزال دری و ترانه‌های معجز و داستانهای مهیج اعطاف ایشان را چنان در نمی‌جنبانید و دل و طبع ایشانرا چنان در اهتزاز نمی‌آورد که :

لحن اورامی و بیت پهلوی   زخمه‌ی رود و سماع خسروی»

به نقل از : (کتاب ایلات و ... طوایف کرمانشاهان، سلطانی، محمدعلی، ج ۲، ص ۲۲).

- وجه تسمیه پاوه

بنابر روایات متعدد و آثار مورخان از نظر تاریخی، وجه تسمیه پاوه از زبانهای دور تاکنون چنین ذکر شده است :

۱- در کتاب «کوههای ناشناخته اوستا» یا جغرافیای غرب ایران، تألیف استاد دولتشاهی ص ۱۴۸ چنین آمده است : «حضرت زردشت فراسو پوه (پاوه) یعنی حضرت زردشت به طرف پاوه رفت»، پس در زمان زردشت نام این محل پاوه بوده است.

۲- در مورد واژه «پاوه» در تاریخ کرد و کردستان، تألیف شیخ محمد مردوخ، ص ۱۲۱ این گونه آمده است: «یزدگرد سوم سپهدار ارتش خود را به نام (پاو) به منطقه غرب ایران فرستاد جهت دعوت کردن مردم به دین زردشت و دوری کردن از پذیرش ادیان دیگر و حمایت از شهریار ایران در مقابل سپاه اسلام در زمان حضرت عمر (رض) مردم از این فرستاده به گرمی استقبال کردند و این محل را به یادبود «پاو» پاوه نامیدند که عرب آن را «فاوج» گویند.

۳- در فرهنگ کردی - فارسی «هه‌ژار»، ص ۱۰۳ آمده است که «پاوه از پاوان گرفته شده به معنی قُرق، مکان انحصاری است با عنایت به شرایط اقلیمی و جغرافیایی این معنا به کار برده شده که پاوه در بین کوههای بلند محصور و قُرق شده است.

۴-کلمه پاوه در لغت نامه دهخدا ج ۱۲ ص ۹۲ به معنی شستن و پاکیزه کردن آمده است.
سخن از هورامان و پاوه بسی فراتر از این هاست، اما بنا به اختصار به همین مطالب بالا بسنده شد.

نشانه‌ها

۱- نشانه‌هایی آوایی

الف - همخوان‌ها

نشانه‌های آوایی	نشانه‌های فارسی	واج در واژه‌ی (فارسی - عربی - انگلیسی)	
b	ب	بام	*bâm*
p	پ	پا	*pâ*
m	م	ما	*mâ*
w	—	گل (واژه عربی)	*ward*
v	و	وال	*vâl*
f	ف	فوت	*fut*
d	د	در	*dar*
t	ت	تار	*târ*
z	ز	زور	*zur*
s	س	سرد	*sard*
ž	ژ	بیژن	*bižan*

r	ر	کار	kâr
r°	—	رحیم (واژه عربی)	r°ah̲im
n	ن	نام	nâm
l	ل	لب	lab
ł	—	نزدیک «l» در «گفت(انگلیسی)»	tołd
ǰ	ج	جو	ǰu
č	چ	چاره	čâre
š	ش	شب	šab
y	ی	یاد	yâd
g	گ	گُل	goł
k	ک	کو؟	ku?
q	ق	نزدیک به «q» در «قلب(عربی)»	qalb
γ	غ	نزدیک به«غ» در «غار(عربی)»	γâr
x	خ	خواب	xâb
ʔ̲	ع	عسل (عربی)	ʔ̲asal
h̲	ح	حرام (عربی)	h̲râm
h	ه	هوش	huš

ب - واج‌گونه

d̲ ــــ بی نشانه‌ی نوشتاری واجی بین (د) و (ذ) عربی

ŋ ــــ جنگ ǰaŋ

n̲ ــــ «ن» خیشومی - لثوی بی‌نشانه‌ای خاص

ج - واکه‌ها

â	آ - ئا(کردی)	آب، باد	*âb, bâd*
a	ئَ(کردی)، ـَو (ه) بیان حرکت	در، لبه	*dar, laba*
o	ـُ	گم	*gom*
ō	ـُ کشیده	—	—
u	اوُ	دور	*dur*
ı	کسره‌ی بسیار خفیف	—	—
e	ـِ	کلک	*kelk*
ē	ـِ کشیده	—	—
ī	ایِ	دیر	*dīr*
aw	اَوْ (عربی)	سخن «قول (عرب)»	*qawl*
âw	توصیف واکه‌ها	—	—
ay	اَی	دی	*day*
ây	آی	چای	*čây*
ēw	توصیف واکه‌ها	—	—
īw	توصیف واکه‌ها	—	—

۲- نشانه‌های قراردادی

[ ] علامتی است که یک واج، و یا چند واج که یک گروه آوایی و یا یک گروه همخوان را تشکیل می‌دهد، برای مشخص شدن، داخل این نشانه آمده است.

( ) چند معنا دارد :

۱- برای توضیح یا معادل‌سازی یا معنی برخی واژه‌ها و اصطلاحات به کار رفته است.

۲- واج داخل آن می‌تواند به اختیار گویشور افزوده شود و یا حذف گردد.

۳- برای برجسته کردن واژه و گاه به صورت (=) برای معنای فارسی آن به کار رفته.

۴- برای مشخص کردن مأخذ مورد استناد به کار رفته.

// نشانه وجود یک واج (همخوان یا واکه) است.

/ اگر بین دو واج بیاید، نشان آن است که این دو به جای هم به کار می‌روند و اگر در بین دو یا چند تکواژ بیاید، به این معنی است که دو سوی آن دارای یک مفهوم و کاربرد است.

« » برای مشخص کردن عبارت یا جمله به کار رفته به ویژه در نقل‌قولها همچنین در معنای برخی واژه‌ها که توضیح جنبی نیاز داشته آمده است.

← دو معنی دارد: ۱- نشانه‌ی ارجاع است. ۲- در دگرگونی واجی به معنی «می‌شود». در کنار واکه نشانه‌ی: امتداد صوت است.

ϕ صفر، نشانه‌ی تهی بودن، نبود واج.

نشانه‌ی - روی واکه‌ها نشان دهنده‌ی کشش واکه است که از ویژگی‌های اصلی واکه است نه کشش ثانوی.

علامت - نشانه جدایی دو واژه یا دو عبارت است معادل خط تیره در فارسی و در ابتدای سطر به جای شماره (۱، ...) آمده است.

* نشانه‌ی ارجاع به پانوشت صفحه است.

● هر علامت نشانه‌ی شمار (عدد) آن است.

برای هجا نشانه‌ی تکیه است.

ف فارسی

هـ هورامی

فصل نخست

اصطلاحات

اصطلاحات

مطالب این فصل پیش درآمدی است که در آن شماری از اصطلاحات به کار رفته در پژوهش تعریف شده‌اند، تلاش بر آن بوده که تعریف اصطلاحات بر اساس نظر پژوهشگران و زبان‌شناسان صاحب فن باشد.

چون آگاهی بر این پژوهش زبانی، بسته به توضیح پاره‌ای اصطلاحات است نخستین فصل به این مهم اختصاص داده شده و تعریف اغلب اصطلاحات از کتابهای معتبر زبان‌شناسان ایرانی گرفته شده است. در مورد هر تعریف، مأخذ آن به اختصار آمده و اصطلاحات به ترتیب الفبای فارسی تنظیم و ارائه شده است.

۱- آوا-(صوت) *Sound*

عبارت است از صوتی که بر اثر خروج هوا از ششها (و گاهی حتی بر اثر ورود هوا) و برخورد آن با بعضی از قسمتهای اندامهای گویایی، حادث می‌شود (مبانی زبان‌شناسی، نجفی، ۵۰).

۲- آهنگ *intonation*

آهنگ عبارت است از تغییراتی که در زیر و بمی صدا در گفتار پیوسته رخ می‌دهد. (نوای گفتار، ۷۹)

۳- ابدال (تبدیل صدا) *Sound alternaion*

به هنگام پیوند تکواژها برای ساختن واژه‌ها، گاهی واج آغازی یا پایانی تکواژها و یا یکی از مصوتهای هجاهای مجاور در محل پیوند تکواژها، تغییر می‌یابد و به صورت صدای دیگری تبدیل می‌شود، به این تظاهر آوایی که یک واج به صورت صدای دیگری ظاهر می‌گردد، «تبدیل صدا» گفته می‌شود. (ساخت آوایی، ۱۴۶).

۴- افتاده *Low*

واکه‌ای است که به هنگام تلفظ آن، زبان در ته دهان افتاده است. واکه‌های */a/* و */â/* افتاده‌اند. (همان، ۷۵).

۵- افراشته *high*

واکه آوایی که هنگام تولید آن.زبان کاملاً افراشته و به پیشکام نزدیک است؛ ،واکه‌های */u/* و */ī/* افراشته‌اند.

۶- افزایش *addition*

از راه فرایند افزایش ممکن است صدا و یا هجایی در واژه افزوده شود (ساخت آوایی، ۱۴۱).

۷- انسدادی *Stop*

به صامتهایی که به هنگام فراگویی آنها راه جریان هوای ششها در مخرجی از چاکنای تالبها برای لحظه‌ای به طور کامل بسته می‌ماند، انسدادی گفته می‌شود (همان، ۳۰).

واجهای [*b*]، [*p*]، [*t*] و ... از جمله انسدادی‌ها هستند.

۸- بی‌واک *Voiceless*

همگام تولید صدا «در حالتی که تار آواها از هم جدا و دور بمانند، جریان هوا از میان آنها آزادانه به محفظه‌ی حلق و دهان رانده می‌شود، صامتهایی که به این ترتیب تولید می‌گردد، بی‌واک نامیده می‌شود» (همان، ۲۷).

۹- پسین *back*

واکه آوایی که «عقب زبان و نرمکام اندامهای تولید کننده واکه باشند»، واکه‌های */u/* و */o/* و */â/* پسین هستند (آواشناسی، ثمره، ۹۹).

۱۰- پیشین *Front*

واکه آوایی که «جلوی زبان و سخت‌کام، اندامهای سازنده واکه باشند»، واکه‌های */a/* و */i/* و */e/* پیشین‌اند (همان، ۹۹).

۱۱- تکریری *Trill* یا زنشی *Flapped* (لرزان)

لرزان یا تکریری به صامتی اطلاق می‌شود که هنگام ادای آن، اندام گویایی، یعنی سرزبان و پرده‌ی کام، با جنبشهای پیاپی به حرکت در می‌آید (مبانی زبان‌شناسی، ۵۸).

۱۲- تکواژ *Morfeme*

کوچکترین واحدهای زبانی را که دارای نقش دستوری یا معنایی هستند «تکواژ» می‌گویند. در زبان فارسی به جای تکواژ از اصطلاحهای دیگری چون «واژک» «مورفیم» «ساخت واژه» و «سازه» استفاده کرده‌اند. گاهی در زبان غیر فنی «تکواژ» را با اصطلاح «کلمه» نشان می‌دهند (فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی، ساغروانیان، ۹۲).

تکواژها به طور کلی دو گونه‌اند:

۱۲-۱- تکواژ وابسته *Dependent Morpheme*

«تکواژ وابسته» تکواژی است که به عنوان صورت زبانی مستقل به کار نمی‌رود بلکه به عنوان جزئی از ترکیب در صورتهای دیگر ظاهر می‌شود، مانند «ی» [$\bar{i}-$] در سببی و «بی» در «بی‌شرف» این تکواژ را به دو گروه تصریفی و اشتقاقی نیز تقسیم کرده‌اند (همان، ۹۴).

۱۲-۲- تکواژ آزاد *Autonomous Morpheme*

«تکواژهای آزاد» تکواژهایی هستند که می‌توانند به تنهایی و به عنوان یک صورت زبانی مستقل مورد استفاده قرار گیرند. این تکواژها بخش عمده‌ای از واژگان زبانی را تشکیل می‌دهند مانند: «مرد» «زن» «درخت» و غیره (همان، ۹۴).

۱۳- تکیه *accent*

تکیه *accent* برجستگی‌یی است که فقط به یک هجا در واحد تکیه‌پذیر هر زبان که معمولاً کلمه است، داده می‌شود (حرفهای تازه، ۱۶۵).

یا «تکیه» وسیله‌ایست که «واژه» را در جمله برجسته می‌سازد (نوای گفتار، ۱۵).

۱۴- جامد

واژه‌ای است که در ساخت آن تکواژ وابسته وجود ندارد.

۱۵- جفتهای کمینه *minimal pairs*

جفت واژه‌هایی را می‌گویند که جز در یک واج، از همه‌ی جهات دیگر شبیه به هم هستند و اختلاف همان یک واج در آنها، اختلاف معنایی ایجاد می‌کند (مقدمات، ۱۷۵) و (فرهنگ اصطلاحات، ۴۶۸).

۱۶- چاکنایی *glottal*

فضای بین تار آواها را چاکنای می‌گویند (آواشناسی، حق‌شناس، ۴۱)؛ همخوان [ʔ] در چاکنای تولید می‌شوند صدای [ʔ] و [ʔ] با فشرده شدن تار آواها به هم و انسداد کامل چاکنای و سپس باز شدن آنی آن همراه است (ساخت آوایی، ۳۰، با اندک تصرف).

۱۷- حذف *elision*

گاهی در واژه یک یا چند واج - بی آن که به معنا لطمه‌ای بزند از زنجیره‌ی گفتار حذف می‌شود، [این فرایند راحذف گویند] (فرهنگ اصطلاحات، ۸۲ و فارسی اصفهانی، ۵۴).

۱۸- خیشومی *nasal*

آوایی گفتاری است که در تولید آن بخش عمده‌ی هوای بازدم از راه بینی خارج می‌شود. واجهای [*m*] و [*n*] خیشومی (غنّه‌یی) هستند.

۱۹- دولبی *bilabial*

به آوایی که به وسیله‌ی دو لب تولید می‌شود یعنی لب‌ها بسته می‌ماند، دولبی گویند، واج‌های [*b*] و [*p*] و [*m*] دولبی هستند.

۲۰- روان *Liquid*

آوایی است که در تولید آن، جلوی جریان هوای ششها گرفته می‌شود، ولی سایش ایجاد نمی‌گردد؛ مانند واج [*l*] و [*r*] (فرهنگ اصطلاحات، ۳۲۵).

۲۱- زبان *language*

«آندره مارتینه» یکی از دقیق‌ترین تعاریف را از زبان ارائه کرده است به نظر وی زبان یکی از وسایل ارتباط میان بشر است که بر اساس آن تجربه‌ی آدمی در هر جماعتی به گونه‌ی دیگر تجزیه می‌شود و به واحدهایی در می‌آید، دارای محتوایی معنایی و صورتی صوتی به نام

«تکواژ» (فرهنگ اصطلاحات، ۲۵۵).

۲۲- زبان شناختی *linguistics*

بررسی علمی زبان را زبان شناختی گویند.

۲۳- زَبان معیار *Standard language*

زبان معیار، گونه‌ای از زبان است که در یک جامعه‌ی زبانی بین سایر گونه‌ها از اهمیت و منزلت بیشتری برخوردار است ... و به عنوان یک وسیله ارتباطی مشترک مورد استفاده قرار می‌گیرد. معمولاً در رسانه‌های همگانی و کتابهای درسی از این زبان استفاده می‌شود. (فرهنگ اصطلاحات، ۲۶۷)؛ زبان معیار در این کتاب «فارسی رسمی» امروز است.

۲۴- زنجیری *Segmental* - زبر زنجیری *Super Segmental*

در آواشناسی، واکه‌ها و همخوانها را واحدهای زنجیری نامند، چون در زنجیره‌ی گفتار به دنبال یکدیگر قرار می‌گیرند.

ولی سایر مختصه‌های آوایی که همراه واحدهای زنجیری تولید می‌شوند، واحدهای زبر زنجیری نامیده می‌شوند. عمده‌ترین واحدهای زبر زنجیری عبارتند از: تکیه، زیر و بمی، نواخت، آهنگ، درنگ و وزن (فارسی اصفهانی، ۱۹).

۲۵- زنشی *Flapped*

اگر در ایجاد این نوع صامتها عبور هوا با یک باز و بسته شدن، و یا یک برخورد نوک زبان، به لثه بالا انجام شود ... آن را «زنشی» می‌نامند (فرهنگ اصطلاحات، ۳۲۵).

اگر برخورد نوک زبان به لثه بالا بیش از یک بار باشد آن را «چند زنشی» گویند. واج [r] زنشی و [r°] چند زنشی است.

۲۶- سایشی *Fricative*

صامتهایی هستند که در ادای آنها گذرگاه هوا به وسیله‌ی یکی از اندامهای گفتار تنگ می‌گردد، به طوری که انسداد کامل صورت نمی‌گیرد و گذرگاه هوا کاملاً بسته نمی‌شود، و در نتیجه هوا با فشار از میان اندامهای گفتار که در ادای آن صامت دخالت دارند، می‌گذرد و از ساییده شدن هوا به اندام گفتار صامت سایشی ایجاد می‌گردد (فرهنگ اصطلاحات،۳۱۹).

صامتهای [s] و [z] و [ž] و ... از جمله همخوانهای سایشی هستند.

۲۷- صامت ← همخوان

۲۸- غنّه‌یی ← خیشومی

۲۹- فراکرد *Clause*

مجموع کلماتی که پیرامون یک فعل گرد آمده‌اند اما معنی کاملی ندارند و قسمتی از یک مجموعه‌ی بزرگتر شمرده می‌شوند که پیام کاملی را می‌رساند (دستور زبان، خانلری، ۱۳۷).

۳۰- فرایندهای آوایی (واجی) *Phonological processes*

واحدهای آوایی بر اثر همنشینی در ترکیب، دستخوش تغییراتی می‌شوند. این نوع تغییرات را فرایندهای آوائی گویند. (آواشناسی، حق‌شناس، ۱۴۷).

فرایندهای آوایی که در این کتاب بررسی شده‌اند عبارتند از: ابدال، افزایش، حذف و قلب.

۳۱- قلب (جابه جایی) *Metathesis/tronsposition*

گاهی دو صامت در ترکیب، بر اثر همنشینی جای خود را با هم عوض می‌کنند به طوری که صامت نخستین جایگاه صامت دومین را می‌گیرد و صامت دومین به جای صامت نخستین می‌نشیند ... که به آن «قلب» می‌گویند (فرهنگ اصطلاحات، ۸۲).

۳۲-کشش *length*

کشش طول زمانی است که در تولید یک آوا یا واج به کار می‌رود، در این نوشتار نشانه‌ی کشش علامت (-) است که بالای واکه آمده است مثل [ō] یا [ī] و در مواردی نشانه‌ی (:) به کار رفته است.

۳۳-کناری *Lateral*

آوایی گفتاری است که هنگام تولید آن رویه‌ی زبان به پرده کام می‌چسبد و هوا از کناره‌های زبان جریان می‌یابد. مانند واج [l].

۳۴-گرد *round*

اگر در هنگام ادای مصوتی لبها گرد و به بیرون متمایل شوند آن مصوت را «گرد» یا «مدور» خوانند (فرهنگ اصطلاحات، ۳۹۷). واکه‌های [u] و [o] گرد هستند.

۳۵-گروه همخوان (خوشه همخوان) *Consonant Cluster*

عبارت است از دو صامت یا بیشتر که به دنبال هم در یک هجا یا تکواژ قرار گیرند. (فرهنگ اصطلاحات، ۴۷۶). مانند گروه همخوان [št−] در واژه‌ی [wašt]، (= بارید).

۳۶-گسترده *Spread*

واکه‌ای که در هنگام ادای آن لبها به دندانها بچسبد، یا گوشه‌های لبها کشیده شود، گسترده نام دارد. واج‌های [ē] و [ī] گسترده هستند.

۳۷-گویش *dialect*

صورت دگرگون شده و تحوّل یافته یک زبان است که برای گویندگان به دیگر صورتهای دگرگون شده همان زبان قابل فهم باشد: مثلاً گویش اصفهانی، کرمانی، مشهدی که از

گویش‌های زبان فارسی هستند. یا گویش‌های پاوه‌یی، نوسودی، بهرام‌آبادی و ... که از گویش‌های زبان هورامی هستند.

۳۸-گویش شناسی *Dialectology*

یکی از شاخه‌های عملی زبانشناسی است که هدف آن گردآوری گویشها و توصیف علمی آنها می‌باشد (بررسی گویش قاین، ۱).

۳۹-گویشور *informant*

گویشور کسی است که صورتهای زبان از گفتار وی ثبت و ضبط شده است و پژوهشگر، آنها را به عنوان مواد زبانی مورد بررسی قرار می‌دهد.

۴۰-لبی - دندانی *Labiodental*

آواهایی که با فشردن دندانهای پیشین بالا به لب پایین تولید می‌شوند، لبی ـ دندانی گفته می‌شوند مانند [*f*] (ساخت آوایی، ۲۸).

۴۱ - لثوی *alveolar*

آوایی که از نزدیک شدن و یا برخورد نوک زبان با لثه تولید می‌شود، واجهای [*s*] و [*z*] و [*n*] و [*l*] و [*r*] لثوی هستند (همان، ۲۹).

۴۲-لثوی -کامی *alveo-palatal*

صدایی است که با برخورد قسمت جلوی کام و نزدیک لثه‌ها تولید می‌شود.

۴۳-ملازی *uvular*

آوایی است که قسمت عقب زبان برافراشته می‌شود و به زبان کوچک یا ملازه می‌چسبد و به این ترتیب راه حلق به دهان و نیز راه بینی مسدود می‌گردد. واجهای [*q*] و [*γ*] و [*x*]

ملازی هستند (ساخت آوایی، ۲۹-۳۰).

۴۴- میانه *Mid*

واکه‌ای که هنگام تلفظ آن، زبان نه افراشته و نه افتاده است، بلکه در موقعیت طبیعی خود قرار دارد واجهای [e] و [o] میانی هستند.

۴۵- نرم‌کامی *Velar*

آوایی است که در ایجاد آن، عقب زبان با نرم‌کام تماس پیدا می‌کند. [k] و [g] نرم‌کامی هستند.

۴۶- نظریه‌ی ساختگرایی

«زبانشناسان پیرو روش «بلومفیلد» -کوشیدند تا حد ممکن بدون استفاده از معنی اصول تجزیه و تحلیل واجی و نحوی را تدوین کنند. از جمله «کنت لی پایک» ، «زلیگ هریس»، و «چارلز هاکت» از برجسته‌ترین زبانشناسان آمریکایی بودند که روش ساختگرایی را در توصیف زبان گسترش دادند». (سیر زبانشناسی، ۱۳۹).

بر اساس این نظریه به «بررسی مطالعه‌ی گفتار که در واقع دربردارنده‌ی ساخت یا طرح آوایی و دستوری ویژه‌ای است تأکید نهاده می‌شود. به این معنی که از راه بررسی مجموعه‌ای از نمونه‌های گفتاری یک جامعه‌ی همزبان، که به آن پیکره‌ی زبانی گفته می‌شود، ساخت زبان بررسی و توصیف می‌گردد». (سیر زبانشناسی، ۱۴۴).

۴۷- واج *Phoneme*

کوچکترین واحد صوتی در نظام آوایی زبان را، واج گویند. به بیانی دیگر «صداهایی که موجب تمایز معنی میان دو واژه و یا دو تکواژ می‌گردد، و از راه مشخصه‌های آوایی اساسی، از دیگر صداهای زبان بازشناخته می‌شود، اصطلاحاً واج نامیده شده است». (ساخت آوایی، ۵۷).

۴۸- واج آرایی *Phonotactics*

قواعد و چگونگی ترکیب و ترتیب واجهای یک زبان را واج آرایی گویند (مقدمات، ۱۸۰). یا «چگونگی نحوه‌ی توزیع آواها را در اصطلاح فنی «واج آرایی» گویند (فرهنگ اصطلاحات، ۴۸۳).

۴۹- واجگونه *Allophone*

هر کدام از واجهای زبان ممکن است بسته به محیط آوایی و نحوه‌ی کاربرد آن برخی از خصوصیات آوایی خود را از دست بدهد، ضمن این که با هسته‌ی اصلی خود شباهت آوایی زیاد نیز دارد. چنین آوایی را به شرط این که تفاوت آوایی آن باعث نقشدار شدن آن نشود، یعنی تمایز معنایی ایجاد نکند «واجگونه» می‌گویند (فرهنگ اصطلاحات، ۴۶۹).

۵۰- واژه *Word*

از نظر آوایی واژه: یک ساخت آوایی است که از یک یا چند هجا تشکیل شده، دارای یک تکیه است و در آغاز و پایان آن یک «درنگ» وجود دارد، یعنی می‌توان در آغاز و پایان آن سکوت کرد (ساخت اشتقاقی، کلباسی، ۲۰-۲۱).

همچنین هر واژه یک واحد معنایی است که معنی یا معانی ویژه‌ای را می‌رساند.

۵۱- واکدار *Voiced*

آوایی‌که تولیدآن «همراه با ارتعاش تار آواهای صوتی» یا لرزه‌ی تار آواهاست، واکدار نامیده می‌شود.

۵۲- واکه (مصوت) *Vowel*

واکه یک آوای مداوم واکدار است که در اثنای تولید آن، جریان هوا به هیچ مانعی در مجرای گفتار از قبیل گرفتگی و یا تنگی مجرا که موجب بروز سایش گردد، برخورد نمی‌کند.

(آواشناسی، ثمره، ۹۹).

۵۳- واکه‌ی مرکب *diphthong*

به مصوتی گفته می‌شود که در حین ادای آن وضع اعضای گفتار تغییر می‌پذیرد و بر اثر آن زنگ صوت نیز مختلف می‌گردد (فرهنگ اصطلاحات، ۴۰۰).

۵۴- وند *affix*

تکواژ وابسته را «وند» گویند، وند از دید اثری که بر ساختمان واژه دارد، دو گونه است:

۵۴-۱- وند اشتقاقی *derivational affix*

این گونه وند، نقش واژه‌سازی دارد، یعنی با پایه ترکیب می‌شود و معنای آن را تغییر می‌دهد:

$$r^{o}\bar{o}\ (\text{روز}) + \frac{\check{c}\bar{e}}{\text{وند}} \longrightarrow r^{o}\bar{o}\check{c}\bar{e}\quad (\text{روزه})$$

۵۴-۲- وند تصریفی *inflectional affix*

وندی است که با پایه ترکیب شده و آن را از نظر نقش دستوری تغییر می‌دهد، بی‌آنکه معنای قاموسی پایه را تغییر دهد:

$$\check{s}\bar{e}t\ (\text{دیوانه}) + \frac{\bar{e}}{\text{وند}} \longrightarrow \check{s}\bar{e}t\bar{e}\quad (\text{دیوانگان})$$

۵۵- هجا *Sylable*

کوچکترین واحد گفتاری را که با یک دم زدن بی‌فاصله و قطع ادا می‌شود، هجا گویند (تاریخ زبان، خانلری، ۷۹). [با اندک تصرف].

۵۶- همخوان (صامت) *Consonant*

به آن گروه از صوت‌های گفتاری ...، اطلاق می‌شود که در ادای آنها جریان هوا، پس از گذشتن از نای گلو، در نقطه‌ای میان گلو و لب ناگهان در برابر سدی متوقف شود، یا با فشار از تنگنایی بگذرد. یا از خط میانین دهلیز دهان منحرف شود یا یکی از اعضای گفتار برتر از گلو را به اهتزاز درآورد (همان، ۶۵).

۵۷- همکرد

منظور از همکرد، عنصر فعلی در گروه فعلی مرکب است، به عبارت دیگر آن بخش از فعل مرکب را که صرف می‌شود، همکرد نامیده‌اند (بررسی زبان شناختی، ۳۱).

فصل دوم

توصیف واجی

توصیف واجی

برای استخراج واجهای زبان هورامی، گویش پاوه‌یی از روش جانشینی که روشی علمی و معمول در شناخت واجها است، استفاده شده است. البته برای توصیف و تشخیص درست هر واج بهتر آن است که با تمام واجهای موجود در گویش مقایسه شود و در واجهای نخست، میانی و پایانی واژه این تقابل صورت پذیرد؛ اما واجهای گویش مورد بررسی در این بخش، این گونه توصیف شده‌اند:

نخست، مشخصه‌ی آوایی هر واج بیان شده و پس از آن برای شناخت بیشتر هر واج آن را تنها با واجهایی که در جایگاه تولید هم مانند یا نزدیک به یکدیگر بوده‌اند، سنجیده شده است؛ زیرا اگر دو واج که از نظر جایگاه تولید همسان یانزدیک به هم باشند، از یکدیگر باز شناخته شوند، بی‌شک تمیز و تشخیص نسبت به واجهای دیگر بس آشکارتر و ساده‌تر خواهد بود.

در توصیف واجی، تلاش پژوهنده‌ی گویش بر آن بوده تا سرحد امکان واج را در آغاز، میان و پایان واژه یادست کم در آغاز و پایان آن با واجهای قابل مقایسه، به تقابل بنشاند.

برای تشخیص درست‌تر هر واج که اندک اختلاف آوایی با فارسی دارد، گاه از مشخصات آوایی برخی واجهای غیر فارسی مانند انگلیسی و ... نیز استفاده شده است؛ زیرا نشانه‌های نوشتاری لاتین برای نشان دادن ویژگی‌های هر واج در برخی موارد ناگویا و نارساست، به عنوان مثال ویژگیهای آوایی [q] در هورامی با فارسی و انگلیسی به ویژه در طرز تولید و جایگاه تولید آن - بسیار متفاوت از یکدیگر می‌باشند؛ چنانکه نمی‌توان گفت [q] که نشانه واج (ق) است همان است که در فارسی یا انگلیسی توصیف می‌شود.

در این سنجش و توصیف واجی، در آغاز همخوانها، سپس واکه‌های ساده و واکه‌های مرکب توصیف شده‌اند.

یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای این بخش شناخت دو گونه‌ی متمایز [r°] و [r] و [ł] و [l] در زبان هورامی است.

توصیف همخوان‌ها

۱- /p/

ویژگی‌ها: دولبی، انسدادی (انفجاری)، بی‌واک با نشانه‌ی نوشتاری «پ». هویت هر واج را از سنجشهای زیر می‌توان شناخت.

سنجش ها:

۱-۱. /p/-/b/:

pân (پهن) – *bân* (بام)، *pal* (پَر، بال) – *bal* (افراشته، برآمده)، *pī* (چربی، پیه) – *bī* (شد، انجام گرفت، بید)، *pâłâ* (کفش) – *bâłâ* (قد،بُرز و بالا)، *r°ap* (غیر قابل انعطاف، خشک، یخ شده) – *r°ab* (پروردگار– ربّ) *r°apī* (غیر قابل انعطاف بودن) – *r°abī* (ربیع، نام خاص).

۱-۲. /p/-/m/:

pâr (پارسال) – *mâr* (مار)، *pel* (تکّه، واحد شمارش قطعه‌های کوچک گوشت) – *mel* (گردن)، *puš* (علف خشک شده، پوشال) –*muš* (موش)، *parda* (پرده، حجاب) – *marda* (مرده)، *tap* (تپّه، پشته، توده) – *tam* (مه)، *čap* (چپ) – *čam* (چشم)، *gep* (گونه‌ی چهره) – *gem* (گُم).

۱-۳. /p/-/f/:

par° (پُر) – *far°* (فرّ – شکوه – زیبایی ظاهر)، *pıla* (پلّه) – *fila* (فریبرز، نام خاص)،

pâṫ (تکیه در «تکیه زدن» - کنار) - **fâṫ** (فال)، **panâ** (پناه) - **fanâ** (فنا)، **xapa** (آن کودک گوشتالود «توپول» - **xafa** (خفه)، **qâp** (قاب «عکس و ...») - **qâf** (نام خاص، کوه قاف).

۱-۴. /p/-/t/:

pâk (پاک) - **tâk** (یکّه - تنها - دور)، **puš** (علف خشکیده، پوشال) - **tuš** (مواجه - مقابل)، **par°** (پُر) - **tar°** (تر - خیس)، **pɪr°â** (قطع شده - بریده شد) ـ **tɪr°â** (باد از او خارج شد)، **pert** (نام آوایی که بر صدای خاموش و روشن شدن چراغ یا لامپ اطلاق می‌شود) **tert** (ترد - شکننده ـ نرم)، **kep** (بسته - کیپ - سکوت) **ket** (گربه)، **zīp** (زیپ، کاپشن) - **zīt** (خیره - هشیار).

۲- /b/

ویژگی‌ها: دولبی، انسدادی، واک‌دار، با علامت نوشتاری «ب».

سنجش‌ها:

۲-۱. /b/-/p/ ⟵ ۱-۱

۲-۲. /b/-/m/:

ben (ته - بن) - **men** (من، معادل سه کیلو)، **bâs** (بحث - گفتگو ـ حال و وضع) - **mâs** (ماست)، **bō** (بیا - بو) - **mō** (میا)، **bēx** (بیخ - ریشه) - **mēx** (میخ)، **baba** (کودک، به زبان کودکانه) - **bama** (حجیم، صفت باری که در عین حجیم بودن، ارتفاع زیادی نیز دارد)، **daba** (دبّه «ظرف پلاستیکی»، فریب) - **dama** (بوران)، **r°eb** (رُبّ) - **r°em** (نام آوایی که بیانگر صدای ضربه بر سطحی باشد).

۲-۳. /b/-/d/:

baq (کبک نر) – *daq* (در«تازدن»)، *bâx* (باغ) – *dâx* (داغ – حسرت)، *bō* (بو، بیا) – *dō* (دوغ)، *bawr* (دریچه‌های خروجی آب در جوی آب در جوی‌های باغ)– *dawr* (دور – چرخش – محیط)، *babē* (کودک (مؤنث) به زبان کودکانه) ـ *badē* (بدیعه، نام خاص).

۲-۴. /b/-/f/:

bâł (بال) – *fâł* (فال)، *bar°* (خشکی – برّ) – *far°* (فرّ– زیبایی ظاهر)، *bıla* (ابراهیم، نام خاص) – *fila* (فریبرز، نام خاص)، *barz* (بلند – مرتفع) – *farz* (فرض – واجب)، *sabâ* (صبا، نام خاص) *safâ* (مصطفی، صفا، نام خاص)، *bara* (در، درگاه، محل ورود) – *fara* (فریدون، نام خاص).

۲-۵. /b/-/w/:

bâr (بار– دفعه) – *wâr* (پایین)، *baš* (سهم – حصه) – *waš* (خوش – لذّت بخش)، *bar* (بیرون – خارج) – *war* (جلو – خورشید – بن مضارع از «خوردن»)، *bâ* (بگذار-اجازه بده – مواظب باش) – *Wâ* (باد)، *bēł* (بیل) – *wēł* (ویلان – سرگردان).

تقابل این دو همخوان در میان واژه محسوس نیست؛ در پایان واژه نیز تقابلی ندارند.

۳- /f/

ویژگی‌ها: لب ، دندانی، سایشی بی‌واک با نشانه‌ی نوشتاری «ف».

۳-۱. /f/–/b/ ⟵ ۲-۴.

۳-۲. /f/-/p/ ⟵ ۱-۳.

۳-۳. /w/-/f/:

fâm (فهم) - wâm (وام)، fer° (پرواز پرنده) - wer° (گیج، بهت‌زده)، fara (فریدون، نام خاص) - wara (برّه)، fīka (سوت انسان) - wīka (صدای جنب و جوش و سر و صدای بچه‌ها توأم با سرکشی به اینجا و آنجا)، daf (دف، آلت موسیقی) - daw (دو در «دویدن»)، wafâ (وفا، نام خاص «وفا») - wawâ (وبا)، qīf (قیف) - qīw (سر دادن صدای بلند در ابراز شادی و ...) xāf (خواف، نام خاص) - xâw (سست، شل).

۴-۳. /s/-/f/:

fât (فال) - sât (سال)، fâf (پودر رختشویی) - sâf (صاف)، fâm (فهم) - sâm (ترس)، fīl (فیل) - sīl (سل)، gafay (پارس کردن «سگ» - عوعو کردن) - gasay (گزیدن - نیش زدن)، fes (نام آوایی برای دور باش گربه) - ses (سست - بی‌حال)، fels (فلس، کوچکترین واحد پول کشور عراق) - sels (ثلث، نوبت سوم).

۵-۳. /m/-/f/:

farz (فرض - واجب) - marz (مرز)، faǰa (فرج ا... ، نام خاص) - maǰa (مجید، نام خاص)، fan (فن) - man (بندآب)، fila (فرامرز، نام خاص) - mıla (گردنه)، r°afa (طاقچه کم عرض) - r°ama (رمضان، نام خاص برای آقایان)، seft (سفت، محکم) - semt (برآمدگی دو طرف لگن، باسن)، tâf (آبشار کوچک) - tâm (طعم).

۴- /V/

ویژگی‌ها: لبی - دندانی، سایشی واک دار، با علامت نوشتاری در زبان کردی معیار «ڤ». در دستگاه واجی هورامی بسامد این همخوان ببسیار کم بوده و جز چند واژه که آن هم بیشتر نام‌آوا (صوت) هستند، نمودی ندارد. در بقیه واژه‌هایی که /v/ ظاهر می‌شود غالباً در اثر فرایند تبدیل همخوان (ابدال) است که /f/ به /v/ تبدیل می‌شود. ولی در گویش دیگر هورامی یعنی

اورامان لهون [v]، همچون دیگر همخوانها فعال است.

۴-۱. /v/–/w/ :

gīva (صدای زوزه‌ی باد «ویژ»، صدای حرکت سریع چیزی (سنگ - هواپیما- ماشین) - gīwa (گیوه)، gıva (نام آوایی که به سرعت حرکت چیزی اطلاق می‌شود)- gıwa (صوت (منادا) به معنی «ای گُه» بیانگر ناسزا و توهین زشت به کسی).

۴-۲. /v/–/p/ :

gev (بادکرده، پف کرده در زبان محاوره‌ی فارسی) - gep (گونه، لپ، بر زبان محاوره‌ی فارسی)، gīva (صدای «ویژ» باد) - gīpa (صفت کسی که صورت گوشتالود دارد، تُپُل در زبان محاوره‌ی فارسی).

۵- /t/

ویژگی‌ها : دندانی - لثوی، انسدادی، بی‌واک با علامت نوشتاری «ت»

سنجش ها:

۵-۱. /t/–/p/ ⟵ ۱-۴.

۵-۲. /t/–/d/ :

tō (تو) - dō (دروغ)، tâť (تلخ، طحال) - dâť (عقاب سیاه)، tēr (سیر)، dēr (دیر)، werta (کمترین سخنی که از زبان جاری شود - لب به زبان گشودن) - werda (خرده - پول خُرد)، mât (غمگین - مات، مبهوت) - mâd (دولت «ماد»).

۵-۳. /t/–/k/:

tâm (طعم) – kâm (کدام)، tōm (تخم – تخمه – نژاد) – kōm (خمیده)، tō (تو) – kō (کجا– کوه)، tal (سیم فلزی مفتول) – kal (ناقص – گردنه، قلّه)، pata (بند – ریسمان) – paka (متوقف شدن کار، ناتوان شدن ـ پیش نرفتن کاری)، put (حلب فلزی) – puk (پوک ـ توخالی)، čata (راهزن – یاغیی که بیرون از شهر و روستا بجنگد) – čaka (کثیف – ناتمیز – بسیار مورد استعمال واقع شده).

۵-۴. /t/-/n/:

tuk (پوست و موی بدن ـ موی سر) – nuk (نوک)، tō (تو) – nō (نُه)، tâq (طاقچه – یکّه – تک در برابر جفت) – nâq (بخش بیرونی گلو)، zīt (خیره، هشیار) zīn (زین)، patâ (نام بیماریی مهلک و واگیر) – panâ (پناه).

۶- /d/

ویژگی‌ها: دندانی – لثوی، انسدادی، باواک با علامت نوشتاری «د».

سنجش ها:

۶-۱. /d/–/t/ ⟵ ۵-۲.

۶-۲. /d/–/g/:

dōš (دوش – بن مضارع دوشیدن) – gōš (گوش)، dōm (گیوه‌ساز) – gōm (بندآب – استخر کوچک)، dama (بوران برف و باد) – gama (بازی)، dawra (دوره، مرور) ـ gawra (بزرگ)، dez (دزد) ـ gez (اعلام باخت دربازی، سوختن)، ward (زمین بی‌سنگلاخ) – warg (گرگ)، mard (مرد، مُرد) – marg (مرگ).

۶-۳. /d/-/n/:

dâť (عقاب سیاه) – ***nâť*** (نعل، ستاک مضارع نالیدن)، ***dēr*** (دیر) – ***nēr*** (نرّ)، ***dō*** (دوغ) – ***nō*** (نُه)، ***dımâ*** (بعد – عقب)ـ ***nımâ*** (نماز)، ***dur*** (دور) – ***nur*** (نور)، ***dâdē*** (خواهر، واژه‌ای برای خطاب به زن یا دختری که از لحاظ سنّی بزرگتر باشد) – ***dânē*** (دانه‌ها).

۶-۴. /d/-/l/:

dâr (تیر چوبی – تیرچه) – ***lâr*** (کج، بد حساب)، **dam** (دهان) – ***lam*** (شکم)، ***dō*** (دوغ) – ***lō*** (نام گیاهی علوفه‌ای که برگهای سوزنی دارد و چتری است، بیشتر در دامنه‌های «شاه کوه» می‌روید)، ***dara*** (درّه) ـ ***lara*** (لرزه)، ***badē*** (بدیعه، نام خاص) – **balē** (راست و ایستاده‌و سیخ شده، صفت برای موصوف مؤنث).

۷- /z/

ویژگیها: دندانی – لثوی، سایشی، واک دار با نشانه‌ی نوشتاری (ز)

سنجش‌ها:

۷-۱. /z/-/s/:

zâq (خیره) – ***sâq*** (سالم، درستکار)، ***zâm*** (زخم ـ جراحت) – ***sâm*** (ترس)، ***zât*** (جرأت، زهره) – ***sât*** (لحظه، دم، ساعت)، ***zârâ*** (زهرا، نام خاص) – ***sâra*** (سارا، نام خاص، زمین صاف)، ***naza*** (نزهت ـ نذیر، دو نام خاص) – ***nasa*** (نصرا... ، نام خاص)، ***bâz*** (گام، همچنین)- ***bâs*** (بحث ـ سخن، نقل، احوال)، ***waz*** (چربی حیوان، چربی، نسبتاً خشک، با پیه اندک تفاوتی دارد) – ***was*** (بس، کافی).

۷-۲. /ǰ/-/z/:

zâm (زخم، جراحت) ـ ǰâm (کاسه، آینه)، zōr (زور - نیرو، اجبار) - ǰōr (جور - نوع)، zâ (زایید) - ǰâ (پس، سپس، بعد)، zel (بزرگ) ـ ǰel (جُل) maza (مسعود، نام خاص)ـ maǰa (مجید، نام خاص).

۷-۳. /v/-/z/:

gīza (نام آوایی که به دو صدا اطلاق می‌شود، صدای «وزوز» زنبور و هنچنین به جوش آمدن آب سماور) - gīva (صدای «ویژ» باد - صدای رد شدن چیزی به سرعت)، gez (اعلام بافت و برکناری و سوختن در بازی محلّی) - gev (باد کردن و بالا آمدن چیزی، در اصطلاح عامیانه پف کردن)، bıza (بز - لبخند) - bıva (نام آوایی برای پرهیزاندن کودک از خطر، آتش، آب جوش و...).

۷-۴. /d/-/z/:

zal (لجن - نام خاص «محلی در دامنه‌ی شاه کوه پاوه») - dal (نام روستایی در شمال شرقی پاوه)، zōt (فضول - ناپاک و بی‌آزرم در برابر نامحرم - نیرنگ باز و زرنگ) - dōt (وادی - درّه‌ی فراخ) zıma (میله‌ی فلزی نوک تیز - سمبه) - dıma (دنبه)، zarât (زلال و صاف، از اتباع «حلال») - darât (دلاّل ـ واسطه)، darz (درس) ـ dard (درد).

۸- /s/

ویژگی‌ها: لثوی - دندانی، سایشی - بی‌واک با علامت نوشتاری «س».

سنجش ها:

۸-۱. /s/÷/z/ ←── ۷-۱.

۸-۲. /s/-/f/ ⟵ ۳-۴.

۸-۳. /s/–/t/:

suk (سبک) - *tuk* (کرک - موی اندام حیوان، مو) - *sâf* (صاف) - *tâf* (آبشار کم ارتفاع - آبشار)، *sâm* (ترس) - *tâm* (طعم، مزه)، *sâǰ* (سینی فلزی مقعّری که از آن برای پختن نان استفاده می‌شود، ساج) - *tâǰ* (تاج)، *sâťân* (هر سال، سالهای پیش) - *tâťân* (غارت)، *lus* (آدم سبک سر - لوس) - *lut* (بینی)، *was* (بس - کافی) - *wat* (درآورد در برابر پوشید).

۸-۴. /s/-/d/:

sâ (صاف بودن هوا، ابری نبودن آن) - *dâ* (بی‌زحمت، لطفاً)، *sīs* (پژمرده) - *dīs* (دیس)، *sur* (سرخ) - *dur* (دور)، *sōť* (شور، پرنمک) - *dōť* (وادی - درّه فراخ) - *basē* (بسته‌ها) - *badē* (بدیعه، نام خاص).

۸-۵. /s/-/š/:

ser° (بی تحرک، بی‌حوصله - سردمزاج) - *šer°* (سوراخ - مندرس)، *bâs* (بحث، سخن - احوال) - *bâš* (بلی - بله - خوب)، *sōba* (بخاری معمولاً نوع هیزمی یا نفتی) *šōba* (شعبه)، *sarâw* (چشمه‌ی بزرگ - سرد آب، (چشمه‌ای که آبش فراوان و سرد باشند) - *šarâw* (شراب)، *sōt* (سوخت - (باخت دربازی) باخت) - *šōt* (شیر نوشیدنی)، *kas* (کس - هیچکس) - *kaš* (کوه - قلّه)، *r°us* (روسیه، نام خاص) - *r°uš* (زبر - ناهموار).

۹- /s/

ویژگی‌ها: کامی، سایشی، بی‌واک، با علامت نوشتاری «ش».

سنجش‌ها:

۹-۱/s/ – /š/ ⟶ ۸-۵.

۹-۲. /J̌/-/š/:

šâr (شهر) – J̌âr (بار – دفعه، گاه)، šar° (شر ـ بدی) – J̌ar° (پیچ، در «پیچ و مهره») – šâ (شاه – بزرگ) ـ J̌â (پس – سپس – بعد)، šama (شنبه) – J̌ama (جمشید – جمیل، دو نام خاص)، šek (شک) – J̌ek (آدم لج‌باز و غیر قابل انعطاف).

۹-۳. /č/-/š/:

šâł (شال) – čâł (چاه)، šel (سست، شل – نامحکم) – čel (جهل)، šama (شنبه) – čama (نام چشمه‌ای با آب خوشگوار در شمال غرب پاوه)، šâna (شانه – کتف) – čâna (آنجا – درآنجا)، šēx (شیخ، پیر و مراد سالکان طریقت) – čēx (حصیر بافته از نی)، meša (صدا کردن بینی زکام‌دار) = meča (مصطفی، نام خاص)، mâš (ماش) – mâč (بوسه).

۱۰- /ž/

ویژگی‌ها: لثوی، سایشی، باواک، با نشانه‌ی نوشتاری «ژ».

۱۰-۱. /š/-/ž/:

žâr (زهر – سم) – šâr (شهر)، žanī (زن) – šanī (چوب بلند و باریکی که ازآن برای تکاندن گردو، آلوچه و ... استفاده می‌شود)، žīwâ (زندگی کرد) – šīwâ (شیوا، نام خاص)، žuž (زرنگ و چالاک، هوشیار) – šuš (شوهرش، نام شهر«شوش»)، har-hažda (هرهجده تا)– har-hašta (هرهشت تا)، kaž (کِش)– kaš (کوه – قله).

۱۰-۲. /z/-/ž/:

žâž (ژاژ – سخن بیهوده) – zâz (نام بلندترین قله از کوه «شاهو» درپاوه)، žaŋ (زنگ

زدن فلز - اکسید شدن فلز)، zaŋ (زنگ اخبار)، žužu (جوجه تیغی) -zuzu (تند تند - زود زود)، haždr (فقیر - مستمند - وامانده) - hazâr (هزار).

۱۰-۳. /ǰ/-/ž/:

žâr (زهر - سم) - ǰâr (بار - دفعه - گاه)، žaŋ (زنگ زدن فلز) - ǰaŋ (جنگ - دعوا)، kâž (پوست بدن مار که از وی جدا شده باشد، رنگ آن سفید است) - kâǰ (کاج)، žužu (جوجه‌تیغی) - ǰuǰu (جوجو، به زبانی کودکانه به جانوران از جمله پرندگان اطلاق می‌شود).

۱۱- /ǰ/

ویژگی‌ها: لثوی - کامی، انسدادی، سایشی، واک‌دار، با علامت نوشتاری «ج».

سنجش‌ها:

۱۱-۱. /ž/-/ǰ/ ⟵ ۱۰-۳.

۱۱-۲. /z/-/ǰ/ ⟵ ۷-۲.

۱۱-۳. /č/-/ǰ/:

ǰam (جمع - متراکم) - čam (چشم)، ǰâ (پس - سپس - بعد) - čâ (چاه - آنجا)، ǰıyâ (جدا، جداگانه) - čıyâ (بسیار خنک و سرد)، ǰel (جُل) - čel (چهل)، haǰa (منسوب به روستایی به نام «هجیج») - hačo (نام آوایی برای راندن خر)، sâǰ (ساج) - sâč ستاک حال از (sâčyay = سازگار بودن).

۱۱-۴. /y/-/ǰ/

ǰō (جوی) yō (یکی - یک)، ǰâ (پس - سپس - بعد) - yâ (یا)، ǰâna (جهانگیر - جانا... ، دو نام خاص) - yâna (خانه)، ǰâr (بار-دفعه - گاه) - yâr (یار - کمک)،/y/ و /ǰ/ در پایان واژه تقابل دارند.

۱۲- /č/

ویژگی‌ها: لثوی - کامی - سایشی، انسدادی، بی‌واک با نشانه‌ی نوشتاری «چ»

سنجش‌ها:

۱۲-۱. /ǰ/-/č/ ⟵ ۱۱-۳.

۱۲-۲/š/-/č/ ⟵ ۹-۳.

۱۲-۳. /ž/-/č/:

čâr (چاره - نوعی رنگ) - žâr (زهر - سم)، čanī (سوزن - آمپول) - žanǐ (زن)، čēr̄ī (کبک ماده) - žēr̄ī (چوبها و شاخه‌های باریک و نازک درخت «تاک»)، kačar̄ (کچل) - kažar̄ (کژال، نام خاص‌برای‌خانمها)، kerč(نپخته، صفت‌برنج‌یاجوباتی‌که‌نپخته‌باشند)- kerž (فوری-سریع-زود - زرنگ).

۱۳- /y/

ویژگی‌ها: نیم صوت کامی، با نشانه‌ی نوشتاری «ی».

سنجش ها:

۱۳-۱. /ǰ/-/y/ ⟵ ۱۱-۴.

۱۳-۲. /y/-/w/:

yâ (یا) - wâ (باد - ورم)، yâr (یار - کمک) - wâr (پایین)، yâm (یا- یا اینکه) - wâm (وام - قرض بانکی)، yârân (یاران - دوستان) - wârân (باران)، mıyârō (توان بر رفتن بر بلندی به ویژه رفتن روی درخت را دارد.) - mıwârō (می‌بارد)، sâya (سایه، مجازاً رحمت و کنف حمایت) - sâwa (ساوه، نام خاص)، pâya (پایه) - pâwa (پاوه، نام خاص)، dıyâ (نگاه کرد) - dıwâ (سخن گفت، وراجی کرد)، /y/-/w/ در پایان تقابل ندارند.

۱۳-۳. /y/-/č/:

yak (یک، عالی) - čak (چک)، yâ (یا) - čâ (چاه - آنجا)، yō (یکی انسان) - čō (چوب)، yâna (خانه) - čâna (آنجا)، yâw (تب) - čâw (شایعه)، mayakē (آن میش) - mačakē (مچ‌ها). /y/-/č/ در پایان تقابل ندارند.

۱۴- /k/

ویژگی‌ها: انسدادی، نرمکامی - بی‌واک با نشانه‌ی نوشتاری «ک».

سنجش‌ها:

۱۴-۱. /k/-/g/:

koł (کوتاه) - goł (گل)، kōm (خمیده پشت) - gōm (بندآب - استخر کوچک)، kor° (پسر) - gor° (گرم و چالاک و سرحال)، kaš (کوه - قلّه) - gaš (صفت زغالی که به خوبی آتش گرفته باشد، سر حال و مسرور)، kwâ (کُت «چوخه» محلّی مردانه) - gwâ (مگر)، kola (ملخ) - gola (فشنگ - تیر)، kuku (کوکو، نام یکی از غذاها) - gugu (یکی از القاب محّلی...).

واج‌های /g/ و /k/ در پایان واژه تقابلی ندارند.

۱۴-۲/k/-/t/ ⟵ ۵-۳.

۱۴-۳. /k/-/q/:

kâr (کار) - gâr (قهر)، kal (ناقص -گردنه) - qal (گوش بریده)، kōt (کوله‌بار، پشت بدن) - qōt (آستین)، kīf (کیف) - gīf (قیف)، šaka (گوسفندپرواری بزرگ) - šaqa (لگد)، takânē (تکانها) - taqânē (ترکیدم، دق کردم)، J̌uken (بهانه گیر، صفت کودک بهانه‌جو)- J̌uqen (اسهال گرفته، آنکه پیاپی نیاز به بیرون روی دارد)، nekm (کاریز سربسته، فاضلاب) - neqm (مخفی شده، از دیده‌ها محو شده، غرقه در آب).

۱۴-۴. /k/-/r/:

kâr (کار) - γâr (به سرعت رفتن اسب، قاطر و ...)، kara (کره) - γara (غریب، نام خاص)، ker°kır°a (کرکره) - γerγıra (برآمدگی جلو گردن - غرغره گردن)، دو همخوان یاد شده، در پایان واژه در تقابل هم قرار نمی‌گیرند.

۱۵- /g/

ویژگی‌ها: نرم‌کامی، انسدادی و باواک، با علامت نوشتاری «گ».

۱۵-۱/g/-/k/ ⟵ ۱۴-۱.

۱۵-۲/g/-/d/ ⟵ ۶-۲.

۱۵-۳. /g/-/q/:

goł (گل) - qoł (دست بریده، حباب، جوش در «جوشیدن»، داغ، gałâ (برگ درخت) - qałâ (قلعه - نام یکی از شهرستانهای مجاور پاوه «جوانرود»)، gola (فشنگ، تیر) - qola (قربانی، نام خاص)، bag (بیگ - خان) - baq (کبک نرّ).

:/g/-/γ/ .۴-۱۵

âga (آنجا) – ***âγa*** (آقا، بیگ، همچنین نام خاص برای آقایان)، ***gâr*** (صوت دوم نام آوایی که بیانگر صدای مرغ به هنگام تخم‌گذاری یا حالات دیگر است) – ***γâr***(به سرعت رفتن اسب و قاطر)، ***gâzī*** (منسوب به گاز، موتور سیکلت گازی) – ***γâzī***(غازی، نام خاص).

/q/-۱۶

ویژگی‌ها: پس نرمکامی، انسدادی – باواک، چگونگی تولید و جایگاه تولید این واج بر خلاف فارسی، انگلیسی و لاتین تقریباً مشابه واج (ق) در زبان عربی است؛ با علامت نوشتاری «ق».

سنجش‌ها:

/q/-/g/ ۱-۱۶ ⟵ ۳-۱۵

/q/-/k/ ۲-۱۶ ⟵ ۳-۱۴

:/q/-/x/ .۳-۱۶

qâṫ (شلوغ، سروصدا) – ***xâṫ*** (خال)، ***qâsa*** (قاسم، نام خاص) – ***xâsa*** (نیکی – همچنین نام خاص برای آقایان)، ***qol*** (ساق پا) – ***xol*** (گیج – چرخ)، ***qıwa*** (نیرو – طاقت و توان) – ***xıwa*** (خنده)، ***baq*** (کبک نر) – ***bax*** (نام آوایی که معنی تحسین بر زیبایی و قشنگی را به زبان کودکانه می‌رساند)، ***mōq*** (اخم) – ***mōx*** (مُخْ، آب بینی خشک شده).

:/q/-/h̲/ .۴-۱۶

qad̲ (قد – اندازه – برز و بالا) – ***h̲ad̲*** (حد – قدر و مرتبه)، ***qâṫ*** (شلوغ، سروصدا) – ***h̲âṫ*** (حال، حال روحانی، خلسه)، ***qan̲*** (قند) – ***h̲an̲*** (طرف، جا، محل)، ***qara*** (وبال گردن) – ***h̲ara*** (بسیار زیاد)، ***wâqē*** (خانم گیج و خیره شده به چیزی یا جایی) – ***wâh̲ē*** (واحده، نام

خاص برای خانمها).

۱۷- /γ/

ویژگی‌ها: پس نرمکامی (ملازمی)، سایشی، واک‌دار، با نشانه‌ی نوشتاری «غ».
تولید و تلفظ این واج تا حدّ زیادی به واج (غ) در زبان عربی نزدیک است و با آنچه درفارسی و لاتین با نشانه /γ/ دیده می‌شود، متفاوت است.

سنجش‌ها:

۱۷-۱. /γ/-/k/ ⟵ ۱۴-۴.

۱۷-۲/γ/-/q/:

γul(غول) - **qul** (ژرف - عمیق)، **γâr**(حرکت سریع اسب و قاطر و ...) - **qâr** (قهر)، **γâzi** (غازی، نام خاص) - **qâzi** (قاضی)، **γara** (غریب، نام خاص) **qara** (وبال گردن)، **γawr**(غرقه) = **qawr** (قر - گور).

دو واج /γ/ و /q/ در پایان واژه تقابلی ندارند.

۱۷-۳/γ/-/x/:

γayr (بیگانه-اجنبی)-**xayr**-(نیکی-خیر)، **maγul**(مغول)- **maxul** (محمود، نام خاص به زبانی عامیانه).

۱۸- /x/

ویژگی‌ها : پس نرمکامی (ملازی)، سایشی، بی‌واک، با نشانه نوشتاری «خ».

سنجش‌ها:

۱۸-۱. /x/-/q/ ⟵ ۱۶-۳

۱۸-۲. /x/-/g/ ⟵ ۱۷-۲.

۱۸-۳. /x/-/h̠/:

xâł (خال) – h̠âł (حال، حال عرفانی، خلسه)، xam (غم) – h̠am (خوردن به زبان کودکانه)، xıša (خش خش، صدای جنبیدن حشرات و خزندگان وقتی که بر سطحی ناهموار راه می‌روند) – h̠ıša (حشمت، نام خاص)، xama (محمد امین، نام خاص) – h̠ama (محمّد، نام خاص).

دو واج /h̠/,/x/ در پایان واژه تقابلی ندارند و در میان واژه نیز نمونه‌ای یافت نشد.

۱۸-۴. /x/-/h/ :

xâł (خال) – hâł (هال – نوعی خاک)، xâm (خام)– hâm (هم)، xarmân (خرمن) – harmân (کار)، xâzī (نام گیاهی خوراکی ...) – hâzī (توان، نیرو).

دو واج یاد شده در میان و پایان واژه تقابلی ندارند.

۱۹- /l/

ویژگی‌ها : لثوی، کناری، روان، واک‌دار، با علامت نوشتاری «ل».

۱۹-۱. /l/-/r°/:

laq (شاخه‌ی درخت، لق) – r°aq (سخت و محکم – سفت)، lâ (کنار – نزد) – r°â (راه)، lut (بینی – دماغه) – r°ut (لخت و عریان)، gala (گلّه) – gar°a (آن شخص مبتلا به بیماری پیسی یا جزام)، tal (سیم فلزی مفتول) – tar° (تر – خیس)، kol (کند، در برابر تیز) – kor° (پسر).

۱۹-۲. /r/-/l/:

gala (گلّه) - gara (حرکت دایره‌وار گاو - خر و ... با خیش برای کوبیدن علفهای خشک یا خوشه‌های گندم)، balak (نام گیاهی، معادل فارسی «شیرین‌بیان») - barak (سینه - تنه) kola (ملخ) - kora (ای پسر، فلانی!، نام خاص «کشور کُره»)، sīl (سل) - sīr (سیر).

۱۹-۳. /ł/-/l/:

kol (کند - ناتیز)- koł (کوتاه - کم ارتفاع)، gola (فشنگ، تیر) - goła (نام خاص، «گل محمد»)، kal (ناقص - گردنه) - kał (بزکوهی)، mela (گردنه)- mıła (موش)، tal (سیم فلزی مفتول) - tał (واحد شمارش مو و هیزم) bıla (ابراهیم) - bıła (با تکرار واژه، نام آوایی است که بر شتاب در سخن گفتن توأم با بی‌دقتی دلالت دارد).

/l/,/ł/ در آغاز واژه تقابل ندارند زیرا /ł/ هیچگاه در آغاز واژه‌های هورامی ظاهر نمی‌شود.

۱۹-۴. /d/-/l/: ⟵ ۶-۴.

۲۰- /ł/

ویژگی‌ها : نرم کامی، کناری، واک‌دار، با نشانه‌ی نوشتاری - در زبان کردی «ڵ».

توضیح : این واج که در اصطلاح زبان کردی «ل» بزرگ نیز خوانده شده، معادل فارسی ندارد. تقریباً می‌توان شیوه‌ی تولید و جایگاه واج /ł/ را معادل واج /l/ انگلیسی در واژه‌هایی چون titel «=تیتر»، apple «سیب»، littl (=کم، اندک)، به شمار آورد. در زبان کردی معیار در نوشتار معمولاً بر سر «ل» نشانه « ˘ » گذاشته می‌شود تا ممّیز با «l» یا «ل» کوچک باشد. مثلاً واژه‌ی gol را این گونه می‌نویسند:

«گُڵ»

چنانکه بیشتر گفته شد، این واج در آغاز هیچ واژه‌ی هورامی دیده نمی‌شود و تنها در

میان یا پایان واژه نمود دارد با توضیحی که در شناخت این واج داده شد، می‌توان نتیجه گرفت که /l/ و /ł/ دو واج کاملاً متمایز به شمار می‌روند.

سنجش‌ها:

۲۰-۱. /ł/-/l/ ⟵ ۱۹-۳.

۲۰-۲. /r°/-/ł/:

tuł (واحد شمارش مو و هیزم ...) – *tur°* (تور)، *tał* (میله‌ی باریک آهنی یا چوبی) – *tar°* (تر – خیس)، *hâła* (نام محلّی در جنوب شهر پاوه) – *hâr°a* (نام آوایی که صدای خروش سیلاب و آب، خُرد شدن سنگها و ... را نشان می‌دهد)، *gōl* (فریب – حیله) – *gōr°* (قبر – گور).

۲۰-۳. /r/-/ł/:

mâł (مال – ثروت) – *mâr* (مار)، *kōła* (نام تپّه‌ای در جنوب غربی «پاوه») – *kōra* (آن نابینا)، *qâł* (شلوغی – سروصدا) – *qâr* (قهر)، *bałē* (بلی!) – *barē* (درها).

۲۱- /ʕ/

ویژگی‌ها : حلقی، انسدادی، باواک، نشانه‌ی نوشتاری آن «ع» است، شیوه‌ی تولید و جایگاه این واج تقریباً همانند واج «ع» در زبان عربی معیار است. تفاوت بین /ʔ/ یا همزه با /ʕ/ یا «ع» از نظر آوایی بسیار آشکار و ممیز است.

۲۱-۱. /ʔ/-/ʕ/:

در صورتی که /ʔ/ (= همزه) را یک همخوان مستقل به شمار آوریم، این دو واج در تقابل قرار می‌گیرند ولی نگارنده بر این باور است که /ʔ/ واج مستقلی نیست بنابراین تنها در این

مورد، از /ʔ/ استفاده کرده ʔamr (عُمَر) -ʔamr (امر - فرمان)، ʔala (نام خاص «علی»)- ʔala(علی محمد، نام خاص)، ʔaw ((نام آوا، در فراخواندان گوسفند به سوی خود) - ʔaw (آن یکی - دیگری).

تقابل این دو واج در میان و پایان واژه‌های هورامی نامحسوس است.

۲۱-۲. /q/-/ʔ/:

ʔâr (عار، ننگ) - qâr (قهر)، ʔala (علی) - qala (گوش بریده)،ʔısē (عصمت - اسما، نام خاص برای خانمها) - qısē (سخن - حرف)، ʔâra (عارف - نام خاص) - qâra (قادر - عبدالقادر، نام خاص)، šarʔ (شرع) - šarq (شرق).

۲۱-۳. /ẖ/-/ʔ/:

ʔawzâl (زهره) - ẖawzâl (حوضچه)، ʔama (عمّه) - ẖama (محمّد، نام خاص) ʔatâ (عطا - عطاءا...، نام‌خاص)- ẖatâ (تا - حتّی)، maʔu (معروف، نام‌خاص) - maẖu (محمود، نام‌خاص).

۲۲- /h/

ویژگی‌ها : چاکنایی، سایشی، بی‌واک، با علامت نوشتاری «ه»

سنجش‌ها:

۲۲-۱. /ẖ/-/h/:

hâǰi (شلوغی، سروصدا و شیطنت کردن بچه‌ها) - ẖâǰi (حاجی - همچنین نام خاص)، hēwân (ایوان)- ẖēwân (حیوان، گوسفندان و بزها)، hay (نشانه‌ی ندا با بار منفی یعنی توأم با بی‌احترامی و تهکّم) - ẖay (حیّ «خدا» - نام آوایی که با تکرار آن معنی اظهار

تعجّب همراه با تنفر را می‌رساند)، *hâlī* (خالی) - *ẖâṯī* (متوجّه - آگاه)، *sahan̠ n̠a* (ستیزه‌جوی لج‌باز - پر روی مصرّ بر سخن و کار خود) *saẖan̠ n̠a* (صحنه، نام خاص).

/h/ در پایان واژه‌های هورامی جز یک مورد : (*bah* = «به به») ظاهر نمی‌شود، بنابراین با واجهایی همچون /ẖ/ و ... در پایان واژه تقابل پیدا نمی‌کند.

۲۲-۲. /ʔ/-/h/ ⟵ ۲۱-۳.

۲۲-۳. /x/-/h/ ⟵ ۱۸-۴.

۲۳- /ẖ/:

ویژگی‌ها : حلقی، سایشی، واک‌دار، با نشانه‌ی نوشتاری «ح».

جایگاه و شیوه‌ی تولید این واج همانند واج (ح = ẖ) در زبان عربی معیار است؛ در دستگاه واجی هورامی چنانکه در ۲۲-۱. دیده شد واج /h/ در تقابل با /ẖ/ ممیّز معنی است و این دو تفاوت آوایی آشکار و بارزی نسبت به هم دارند.

۲۳-۱. /h/-/ẖ/ ⟵ ۲۲-۱.

۲۳-۲. /x/-/ẖ/ ⟵ ۱۸-۳.

۲۳-۳. /ʔ/-/ẖ/ ⟵ ۲۱-۳.

۲۴- /r/:

ویژگی‌ها : لثوی، تکریری (لرزشی)، تک‌زنشی، واک‌دار، با نشانه‌ی نوشتاری (ر). این واج که از نظر آوایی همانند (ر = r) در فارسی است، در زبان هورامی هیچگاه در آغاز واژه

قرار نمی‌گیرد، بلکه همیشه در میان یا پایان آن نمود دارد که در اصطلاح آن را «ر» نرم نیز گفته‌اند.

سنجش‌ها:

۲۴-۱. /r/-/r°/:

hara (خر) – *har°a* (گِل)، *karē* (کره) – *kar°ē* (کرّ «مؤنث»)، *beryâ* (برده شد) – *ber°yâ* (بریده شد)، *marday* (مُردن) – *mar°day* (شکستن)، *ter* (الکن، آنکه دارای لکنت زبان است) – *ter°* (بادی که از شکم خارج می‌شود)، *mara* (نام محلّی در باغهای جنوب شرقی پاوه) – *mar°a* (غار).

۲۴-۲. /r/-/l/ ⟵ ۱۹-۲.

۲۴-۳. /r/-/ì/ ⟵ ۲۰-۳.

۲۴-۴. /r/-/n/:

kâr (کار) – *kân* (معدن،کندن زمین به طرزی خاص)، *šor* (شور) – *šon* (دنبال – بعد)، *yâr* (یار) – *yân* (یا – یا اینکه)، *dârē* (داس) – *dânē* (دانه‌ها)، *kōrakē* (آن کوره – نابینانان) – *kōnakē* (کهنه، صفت مؤنث – کهنه‌ها).

۲۵- /r°/

ویژگی‌ها : لثوی – کامی، لرزشی، چند زنشی، واک‌دار، با نشانه‌ی نوشتاری در کردی معیار «ڕ» یا (رر).

جایگاه و چگونگی تولید این واج، تقریباً همچون «ر» مفخّم (بزرگ) در زبان عربی است. و یا همچون /r/ دردو واژه‌ی‌انگلیسی *restaurant* (رستوران) *ruler* (خط کش).

دوواج آغازین این دو واژه مورد نظر است.

برخلاف /r/، این واج /r°/ را، «ر» سخت گویند و جایگاه آن در واژه شناور است یعنی می‌تواند در هرجای واژه، ظاهر شود.

سنجش‌ها:

۲۵-۱. /r°/-/r/: ⟵ ۲۴-۱.

۲۵-۲. /r°/-/l/: ⟵ ۱۹-۱.

۲۵-۳. /r°/-/i/: ⟵ ۲۰-۲.

۲۶- /m/

ویژگی‌ها : دولبی، خیشومی، باواک، با نشانه‌ی نوشتاری «م».

سنجش‌ها:

۲۶-۱. /m/-/n/:

mâł (مال - ثروت) - *nâł* (نعل - ستاک حال از مصدر «نالیدن»)، *mō* (میا) - *nō* (نُه)، *masa* (مسعود - منصور، دو نام خاص) - *nasa* (نصرا... نام خاص)، *sâm* (ترس) - *sân* (سلطان محلّی - خان، نام خاص یکی از حاکمان محلّی شهر پاوه)، *kama* (غربال) - *kana* (بگن - امر به کندن)، *dâma* (نام نوعی بازی) - *dâna* (دانه)، *kōm* (خمیده قامت) - *kōn* (کو - کجاست - قدیمی).

۲۶-۲. /m/-/b/ ⟵ ۲-۲.

۲۶-۳. /m/-/p ⟵ ۱-۲.

۲۷- /n/:

ویژگی‌ها : دندانی - لثوی، خیشومی، واک‌دار، با علامت نوشتاری «ن».

سنجش‌ها:

۲۷-۱. /n/-/m/ ⟵ ۲۶-۱.

۲۷-۲. /n/-/t/ ⟵ ۵-۴.

۲۷-۳. /n/-/d/ ⟵ ۶-۳.

۲۷-۴. /n/-/l/:

nō (نه) - **lō** (نام گیاهی علوفه‌ای)، **nâl** (نعل - ستاک حال از «نالیدن») - **lâl** (لال)، **nar°** (نر) - **lar°** (لاغر)، **nem** (نم) - **lem** (شن - شن‌زار)، **yârân** (یاران - دوستان) - **lârân** (نام یکی از روستاهای حومه‌ی پاوه).

۲۸- /w/

ویژگی‌ها : نیم مصوّت، کامی، با نشانه‌ی نوشتاری «و».

این واج در شیوه‌ی تولید و جایگاه همچون واج [w] در نظام واجی زبان انگلیسی است. /w/ هورامی با (v = و) فارسی تفاوت آوایی آشکاری دارد. تلفظ این واج تقریباً همچون تلفظ /w/ در واژه‌های انگلیسی زیر است:

Welcome (= خوش آمدید)، *we* (ما)، *window* (= پنجره).

سنجش‌ها:

۲۸-۱. /w/-/v/ ⟵ ۴-۱.

۲۸-۲. /w/-/f/ ⟵ ۳-۳.

۲۸-۳. /w/-/b/ ⟵ ۲-۵.

۲۸-۴. /w/-/y/ ⟵ ۱۳-۱.

همخوانهای هورامی ۲۸ تاست، در این پژوهش /ʔ/ (=ء) در شمار همخوانها نیامده زیرا نمی‌توان آن را همخوانی مستقل دانست (رک، آواشناسی، ثمره، ۶۲-۶۴).

واج‌گونه‌های برجسته در زبان هورامی

واج گونه‌های /d̲/، /ŋ/ و /n̲/ از برجسته‌ترین و پرکاربردترین واج گونه‌های هورامی هستند، این‌ها، هیچگاه در آغاز واژه نمی‌آیند:

میدان	mēd̲ân ،	داد	dâd̲
اذان، بانک	bâŋ،	صدا	daŋ
رنده	rᵒen̲n̲a ،	بند	ban̲

در این بررسی، (دستگاه واجی هورامی) تمام واج گونه‌ها مورد شناسایی و بررسی قرار نگرفته‌اند و تنها به صورت اشاره‌وار به پاره‌ای از آنها که نمود آشکارتری در نظام‌آوایی دارند، اشاره شده است و تحلیل و بررسی علمی و دقیق آن به دلایل زیر و به طور مفصّل در این رساله نیامده است:

۱- بررسی و تحلیل واج‌گونه‌های هورامی در ضمن رساله‌ای مستقل، پیش از این پژوهش در گروه زبان‌شناسی دانشگاه علاّمه طباطبائی تهران به وسیله‌ی آقای شهرام نقشبندی صورت گرفته است، که در اینجا نیازی به تکرار آنها، آن هم بی‌توجّه به‌نظریه‌های گوناگون زبان‌شناسی، احساس نشد(۱).

۲- تشخیص و بررسی واجگونه‌ها نیاز مبرم به در اختیار داشتن دستگاههای دقیق آوانگار و ... دارد که در دانشکده، ادبیات این امکانات وجود نداشت.

۳- به پیروی از روش بررسی‌های گویشی که خود را ملزم به بررسی واج‌گونه‌ها ندانسته‌اند، پژوهشگر نیز اندکی پارا فراتر گذاشته و اشاره‌وار به برجسته‌ترین واج‌گونه‌های هورامی و توصیف - در حد امکان - آنها پرداخته است.

۱-، رک. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، «نظام آوایی گویش هورامی ... از دیدگاه واج‌شناسی زایشی و ...»، نقشبندی، شهرام، تهران، ۱۳۷۵.

۴- با توجه به مشورت‌هایی که با استادان محترم راهنما، مشاور و مشاور غیر رسمی در گروه زبان‌شناسی داشته‌ام، مجموعاً به این نتیجه رسیدیم که با توضیحات یاد شده، همین بررسی اجمالی کافی است، زیرا حجم گسترده‌ی اثر و دلایل دیگر چنین مجالی را به پژوهنده نمی‌دهد که بیش از این به‌توصیف واج‌گونه‌ها بپردازد.

سه‌واج‌گونه برجسته در هورامی

۱- /d̲ /

واج‌گونه‌ای دندانی است که با تماس لحظه‌ای دو دندان پیشین با قسمت ابتدای رویه‌ی زبان همچون نیم مصوتی تولید می‌گردد.

در یادداشتهای «بندیکستن» و همکارش این واج‌گونه به صورت *δ* نشان داده شده است. /d̲/ واج‌گونه‌ای بسیار برجسته و فعّال در دستگاه واجی هورامی است که هیچگاه در آغاز واژه ظاهر نمی‌شود، بلکه در میان یا پایان واژه نمود دارد.

بنظر می‌رسد که /d̲/ ترکیبی از دو همخوان (/d/+/z/) باشد : (مادر) *ad̲â* ؛ (یاد) *yâd̲*

۲- /n̲ /

واج‌گونه‌ای است از همخوان /n/ خیشومی. ویژگی آن :

واج‌گونه‌یی دندانی - لثوی، خیشومی شده - دندانی شده، انفجاری واک‌وار است که با فشار اندکی که دندانهای بالا بر رویه‌ی پیشین زبان به صورت کوبه‌ای ایجاد می‌کنند، تولید می‌شود.

پیدایش این واج‌گونه به سبب در کنار هم قرار گرفتن /d/,/n/ است که در گروه همخوان [nd] با مکانیسمی ویژه ظاهر می‌شود. این ظهور در واژگان دخیل به حوزه‌ی زبان هورامی دیده می‌شود، گروه همخوان تبدیل /n̲/ می‌شود.

۳-/ŋ/

از واج‌گونه‌های مهم /n/ است، که در هورامی محل وقوع آن پس از همخوان /g/ است، این واج‌گونه در واژه‌های زیر آمده است :

r°aŋa (شاید)

šeŋī نام گیاهی خودرو و خوراکی

دستگاه واجی هورامی از ۲۸ همخوان برخوردار است، /v/ پایین‌ترین بسامد را در بین همخوان‌ها دارد.

تفاوت آوایی واج‌هایی همچون /ł/ و /l/ ، /r°/ و /r/ ، /w/ و /v/ برای گویشوران بسیار بارز و آشکار است که ممکن است تشخیص این تفاوت برای غیر اهل زبان محسوس نباشد، زیرا گوش دیگر گویشوران با این همخوانها آشنا نیست و در نتیجه تمییز همخوانهای یاد شده به ویژه برای فارسی زبانان با مشکل همراه است.

چنانکه ملاحظه شد، شیوه‌ی به کار گرفته برای استخراج واجها روش معمول زبان‌شناسان معاصر یعنی «جفت‌های کمینه» بوده است.

جدول (۱) همخوان‌های زبان هورامی (گویش پاوه‌یی)

محل تولید / شیوه‌ی تولید		دولبی	لبی دندانی	دندانی لثوی	لثوی	لثوی کامی	کامی	نرمکامی	پس نرمکامی	حلقی	چاکنایی
انسدادی (بست واجی)	باواک	*b*		*d*				*g*	*q*		
	بی‌واک	*p*		*t*				*k*		ʔ	
سایشی	باواک		*v*	*z*	*ž*				*γ*		
	بی‌واک		*f*	*s*	*š*				*x*	*h̲*	*h*
سایشی انسدادی	باواک					*ǰ*					
	بی‌واک					*č*					
خیشومی	باواک	*m*		*n*							
کناری باواک	ساده				*l*						
	نرمکاوی‌شده				*ɫ*						
لرزشی باواک (غلتان)	تک‌زنشی				*r*						
	چندزنشی				*r°*						
نیم مصوت		*w*					*y*				

توصیف واکه‌ها

برای تشخیص و بررسی دقیق واکه‌ها، بهترین راه، استفاده از دستگاههای آوانگار است ولی به سبب عدم دسترسی به آنها، زبان‌شناسان راه تقابل واکه‌ها را از طریق جفتهای کمینه، پیش گرفته‌اند تا ماهیت و ویژگی هر واکه شناخته شود.

پژوهنده‌ی این اثر نیز همان روش معمول زبان‌شناسان را در تشخیص و شناخت واکه‌های هورامی به کار گرفته است.

واکه‌های استخراج شده از راه مقایسه در دو گروه واکه‌های ساده و مرکب طبقه‌بندی شده‌اند. واکه‌های ساده عبارتند از : /â/، /a/ و /ı/ و /ē/ و /o/ و /ō/ و /u/ و /ī/ و /e/.

واکه‌های مرکب این‌ها هستند : /aw/ و /âw/ و /ay/ و /ây/ و /ēw/ و /īw/ واکه‌های هورامی مجموعاً ۱۵ تا هستند.

واکه‌های زبان هورامی (گ پاوه‌یی)

۱- /â/

ویژگی‌ها : پسین، افتاده‌ی گسترده، با نشانه‌ی نوشتاری «ئا» در زبان کردی معیار هویت واج /â/ و توصیف آن از راه مقایسه و سنجشهای زیر به دست می‌آید:

۱-۱. /â/-/a/:

bâd (باد) – *bad* (دشمن، دو بهم‌زن، بدکار)، *bân* (بام) – *ban* (بند – ریسمان)، *tâť* (تلخ – طحال) – *tať* (واحد شمارش مو و هیزم)، *wâr* (پایین) – *war* (جلو)، *dımâ* (عقب – بعد) – *dıma* (دنبه)، *qarân* (ریال، قران) – *qaran* (قَرَن در نام خاص اویس قَرَن)، *warâ*

(آنجا) - wara (برّه).

۱-۲. /â/-/e/:

čâł (چاه) - čeł (شاخک درخت، واحد شمارش هیزم، پیاز و ...)، dâł (عقاب سیاه) - deł (دل)، mâs (ماست) - mes (مس)، mâša (ماش) - meša (صدای بینی زکام گرفته)، xâm (خام) - xem (خشم - لج)، Ǐâr° (جار زدن) - Ǐer° (لجن)، zâm (جراحت) zem (زمستان، فصل زمستان)، sâm (ترس) - sem (سُم).

۱-۳. /â/-/ē/:

bâx (باغ) - bēx (بن - قعر)، târ (تاریک - دنبال در «دنبال کردن») - tēr (سیر در برابر گرسنه)، bâł (بال- بازو) - bēł (بیل)، tâk (تنها - یکّه) - tēk (درهم ریختن، زیرو رو کردن)، dâr (تیرچوبی - تیرچه) - dēr (دیر در برابر زود)، sardâ (سرما) - sardē (نام محلّه‌ای بزرگ در قسمت شرقی شهر پاوه)، dârâ (ثروتمند و نام خاص) - dârē (داس).

۲- /a/

ویژگی‌ها : پیشین، گسترده، افتاده.

واج /a/ در سنجش‌های زیر هویت آن مشخص می‌گردد.

۲-۱. /a/-/â/ ⟵ ۱-۱.

۲-۲. /a/-/ē/:

marda (مرده «مذکر» - mardē (مرده (مؤنث) - مردگان)، dła (دلاور، نام خاص)- dłē (دلبر، نام خاص برای خانمها)، Ǐarda (غارتگر - راهزن (مذکر) - Ǐardē (غارتگر - راهزن (مؤنث) - غارتگران).

۳- /ɪ/

ویژگی‌ها : افراشته، باز مرکزی، گسترده‌ی کوتاه. آن را کسره‌ی خفیف نیز خوانده‌اند: «معادل این مصوت در زبان فارسی وجود ندارد. در مقام مقایسه با زبانهای اروپائی می‌توان آنرا معادل تقریبی مصوت «e» در کلمه‌ی آلمانی **machen** (درست کردن) دانست. همچنین مصوتی را که در هجای آخر کلمات انگلیسی **Winston**، ...، **agent** به گوش می‌خورد، می‌توان معادل تقریبی این مصوت کردی بشمار آورد... این مصوت فقط در وسط کلمه دیده می‌شود» (رک : مقاله، ساخت آوایی زبان کردی، وثوقی، ص ۳۶۱).

سنجش‌ها:

۳-۱. /ī/-/ɪ/:

sɪna (سنندج - نام خاص) - *sīna* (سینه)، *šɪka* (شک) - *šīka* (شاخه‌ی کوچک درخت)، *tɪka* (چکّه) - *tīka* (تکّه - لقمه‌ی غذا)، *pɪnē* (سه پایه‌ای که بر روی آن خمیر پهن کنند) - *pīnē* (پینه‌ها).

۳-۲. /ē/-/ɪ/:

dɪɫē (دلبر، نام خاص) - *dēɫē* (نام محلّی در جنوب غربی پاوه)، *šɪt* (ستاک گذشته‌ی شستن ، شست) - *šēt* (دیوانه)، *gɪr°* (شعله، گرفتگی صدا) - *gēr°* (کج، کجرو)، *r°ɪz* (رگبار - ردیف) - *r°ēz* (سنگ ریزه).

۴- /ē/

ویژگی‌ها : پیشین، میانی، گسترده‌ی کشیده.

سنجش‌ها:

۴-۱. /ɪ/-/ē/: ← ۳-۲.

۴-۲. /ē/-/ī/:

tēr (سیر در برابر گرسنه) - tīr (تیر (ماه) - فشنگ، نام نوعی سیگار)، bē (بود) - bī (شد)، dēš (آن را می‌داد) - dīš (دیدش).

۴-۳. /ē/-/u/:

dēr (دیر در برابر زود) - dur (دور)، nēr (نر) - nur (نور)، tēr° (کسی که چپ چپ نگاه کند، نگاه کننده از سرخشم) - tur° (تور)، tēr (سیر در برابر گرسنه) - tur (کوه طور، نام خاص)، bē (بود - وجود داشت) - bu (باشم).

۵- /o/

ویژگی‌ها: پسین، میانی، گرد. تقریباً معادل (ُ) درفارسی درواژه‌هایی مانند bord (بُرد) goł (گُل).

سنجش‌ها:

۵-۱. /o/-/ō/:

koł (کوتاه - کوتاه قد) kōł (کوله‌بار، کول - شانه) goł (گُل) - gōł (فریب - گُول)، gol (جذامی) - gōl (کرت)، gonâ (گناه) - gōnâ (نام خاص برای خانمها)، qoł (جوش در جوشیدن - دست بریده) - qōł (آستین).

۵-۲. /o/-/u/:

qoł (جوش در جوشیدن - دست بریده) - quł (ژرف - عمیق)، qola (قربان، نام خاص) qula (گرماگرم شیوه و زاری - اوج شیون و زاری)، kor° (پسر) - kur° (خمیده آنکه یک یا چند عضو وی از تحرک و فعالیت باز ایستاده یا خواب رفته باشد).

۵-۳. /ɪ/-/o/:

kota (نام غذایی (خوراکی) که در گذشته‌های دور استفاده می‌شده شامل (پوست میوه بنه، توت و ...) kɪta (گربه)، qola (قربان، نام خاص) - qɪla (صدای خنده - قهقهه).

۶- /ō/

ویژگی‌ها: افراشته‌ی باز مرکزی، گرد با کشش.

۶-۱. /o/-/ō/ ⟵ ۵-۱.

۶-۲. /u/-/ō/:

qōt (حوصله) - qut (قوت، کمترین غذا و خوراک)، bō (بیا - بُو) - bu (باشم)، J̌ōṫa (جولاه، بافنده گلیم و ...) J̌uṫa (حرکت، کمترین تحرّک)، šōt (شیر نوشیدنی) - šut (شوهرت، زدن توپ با پا).

۶-۳. /ē/-/ō/

šōr (شور) - šēr (شیر، حیوان درنده)، šōx (شوخ - خنده‌رو) - šēx (شیخ - مرشد)، gōr° (قبر - گور) - gēr° (کج)، šōt (شیر نوشیدنی) - šēt (دیوانه).

۷- /u/

ویژگی‌ها: افراشته‌ی بسته پسین، گرد.

سنجش‌ها:

۷-۱. /ō/-/u/ ⟵ ۶-۲.

۷-۲. /u/-/o/ ⟵ ۵-۲.

۷-۳. /u/-/ē/ ⟵ ۴-۳.

۷-۴. /u/-/ī/:

sur (سرخ) - *sīr* (سیر، در رده‌ی پیاز)، *lura* (نام آوایی که بیانگر صدای گرگ است) - *tīra* (لیره - سکه‌ی طلا (لیر))، *puk* (توخالی - پوک) - *pīk* (پُتک)، *bu* (باشم) - *bī* (شد)، *tun* (تیز، مزه‌ی فلفل و ...) - *tīn* (تین، نام روستایی در بخش باینگانِ پاوه).

۸- /ī/

ویژگی‌ها: افراشته‌ی بسته‌ی پیشین و گسترده.

سنجش‌ها:

۸-۱. /ī/-/i/ ⟵ ۳-۱.

۸-۲. /ī/-/ē/ ⟵ ۴-۲.

۹-۳. /ī/-/u/ ⟵ ۷-۴.

۹- /e/ یا /ə/

ویژگی‌ها: پیشین - میانی - گسترده، معادل کسره (ـِ) در فارسی معیار.

سنجش‌ها:

۹-۱. /e/-/ī/:

mel (گردن) - *mīl* (میله، تیر عمودی باریک)، *men* (من (سه کیلو))، *mīn* (مین، ابزار جنگی)، *qet* (فرمان اخراج بازیکن در بازی محلّی، حذف) - *qīt*(سر برافراشته، سر برآورده با یار معنایی منفی). *sem* (سُمّ) - *sīm* (سیم).

۹-۲. /e/-/ē/ :

čex (نام آوا برای دور باش سگ) - *čēx* (حصیر بافته از نی)، *r°ek* (لجوج و یک دنده) - *r°ēk* (درست - منظم).

واکه‌های مرکب

۱- /aw/

ویژگی‌ها : این واکه، از دو واکه‌ی ساده‌ی پیشین لب گسترده‌ی باز /a/ و واکه‌ی پسین بسته‌ی لب گرد /u/ یا نیم مصوت /w/ تشکیل شده است.

سنجش‌ها:

۱-۱. /aw/-/a/:

sawrin (بز نر بزرگسال) - *sarīn* (بالایی)، *bawra* (بیار) - *bara* (ببر) - *gawra* (بزرگ) - *gara* (خرمن‌کوبی با گاو و ...)، *hawz* (حوض، چاه آب) - *haz* (دوست داشتن)، *sawr* (صبر - عطسه) - *sar* (بالا - روی)

۲- /âw/

ویژگی‌ها : از واکه‌ی ساده‌ی پسین باز لب گرد /â/ و واکه‌ی ساده‌ی بسته‌ی پسین /u/ یا

/w/ تشکیل شده است.

سنجش‌ها:

۲-۱. /â/-/âw/:

sâw (سیب‌درختی، ستاک حال از «ساییدن») - *sâ* (صاف بودن هوا = ابری نبودن)، *r°âw* (دنبال کردن شکار - سخن بیهوده) - *r°â* (راه)، *čâw* (شایعه) - *čâ* (چاه - در آنجا)، *šarâw* (شراب) - *šarâ* (گرمازدگی محصول در تابستان).

۳- /ay/

ویژگی‌ها: از دو واکه‌ی پیشین نیم بسته‌ی لب گسترده‌ی /a/ و واکه‌ی پیشین بسته‌ی لب گسترده‌ی /ī/ یا /y/ تشکیل شده است.

سنجش‌ها:

۳-۱. /a/-/ay/:

barday (بردن) - *barda* (برده - برده)، *marday* (مردن) - *marda* (مرده - میت)، *bayn* (بین - میان) *ban* (نخ ضخیم - بند)، *sayd̲* (سید) - *sad̲* (صد)، *ways* (اویس، نام خاص) - *was* (کافی - بس)، *sayfa* (سیف‌الدین، سیف‌الله) - *safa* (صف).

۴- /ây/

ویژگی‌ها: از واکه‌ی پسین باز لب گرد /â/ و واکه‌ی پیشین بسته‌ی لب گسترده‌ی /ī/ یا /y/ به وجود آمده است.

سنجش‌ها:

۴-۱. /â/-/ây/:

čây (چای) - *čâ* (چاه - در آنجا)، *gēł ây* (گشت و گذار، گردش) - *gēł â* (گردیده، آن که گردش کرده).

۵- /ēw/

ویژگی‌ها: از واکه‌ی میانی نیم بسته لب گرد /ē/ و واکه‌ی پسین لب گرد و نیم مصوت /w/ تشکیل شده است.

سنجش‌ها:

۵-۱. /ē/-/ēw/:

dēw (دیو) - *dē* (می‌داد)، *čēw* (چیز) - *čē* (اینجا - در اینجا)، *kıtēw* (کتاب) - *kıtē* (گربه‌ها).

۶- /īw/

ویژگی‌ها: از واکه‌ی /ī/ که پیشین و بسته و لب گسترده است، با واکه پسین لب گسترد /u/ یا نیم مصوت /w/ تشکیل شده است.

سنجش‌ها:

۶-۱. /a/-/īw/:

dīwł a (جانشین) - *dał a* (سگ‌ماده)، *γarī w* (غریب) - *γara* (محمد غریب نام خاص).

توضیح: در مورد واکه‌های مرکب، می‌توان گفت که این‌ها تنها از نظر آواشناسی به عنوان

مصوت مرکب شناخته‌اند در حالی که از دید واج‌شناسی ظاهراً مرکب ولی در اصل هریک از آنها از یک واکه‌ی ساده و یکی از نیم مصوتهای /w/ یا /y/ تشکیل شده‌اند.

برخی از زبان‌شناسان از جمله : دکتر باطنی، حق‌شناس، زمردیان اعتقادی به وجود مصوتهای مرکب ندارند ولی برخی بر ظهور و نمود واکه‌های مرکب پای می‌فشرند. پژوهنده هم‌سو با گروهی دیگر از زبان‌شناسان براین اعتقاد است که مصوتهای مرکب از نظر آواشناسی مرکبند ولی از نظر واج‌شناسی از پیوست یک واکه و همخوان پدید آمده‌اند.

برداشتها و یادداشتها

۱- چهل و سه (۴۳) واج در هورامی استخراج شده که عبارتند از : ۲۸ همخوان و ۱۵ واکه.

۲- /r/ و /ł/ در آغاز واژه کاربردی ندارند.

۳- از این واج‌ها /h/ در پایان واژه‌ها ظاهر نمی‌شود.

۴- سه واج گونه‌ی فعّال در دستگاه واجی از بارزترین ممیزات هورامی نسبت به دیگر زبانها و گویشهاست که شامل : /d̲/ و /n̲/ و /ŋ/ هستند.

۵- همخوانهای /k/ و /g/ - /b/ و /w/ - /y/ و /ǰ/ - /h/ و /x/ - /h/ درپایان‌واژه‌تقابل ندارند.

۶- /n/ هنگامی که پس از واکه و پیش از همخوان /g/ در واژه ظاهر شود، /n/ به صورت واج گونه ŋ ظاهر می‌شود با این تفاوت که در دیگر گویشهای کردی این فرایند با حذف همخوان /g/ همراه است ولی در هورامی همخوان مزبور حذف نمی‌گردد، مانند : (هورامی) *daŋ* (صدا). یا (کردی سقزی) *da:n* (صدا).

۷- ظاهر شدن بیش از یک همخوان پایانی در دستگاه واجی هورامی امری عادی است.

۸- آغاز به واکه در گویش پاوه‌یی ممکن است.

۹- دو همخوان آغازین در آغاز پاره‌ای از واژه‌های هورامی - بی‌فاصله - نمود دارد، به عبارت دیگر ابتدا به ساکن در این گویش امری محال نیست. مانند : *skal* (زغال آتش گرفته)، *štay* (شستن).

۱۰- دو همخوان /l/ و /ł/ و /r°/ و /r/ به موازات هم در دستگاه واجی دیده می‌شوند به زبان دیگر هورامی دو گونه «ل» و دو گونه «ر» دارد. روشن است که اینها در تقابل معنایی قرار می‌گیرند.

واج‌آرایی در زبان هورامی (گ پاوه‌یی)

الف: توزیع همخوان‌ها٪

همه‌ی همخوانهای هورامی می‌توانند در آغاز، میانه و پایان واژه ظاهر شوند. جز همخوانهای /v/ و /r/ و /ɫ/ که در آغاز واژه نمی‌آیند و /ʔ/ و /h/ در پایان واژه نمودی ندارند. تنها در دو واژه‌ی naʔ (نه با تأکید) و bah (بَه بَه برای بیان تحسین و شیفتگی - خیلی خوب)، در اولی /ʔ/ و در دومی /h/ در پایان واژه ظاهر می‌شوند. نمونه‌ی توزیع همخوانهای هورامی در جدول زیر نشان داده شده است :

همخوان	آغاز واژه		میانه‌ی واژه		پایان واژه	
/p/	pâwa	«پاوه»	tapa	فروریخت	tap	تلمبار، تپه
/b/	bara	در، درگاه	bâba	پدر	r°eb	رُبّ
/f/	fira	فراوان	xafad	غصه-غم	fâf	پودررختشویی
/v/	—	——	havda	هفده	gev	بالاآمدن، پف‌کردن
/t/	tuš	مواجه	tuta	سگ	mât	غمگین، حیران
/d/	dukaɫ	دود	ǰada	«جدّه»	mard	مرد، مُرد
/z/	zel	بزرگ	bâzī	گام، بگذاری	hōz	طایفه - خاندان
/s/	sōɫ	شور، پرنمک	pısa	مانند	sīs	پژمرده
/š/	šena	نسیم	mašī	مگس	waš	خوش-سلامت
/ž/	žaražī	کبک	hažgī	شاخه‌ی درخت‌بلوط	r°ež	نام محلی در«شاهو»
/ǰ/	ǰarg	جگر، دل، زهره	naǰa	«نجم‌الدین»	sâǰ	ساج‌نان‌پزی
/č/	čam	چشم	wēčna	غربال	koč	کسی که‌دست فلج‌است
/y/	yō	یکی	mıyân	می‌آیند	čay	چای
/k/	krōɫ	بدبخت، بدبیار	skaɫ	زغال‌آتش‌گرفته	suk	سبک
/g/	goɫ	گل	a'ga	اگر	xug	خوک

/q/	qaym	ضخیم، کلفت	čaqâ	فرورفت	čaq	لاغر
/γ/	γazaw	آشغال، کثافت	maγrīw	مغرب (غروب)	čeγ	نام آوای دورباش سگ
/x/	xanē	حنا	baxla	جیب	bâx	باغ
/l/	lōka	پنبه	mıla	گردنه	tel	سنگ کوچک یا بزرگ
/ɫ/	—	—	mıɫa	موش	čōɫ	خلوت
/ʔ̲/	ʔ̲âl	خوب	meʔ̲âlem	معلّم	senʔ̲	سن
/h̲/	h̲aft	هفت	sōh̲âna	صبحانه	r°ōh̲	روح-فلز «روح»
/h/	hanâsa	نفس	šahâb	«شهاب» نام خاص	bah	به به (استثنا)
/r/	———	———	dara	دره، باغ	tēr	سیر
/r°/	r°ežd	خسیس	tur°a	عصبانی	lar°	لاغر
/m/	mâŋa	ماه	šama	شنبه	dam	دهان
/n/	nezm	کم ارتفاع-کوتاه	sına	«سنندج»	bân	بام
/w/	wâ	باد	saway	فردا	yâw	تب

توزیع واج‌گونه‌ها

/d̲/	—	—	ad̲â	مادر	dâd̲	داد-فریاد
/ŋ/	—	—	r°aŋa	شاید	J̌aŋ	جنگ
/n̲/	—	—	ban̲na	بنده	qan̲	قند

ب: ساخت هجا

ساخت هجا در هورامی بدین‌گونه است: کمترین هجا[۱] v و بلندترین هجا ccvcc است که به ترتیب در فرمول (c)(c)v(c)(c) نشان داده شده است.

۱- v ⟵ â (بگیر، بلی چه خبر است) - a (بلی، آری).

۲- vc ⟵ âd̲ (او) - am (من).

۱- c نشانه consonant (= همخوان)، v نشانه vowel (واکه) است.

۳- cvc ← *sur* (سرخ) - *čam* (چشم).

۴- ccv ← *pr°â* (برید - بریده شد) - *brâ* (برادر).

۵- ccvc ← *skał* (زغال آتش گرفته) - *štay* (شستن).

۶- cvcc ← *wašt* (بارید - بارش) - *derm* (تب شدید).

۷- vcc ← *âšt* (سازش کرده - صلح‌پذیر) - *aqł* (عقل).

۸- cv ← *pâ* (پا - به وسیله) - *r°ā* (راه).

۹- ccvcc ← *sreft* (درد آرامش یافت) - *breng* (خشکِ خشک)

فصل سوم

پدیده‌های زبر زنجیری
در زبان هورامی

پدیده‌های زبر زنجیری در زبان هورامی

واحدهای فوق صدایی واحدهایی هستند که بیش از یک صدا را در برمی‌گیرند و نقش آنها در گفتار چشمگیر و محسوس است و بدون آنها گفتار خالی ازجذابیت و کشش موسیقایی خواهد بود.

عناصر فوق صدایی به صورت طرحی بر روی کلام قرار دارند و از عناصر صدایی (واکه وهمخوان) جدا می‌شوند. زبان‌شناسان از میان عوامل زبر زنجیری یا فوق صدایی که شامل: تکیه، نواخت (زیر و بمی صدا) و درنگ و ... بیشترین تحلیل‌ها را به تکیه و آهنگ اختصاص داده‌اند.

به نظر اغلب آنان در یک واژه تمام هجاهای آن به یک اندازه برجسته نمی‌شوند بلکه معمولاً یک هجا از سایر هجاها با شدّت بیشتری ادا می‌شود، این نوع تکیه را تکیه‌ی واژه‌ای نامیده‌اند.

به بیانی دیگر تکیه «وسیله‌ای است که «واژه» را در جمله برجسته می‌سازد. تکیه معمولاً مستلزم وقوع همزمان تغییر درجه‌ی زیر و بمی و تغییر کشش (شدت) روی هجای مناسب واژه تکیه‌دار است». (رک. نوای گفتار، وحیدیان کامیار، ۱۵).

در مورد پدیده‌ی دیگر «آهنگ» می‌توان گفت: «وقتی سخن می‌گوییم تمام هجاهای گفتار با درجه‌ی زیر و بمی ... یکنواخت ادا نمی‌شوند بلکه بعضی هجاها زیرتر و بعضی بم‌تر تلفظ می‌شوند یعنی زبان دارای ملودی است ... زبانشناسان در تعریف آهنگ گفته‌اند: آهنگ عبارت است از تغییراتی که در زیر و بمی صدا در گفتار پیوسته رخ می‌دهد» (همان، ۷۹).

برجسته‌ترین پدیده‌های زبر زنجیری در هورامی نخست تکیه و پس از آن آهنگ است.

تکیه در این زبان نقش تمایز دهندگی دارد، این موضوع با تقابل «جفتهای یکسان» در جدولی مخصوص ارائه شده است. آهنگ در گویش پاوه‌یی در کارکرد معنایی - عاطفی نقش اساسی دارد.

در این بخش تنها به دو پدیده‌ی تکیه و آهنگ در هورامی به کوتاهی و اختصار پرداخته شده، در حالی که درازدامنی موضوع و دقّت و تأمل علمی در آن و به کارگیری دستگاههای مخصوص و ... خود می‌تواند موضوع کتابی مستقل باشد، ولی پژوهنده در حدّ توان و فراخور جایگاه تکیه و ... در این پژوهش به همین مختصر بسنده کرده است.

۱- تکیه

۱-۱. تکیه در اسم و صفت

تکیه در اسم و صفت، معمولاً روی هجای پایانی است.

ولی در صفتهای اشاره‌ای : *a'ī* (همین)، *a'â* (همان)، تکیه روی هجای نخستین است.

آن گروه اسمی که با *yak(g)* (یک) آغاز شده، تکیه روی *yak(g)* قرار می‌گیرد :

ya'gdâna = یک دانه؛ *ya'kpâ* (یک پا).

هرگاه پس از گروه اسمی که با *yak(g)* آغاز شده [ī] یا [−yī] یا [y] افزوده شود، تکیه روی هجای پایانی قرار می‌گیرد، که معمولاً این گروه اسمی در جایگاه قید واقع می‌شود:

یک پایی، با یک پا	*yagpâyī*	یکباره	*yagǰârī'*
یک‌رویی	*yagr°uyī'*	یک‌دستی	*yagdasa'y*

۱-۲. تکیه در ضمیر و قید:

در حالت معمولی جمله‌ها تکیه در ضمیر و قید همانند اسم است با این تفاوت که در قیدهای مرکّب یا مشتق تکیه روی هجای نخستین واژه یا پیشوند است :

šawe' شب ⟶ *hī'zīšawē* دیشب

در قیدها، تکیه بسته به موقعیت آن در جمله می‌تواند آغازین یا پایانی باشد.

– در ضمیرهایی که فراتر از دو هجا دارند، تکیه معمولاً روی هجای نخستین است:

ēma (ما) ؛ *â'd̲a* ((او (مؤنث)) ؛ *â'd̲ē* (آنها)

۱-۳. تکیه در منادا:

در منادایی که نشانه‌ی ندا دارد تکیه روی هجای نخستین است زیرا نشانه ندا تکیه نمی‌گیرد، واژه‌ی *xoḏâ'* (= خدا) و ... که با واکه *â* پایان می‌یابند تکیه روی هجای پایانی است، در گونه‌ای از منادای هورامی که نشانه‌ی ندا واکه [a] یا [ē] پس از واژه ظاهر می‌شود تکیه همچنان روی هجای نخستین است:

r°a'ẖmâna, kōmali? رحمان! کجا می‌روی؟

منادایی که بی‌نشانه‌ی ندا ظاهر می‌شود یعنی تنها با تغییر آهنگ اسمی را مورد خطاب قرار می‌دهیم تکیه روی نخستین هجاست. فریدون، بیا *fa'ra bō!*

۱-۴. تکیه در فعل:

۱-۴-۱. در مضارع التزامی، فعل امر و نهی، تکیه روی هجای آغازین است:

bı'wâču بگویم ؛ *ba'ra* ببر ؛ *ma'šâna* نینداز، مپاش

۱-۴-۲. در مضارع اخباری تکیه روی هجای پایانی است:

mâču' می‌گویم *manwīsâ'n* می‌نویسند *malmē'* می‌رویم

۱-۴-۳. در مضارع مستمر و ماضی مستمر تکیه روی هجای پایانی نخستین جزء فعل از ساختمان مضارع مستمر یا ماضی مستمر قرار دارد:

lıwa'ymalu دارم می‌روم ؛ *watī'wâčē* داشت می‌گفت

۱-۴-۴. در ماضی ساده هورامی تکیه روی هجای ما قبل آخر است:

wâ'tem گفتم ؛ *neštâne'ra* نشستم

۱-۴-۵. در ماضی بعید، ماضی نقلی و ماضی التزامی، تکیه روی هجای پایانی فعل اصلی (صفت مفعولی) است:

رفته‌ام *lıwa'ynân* ؛ گفته بودم *wâta'bēm*

نوشته‌باشم *nıwīsa'bōm*

۱-۴-۶. در فعلهای مجهول مثبت تکیه بر هجای پایانی صفت مفعولی است:

نوشته شده بود *nıwīsyâ'bē* ؛ قرار داده شده است *neryâ'nara*

۱-۴-۷. در فعلهای مجهول منفی، تکیه روی هجای منفی‌ساز است یعنی [n].

قرارداده نشد *na'neryâ* ؛ گفته نشده است *nı'wâčyân*

۱-۴-۸. در افعال پیشوندی معمولاً تکیه بر هجای پیشوندی است:

برخاسته بود *hō'rzâbē* ؛ فرار کرد *ba'ršī*

۱-۵- بی تکیه‌ها

در سه مورد زیر تکیه احساس نمی‌شود:

۱-۵-۱. واژه‌های تک هجا

پا *pâ* و کجا *kō*

۱-۵-۲. نشانه [w] و [u] پیوند همپایگی

خانه و زمین و آب *yâna w zamīn u âwī*

۱-۵-۳. نشانه‌های وابستگی پسین، [u] و [ī] و [y] و [w]

دست روزگار *dasu r°ōzgârī* ؛ گل سرخ *golīsur*

کاسه‌ی سر (جمجمه) *kâsaw saray* ؛ مرغ بزرگ *kargay zela*

۱-۶- تکیه در حروف

حرفها اگر تک‌هجا باشند بی‌تکیه‌اند ولی اگر بیش از یک هجا داشته باشند، معمولاً تکیه روی هجای نخست است:

از *J̆a* ، که *kē* ؛ به، به‌وسیله‌ی *pâ*

رویِ *sa'ru* ، قبل از *wa'le* ؛ ولی *wa'le*

کارکرد تکیه در هورامی

با دقت در عناصر زبانی هورامی می‌توان گفت که جای تکیه در این زبان تمایز دهنده (فونیمیک) است. شناخت چنین موضوعی بنا به نظر زبان‌شناسان از راه مقایسه‌ی جفتهای یکسان که تنها از نظر تکیه با هم در تقابل و در معنی متفاوت باشند، میسر است. با این توضیح و برمبنای جفتهای یکسانی که در جدول زیر می‌آید، ملاحظه می‌شود که تکیه در هورامی کار کردهای گوناگونی دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- با تغییر جای تکیه، می‌توان معنی یک واژه را تغییر داد. مثالها :

šama'	شنبه	*aska'*	اسکندر، نام خاص
ša'ma	شمع	*a'ska*	عکس، تصویر
šawe'	شب، سیاهی وهم‌انگیزی که در تاریکی متحرک به‌نظر می‌رسد	*parsa'*	پُرسه، مجلس تعزیه
ša'wē	شب، هنگام شب	*pa'rsa*	بپرس
sâła'	صالح، نام خاص	*čani'*	همراه، چگونه؟
sâ'ła	سال	*ča'nī*	سوزن، آمپول
r°âzi'	راضی	*wara'*	برّه
r°â'zī	داستان، افسانه	*wa'ra*	ردیف، باتکرار به معنی یواش‌یواش – کم‌کم
xayra'	خیرا ...، نام خاص	*marda'*	مرده، میّت
xa'yra	خیر، نیکی، احسان	*ma'rda*	مرد (آن مؤنث)
gola'	فشنگ، تیر	*garda'*	نام محلّی (برفراز کوه آتشگاه در پاوه)
go'la	مبتلا به بیماری پیسی (گری)	*ga'rda*	گرد – غبار

۲- تغییر جای تکیه مقوله‌ی دستوری واژه را تغییر می‌دهد.

۳- تغییر جای تکیه می‌تواند مقوله‌ی نحوی اسم یا صفت را تغییر دهد. مثالهایی از دو مورد (۲ و ۳):

منادا (ای حسن!)	h̲a'san!	⟵	اسم (حسن)	h̲asa'n
حاصل مصدر «خوبی است»	xâsa'n	⟵	صفت (خوب است)	xâsan
فصل امر (ببر)	ba'ra	⟵	اسم (در)	bara'
غلیظ است	ha'san	⟵	اسم (حسن)	hasa'n
منادا «ای بدرفتار»!	wē'rân	⟵	صفت (ویران)	wērâ'n
جمله بارش است، خوشحال هستی	wa'štan	⟵	جمله «باریده است»	wašta'n
جمله «سرمی‌زد»	sa'rdē	⟵	اسم «نام محلّه‌ای در پاوه»	sardē
جمله «چرم است»	ča'rman	⟵	جمله «سفید است»	čarma'n
جمله «رشید (نام خاص) است»	r°ašan	⟵	جمله «سیاه است»	r°aša'n.
صفت خیره‌شوندگان	zītē	⟵	اسم (زینت)	zītē

۲- آهنگ در هورامی

در هورامی همچون زبان فارسی آهنگ دارای معنی است، جمله‌ها و گفته‌هایی که اختلاف آنها تنها از نظر آهنگ باشد، تفاوت معنایی ایجاد می‌کند، این تفاوت به سبب اختلاف در معنای واژه‌ها نیست بلکه در معنی احساسی و عاطفی بیان کننده‌ی سخن است، چه زیبا گفته‌اند که «اهل زبان با استفاده از این زیر و بم کردن هجاها، زیر و بم اندیشه و عواطف خود را بیان می‌کنند و چنین گفته‌اند که آهنگ همچون روح زبان است» (نوای گفتار، کامیار، ۷۹).

به بیانی روشنتر «کلمات آنقدر رک و صریح نیستند که بتوانند همه‌ی معانی ظریف اندیشه را بیان کنند و اینجاست که آهنگ بیانگر می‌شود یعنی آنجا که واژه‌ها از بیان ریزه‌کاریهای معنایی ناتوان باشند از آهنگ باید یاری جست» (همان، ۸۱). آهنگ در گویش پاوه‌یی در کارکرد معنایی - عاطفی نقشی اساسی دارد. در این بخش تنها به کارکرد معنایی آن

با ذکر چند مثال اشاره شده، یعنی به یاری آهنگِ گفتار می‌توان خبری، پرسشی و یا تعجبی بودن جمله را تشخیص داد.

هم به کمک آهنگ می‌توان به میزان توجّه و مرکز یا مراکز تأکید و علاقه‌مندی گوینده به هر بخش معنایی در جمله پی‌برد.

بررسی و تحقیق درباره‌ی آهنگ میدانی فراختر از این را درخور است، اما در این‌جا مجالی بیش از این نیست.

آهنگ گفتار در جمله‌ی خبری افتان است ولی در جمله پرسشی که با بلی یا خیر همراه باشد خیزان است.

tama šâhōž getara. ↘ مِه «شاهو» را فرا گرفت

tama šâhōž gertara? ↗ آیا مه «شاهو» را فرا گرفته؟

در دو جمله‌ی زیر که واژه‌های آنها بی‌هیچ تفاوت واجی آمده‌اند، تغییر آهنگ آشکار است:

nıwâtem malō? (مگر) نگفتم نرو ؟

nıwâtem malō نگفتم مرو

عدم آشنایی با آهنگ گفتار در هورامی سبب شده نه تنها کسانی که زبانشان با هورامی بیگانه است، بلکه کردهایی که گویشهای گوناگون دارند نیز نتوانند به آسانی هورامی را فرا گیرند. در حالی که ممکن است در درک معنی واژه‌ها یا دستور این زبان ورزیده هم باشند. به هر صورت این واحد زبرزنجیری فعّال در هورامی نقشی بس حساس و مهم را در رساندن پیام بین گویشوران پاوه‌یی ایفا می‌کند؛ در پاوه‌ای موارد کمترین بی‌دقتی در به کارگیری آهنگ مناسب در جمله‌ها سبب ایجاد سوء تفاهم، مشکلات رفتاری و دهها عارضه دیگر می‌شود.

فصل چهارم

دستور زبان

بخش نخست: جمله

الف ـ محمّد برخاست.	- *h̲ama hōrzâwa.*
ب ـ پیرار سال بود (که) به مشهد آمدی.	- *pērârbē (ka) âmay pay mašadī̄.*
ج ـ دایی تو می‌دانست که نزد او می‌آییم.	- *lâlōd̲ xō zânē ēma maymē maymē pay layš.*

هر یک از نوشته‌های بالا یک جمله‌ی مستقل است.

۱- پیرار سال بود.	- *pērâr bē*
۲- که به مشهدی آمدی.	- *ka âmay pay mašadī̄.*
۳- دایی تو می‌دانست.	- *lâlōd̲ zânē.*

هیچ یک از نوشته‌های (۱ و ۲ و ۳) جمله‌ی مستقل نیست زیرا برای جبران و تکمیل کاستی آنها باید یک جزء یا اجزایی بیفزاییم در واقع «اینها خودشان، جزئی از یک واحد بزرگترند»(۱) در حالی که سه جمله‌ی (الف، ب، ج) به جزئی دیگر نیاز ندارند یعنی جزئی از واحد بزرگتر نیستند پس می‌توان گفت:

«جمله‌ی مستقل یک ساخت زبانی است که جزئی از ساخت بزرگتر زبانی نباشد، جمله‌ی مستقل بزرگترین واحد زبان است»(۲).

۱- (رک، جزوه دست‌نویس دستور زبان فارسی، دکتر وحیدیان، ۳۶).
۲- همان، ۳۶

نهاد، گزاره

«نهاد کلمه یا گروهی از کلمات است که درباره آن خبر می‌دهیم: یعنی «صاحب خبر است»؛ گزاره خبری است که دربارهٔ نهاد گفته می‌شود، به عبارت دیگر «گزاره بخش اطلاع دهندهٔ جمله است»» (جزوهٔ دست‌نویس دستور زبان فارسی، دکتر وحیدیان، ۵).

هر گزاره دارای یک فعل است که هسته‌ی جمله است و هر فعل نیز یک شناسه دارد، پس می‌توان دریافت که «شناسه نشانه‌ی فعل است» (همان، ۵).

۱- کبک می‌خواند. - žaražī mıwânō .

۲- برادر و دایی‌ات به کوه می‌روند. - kâkatu lâlōd pay kašī malân .

در جمله‌ی ۱ و ۲ نهاد با یک خط و گزاره با دو خط مشخص شده است. شناسه در جمله ۱ (ō-) و در جمله ۲ (ân-) می‌باشد که در شمار (= مفرد و جمع) با نهاد خود مطابقت دارد.

نهاد را به دو گونه‌ی پیوسته و اختیاری تقسیم کرده‌اند.

منظور از نهاد پیوسته: «همان شناسه است که در ساختمان هر جمله‌ی فعلی وجود دارد» (دستور زبان فارسی، صادقی ص ۱)؛ حتّی آنجایی که شناسه نمود ندارد (ϕ) جزء جدانشدنی فعل است.

و نهاد جدا: «اسم یا ضمیری است که همراه فعلی در جمله می‌آید ولی می‌توان آن را در جمله حذف کرد، زیرا بدون آن هم جمله کامل است». (همان، ص ۱).

ـ هر جمله از چند جزء ساخته شده این اجزا در دو بخش به هم پیوسته‌ی نهاد و گزاره سامان یافته‌اند.

ـ اجزای جمله به دو نوع بنیادین و توضیحی تقسیم می‌شوند.

ـ ***جزء بنیادین:*** به جزئی گفته می‌شود که (جمله بودن) جمله، بدان وابسته است.

ـ ***جزء توضیحی:*** جزئی که در شناخته‌تر کردن جمله کاربرد دارد.

ـ بخش نهاد با یک جزؤ بنیادین شکل می‌گیرد در صورتی که گزاره بر اساس یک یا دو و یا سه ... جزء بنیادین شکل می‌گیرد.

۱- انواع جمله از دید شمار اجزا

جمله‌های معمول گویشوران (هورامی) از دید شمار اجزای بنیادین، چهار نوعند: دو جزئی، سه جزئی، چهار جزئی و پنج جزئی

۱ـ۱ جمله‌ی دو جزئی

این نوع، از دو جزء بنیادین نهاد و گزاره سامان یافته که خود به دو گونه ظاهر می‌شود:

۱-۱-۱ جمله‌ی دو جزئی اسمی:

نهاد	گزاره
čırâw (چراغ)	r°ōšen (روشن)
r°ıwad (رویت)	čarmē (سفید) (= سربلند و پاکدامن باشی)
daz (دست)	waš (خوش)(= دست مریزاد)
čamudeřed (چشم و دلت)	r°ōšen (روشن)
xodâ (خدا)	hâfez (حافظ)
sarad (سرت)	sılâmad (سلامت)
rıwad (رویت)	r°aš (سیاه)
xarmân (خرمن)	barakad(t) (برکت)
dam (دهان)دمت	waš (خوش) گرم
xodâd (خدایت)	čanī (همراه)
haraz (سیل)	wa mâlem (برخانه‌ام)
sawâ (صبح)	xayr (بخیر)
xodâ (خدا)	qıwad (قوّت)
gōšu šaytânī (گوش شیطان)	kar° (کر)
dīn (دین)	tanaka (پیت حلبی) (سست دین)
dur (دور)	ǰatō (از تو) (= معادل بلا نسبت در فارسی)
peštī (به پشتیبانی)	xoday (خداوند)
(ba)ʔawnu (به یاری)	xoday (خدا)

ویژگی‌های (۱-۱-۱):

۱- این جمله‌ها نیاز به فعل ندارند، گو اینکه می‌توان فعل یاگروه فعلی را از پی گزاره آورد امّا ساختار آنها نزد گویشوران گزارهٔ بی‌فعل است، بدون فعل هم معنی این جمله‌ها برای آنان روشن است.

۲ - نهاد همیشه گروه اسمی است و گزاره افزون بر گروه اسمی می‌تواند صفت یا گروه اسمی نشانه‌دار باشد (منظور از نشانه‌دار: دارای بار عاطفی خاص بودن است).

۳ - بر خلاف دیگر جمله‌ها، شمار اجزای این جمله‌ها، قابل کم و زیاد کردن نیست.

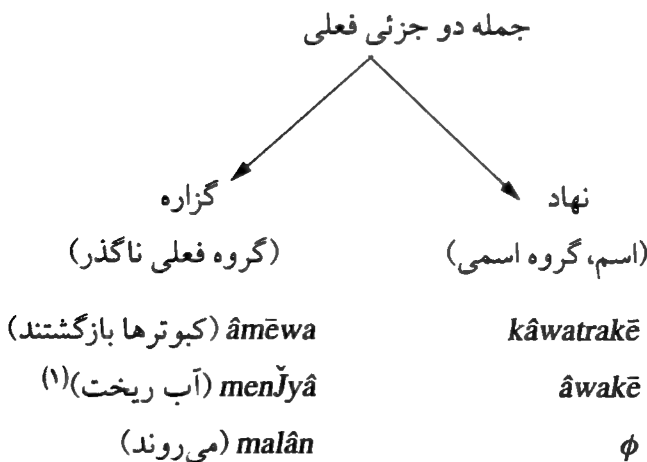
۴ - این جمله‌ها را (به سبب نداشتن فعل) می‌توان اسمی نامید.

۵-بسامداین جمله‌هامحدوداست‌وتولیدجمله‌هایی جدیدازاین‌دست‌ازسوی‌گویشوران کمتررایج‌است.

۶-آنچه این جمله‌ها رااز شبه جمله متمایز می‌سازد، آن است که شبه جمله یک بخشی ولی این جمله‌ها دو بخشی هستند.

۱-۱-۲. جمله‌ی دو جزئی فعلی:

از دوبخش بنیادین‌نهاد وگزاره‌ساخته می‌شود، که علاوه بر آن می‌تواند متمم اختیاری نیز داشته باشد:



۱- این فعل در هورامی ناگذر است برخلاف فارسی که فعل (ریخت) دو وجهی است، در هورامی برای هر وجه یک فعل به معنی (ریختن) وجود دارد.

ویژگی‌ها: ۱- در جزء نهادی این جمله‌ها، اسم، گروه اسمی یا ϕ می‌نشیند و جزء گزاره ویژه گروه فعلی ناگذر است.

۲- غیر از دو جزء (نهاد و گزاره) می‌توان اجزایی دیگر به جمله افزود، که این کار درد و جزئی بودن جمله بی‌اثر است و غالباً توضیحی برای یک یا دو بخش جمله است:

- *law bâxu kâka sâḏqayna, waxtu waz taknay, šanyara nâhmēḏaka sarw wazēwa kawḏ wârī.*

نزدیک باغ کاک صادق، هنگام گردو تکاندن (چیدن)، گردو تکان بدبخت و فقیر روی (درخت) گردویی پایین افتاد.

در جمله بالا تنها دو جزئی که به وسیله خطی مشخص شده، اجزای اصلی و ضروری هستند و بقیّه‌ی اجزا و گروهها، توضیحی بیشتر را در روشن‌تر کردن مفهوم جمله بر عهده دارند، نبود هر یک از این‌ها (جز دو مورد مشخص شده) جمله را دچار ابهام و اشکال نمی‌کند.

۳- در این جمله‌ها، فعل ناگذر دارای استقلال دستوری ـ معنایی است و نهاد می‌تواند بی‌نمود (ϕ) باشد.

۱-۲. جمله‌ی سه جزئی (سه جزئی)

این نوع جمله‌ها را می‌توان به دو گونه‌ی شخصی و غیر شخصی تقسیم و توصیف کرد:

۱-۲-۱. جمله‌های سه جزئی شخصی:

در این جمله‌ها نهاد اختیاری و اجباری با هم مطابقت می‌کنند. این نوع جمله‌ها را می‌توان از دیدگاه گروه فعلیی که در گزاره ظاهر می‌شود، در دو شاخه‌ی زیر مورد بررسی قرار داد:

۱-۲-۱-۱. شاخه‌ای که گروه فعلی آن ناگذر است و این شاخه سه گونه دارد: اسنادی (نوع اول)، اسنادی (نوع دوم)، فعلی متمم خواه.

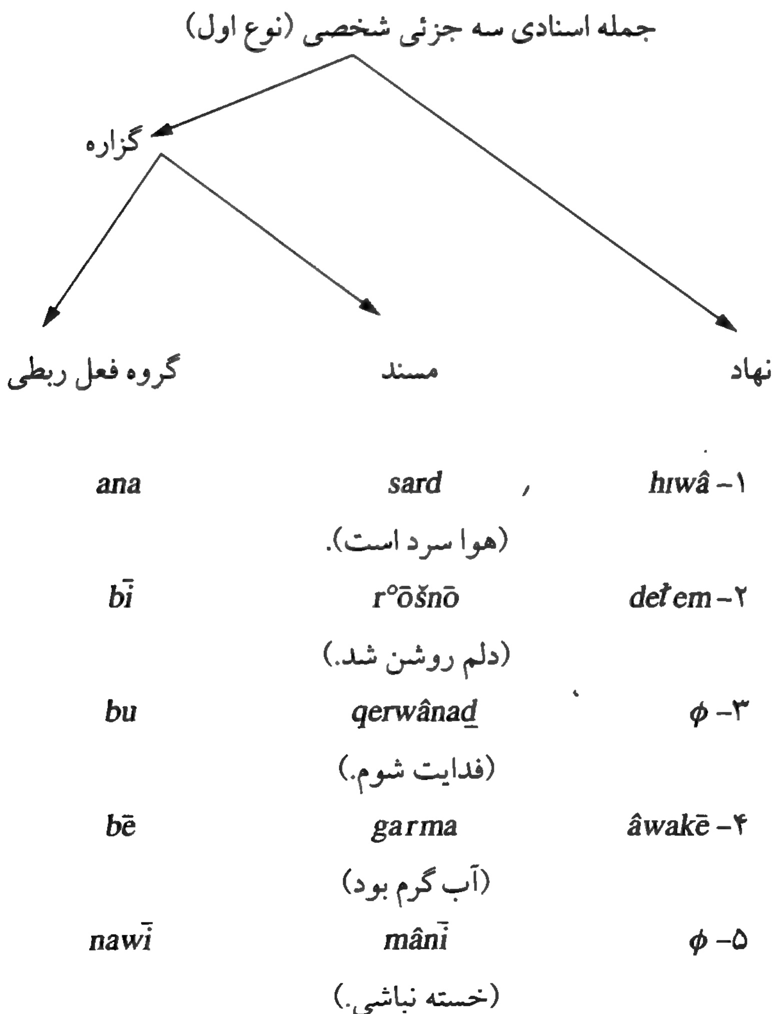
۱-۲-۱-۱-۱. جمله‌ی سه جزئی (نوع اول)

ویژگی‌ها: (۱) این جمله‌ها در هورامی با گروه فعلی ناگذر *bıyay* (=بودن، شدن، استن) ظاهر می‌شوند.

(۲) گروه فعلی جمله‌یابی بار معنایی است (*brıyay* = بودن)، یا بار معنایی آن در ساخت همین گونه جمله نمود می‌یابد (*brıyay* = شدن).

(۳) بار معنایی جمله در جایگاه گزاره‌ای است که آن را «مسند» نامیده‌اند، مسند می‌تواند گروه اسمی یا وصفی باشد.

(۴) جایگاه‌نهاددراین گونه‌جمله‌هانمود دارد، امامی‌تواندباتوجه‌به‌قرائن ϕ باشداماحذف‌شدنی‌نیست.

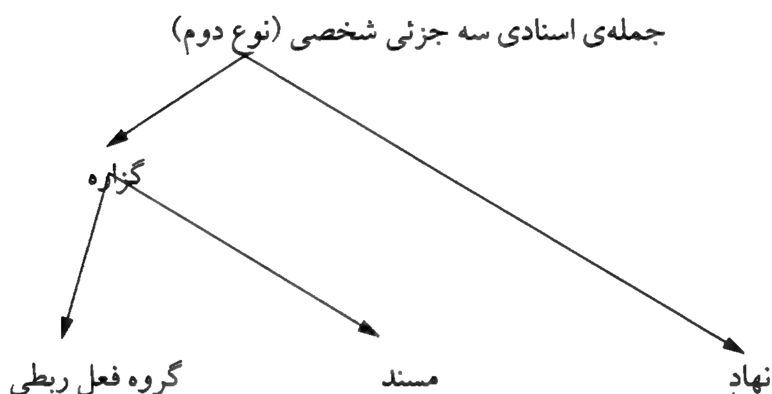


۱-۲-۱-۱-۲. جمله سه جزئی (نوع دوم):

ویژگی‌ها: ۱- نهاد اختیاری همیشه در این جمله‌ها محذوف است و نهاد اجباری در شکل سوم شخص مفرد نمود دارد.

۲- گزاره یکی از سه فعل ربطی (بود ـ شد ـ است) است که از «*bıyay*» گرفته می‌شود.

نمایه‌ی زیر شماری از این جمله‌ها را نشان می‌دهد:



۱- *ϕ*	xâs	an	(خوب است)
۲- *ϕ*	žīr	an	(عاقل است.)
۳- *ϕ*	sard	an	(سرد است.)
۴- *ϕ*	wēraga	n	(غروب است.)
۵- *ϕ*	garm	bē	(گرم بود.)
۶- *ϕ*	šılōq	bī	(شلوغ شد.)

۱-۲-۱-۱-۳. جمله سه جزئی فعلی متمم خواه

این جمله‌ها با گروه‌های فعلی ویژه‌ای ظاهر می‌شود که با گرفتن حرف اضافه و دگرگونی دربار معنایی، متمم‌خواه می‌شوند. این متمم‌ها را «متمم اجباری» گویند.

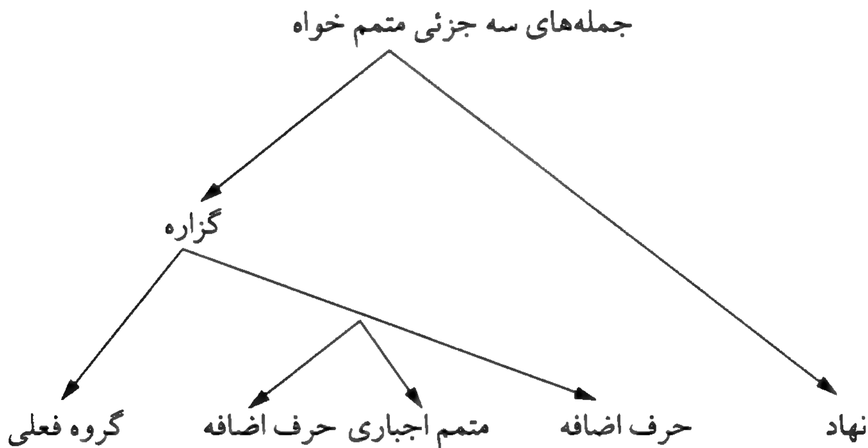
فعل‌های مناسب این گونه جمله‌ها در هورامی عبارتند از:

زدن	*day*	اعتماد کردن، تکیه کردن	*parmay*
خوردن – مناسب بودن	*wârday*	نگاه کردن – دیدن	*dıyay*
سازگار بودن	*sâzyay*	افتادن – مناسب بودن	*kawtay*
برگشتن، در مقابل کسی ایستادن	*hōrgēlay*	آمدن	*âmay*
به مقابله برخاستن	*kamân nıyay*	شایستن، طول کشیدن	*šıyay*
		کردن (آشتی‌کردن،دعوا کردن..)	*karday*

ویژگی‌ها: (۱) متمم اجباری حذف شدنی نیست.

(۲) هر یک از فعلهای این گونه جمله‌ها، حرف اضافه‌ی خاص خود را دارند که با حرف دیگری قابل تعویض نیست.

(۳) حرفهای اضافه بسته به نوع فعل ممکن است پیش یا پس از متمم ظاهر شود.



۱- *mâmōm*	*ba*	*tō*	*ra*	*maparmō*
۲- *zawr°ō*	ــــ	*bâbayša*	*ra*	*maḏyō*
۳- *īgeǰya*	*pana*	*m*	ــــ	*nımagnō*
۴- *koř kâray*	ــــ	*ž*	*čana*	*may*

kâraka -۵	__	dıwēr°ōyš	pana	šī شناسه
ϕ -۶	čanī	hâmsâkayd̲	__	âštī karday
ϕ -۷	wana	š	__	hōrgēlâwa
ϕ -۸	čanī	ž	__	nanyayna kamân
ϕ -۹	čanī	kē	__	masâzyay
īpēča -۱۰	pâ	mōraya	__	nemwarō

۱- عمویم به تو تکیه می‌کند.

۲- بچه به پدرش نگاه می‌کند.

۳- این پیراهن به من نمی‌آید. (نمی‌زیبد).

۴- همه کاری از او برمی‌آید.

۵- آن کار، دو روز به طول انجامید.

۶- با همسایه‌ات آشتی کن.

۷- در برابر او ایستاد (از طرفداری او دست برداشت).

۸- با او مقابله نکنی (رقابت و ستیز نکنی).

۹- با که می‌سازی؟

۱۰- این پیچ به آن مهره نمی‌خورد.

۱-۲-۲. جمله‌ی سه جزئی غیر شخصی

گر چه فعل این جمله‌ها همیشه به شکل سوم شخص مفرد می‌آید، اما شخص خاصی را نمی‌رسانند، از این روی «غیر شخصی» خوانده می‌شوند.

در گویش پاوه‌یی، جمله‌های سه جزئی غیر شخصی با فعلهای زیر ساخته می‌شوند:

۱- âmay (آمدن):

-qīnam âma بدم آمد (متنفرم شدم)

-qīnašâ(n) âma بدشان آمد (متنفر شدند)

۲- *bıyay* (شدن) :

- *sardmâ(n) bıya bē* سردمان شده بود
- *sardšâ(n) bıya bē* سردشان شده بود

۴- *gertay* (گرفتن) :

- *larzī gertân* لرزم گرفت
- *larzī gertē* لرزشان گرفت

ویژگی‌ها :

(۱) ساخت این گونه جمله‌ها با سه فعل یاد شده صورت می‌گیرد.

(۲) فعل برای همه‌ی اشخاص در شکل سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود.

(۳) ارکان این جمله‌ها همیشه : یک ضمیر مفعولی، یک اسم یا گروه اسمی، و فعل است.

(۴) فعل با بار معنایی غیر اصلی خود به کار می‌رود.

(۵) «هر اسم یا ضمیری می‌توان در مفهوم نهاد منطقی بر جمله افزود ولی چون شناسه نمی‌تواند با آن هماهنگ شود، آن اسم یا ضمیر به ساخت جمله در نمی‌آید و جمله، غیر شخصی می‌ماند» (رک، بررسی زبان‌شناختی، بابک، ص ۱۰۴)

۱-۳. جمله چهار جزئی

الف : جمله‌ی چهار جزئی شخصی

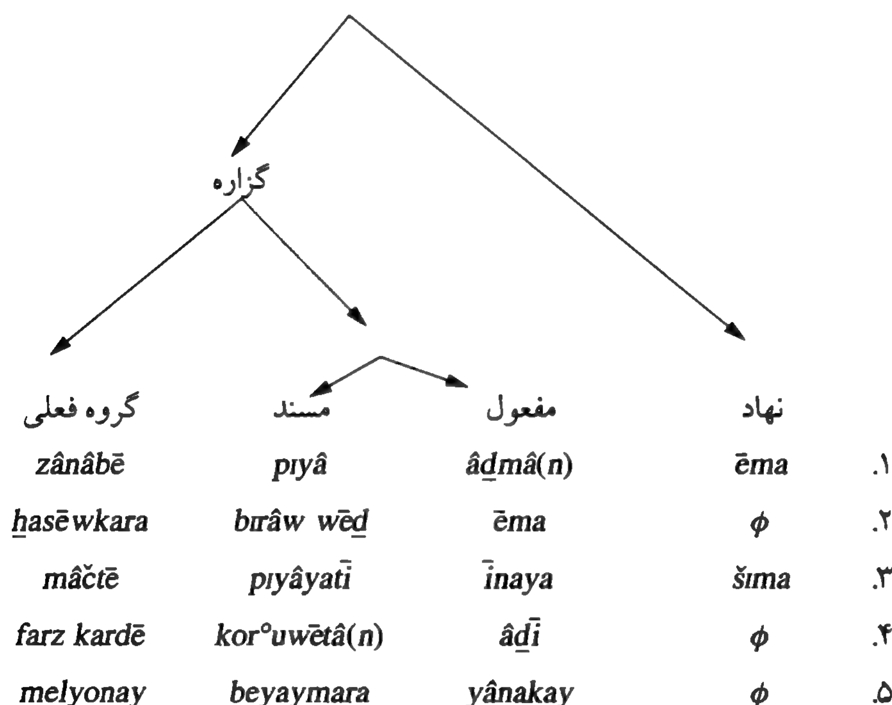
در این نوع جمله‌ها، سه جزء در بخش گزاره و یک جزء در بخش نهاد سازمان یافته است. در این جمله‌ها نهاد اختیاری و اجباری برهم منطبق گشته‌اند. جمله‌های چهار جزئی از نظر چگونگی فعل (گروه فعلی) در گونه‌های زیر قابل بررسی است :

۱-۳-۱. جمله‌هایی که با فعل مفعول - مسند خواه ظاهر می‌شوند

گروهی از فعلهای گذرا که در مفهوم «پنداشتن» یا «گمان کردن» به کار می‌روند، یک مفعول و یک مسند می‌پذیرند، شناخته‌ترین این گروههای فعلی در هورامی عبارتند از :

zânay (دانستن)، *h̲asēw karday* (حساب کردن)، *wâtay* (گفتن) *farz karday* (فرض کردن)، *nıara yay* (فرض کردن).

جمله چهار جزئی مفعول - مسندخواه



	نهاد	مفعول	مسند	گروه فعلی
۱.	*ēma*	*âd̲mâ(n)*	*pıyâ*	*zânâbē*
۲.	*φ*	*ēma*	*bırâw wēd̲*	*h̲asēwkara*
۳.	*šıma*	*ī̄naya*	*pıyâyatī̄*	*mâčtē*
۴.	*φ*	*âd̲ī̄*	*kor°uwētâ(n)*	*farz kardē*
۵.	*φ*	*yânakay*	*beyaymara*	*melyonay*

۱. ما او را مرد (انسان) دانسته بودیم.
۲. ما را برادر خودت حساب کن.
۳. شما، این را مردانگی می‌گویید؟
۴. او را پسر خودتان فرض کنید.
۵. خانه را یک میلیون فرض کنیم.

«در ساختمان جمله‌ی مرکب، مفعول دو گانه به شکل یک فراکرد گسترش یافته ظاهر می‌شود و چون در آن ساخت، دومی این دوگانه، در جایگاه مسند می‌نشیند، در ساخت جمله

ساده نیز دومی را (مسندِ مفعول) می‌توان نامید». (همان، ص ۱۰۵).

اگر جمله‌های ساده که در نمودار آمده، به صورت مرکب به کار روند - مفعول‌های دوم، مسند جمله‌ی وابسته قرار می‌گیرند:

- *pısa zânēnē* *tō* (مفعول) , *malâyakanī* (مسند) !

می‌پنداشتم (که) تو فرشته‌ای!

۱-۳-۲. جمله چهار جزئی مفعول - متمم خواه (نوع اول)

شماری از گروه‌های فعلی با گرفتن حرف اضافه علاوه بر مفعول به متمم نیز وابسته می‌شوند، در این صورت گروه فعلی در معنی غیر اصلی خود به کار می‌رود و حذف متمم ممکن نیست.

گروههای فعلی زیر در هورامی از آن جمله‌اند :

۱. *bīnay* (بستن)، با حرف اضافه (*ba*) و یا (ō) در معنی تهمت زدن، حرف بستن، نسبت دروغ دادن.

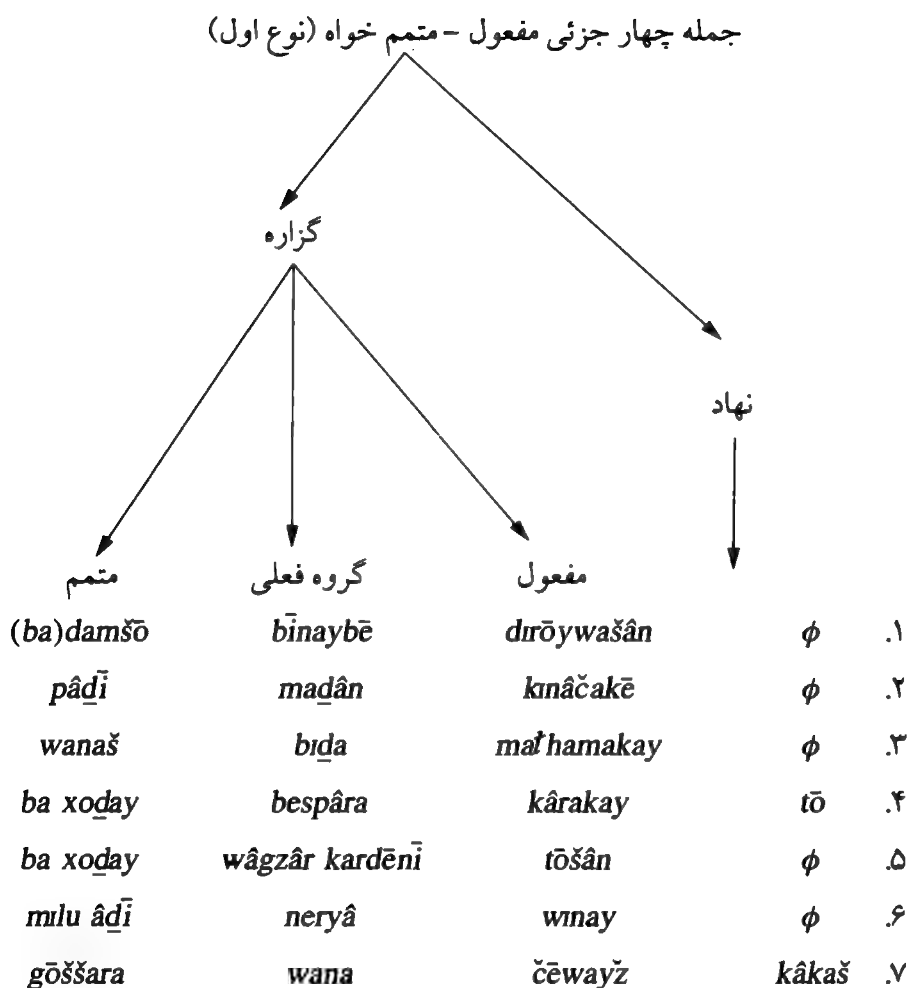
۲. *day* (دادن) با حرف اضافه (*pana* یا *pâ* و یا *ba*) در معنی سپردن؛ به عقد در آوردن، واگذار کردن، و با حرف اضافه (*wana*) در معنی زدن، کوبیدن، مالیدن، نواختن.

۳. *sparday* (سپردن) با حرف اضافه (*ba*) در معنی واگذار کردن، سپردن.

۴. *wâgozâr karday* (واگذار کردن) با حرف اضافه (*ba*)، واگذار کردن - سپردن.

۵. *nıyay* (نهادن) بی‌حرف اضافه در معنی متهم کردن، قرار دادن.

۶. *wanay* (خواندن) با حرف اضافه (*ba*) یا بی‌ظهور حرف اضافه در معنی : تلقین کردن، تحریک کردن، القا کردن.



	نهاد	مفعول	گروه فعلی	متمم
۱.	*φ*	*dırōywašân*	*bīnaybē*	*(ba)damšō*
۲.	*φ*	*kınâčakē*	*maḏân*	*pâḏī*
۳.	*φ*	*maɫhamakay*	*bıḏa*	*wanaš*
۴.	*tō*	*kârakay*	*bespâra*	*ba xoḏay*
۵.	*φ*	*tōšân*	*wâgzâr kardēnī*	*ba xoḏay*
۶.	*φ*	*wınay*	*neryâ*	*mılu âḏī*
۷.	*kâkaš*	*čēwayž*	*wana*	*gōššara*

۱. دروغی را بر دهانش بسته بودند.

۲. دختر را به عقد او در می‌آورند.

۳. مرهم (پماد) را بر آن بمال.

۴. توکار را به خدا بسپار.

۵. تو را به خدا واگذار کرده‌اند.

۶. خونی (قتلی) بر گردنش نهاده شد.

۷. برادرش چیزی در گوشش خواند.

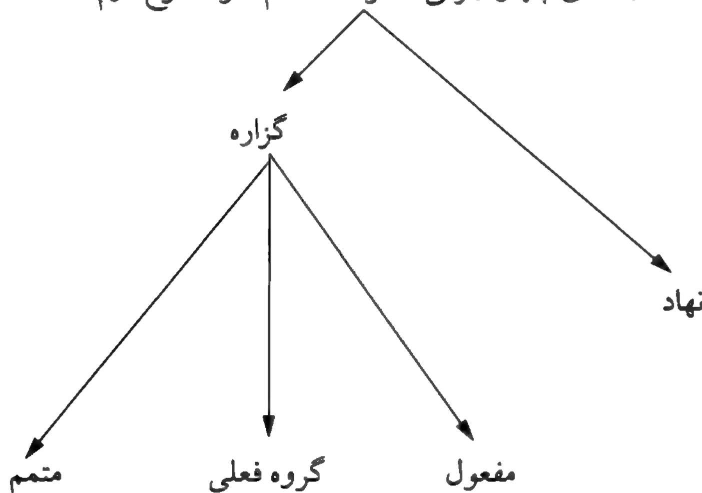
۱-۳-۳. جمله‌ی چهار جزئی مفعول - متمم خواه (نوع دوم)

شمار اندکی از گروه‌های فعلی ناگذر که با همخوان [*n*] گذار می‌شوند، مفعول متمم خواه هستند، سه گروه فعلی زیر این ویژگی را دارند:

۱. *telnay* به معنی آغشته کردن، همراه و شریک ساختن

۲- *tapnay* به معنی فرو ریختن (با حرف اضافه *mıl*)، چیزی یا کسی را در مجرایی وارد کردن.

۳- *âxanyay* مالامال کردن (در صورت ناگذر ظاهر نمی‌شود).



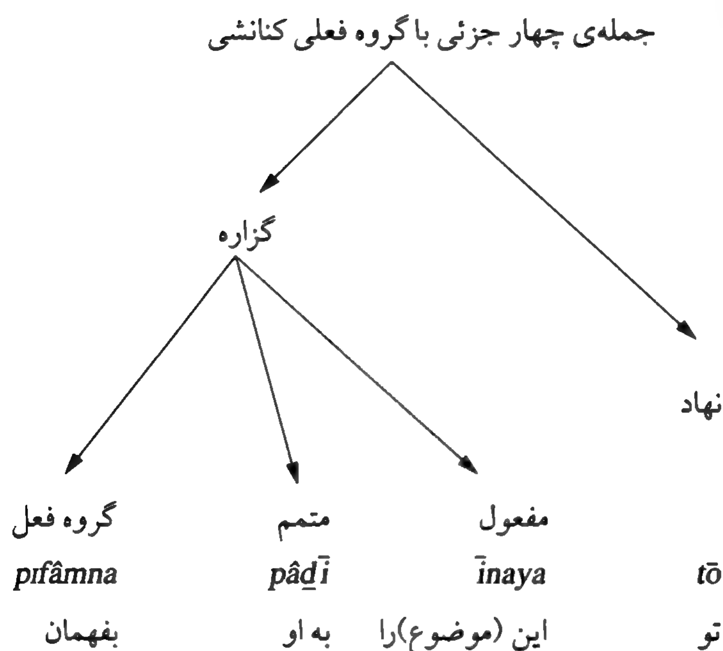
har°akēwa	*telnâ(n)*	*daseš*	*matīn*	۱.
(متین دستش را به گل آغشته است)				
guzeřdân	*tapnâ*	*kâbrâšâ(n)*	*ϕ*	۲.
(فلانی را به زندان انداختند).				
lē lulakayra	*âxanya bē*	*čōywašâ(n)*	*ϕ*	۳.
(چوبی را در لوله فرو کرده بودند).				

۱-۳-۴-۱. جمله چهارجزئی با گروه‌فعلی‌کنانشی (متعدّی‌شده)، مفعول - متمم‌خواه (نوع سوم)

شماری از گروه‌های فعلی گذرا با تک واژه دستوری [n] به وجه کنانشی تبدیل می‌شوند که افزون بر مفعول، متمم خواه نیز هستند.

گروه فعلی زیر تنها گروه شناخته شده از این گونه است :

fâmnay (فهماندن)،



ب : جمله‌ی چهار جزئی غیر شخصی

۱-۳-۵-۱. جمله چهار جزئی (نوع اول)

ویژگی‌ها : (۱) شناسه که یکی از اجزای اصلی این جمله‌هاست (نهاد اجباری)، در همه‌ی شکل‌های فرعی فعل هست ولی در معنا بر هیچکس اشاره ندارد (فاقد ارزش دستوری است).

(۲) دو مفعول در جمله نمود دارند که غالباً اسم یا گروه اسمی هستند.

(۳) این نوع جمله‌ها در سوم شخص مفرد نمود دارند، هرچند که تنها به سوم شخص مفرد دلالت نمی‌کنند، بلکه برای همه اشخاص به کار می‌روند.

(۴). گروه فعلی این جمله‌ها محدود به مصدرهای زیرند :

gertay (گرفتن)، *âmay* (آمدن). *bıyay* (داشتن - بودن).

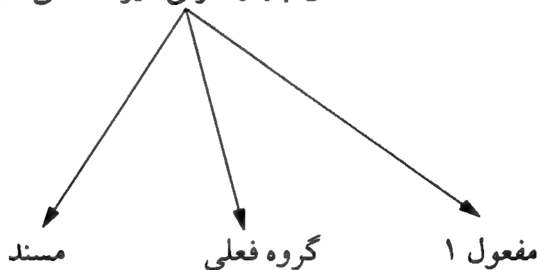
۱.	*lâlōm*	*xoway*	*gerta bē*	(دایی‌ام را خنده گرفته بود).
۲.	*ẖama*	*qıfaž*	*may*	(محمد را سرفه می‌آید).
۳.	*amen*	*haq*	*-man*	(من حق دارم)
	tō	*nōga*	*tan*	(تو را نوبت است)
	am	*r°ıwam*	*nıyana*	(مرا روی نمی‌شود (روم نمیشه).

۱-۳-۵-۲. جمله چهار جزئی (نوع دوم)

- تنها فعلی که با گرفتن مفعول - مسند در نوعی ویژه از جمله چهار جزئی غیرشخصی ظاهر می‌شود، *wâtay* (گفتن) است.

- در هورامی معمولاً مفعول، پیش از فعل و مسند پس از آن می‌آید؛ بار معنایی چنین جمله‌هایی غالباً تمجید و یا شناساندن بیشتر مفعول نخست است.

- شناسه‌ی فعل بر هیچ کس دلالت نمی‌کند (فاقد ارزش دستوری است).



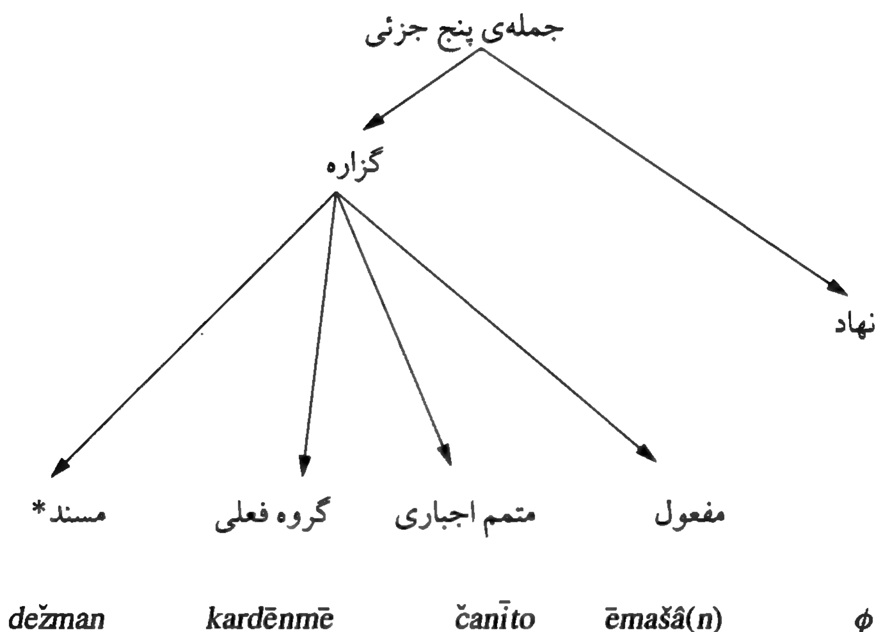
۱-	*ba salâẖadīnī*	*mâčân*	*pıyâ*	(صلاح‌الدین را مرد می‌گویند)
۲-	*pâd̲i*	*wâčēnē*	*pâlawân*	(او را پهلوان می‌گفتند)

۳. [مفعول + مسند + فعل]

pıyâšâ	*pıyâ*	*wâtan*	(مرد را مرد گفته‌اند و زن را زن)
žanīšâ	*žanī*	——	

۱-۴. جمله پنج جزئی:

تنها گروه فعلی که سازندهٔ این نوع جمله‌هاست *karday* (کردن) است. نمودار جمله‌ی پنج جزئی در زیر مشخص شده است.



dežman *kardēnmē* *čanīto* *ēmašâ(n)* *ϕ*

(ما را با تو دشمن کرده‌اند.)

* مسند به اختیار گویشوران می‌تواند به متمم اجباری دوم تغییر جایگاه دهد، این فرایند سبب تغییر معنایی جمله نمی‌شود.

ba dežman	*kardēnmē*	*čanītō*	*ēmašâ(n)*	*ϕ*
متمم (۲)		متمم (۱)		

(ما را با تو دشمن کرده‌اند).

۲- انواع جمله از دید ساخت (تعداد فعل)

جمله‌ها از نظر ساخت به دو نوع ساده و مرکب تقسیم می‌شوند :

۲-۱. جمله ساده :

جمله‌یی که تنها از یک گروه فعلی ساخته شده باشد، جمله ساده گفته می‌شود:

- *wahâr âman.* بهار آمده است

۲-۲. جمله مرکب :

جمله‌یی است که در ساختمان آن بیش از یک گروه فعلی دیده می‌شود :

- *waratâw nakawtabē, zıyaymēra.* آفتاب طلوع نکرده بود [که] بیرون آمدیم

- هر جمله‌ی مرکب دست کم از دو یا چند بخش فراهم آمده، آن بخش از جمله‌ی مرکب را که یک گروه فعلی داشته باشد «فراکرد» نامند.

فراکردهای هر جمله‌ی مرکب را به «پایه» و «پیرو» تقسیم نموده‌اند.

- پایه : فراکردی است که یکی از اجزایش گسترش یافته و به شکل جمله در آمده است.

پیرو : جزئی است که گسترش یافته.

- *pıyâkanâ* *bâseš karīšī* (پیرو) , *nâčē* (پایه). مردی که دربارهٔ وی سخن می‌گفتی (پیرو) اینجاست (پایه)

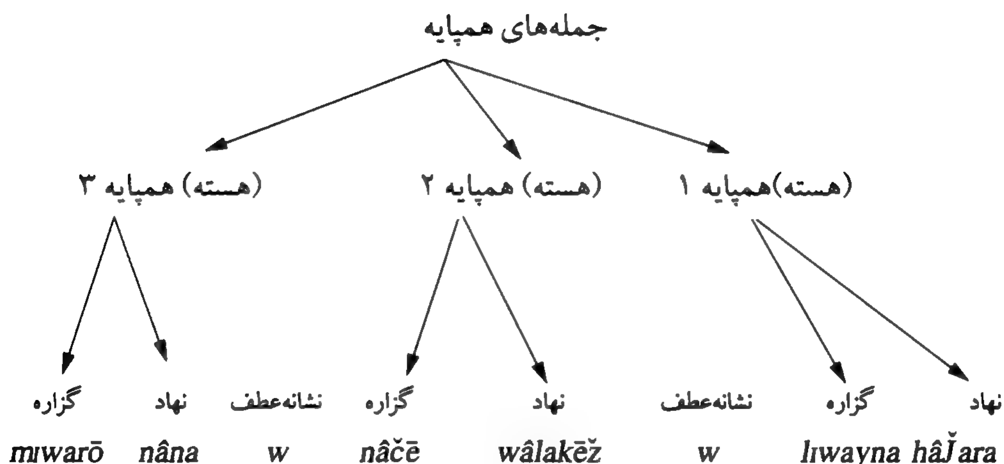
پیداست که در رشته‌ی گفتار جمله‌های متعدّدی که از پی هم می‌آیند، پیام و مقصود را [از گوینده به دیگر کس] می‌رسانند. از دید استقلال و یا عدم استقلال معنایی، جمله‌ها به دو گونه‌ی همپایه و ناهمپایه (مرکب وابسته) تقسیم می‌شوند :

- همپایه : اگر جمله‌های متوالی که در یک رشته گفتار سازمان یافته‌اند، جز رابطه‌ی معنایی، رابطه خاصّی با هم نداشته باشند (یعنی از نظر دستوری نسبت به هم وابستگی نداشته باشند)، آن جمله‌ها را «همپایه» نامند، در غیر این صورت، جمله‌ها ناهمپایه (مرکب وابسته) خوانده می‌شوند :

-*hâǰara lıwayna w wâlakēž nâčēw nâna mıwarō.*

هاجر رفته است و خواهرش اینجاست و [دارد] غذا می‌خورد.

نمودار این جمله :

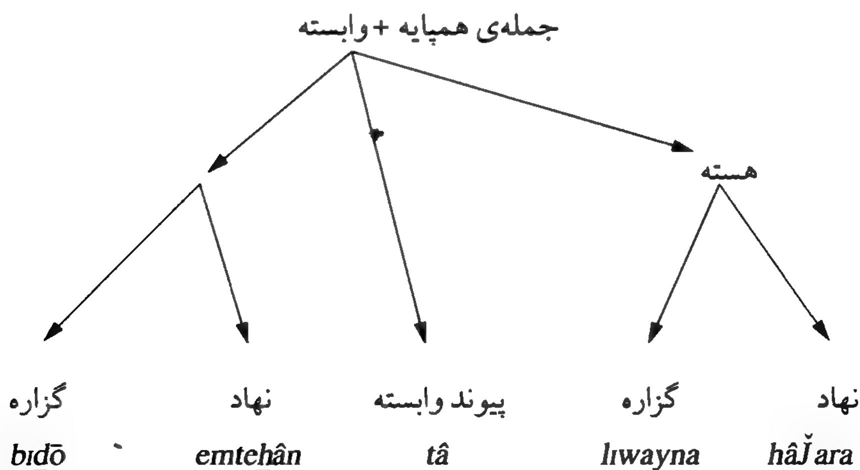


هاجر رفته است و خواهرش اینجاست و [دارد] غذا می‌خورد.

بدیهی است هریک از هسته‌های جمله‌ی (نمودار زیر) می‌توانند وابسته‌هایی داشته باشند :

- *hâǰara lıwayna tâ emtehân bıdō , wâłakēž nâčē.*

هاجر رفته است که امتحان بدهد، خواهرش اینجاست.



● **پیوندهای جمله :**

جمله‌های همپایه یا مرکب وابسته در زنجیرهٔ گفتار با نشانه‌هایی به هم مرتبط می‌شوند.

●● **همپایگی دو جمله با پیوندهای زیر امکان‌پذیر می‌شود. روشن است که جمله‌های دوسوی این پیوندها، با هم رابطه‌ی معنایی دارند و هریک جایگاه هسته‌ی جمله‌ی مرکب را پر کرده‌اند:**

۱- [*w*] (و) : در جمله‌هایی که به واکه ختم می‌شوند یا [*w*] به تنهایی ظاهر می‌شود و یا با میانجی [*na*] که با [*w*] ، گروه همخوان [*naw*] را به وجود می‌آورد :

-mıwânī[w/naw] madayšō pana

آن را می‌خوانی و به او می‌دهی (بر می‌گردانی).

- جمله‌هایی که با همخوان پایان می‌یابد، واکه کشیده [*u*] به جای [*w*] ظاهر می‌شود:

- *lıwânu pamnīčež nıwâtan.* رفته و به من نگفته است

- *kawtu zuhōrzâwa.* افتاد و زود برخاست.

۲- *walēm/walē* (ولی)

۳- *amâ* (امّا)

۴- *yân/yâm/yâ* (یا) ؛ *yâ(m/n) ... yâ(m/n)* (یا ... یا)

۵- *če ... če* (چه ... چه).

۶- *ham ... ham* (هم ... هم). ؛ *ham* (هم).

۷- *na ... na* (نه ... نه).

۸- *nâm ... nâm* (یا ... یا).

۹- *yâmku* (یاکه).

●●● وابستگی با پیوندهای زیر صورت می‌گیرد، جمله‌ها (فراکردهایی) که یکی از این پیوندها در ساختمان آنها بیاید، «فراکرد وابسته» نام می‌گیرد:

پیوندهای وابسته

۱- *ar/aga(r)* اگر
۲- *baȓkam/baȓku/bašku/baž* بلکه
۳- *tâku/tâ* تا/تا که/تا اینکه
۴- *ke/ka* که
۵- *dımâwa* از آن پس
۶- *ânǰâ/īnǰâ* پس
۷- *ǰa yâgaykē(a)* از جایی که
۸- *čīnayakē* از این که
۹- *ēn̲n̲akē* آن قدر که
۱۰- *tâ yâgaykē* تا جایی که
۱۱- *ǰa h̲âlēwana kē* در حالی که
۱۲- *waxtay kē* وقتی که
۱۳- *agīna* وگرنه
۱۴- *mag(r)īna kē* مگر این که
۱۵- *har čen̲ kē* هرچند که
۱۶- *har waxtay kē* هر وقت که
۱۷- *tâ waxtay kē* تا زمانی که
۱۸- *bašartay kē* به شرطی که
۱۹- *pīsīnakē* این طور که
۲۰- *pâsīnakē* آن طور که
۲۱- *īsakē* حالا که
۲۲- *xō* که
۲۳- *nâ* که
۲۴- *tâ* همین که

- گاه *ka/kē* (که) در جمله وابسته ظاهر نمی‌شود در حالی که بالقوه وجود دارد به طوری که با افزودن (که) بار معنایی تغییر نمی‌کند:

گفتم (که) بروم یا نروم. - *wâtem(ke) bılu yâ nalu?*

- گاه *ka/kē* (که) و *xō* (که) پیوند وابستگی نیستند بلکه «به حوزهٔ عاطفی» جمله مربوط می‌شوند. من (که) تو را ندیده بودم. .- *amxō(ke) tōm nad̲yē bīši*

۲-۲-۱. اقسام جمله‌ی مرکب

این تقسیم‌بندی براساس فراکرد پیرو (وابسته) صورت می‌گیرد، یعنی اجزایی که احتمالاً گسترش یافته‌اند و به صورت جمله در آمده‌اند. این اجزا می‌توانند در شکل‌های زیر نمود پیدا کنند:

۲-۲-۱-۱. ***فراکرد نهادی:*** فراکردی است که فاعل یا مسندالیه پایه است :

- *har enna tō bılī pay âgay , wasēn.* (۱)

همین که تو آنجا بروی کافی است

(رفتن تو به آنجا) کافی است.

- *har enna ka tō čēbī , bâbaym wašhâł makarō* (۲)

همین که تو اینجا باشی، پدرم را خوشحال می‌کند. (بودنت در اینجا، پدرم را خوشحال می‌کند)

در جمله‌ی (۱) مسندالیه گسترش یافته ولی در جمله (۲) فاعل این گسترش را پیدا کرده است.

۲-۲-۱-۲. ***فراکرد مفعولی:*** اگرجایگاه‌مفعول‌گسترش یابد به شکل فراکرد مفعولی ظاهر می‌شود:

- *nazânē nē, šıma yaktrīnī mažnâstē.*

(نمی‌دانستم (که) شما یکدیگر را می‌شناسید. (یکدیگر شناختن شما را نمی‌دانستم.)

در جمله بالا مفعول گسترش یافته است.

۲-۲-۱-۳. ***فراکرد مفعول دوگانه*** (مسند نامیدن چنین مفعولی درست‌تر بنظر می‌رسد):

- *pısam zânâ bē kē* $\frac{\textit{tō}}{\text{مفعول}}$ *pıyaywa* $\frac{\textit{hasâwyanī}}{\text{مسند}}$.

فکر کرده بودم که تو آدم حسابی‌یی هستی. (تو را آدم حسابی‌یی می‌دانستم (پنداشته بودم).

۲-۲-۱-۴. ***فراکرد مسند، مسند در این جمله‌ها گسترش یافته است :***

- *nıyatmâ īnanake šıma daz Ja ī karâna kēštē.*

منظور و نیت ما این است که دست از این کارها بکشید.

(منظور و نیت ما. دست کشیدن شما از این کارهاست)

۲-۲-۱-۵. فراکرد قیدی

- *yânaw lâlōmhamadī , tâwēraga bī , nânašân wârdēna.*

خانه دایی محمد، همین که غروب شد، شامشان را خورده‌اند (... هنگام غروب شامشان را خورده‌اند).

- *dımaw ânayake tur°a bī , dasudīmayž gert.*

پس از آنکه عصبانی شد، وضویی گرفت. (پس از عصبانیتش، وضویی گرفت).

۲-۲-۱-۶. فراکرد متمم اختیاری

- *âd maǰbur bī kor°akayš bekyânō ʔemałay tâku ōraywana namrân.*

او مجبور شد، پسرش را به کارگری بفرستد تا که از گرسنگی نمیرند.

(او مجبور شد برای نمردن ازگرسنگی، پسرش را به کارگری بفرستد.)

۲-۲-۱-۷. فراکرد اضافی:

- *kıtēway kahīnu madrasayn hōrež gērdē*



کتابی را که متعلق به مدرسه است، نگه دارید.

(کتاب مدرسه را نگه دارید).

۲-۲-۱-۸. فراکرد وصفی:

- *yânēwa nâ âžâwēš čana bō , yâna nıyan.*



خانه‌ای که در آن دعوا و مشاجره باشد، خانه نیست.

(خانه‌ی دعوایی و مشاجره‌دار خانه نیست).

-*yōywa kē pâg bō , nımatarsō.*

آدمی که پاک باشد، نمی‌ترسد (آدم پاک، نمی‌ترسد)، یادآور ضرب‌المثل (آن را که پاک است از محاسبه چه باک است).

۲-۲-۱-۹. فراکرد بدلی

-*har ī hama nâ mâmōzâman, saraž bur°a dırōy nımadō.*

همین محمد که پسر عمومی من است، سرش را ببری دروغ نمی‌گوید:
(همین محمد پسر عمویم، سرش را ببری دروغ نمی‌گوید).

۳- بررسی جمله‌های شرطی در گویش پاوه‌یی

تحقیق و بررسی جمله‌های شرطی هر زبان یا گویش، در حقیقت راه‌یابی و دسترسی به امکانی بزرگ در آن زبان یا گویش می‌باشد. نظر به اهمیت و جایگاه جمله‌های شرطی در گفتار گویشوران هورامی بررسی و توصیف آنها - هرچند توأم با صرف ساعتها وقت و زحمت فراوان بود - در این بخش جای خود را پیدا کرده و در خور امکان به بررسی و تحقیق پیرامون جمله‌های شرطی پرداخته شده این هم حاصل کار که در دسترس خواننده قرار می‌گیرد :

۳-۱. جمله‌ی شرطی:

جمله‌ی مرکبی است که مقصود اصلی گوینده در فراکرد هسته (پایه) بیان می‌شود و در فراکرد وابسته (پیرو) امر محتمل یا ناممکن را در ارتباط با هسته بیان می‌دارد:

- *ba šartay maw, wēd nawzī ?azyad.*

به شرطی می‌آیم، خود را به زحمت نیفکنی. (آمدن را به «به زحمت نیفکندن») مشروط کرده‌ایم.

- *aga qısē zelēš kardē , Jıwâwež madō.*

اگر حرفهای گنده (تر از دهانش) زد، به او جواب نده.

۳-۱-۱. ویژگی‌های جمله‌ی شرطی:

(۱) ظاهر شدن یکی از حروف شرطِ *ar/aga (r)* یا *agarku* (اگر، اگر که) و یا با عبارت متممی:

به شرطی (که) *bašartay*

به شرطی که *bašartaykē*

به آن شرط که *ba â šartē ka*

به یک شرط *bayak(g). šart*

به آن شرط که *pâ šartē ka*

به این شرط که *pī šartē ka*

به شرطی (که) *ba šartē wa(ke)*

(۲) گویشور به اختیار خود، می‌تواند حرف شرط را، به ویژه در کوتاه جمله‌ها نیاورد :

- *malī, lıwa* [اگر]می‌روی، برو.

(۳) در جمله‌های شرطی که فراکرد وابسته آنها، خود جمله‌یی است مرکب، از دید معنا بیشتر بار تعجبی را در بر دارد، معمولاً فراکرد هسته (= جواب شرط) محذوف است :

-aga(r) bızânī če qor?ânay mıwânō ... !

اگر بدانی چه قرآنی تلاوت می کند ... !

(۴) گاه از فراکرد وابسته مرکب (ویژگی ۳)، تنها یک جمله می‌آید، در این صورت آوردن آن برای رساندن مفهوم تعجّب است، فعل معمولاً با کشش یکی از واکه‌هایش برجستگی خاصی پیدا می‌کند :

-aga(r) bızânī !... اگر بدانی

(۵) پاره‌ای از جمله‌های شرطی که بار معنایی نفی و انکار دارند، بی‌فراکرد هسته ظاهر می‌شوند. در این صورت هجای نخست حرف شرط، کشش یا تکیه و شدّت بیشتری دارد :

-a'ga(r) pısânu ...!. اگر بخرم ...! فکر نمی‌کنم بخرم.

-a'ga(r) baymē ...!. اگر بیاییم ... ! معلوم نیست بیاییم.

(۶) در برخی از جمله‌های شرطی، جمله‌ی هسته، خود از دو بخش هسته و وابسته فراهم شده در صورتی که حذف جمله هسته (= جواب شرط) خللی در رساندن پیام ایجاد نکند، آن بخش حذف می‌شود.

- *aga(r) čam maparsī , [mâču] malō.* اگر از من می‌پرسی [می‌گویم که] نرو.

آنچه بین دو قلاب است حذف شدنی است.

(۷) شماری از جمله‌های شرطی که پرسشی را به همراه احتمال نفی یا خبر می‌رسانند، ضمیر پرسشی češ? (چه)، جانشین فراکرد هسته می‌شود :

-*aga(r) nadayšâ pana čēš?*

اگر به تو ندادند چه ؟

و گاه فعل هسته همراه ضمیر پرسشی ظاهر می‌شود:

-*aga(r) bılō sarwâzī , čež (makarī)?*

اگر سربازی برود چه می‌کنی؟

(۸) گاه ضمیر پرسشی و فعل ... نیز که فراکرد هسته جمله‌اند، حذف می‌شوند و تنها با تغییر آهنگ (خیزان - افتان) حذف آن محسوس است. و این برای گویشوران بسیار شناخته است.

-*aga(r) nâmaydē ...?* اگر نیامدید ...؟

(۹) واژه *agīna* (وگرنه) همیشه پیش از فراکرد هسته ظاهر می‌شود و جمله را شرطی می‌کند، برخلاف حرفهای شرط که همراه فراکرد وابسته می‌آمدند:

- *tamadâru âdī bēnē , agīna wēmı lıwēnē.*(منتظر او بودم، وگرنه خود می‌رفتم)

۳-۱-۲. شمار و چگونگی تشکیل جمله‌های شرطی

در این بررسی به امکانات بالفعل به کارگیری و ساخت جمله‌های شرطی اشاره می‌شود و با مبنا قرار دادن یکی از زمانهای فعل، به نحوهٔ تشکیل جمله‌های شرطی همراه با ذکر مثال پرداخته می‌شود.

فعل فراکرد وابسته در جمله‌های شرطی به عنوان جزء ثابت و فراکردهای هسته، متغیرند.

۳-۱-۲-۱. *اگر فراکرد وابسته مضارع اخباری باشد،* هسته ممکن است در یکی از زمانهای زیر ظاهر شود:

۱- (مضارع اخباری) - *aga(r) tō malī, amnīč maw*

اگر تو می‌روی من هم می‌آیم).

۲- مضارع التزامی *aga(r) malī pay târânī balku âdī bīnī.*

۳- مضارع التزامی -*aga(r) nımldē, maldē*

مضارع التزامی agr malân , bılân

(اگر به تهران می‌روی، بلکه او را ببینی [کاری کن که او را ببینی]؛ (اگر نمی‌روید، نروید)، (اگر می‌روند بروند).

۳- (آینده) -aga malī , saway mâčân pıčī lıwaynī.

۴- (آینده نوع دوم) -aga malī , mıwâčyō šētan.

۵- (آینده نوع سوم) -aga malī, ẖatman wâčyân ba bâbayš.

۶- (آینده نوع چهارم) -aga malī , šâyaḏ saway bıwâčyō babâbayš

(اگر می‌روی، فردا خواهند گفت : چرا رفته‌ای؟)

(اگر می‌روی، گفته می‌شود، دیوانه است.)

(اگر می‌روی، حتماً به پدرش گفته شده است (خواهند گفت)).

(اگر می‌روی، شاید فردا به پدرش گفته شود).

۷- (امر) aga saraḏ mēšō, yâgayna busa.

(اگر سرت درد می‌کند جایی بخواب)

۸- (مضارع اخباری مستمر) -aga (kâlē)ḏ garakana, xarīkana âmaymay

(اگر «کاله» را می‌خواهی دارد می‌آید (مؤنث).

۹- (ماضی ساده) -aga kırēłakēḏ garakēnē , nahâ awrdēm

(اگر کلیدها را می‌خواهی، اینها آوردمشان).

۱۰- (ماضی نقلی) -aga šeʔrē mazânō , bâbaš šâʔer bıyan.

(اگر شعر می‌داند، پدرش شاعر بوده است).

۱۱- -aga qorʔân mazânō , law bâbayšō gerta bıyan.

اگر قرآن می‌داند، نزد پدرش یاد گرفته بوده است (ماضی بعید نقلی).

۱۲- -aga masalakē mazânō , âna nâmakež wanaywanē bıyē na.

اگر موضوع را می‌داند، بدان علّت است که نامه را می‌خوانده بوده است (ماضی نقلی بعید استمراری).

۳-۱-۲-۲. ***اگر فراکرد وابسته مضارع التزامی باشد***، هسته ممکن‌است یکی‌از زمانهای‌زیرباشد:

۱. (مضارع اخباری)

(اگر زودتر بروی به او می‌رسی). *aga zutar bılī mıyâwīšpana.*

۲. (مضارع التزامی)

اگر دروغ بگویم، چشمانم کور شوند. *-aga dırōy bıdaw, čamēm kōrē bân.*

(مضارع التزامی)

اگر نمی‌آید، نیاید *agar nımay nay,*

۳. (آینده)

-aga īqısē bežnawōwa , saway may tał awmân.

اگر این سخن را بشنود (به گوشش بخورد)، فردا به سراغمان خواهد آمد.

۴. (امر)

-aga šawa bōra, lıwalē mar°akē.

اگر شب فرا رسد، توی غار برو.

۵. (مضارع اخباری مستمر)

-agar wârân bâzō, lıway malmay pay yânē.

(اگر باران بگذارد، داریم به خانه می‌رویم).

۳-۱-۲-۳. ***اگر فراکرد وابسته مضارع اخباری مستمر باشد***، هسته ممکن است در یکی از زمانهای زیر نمود پیدا کند :

۱. (مضارع اخباری) *-agar lıway malī, amnīč maw.*

(اگر داری می‌روی، من هم می‌آیم).

۲. (مضارع التزامی) *-aga xarīkanī lıway malī, tâ ēmayč baymē*

(اگر داری می‌روی تا ما هم بیاییم).

(مضارع التزامی) *-aga nıwīsī manwīsī, benwīsa.*

(اگر داری می‌نویسی، بنویس)

۳. (مضارع اخباری مستمر) -aga tō nıwīsī manwīsī, âd̲īč wanay mıwânō wa.

(اگر تو داری می‌نویسی، او هم دارد می‌خواند).

۴. (امر) -aga nıwīsī manwīsī, zutar benwīsa.

(اگر داری می‌نویسی، زودتر بنویس).

۵. (آینده) -agar lıway malī, âd̲čē saway malân

اگر داری می‌روی، آنها هم فردا خواهند رفت.

۳-۱-۲-۴. ***اگر فراکرد وابسته ماضی ساده باشد،*** هسته به یکی از زمانهای زیر ممکن است:

۱. (مضارع اخباری) -aga(r) âd̲ lıwâ , amnīč malu čanīš.

(اگر او رفت من هم همراهش می‌روم).

۲. (مضارع التزامی) -aga(r) r°âsem nıwât, xod̲â kōrem karō.

(اگر راست نگفتم، خدا کورم کند)

۳. مضارع اخباری مستمر.. -aga(r) dēr âmânēwa, ânaxarīkanân nıwīsī manwīsu.

(اگر دیر برگشتم، آن (بخاطر این است که) دارم می‌نویسم :

۴. (ماضی ساده) -aga wanad̲, wanad̲ , agar nıwanad̲ hīč.

(اگر خواندی، خواندی، اگر نخواندی هیچ.

۵. (ماضی نقلی) -agar peršeŋa lıwâ, ēmayč lıwaynem.

(اگر «پرشنگ» (نام خاص، مؤنث) رفت، ما هم رفته‌ایم.

۶. (امر) (اگر برگشتند، شما بروید) aga(r) âmēwa, šıma lıwēdē

۷. (آینده) (اگر بهار رفت دق خواهد کرد). aga(r) wahâr lıwâ, dēqmakarō.

۸. (ماضی التزامی) aga(r) xırâwam kard, bawēm karda bōm.

(اگر بد کردم، به خود (بد) کرده باشم).

۹. (ماضی بعید) -aga(r) kor°kam čē bıyâ, kıyâsa bēm šōnad̲.

(اگر پسرم اینجا بود، فرستاده بودم دنیاست).

۳-۱-۲-۵. ***اگر فراکرد وابسته ماضی التزامی باشد***، هسته در یکی از این زمانها ظاهر می‌شود:

۱. (مضارع اخباری) *-agar qōtem bō, malu pay hawľī.*

(اگر حوصله داشته باشم به «هولی» می‌روم.

۲. (مضارع التزامی) *-agar nazânâ bōš, bıwâčīš pana xâstaran.*

(اگر ندانسته باشد، به او بگویی بهتر است).

۳. (امر) *-agar, kamkōťēš,awrdē bân, naxtay mažgay tar°mân pay bawra.*

(اگر گردوی تازه رس آورده باشد، مقداری مغز گردوی‌تر برایمان بیاور.

۴. (آینده) *-agar yâwâ bō warō, xawarmad̲ō.*

(اگر به مقصد رسیده باشد، خبر خواهد داد).

۵. (ماضی التزامی) *-agar dıyē bēmēš, J̌ah̲an̲n̲em bâ dıyēbēmēš.*

اگر ما را دیده باشد، به جهنم! ما را دیده باشد. (مهم نیست).

۶. (ماضی التزامی) *-agar šafaqī lıwâ bō , mıšō īsa yâwâ bō warō.*

(اگر بامداد رفته باشد، باید تاکنون رسیده باشد).

۳-۱-۲-۶. ***اگر فراکرد وابسته ماضی استمراری باشد***، هسته در یکی از این زمانها ظاهر می‌شود:

۱. (مضارع اخباری) *-aga(r) waťēna lıwēšī ʔ̲emalay, xoīsa nımalī*

(اگر قبلاً به کارگری می‌رفتی (کارگری می‌کرد) حالا که نمی‌روی.

۲. (ماضی استمراری) *-aga(r) nıwâtībyâm pana, nalē*

(اگر به او نمی‌گفتم، نمی‌رفت).

۳. (ماضی بعید) *-aga(r) â waxta nıwâtībyâd̲, yâd̲em šıya bēwa.*

(اگر آن وقت نمی‌گفتی، فراموش کرده بودم).

۴. (مضارع التزامی) *-ara(r) awsâ nıwânīšī, harīsa benamīwana, nımawō?*

(اگر قبلاً نمی‌خواندی، همین حالا شروع کنی، نمی‌شود).

۵. (امر) (اگر پارسال نمی‌رفتی، حالا برو). *-aga(r) pâr nalēšī , īsa lıwa.*

۳-۱-۲-۷. ***اگر فراکرد وابسته ماضی بعید باشد،*** هسته به یکی از زمانهای زیر ممکن است :

۱. مضارع اخباری : *-agar âma bō , ma'kyânīš.*

(اگر آمده بود، می‌فرستیش.)

۲. ماضی استمراری *aga(r) lıway bıyânē âga, bīnēnēš.*

(اگر آنجا رفته بودم، می‌دیدمش).

۳. (ماضی بعید) *-aga(r)nânamâ nakardī bıya, awraywan mardē bēmē.*

(اگر نان نپخته بودیم، از گرسنگی مرده بودیم).

۳-۱-۲-۸. ***ماضی استمراری مستمر، اگر فراکرد وابسته باشد،*** هسته به یکی از زمانهای زیر ممکن است:

۱. (ماضی ساده) *-agar âd xarīg bē lıway lıwē, tō pıčī lıway?*

(اگر او داشت می‌رفت تو چرا رفتی؟)

۲. (ماضی استمراری) *-aga(r) âda nımâ kardī karē, šımayč kardībyâtâ(n).*

(اگر او (مؤنث) داشت نماز می‌خواند، شما هم می‌خواندید).

۳-۱-۲-۹. ***اگر فراکرد وابسته ماضی نقلی باشد،*** هسته در یکی از زمانهای زیر ظاهر می‌شود:

۱. (مضارع اخباری) *-aga(r) pēsta ažnawyan, r°âz mâčī*

(اگر این گونه شنیده‌ای، راست می‌گویی...)

۲. (مضارع التزامی) *-ar tâ īsa panatâ(n) nıwâtn, eter nıwâčtē.*

(اگر تاکنون به او نگفته‌اید، دیگر نگویید).

۳. (امر) *aga(r) ganamaked gırēnayna, tıyânakē bıkyânō.*

(اگر گندم را پخته‌ای، دیگ را پس بفرست).

۴. (مضارع اخباری مستمر) *aga(r) zedmayš kardan, īsa tâwâneš čaštī mačašō.*

(اگر ستمی کرده، اکنون دارد تاوانش را می‌چشد).

۵. (آینده) *agar pıyâwatyad kardan, īallâ mawīnīšō.*

(اگر کمک و جوانمردی کرده‌ای، ان‌شاءالله (پاداشش) را خواهی دید.

۳-۱-۲-۱۰. *اگر فراکرد وابسته ماضی نقلی استمراری باشد،* هسته در یکی از زمانهای زیر نمود پیدا می‌کند :

۱. (ماضی نقلی) *aga(r) âd lıwâbıyan, kež čâga dıyan?*

اگر او می‌رفته است، چه کسی را در آنجا دیده است؟

۲. (امر) *-aga tâ īsa r°udârīš karda bıyan, benyaš paw nâdânīš.*

(اگر تاکنون پررویی می‌کرده است، آن را به حساب نادانیش بگذار).

۳. (مضارع اخباری) *aga tâ īsa qerwânu sadâqatân bıyēnē, īsa nımawâb.*

(اگر تاکنون قربان و صدقه شما می‌شده‌اند، حالا نمی‌شوند.

۴. (آینده) *agar xırâwaytâ(n) pōwa dıya bıya bıyan, čīlay. nımawīndē.*

(اگر بدیی از او می‌دیده‌اید، از این پس نخواهید دید.

۵. (مضارع التزامی) *ar tâ īsa hīčed nıwâtabıyan, īsa bıwâčī xâstraran.*

(اگر تاکنون هیچی نمی‌گفته‌ای، اکنون بگویی بهتر است).

۳-۱-۲-۱۱. *اگر فراکرد وابسته ماضی بعید استمراری باشد،* هسته ممکن است در یکی از زمانهای زیر نمود پیدا کند:

۱. (ماضی ساده) *agar ʔalī nıwâta bıyan, pıčī lerō bī.*

(اگر علی نگفته بوده، چرا کدر (رنگ به رنگ) شد. (کن، از این که ناراحت شد).

۲. (مضارع التزامی): *-agarē bad qawlīšâ(n) karda bı âdyan, tō pıčī xafad bıwarī?*

(اگر آنها بدقولی کرده بوده‌اند تو چرا غصه بخوری؟

۳. (مضارع اخباری) *-agar pesta ažnawya bıyan, haqtan nalīlâš.*

(اگر این طور شنیده بوده‌ای، حق‌داری، پیش او نروی.

۴. (ماضی التزامی) : *-agar kawtē bıyēnēr°â, mešyâ īsa yâway bâne warō.*

(اگر راه افتاده بوده‌اند، می‌بایست اکنون رسیده باشند.

۵. (امر) *-ar tâ īsa čēwayd wâtabıyan pana, eter mıwâča.*

(اگر تاکنون چیزی گفته بوده‌ای، دیگر مگو).

۳-۱-۲-۱۲. ***اگر فراکرد وابسته آینده باشد،*** فراکرد هسته ممکن‌است یکی از زمانهای زیر باشد:

۱. (آینده) *aga(r) saway baydē, âd̲īčē mıyân.*

(اگر شما فردا بیایید (خواهید آمد)، آنها نیز خواهند آمد).

۲. (امر) *-aga(r) malīnō, âd̲īč bara.*

(اگر بازخواهی گشت (بر می‌گردی)، او را هم ببر)

۳. (مضارع اخباری) *-aga âd̲ may pay ēgay, šıma kō maldē?*

(اگر او به اینجا خواهد آمد، شما کجا می‌روید؟)

۴. (مضارع التزامی) *-aga(r) dıwasaway malī tâ bıwâču mâmōym.*

(اگر پس فردا خواهی رفت (می‌روی) تا به عمویم بگویم).

۵. (ماضی ساده) *-aga(r) sōh̲zu malân, pıčī sōh̲ânašân pay nawrdē.*

(اگر صبح زود خواهند رفت، چرا صبحانه برایشان نیاوردند)

۶. (ماضی استمراری) *-aga(r) tâ J̌ažnē nımaywa, wâtībyâš panamâ(n).*

(اگر تا عید برنخواهد گشت به ما می‌گفت)

۷. (ماضی نقلی ساده) *-aga(r) saway maywa, pıčī nıwâtantâ(n)?*

اگر فردا برخواهد گشت، چرا به ما نگفته‌اید؟

۴- جایگاه در جمله

زنجیره‌ی گفتار از پیوستن جمله‌ها پدید می‌آید. و هر جمله دارای دو یا چند جایگاه است، منظور از جایگاه، مرتبه و مقامی است که واژه‌ها در جمله در کنار هم پیدا می‌کنند.

جایگاه در جمله به چهار نوع زیر تقسیم می‌شود :

جایگاه بنیادین، توضیحی، وابسته و تابع،

۱. جایگاه بنیادین:

جایگاهی‌است که جمله‌ناگزیر ازداشتن آن‌است، این نوع در اقسام زیر طبقه‌بندی شده است:

۱-۱. فعل:

این جایگاه نخستین و عمده‌ترین بنیاد جمله است که ویژه گروه فعلی است که در هورامی پیش یا پس از آن، نهاد اجباری می‌نشیند.
این جایگاه در بخش گزاره جای می‌گیرد.

۱-۲. نهاد:

آن بخش اجباری جمله است که در سه جای جمله می‌تواند نمود پیدا کند. (آغاز، پایان و یا پیش از فعل). گاه وجود نهادِ پیوسته به فعل، گوینده را از آوردن آن در آغاز جمله بی‌نیاز می‌کند. نهاد نخستین را اختیاری و نهاد پیوسته به فعل (شناسه) را نهاد اجباری گفته‌اند.
- این جایگاه ویژهٔ گروه اسمی است یا هر آنچه می‌تواند جانشین گروه اسمی شود.
- از ویژگی‌های برجسته‌ی هورامی از دید جایگاه نهاد اجباری چنانکه بیشتر نیز اشاره شد، ظاهر شدن این نهاد پیش از فعل (در فعلهای گذرا) و پس از فعل (در فعل‌های ناگذر) است:

-*nâna mân wârda*. غذا خوردیم

- *pay yânayšan malmē* به منزلشان می‌رویم

۱-۳. مفعول:

هرچند بسیاری از فعل‌ها بی این جایگاه نیز بار معنایی لازم را می‌رسانند (فعل‌های ناگذر) ولی از آنجاکه بسیاری نیز بدون مفعول معنای مورد نظر را القا نمی‌کنند و تنها با مفعول کمبودِ معنایی خود را جبران می‌کنند، از این روی این جایگاه در شمار طبقه‌ی «بنیادین» جای گرفته است.

– این جایگاه در گزاره و ویژهٔ گروه اسمی است. در صورتی که مفعول ضمیر پیوسته شخصی نباشد معمولاً پیش از فعل می‌آید.

– ضمیرهای زیر در هورامی می‌توانند هم در جایگاه نهادی و هم در جایگاه مفعول قرار گیرند. در صورتی در جایگاه نهادی می‌آیند که در گروه فعلی گذرا، از فعل جدا شده و به مفعول پیوندند، در این صورت ضمیرهای مفعولی به شمار می‌روند :

مفرد	جمع
-em	-mâ(n)
-eḏ	-tâ(n)
-eš	-šâ(n)

مثال: او(۱) را دیدم(۲) — -âd(۱) em(۲) dī

۲(نهاد اجباری) ۱ (مفعول)

دیدم / دیدمش -dīm̱

در مثال دوم [-m] بسته به نوع کاربرد هم نهاد اجباری و هم مفعول تواند بود.

– ضمایر شخصی جدا یا ضمیرهای شخصی – اشاره‌ای، در صورتی که در جایگاه مفعول ظاهر شوند، نهاد اجباری از فعل جدا شده و به آنها می‌پیوندد :

-am šân dıyân. مرا دیدند

-âḏē tân baḏbaxtē kardē. آنها را بدبخت کردید

چند مثال زیر جایگاه مفعول را در موقعیت‌های گوناگون نشان می‌دهد، مفعول در این مثال‌ها ضمیر شخصی جدا یا پیوسته است :

۱– ما را دعوت کردند

-ēma (مفعول ضمیر پیوسته) šâ(n) (نهاد) čer°yē (فعل) mē ((مفعول))

۲- شما را دعوت کردیم.
-*šıma* *mâ(n)* *čer°yē* *dē*.
مفعول نهاد فعل (مفعول)
ضمیر پیوسته

۳. ما را دعوت کردند.
-*čer°yē* *mē* *šân*
فعل مفعول نهاد اجباری

۴. شما را دعوت کردیم
-*čer°yē* *dē* *mân*
فعل مفعول نهاد اجباری

۵. می‌خریمشان
-*masân* *mē* *šân*
فعل نهاد مفعول

۶. آن را بخوانید
-*bıwân* *dē* *šō*.
فعل نهاد مفعول

مثالهای بالا به پیچیدگی جایگاه مفعول در جمله‌های هورامی به ویژه در ضمیرها، اشاره دارد. همچنین مثالها عدم ثبوت این جایگاه را نشان می‌دهند و در مقایسه با فارسی که غالباً مفعول پیش از فعل می‌آید، در هورامی نه چنین است. گاه مفعول پس از نهاد اجباری، جمله (۵ و ۶) و گاه پیش از آن (جمله ۳ و ۴) و گاه هم پیش و هم پس از آن (هر دو به یک مفعول اشاره دارند) (جمله ۱ و ۲) می‌آید.

۱-۴. مفعول - مسند

شماری از فعل‌های گذرا به مفعول بسنده نمی‌کنند بلکه مسند نیز می‌گیرند، این دسته، فعل‌هایی هستند که معمولاً بار معنایی (پنداشتن) را با خود دارند.

مسند که گروه اسمی یا وصفی است در رابطه‌ی اسنادی با مفعول نخستین قرار می‌گیرد، یعنی مسندِ مفعول است :

او را پسر خود قلمداد کن (بدان) -*âdī* *kor°uwēd* *bızâna*.
مفعول ۱ مسند

- اگر مفعول ضمیر شخصی پیوسته باشد، معمولاً پس از مسند خود قرار می‌گیرد در این صورت نخست مسند و از آن پس مفعول از پی هم می‌آیند:

خیلی او را عاقل می‌دانند (فرض می‌کنند)

-fi'ra žīrež mazânân.
(žīrež: مسند — mazânân: مفعول)

شما، ما را مرد به حساب می‌آورید؟

-šıma pıyâmân hasēw makardē?
(pıyâmân: مسند — hasēw: مفعول)

۱-۵. متمم اجباری (ناگزیر):

جایگاهی است ویژهٔ گروه اسمی در گزاره، چون فعل‌های متمم خواه بی‌آن، بار معنایی‌شان ناتمام می‌ماند، از این روی آنها را متمم اجباری (ناگزیر) خوانده‌اند.

این متمم با متمم اختیاری که توضیحی جمله می‌افزاید، تفاوت دارد.

- در هورامی به سبب عدم ثبات حرف اضافه که پیش یا پس از متمم ظاهر می‌شود، این جایگاه نیز در ارتباط با جایگاههای دیگر جای ثابتی ندارد.

آن غذا را دادیم به او.

-nânakēmâ dâ pâdī.
(pâ: حرف اضافه — dī: متمم ناگزیر)

غذا را به او دادیم.

-nânakēmâ pâdī dâ.
(pâ: حرف اضافه — dī: متمم)

پسر را کتک زد (به پسر زد).

- kor°akaž dâ wana.
(kor°akaž: متمم — wana: حرف اضافه)

کتک زد پسر را (زد به پسر)

-dâž wana kor°akay.
(wana: حرف اضافه — kor°akay: متمم)

۱-۶. مسند:

جایگاه مسند در بخش گزاره است و ویژهٔ گروه اسمی یا وصفی، این جایگاه در جمله‌های زیر نمایانده شده است:

-*âna lâlōm bē*. آن (شخص)، دایی‌ام بود.

-*matīn nâwaš kawt*. متین مریض افتاد (شد).

-*âna nâ dânân , bızâna tawânân*. آن کس که داناست، بدان تواناست.

īna kor°a basazıwâna kat âs panǰakan, bâseš karīsī?

این، همان پسر مظلوم (بیچاره) کلاس پنجم است (که) از او سخن می‌گفتی؟

۲. جایگاه توضیحی

جایگاهی است که جمله برای جمله شدنش بدان وابسته نیست از این‌روی نبودش در جمله از دید دستوری نقص نیست ولی بودنش جمله را از لحاظ معنایی روشن‌تر می‌کند. از این نگاه هرچه جایگاههای توضیحی بجا در جمله بیشتر باشد مفهوم و معنای روشن‌تری از جمله بر می‌آید.

این جایگاه دارای دو عضو زیر است :

متمم (اختیاری) و گروه قیدی

۲-۱. متمم (اختیاری)

جایگاه این جمله می‌تواند از آغاز جمله باشد تا پس از فعل (پایان جمله)، در عین حال وابسته به گزاره است و در جمله‌هایی که نهاد اختیاری دارند می‌تواند به نهاد نیز وابسته باشد:

-*mēwa* (نهاد اختیاری) *pay* «*hawrâmânī*» (متمم اختیاری) , *ne? matay gawrēna*.

باغ انگور برای «هورامان»، نعمتی بزرگ است.

- شمار اندکی از حرف‌های اضافه (نقش نمای متمم) پس از متمم ظاهر می‌شوند :

۱- «*-ana*» به معنی «در» و «از» در باغ درس می‌خواند -*bâx* (متمم) *ana* (حرف اضافه) *darz wânē*.

۲. «*-wa*» یا «*ōw*» به معنی «از» از خانه می‌آید *yâna wa may*.

۲-۲.گروه قیدی:

معمولاً جایگاهی است گزاره‌ای ولی از آنجا که وابسته‌ی یکی از اعضای جمله یا تمام جمله است، در هر جای جمله می‌تواند ظاهر شود.

- گروه قیدی و گروه (اسمی، وصفی؛ ضمیر مشترک، حرف) مشترک با قید در این جایگاه به کار می‌روند. جمله‌هایی که از پی می‌آید به ترتیب اعضای این جایگاه را می‌شناساند:

۱- دیری به خانه رسیدم «گروه قیدی» -*dērēwa yâwânay yâna.*

۲- -*malī âga , bıwâčaš pana bay pay laym.*

آنجا می‌روی، بگو پیش من بیاید. (گروه اسمی)

۳- صریح و بی‌پرده، به او ناسزایی گفت. (گروه وصفی) -*seft dežmânayš pana dâ.*

۴- آنچنان می‌دوید گویی پلنگ بود (ضمیر در جای قید) -*pâsa r°amē wâčīšī peťeŋ.*

۵- تو که از همه کس بدتری. (حرف در جای قید) -*to xō J̄a kot́ kasī xırâwtaranī.*

- قیدی که کارکرد توضیحی‌اش چنان باشد که بر تمام جمله سایه اندازد، جایگاهی است نه وابسته به نهاد و نه گزاره، بلکه وابسته به تمام جمله:

-*hayf! whârīJ̄ wıyardu nalwaymē pay kašī.*

حیف (متأسفانه)! بهار هم گذشت و به کوه نرفتیم.

۳. جایگاه وابسته:

جایگاهی است که با فعل جمله هیچ پیوستگیی ندارد ولی با یکی از گروه‌های اسمی یا هسته‌ی آن در پیوست است. این جایگاه در واقع نقش وابسته یا کناری را دارد. و حذف این جایگاه خللی در بار معنایی جمله پدید نمی‌آورد.

این جایگاه دارای دو عضو است: صفت، و مضاف‌الیه.

۳-۱. جایگاه صفت:

وابسته‌ی گروه و اسمی است، هر صفت ویژگیی از گروه اسمی وابسته بدان را بیان می‌کند:

-âwī čıyay nemwarī? آب سرد و خنک نمی‌خوری؟

-kor°ī žīr ! darzakad xâz bıwâna. پسرِ هوشمند (عاقل)! درست را خوب بخوان.

۳-۲. جایگاه مضاف‌الیه:

جایگاهی است ویژهٔ گروه اسمی که همراه با تک واژ (نشان وابستگی) پس از اسم یا گروه اسمی دیگری ظاهر می‌شود:

-haserwaw kayōy pâž mēr°yân. مادر شوهرِ کیومرث، پایش شکسته.

-har yō goťu bâxayž garakan هر کس گل باغی را خواهان است.

*** شناخت تکواژ نشانه وابستگی**

تکواژ نشانه‌ی وابستگی در هورامی تفاوتی اساسی با زبانهای دیگر از جمله فارسی دارد. به این صورت که تکواژ نشانه‌ی وابستگی صفت کاملاً متمایز و جدا از تکواژ مضاف‌الیه است.

- به طور کلی تکواژ علامت وابستگی صفت در هورامی [ī] یا [y] است که همین‌ها بسته به عوامل جانبی خود تحوّل آوایی پیدا می‌کنند. تفصیل این موضوع از پی خواهد آمد:

goťī sur گلِ سرخ

lâlōy deťsōz دایيِ دلسوز

- به‌طور کلی تکواژ نشانه‌ی وابستگی مضاف‌الیه در هورامی [u] یا [w] است و همانند صفت بسته به عوامل واجی اسم یا گروه اسمی، تغییر آوایی درآن صورت می‌گیرد:

goťu bâxī گل باغ

daraw mīrâwây درهٔ میرآباد

در شناخت تکواژ وابستگی صفت و مضاف‌الیه بهَ سبب جدایی دو تکواژ از هم و نیز تحولات آوایی در آنها ناگزیر، به توصیفی دقیق و در خور موضوع هستیم.

● تکواژ نشانه وابستگی صفت :

الف : واژه‌های پایان یافته به واکه؛

منظور اسم یا گروه اسمی است که تکواژ نشانه‌ی وابستگی به آن پیوست می‌شود :

۱. [a] + تکواژ وابستگی [y] ⟵ [ay] : (خانه‌ی بزرگ) *yânayzel*

۲. [â] + تکواژ وابستگی [y] ⟵ [ay/ây] : (پای کج) *pâylâr/paylâr*

۳. [ē] و [ī]، بی‌تکواژ وابستگی ظاهر می‌شوند :

خواهرخوب *wâłē xâsa*؛ کارهای زیاد *kârē firē*

قاضی عادل؛ *qâzī ʔâdeł* پشت شکسته *mâzī mēr°yâ*

۴. [ō] + تکواژ نشانه‌ی وابستگی [y] ⟵ [ōy] : *dō y terš* دوغِ ترش

۵. [u] + تکواژ نشانه‌ی وابستگی [y] ⟵ [uy] : *muy čarma* موی سفید

۶. اگر واژه با نشانه‌ی نکره‌ساز [wa] پایان یابد پیش ازاین نشانه واکه تبدیل به [y] شده و پس از آن به صورت [yēwa] یا [ywa] پس از واژه ظاهر می‌شود:

qâzī + y + wa ⟶ *qâzyēwa* قاضیی

pâ + y + wa ⟶ *paywa* پایی

kō + y + wa ⟶ *kōywa* کوهی

mu + y + wa ⟶ *mıwēwa/muywa* [uy] به [ıwē] تبدیل شده :

yâna + y + wa ⟶ *yânēwa* خانه‌ای

ب : واژه‌های پایان یافته به همخوان :

۱. اگر واژه با همخوان پایان یافته باشد، تکواژ نشانه‌ی وابستگی معمولاً واکه [ī] است. تنها همخوان [y] بی‌تکواژ نشانه وابستگی ظاهر می‌شود :

kor°ī ʔâzâ انسانِ زرنگ و توانا

r°ōy dırēžē روزهای دراز

●● تکواژ نشانه وابستگی مضاف‌الیه

الف – واژه‌های پایان یافته به واکه

۱. اگر واکه‌ی پایانی واژه [a]، [â]، [ō] و [u] باشد، تکواژ نشانه‌ی وابستگی همخوان [w] است:

mayrasa w sa?dī مدرسه‌ی سعدی

pâťâw tabrēzī کفش تبریزی

dō w laylē دوغ لیلی

muw saray موی سر

۲. واژه‌هایی که واکه‌ی پایانی آنها [ī] یا [ē] است، تکواژ وابستگی مضاف‌الیه ظهور ندارد یا در واژه‌های مختوم به [ī] افزون بر قاعدهٔ بالا، گاه [ī] به صورت [aw] در می‌آید:

qâzī xânagay قاضی «خانقاه»

r°âzī داستان ⟶ r°âzaw mârar°ašī داستان (افسانه) مارِ سیاه

mezgyē pâway awdânēnē. مساجد پاوه آباد هستند

ب – واژه‌های پایان یافته به همخوان :

تمام واژه‌های مختوم به همخوان جز همخوان [y] با تکواژ نشانه‌ی وابستگی مضاف‌الیه [u] ظاهر می‌شوند:

kıtēwu fârsī کتاب فارسی

kašu šâhōy کوه «شاه کوه»

– واژه‌های پایان یافته به [y] بی‌نشانه‌ی وابستگی ظاهر می‌شود :

wanay hasanī ǰatō xâstaran. خواندن حسن از تو بهتر است

r°ōy payzē kōtâynē. روزهای پاییز کوتاهند.

۴. جایگاه تابع

جایگاهی است که گروه اسمی جانشین گروه اسمی دیگری می‌شود، بی‌آنکه متبوع (گروه اسمی دوم) در جمله حذف شود، همیشه گروه اسمی متبوع در یکی از جایگاه‌ها

می‌نشیند و تابع پس از آن متبوع را همراهی می‌کند. این مبحث با موضوع متبوع در ساخت نوعی از اسمها تفاوت محتوایی دارد، در اینجا صرفاً معنی دستوری مراد است و در آنجا یک وابسته‌ی اسمی.

این جایگاه در هورامی سه عضو دارد : بدل، عطف، تکرار.

۴-۱. بدل :

آن گروه اسمی یا وابسته وصفی، که با درنگی اندک، پس از هسته ظاهر می‌شود، ولی سبب هیچ دگرگونی دستوری و آوایی نشود، بدل نامیده می‌شود.

- بدل از دید معنایی توضیحی در شناخت هرچه بیشتر گروه اسمی دوم (مبدلٌ منه) می‌دهد

-mâčân šârâm, kor°umamōym pay dânežgay qabul bıyan.

می‌گویند «شهرام» پسر عمویم در دانشگاه پذیرفته شده (برای دانشگاه قبول شده).

۴-۲. معطوف :

جایگاهی است با نشانه و نامستقل که پس از حرف پیوند از پی هسته‌ی خود می‌آید. و درست همان نقش دستوری را دارد.

نشانه‌های این جایگاه در هورامی این‌ها هستند : [u] یا [w] و *yân/yâ/yâm*

-Jıyay īnaya darz bıwânō r°âzaw r°ōsamu zōrâwī magēlnōwa.. (= یا)

(به جای این که درس بخوانَد، داستان رستم و سهراب را نقل می‌کند).

âd may yâm tō? او می‌آید یا تو؟

تکواژهای عطف در مجاورت با واجهای پایانی هر واژه تابع قانونمندی زیر است:

۴-۲-۱. تکواژ عطف‌ساز [w] پس از وا که ظاهر می‌شود :

pâwdas, čōwâsen, wał̄ēwbırâla ⇒

برادر و خواهر چوب و آهن پا و دست

۴-۲-۲. واژه‌های مختوم به همخوان، با نشانه‌ی عطف ساز

[u] ظاهر می‌شوند جز در مورد زیر : فریدو اسامه *farīdu ōsâma*

۴-۲-۳. واژه‌های مختوم به [w]، عطف با نشانه‌ی [ōw] یا [ō] ظاهر می‌شود:

تب و لرز *yâwōw larz*

۴-۲-۴. واژه‌های مختوم به [y]، با نشانه عطف‌ساز [w] ظاهر می‌شود:

wârdayw wıtayw gēlay, bıyan kâreš.

(خوردن و خوابیدن و گردش) کارش شده است (کار و هنرش همین سه تاست).

۴-۳. تکرار:

گاه برخی از واحدهای گفتار به منظور تأثیر گذاری بیشتر بر شنونده در جمله تکرار می‌شوند، تکرار از جایگاه‌های تابع است که می‌تواند تمام یا بخشی از جمله تکرار شود و از دید دستوری بی‌هیچ مشکلی می‌توان آنها را حذف کرد ولی اگر وظیفه تکرار فراتر از رساندن خبری باشد حذف آن تأثیر عاطفی جمله را به شدت کاهش می‌دهد و آنچه مورد نظر گوینده بوده با برداشتن آن (تکرار) دچار نقص و نارسایی می‌شود.

به طور مثال در این جمله که واژهٔ *ad̲â* (مادر) تکرار شده، برداشتن واژهٔ مکرر (دومی)، برابر است با حذف امکانی بس بزرگ در تأثیر عاطفی جمله بر شنونده:

وقتی کسی نسبت به مادر خود بی‌احترامی کند و اندرزگویی، وی را از این کار بپرهیزاند چنین می‌گوید:

-bē ʔad̲awī makara kora, ad̲âtana, ad̲â .

بی‌احترامی نکن مادرت است مادر !

یا در جمله‌ی زیر که معنی آن به فارسی ممکن نیست با کاربرد تکرار، اوج تنفر و انزجار نشان داده شده:

-ah̲ay, h̲ay, h̲ay h̲ay.

● پاره‌ای از واحدهای گفتار که تکرار شده‌اند در مثالهای زیر، نقش تکرار را بیشتر روشن می‌کند:

الف - تکرار فاعل :

تو او را رنجاندی تو — *-tō ʔâǰezed kard tō*

ب - تکرار مفعول :

به دادش برس، سم خورده، سم. — *-bıyâwa feryâš samež wârdan, sam*

تکرار صوت (نام آوا) :

هیس هیس هیس — *wes, wes, wes*

ت - تکرار متمم :

(بردارم با تو کار دارد تو). — *-kâkam batō kârešhan, tō*

ث - تکرار منادا :

(آی خدا، خدا به فریادم برس). — *haw xodâ, xodâ. bıyâwa feryâm*

ج - تکرار مسند : صد بار گفتم داغ است داغ. — *sad dahfē wâtem, dâxan, dâx*

●● تکرار از دید معنایی می‌تواند بیانگر یک یا چند مفهوم زیر باشد :

تأکید و استمرار، تشویق، تهدید، کثرت، ژرفای احساس و عاطفه، پرهیز و ...

۵. بررسی جمله از دید حضور نهاد

جمله از دیدگاه حضور نهاد به دو نوع شخصی و غیر شخصی تقسیم می‌شود :

۵-۱. جمله‌های شخصی

جمله‌هایی هستند که از دیدگاه دستوری نهاد مشخصی دارند شخصی نامیده می‌شوند

۵-۲. جمله‌های غیر شخصی :

در این نوع جمله‌ها، هرچند نهاد اجباری که جزئی از گروه فعلی است ظاهر می‌شود ولی

بر شخص معینی دلالت نمی‌کند، یا این که نهاد در آن جایی ندارد.

(۱) تو بخوان تا من بنویسم. -*tō bıwânā tâ am benwīsu*

(۲) -*mâčâ n xataw adī bıyēna, xodâ mazânō.*

می‌گویند تقصیر او بوده، خدا می‌داند.

(۳) خوابمان می‌آید -*warm mâ(n)may*

لرزش گرفته -*larzī gertan*

در مثال (۱) نهاد هر دو جمله مشخص، و جمله‌ها شخصی هستند. در مثال (۲) جمله غیر شخصی است زیرا بر شخص معینی دلالت نمی‌کند. در مثال (۳) نیز جمله غیر شخصی است زیرا نهاد در آن جایی ندارد.

مثال (۲) به گونه‌ای از جمله‌های غیرشخصی اشاره می‌کند که معمولاً با گروه‌های فعلی زیر ظاهر می‌شوند:

tâwây (توانستن)

bıyay (شدن)

wâtay (گفتن)

دو فعل (اول) و (دوم) در ساخت دوم شخص مفردِ جمله‌های مرکب ظاهر می‌شوند ولی فعل سوم در بخش پایه در ساخت سوم شخص جمع و در پیرو، دوم شخص مفرد نمود پیدا می‌کند:

-*maga matâwī bıwâčī saru čamītō abrōn.*

(مگر می‌توانی بگویی روی چشمت ابروست) [کنایه از اوج خودبینی و غرور].

-*kol qısay pay kol kasī nımawō karīš.*

(هر حرفی را برای هرکس نمی‌شود بزنی).

-*aga mâzīz Jıyâ mâčân če xuga r°ahm bē.*

اگر او را جا می‌گذارد (رها می‌کنی) می‌گویند، چقدر خوک رحم (کاملاً بی‌ترحم) بود.

مثال (۳) به گونه‌ای از جمله‌های غیرشخصی اشاره دارد که معمولاً با گروههای فعلی زیر ظاهر می‌شوند؛ ساخت آنها بدین گونه است:

گروه اسمی یا وصفی + ضمیر شخصی پیوسته + گروه فعلی در ساخت سوم شخص مفرد.

awamay (آمدن) ⟶ *warmtâ(n)* *may*. خوابتان می‌آید

bıyay (بودن) *sardamâ(n) bē*. سردمان بود.

در این گروه فعلی ضمیر شخصی پس از گروه فعلی سوم شخص مفرد (گرفتن) *gertay* ظاهر می‌شود:

larzī gertân. لرزم گرفت ؛ *larzī gertē mē*. لرزمان گرفت.

بخش دوم: شبه جمله

شبه جمله کوتاهترین پیوستگاه زبانی - صوتی هورامی زبان است. از دید دستوری و ساختاری سخنی است یک بخشی، زیرا قابل تقسیم به نهاد و گزاره نیست، نه فعل دارد و نه فعل‌پذیر است.

۲-۱- انواع شبه جمله

از دید معنایی در حکم یک جمله‌ی کامل است از این روی آن را «شبه جمله» خوانده‌اند.

در کتابهای دستور زبان فارسی «شبه جمله» با عنوانهایی چون «صوت»، «نام آوا» نیز آمده است ولی مرزبندی دقیق علمی در مورد هریک نشده، در این نوشتار، این موضوع به دو عنوان تقسیم‌بندی شده است: ۱- نام آوا «صوت» ۲- شبه جمله

۲-۱-۱. نام آوا «صوت»:

اصوات طبیعی هستند که زیر گونه‌های اسم به شمار می‌روند و به عنوان فعل مرکب، صفت و قید کارآیی دارند. این نوع خود به دو گونه : نام آوا «صوت» طبیعی انسان و اصوات مربوط به ارتباط انسان با حیوان قابل تقسیم‌بندی است؛ تعریف هریک از پی خواهد آمد.

۲-۱-۲. شبه جمله:

سخنی یک بخشی و نامی که معمولاً خاستگاه عاطفی و احساسی دارد و غالباً بار معنایی جدیدی از آنها بر می‌آید. منادا نوعی از شبه جمله است.

۲-۲- شبه جمله از دید ساخت

شبه جمله از این نگاه به انواع زیر تقسیم می‌شود :

۲-۲-۱. ساده:

شبه جمله‌یی است تجزیه ناپذیر: حیف *h̲ayf* آخ «*âx*»

۲-۲-۲. مرکب:

شبه جمله‌یی است که بیش از یک بخش (جزء) در ساختمان آن دیده می‌شود، طوری که هر بخش معنی مستقلی دارد: دست خوش (آفرین) *daz waš*

žah̲ru mâr̄! زهر مار

۲-۲-۳. مشتق:

از ترکیب یک بخش معنی‌دار با تکواژی معنی‌ساز ساخته شده، تنها منادا شامل این نوع می‌شود. خداوندا *xod̲âyâ*

yâr°ab یا رب

۲-۲-۴. وابسته‌دار:

شبه جمله‌یی است متمم‌پذیر که با حرف اضافه ظاهر می‌شود:

batunu tawas[1] به تون و تَوَس (به درک!)

۲-۳-کاربردهای معنایی شبه جمله‌ها

۲-۳-۱. آرزو:

īšat̄t̄â! ان شاءالله

âx! نهایت آرزو کردن چیزی، ای کاش

۱- ظاهراً تون همان «فردوس» و تَوَس «طبس»، دو شهر در استان خراسان می‌باشند. شاید نزد گویشوران گذشته مظهر دوری و در عین حال کویر و محل پر مخاطره‌ای بوده است.

۲-۳-۲. افسوس:

داغ داغ‌هایم !*dâxī dâxâneme* (صد افسوس)

حیف شد !*a: ī*

حیف، افسوس می‌خورم *hayf*

به خدا حیف شد *xıwâ hayf*

حیف شد *ayhay*

۲-۳-۳. اندوه و درد:

«درد می‌کشم، درد ادامه دارد» *âx/ōx*

چه دردناک، «درد می‌کشم» *ây*

«سخت سوزناک و آزار دهنده است، درد می‌کشم» *ōff*

ای خدا! «برای بیان درد و رنج» !*ây xodâ*

یا الله !«برای بیان درد و رنج» *yâ aƚƚâ*

پدر / مادر جان ! !*bâba/adâ gıyân*

اوج شیون و فغان از مردن (پدر - برادر و ...) معادل معنایی فارسی ندارد.

bawka r°ō , bırâr°ō

۲-۳-۴. برانگیختن و فرمان:

ساکت :*wes/s*

زودباش !*day*

زودباش، زودکن *hâ/hâday*

بسم‌الله (بفرما شروع کن) *besmīllâ*

یا الله (شروع کن - زودباش) !*yâ aƚƚâ*

شتاب کن، برو، زودباش *yâƚƚâ*

۲-۳-۵. برحذر داشتن:

سبحان الله، نمازگزار در نماز برای با خبر کردن کسی *sephânaƚƚâ*

به هنگام وقوع امری خطرناک و ... بیان می‌دارد.

الله ! مواظب باش *a'ƚƚâ*

۲-۳-۶. بی‌پروایی:

ba asfalasâfelīn (به جهنم) به اسفل‌السافلین

batunutawas (به درک !) به تون و طبس !

(ba) J̆ah̠an̠n̠emu J̆âr ! به جهنم، به درک

ba darak ! به درک

ba daraku asfalasâfelīn ! به درک و اسفل‌السافلین! به جهنم

ba gonšō ! ! به آلت تناسلی (پسر بچه)اش !

J̆ah̠an̠n̠em! جهنم

۲-۳-۷. بی‌زاری و اظهار تنفر:

īpf/īf : چه بوی بدی ! بیزارم

ʔīš/īšš چه چیز کثیف و زشتی! متنفّرم

a :/ah : در بیان بیزاری شدید از کسی یا چیزی

tef! ! تف

ayhu : !

۲-۳-۸. پرهیزاندن همراه با آگاهانیدن:

be : vva! برای پرهیزاندن کودک از چیزهای خطرناک مانند آتش یا آب جوش و

qex/ʔīš/īš برای پرهیزاندن کودک از خوردن چیزهای کثیف و نامناسب

haw/hay/haw برای آگاه کردن کسی از راه دور توأم با کشش صوت

xa' bar/xa' bardâr کنار بکش، راه را باز کن

۲-۳-۹. پذیرش و قبول امری:

bâš پذیرفتم، چشم

saru čamâ(n)/saru har dıwa čamâ(n)/saru â čamân ma.

به‌چشم، روی‌دوچشم، روی‌آن‌دوچشمم (می‌پذیرم)، بیانی‌ساده‌واحترام‌آمیز در پذیرش امری.

saru gıyânīm روی جانم (با جان می‌پذیرم)

xâs/bařē/arē می‌پذیرم، (بلی) بیان ساده‌ی پذیرش امری

a بلی - بیان بسیار ساده در پذیرش امری

balē qorwân بله قربان

۲-۳-۱۰. تحبیب:

gıyân ! جان

nuru čamân ! نور چشمان

r°ōhī r°awân/r°ōhurw r°awân ! روح روان، روح و روان

čama kam ! چشم من

čama r°âsakam ! چشم راستم

Ĭegar! ! جگر

r°ōhakam! روحم (جانم)

۲-۳-۱۱. ترساندن:

wex «وخ»

wah «وح»

bo : m «بوم»

pu : «پو»

۲-۳-۱۲. تحسین و آفرین:

bah!/ bah bah ! به به!/ چه خوب *afrīn !* آفرین

mâšařřâ ! ماشاء الله

mâšaľľâ bašu xoday ! ماشاءالله قسمت خدا !

horâ : هورا

۲-۳-۱۳. تعجب و شگفتی:

aľľâ: (h) ! الله ! (شگفت‌انگیز است)

aľľâ: hu agbar! الله اکبر! (شگفت‌انگیز است)

astaxferaľľ: (h) ! استغفر الله

sephânaľľâ ! سبحان الله

lâ hawla walâ ! لاحول ولا

ʔaǰayw شگفت است

pa : hâ چه شگفت است

ʔa: y

mâ : šaľľâ: (h) ماشاء الله چه شگفت!

bâ : ba gryân ! بابا جان! چه شگفت

panâ ba xoday !! پناه بر خدا

naʔuzam billâ ! نعوذ بالله

۲-۳-۱۴. تصدیق و تأیید:

arē ! آری

balē ! بلی

baľe' waľľâ بلی قسم به خدا بله با تأکید یا بی‌تأکید !

ašadam biľľâ!. اشهداً بالله (تصدیق می‌کنم)

۲-۳-۱۵. تمسخر و ریشخند:

šīr°!

ter°!

haw ter°!

hay guz!

ter° h̲aw!

۲-۳-۱۶. تهدید:

lâ r°aša ! کوفت

xâss ! به حسابت می‌رسم

wes! ساکت

۲-۳-۱۷. اظهار رضایت و خوشحالی از وقوع امری، بیان سرور و خوشی پس از رهایی از مشکل و یا پیروزی در کاری:

šokor! شکر

alh̲amīṫṫâ الحمدالله

ōxx̄č! راحت شدم، شکر

۲-۳-۱۸. درخواست و استمداد:

a'ṫṫâ یا الله

yâ aṫṫâ یا الله

h̲azatu γawsī ! یا حضرت غوث

šēh̲amâyez! یا شیخ محمد عزیز

r°aw xod̲ayw mawlud̲u pēya marī. در راه خدا، میلاد پیامبر (چیزی بدهید)!

sad̲âqa saru wed̲ (چیزی بده) صدقه سرخودت

xayraw bâbayd̲ خیر پدرت (چیزی بده)

سه جمله‌ی اخیر معمولاً ورد زبان تکدّی کنندگان در کوچه و بازار است.

۲-۳-۱۹. شماتت و سرزنش:

ōxxayč! خوشحالم از بلایی که به تو یا ... رسید

gıyân! جان ! سزایت همین است

ay xâss! خیلی خوب شد مبتلا شدی

dasē xod̲ay waš دست خدا درد نکند (حق توست)

۲-۳-۲۰. گله‌مندی، معمولاً در بر دارنده‌ی معنی طنزی:

daz waš! دست خوش!

âfarīn ! آفرین

čamē mâ r°ōšen! چشممان روشن!

a: y r°ōzegâr ! آی روزگار

۲-۳-۲۱. ناسزا و نفرین:

žah̲r/zaher ! زهر

žah̲ru mârī ! زهرمار

qezal qōrt ! معادل فارسی ندارد تقریباً به معنی زهرمار

žaqnamut ! زهر مرگ‌آور

ʔama dırēž nawya! عُمر دراز نشدم! (عمرت کوتاه باد)

J̌ıwâna marg ! جوانمرگ

kōs kawta! عزیز مرده

qara čōt ber°yâ معادل فارسی ندارد تقریباً به معنی همه کس مرده !

dımâ ber°yâ ! مقطوع‌النسل

h̲arâm zâd̲ a! حرام‌زاده !

h̲arâmzâ d̲ay zŏť! حرام‌زاده، نطفه حرام !

texma zŏť! حرام‌زاده، تخم حرام !

tuta bâba ! پدر سگ

qor°em sâq ! بی‌ناموس

har°ayhas a!/*bulay garma*! گل غلیظ و سفت !/خاکستر گرم!

۲-۳-۲۲. نفی و تکذیب:

astaxferaťťâ استغفرالله، خیر

na! نه اینطور نیست

na waťťâ نه به خدا، خیر

h̲argīz هرگز (نمی‌کنم، نمی‌روم...)

h̲âšâw kallâ حاشا و کلاّ

ʔ̲asťan اصلاً

۲-۳-۲۳. امر به سکوت:

wess! ساکت !

xafa! خفه !

qâl! بی‌صدا !

bēdaŋ ! ساکت

hoss ! ساکت

۲-۳-۲۴. ندا:

هنگام فراخوانی یا صدا زدن کسی این شبه جمله به کار می‌رود و با ویژگیهای زیر، اسمی منادا (صدا زده شده) می‌شود :

۲-۳-۲۴-۱. [â]:

این نشانه در پایان واژه‌ی ندا زده شده (منادا) ظاهر می‌شود و بنظر می‌رسد تنها در واژه‌ی xod̲â (خدا) آن هم با میانجی [y]:

xōd̲â yâ خداوندا

۲-۳-۲۴-۲. [ay]:

این نشانه در آغاز منادا می‌آید و موارد کاربرد آن در زیر مشخص شده است:

(۱) پیش از نام خدا، پیامبر و ... برای استمداد و کمک یا مورد دیگر ...

ay xod̲â ای خدا

ay pēγamar ! ای پیامبر!

(۲) آن جا که گویشور می‌خواهد بر مفهوم فراکرد وابسته‌ی منادا تأکید ورزد:

ay pıyay h̲asâwī , īsa čewaxtan? ای مرد حسابی! حالا چه وقت است؟

(۳) بر مفهوم حسرت و اندوه و گاه تأسف دلالت می‌کند:

ay r°ōzegâr ! ای روزگار!

ay denyâ ! ای دنیا!

۲-۳-۲۴-۳. haw (=ای، های):

نشانی آغازین است، آن جا به کار می‌رود که منادا فاصله‌ی زیادی از ندا دهنده دارد. معمولاً این نشانه با کشش بیش از حد صوت و تغییر آهنگ همراه است. و گاه منادا را پس از بار اول تکرار می‌کنند.

ha : w h̲asan (h̲asan)/haw

هو حسن هو! آهی حسن آهای!

۲-۳-۲۵-۴. [yâ]، نشانی آغازین (پیش از منادا) است که معمولاً با نام خدا و بزرگان دین کاربرد دارد:

yâ at̄t̄â ! یا الله!

یا «کوسه‌ی هجیج»[1] (به فریادم برس) *yâ kōsaw haJ̆iJ̆i!*

۲-۳-۲۴-۵. بی‌نشانه : اگر شبه جمله‌ی ندایی بی‌نشانه ظاهر شود، منادا با انتقال تکیه از پایان واژه به نخستین هجای آن، ظاهر می‌شود:

(ای) حسن ! *h̲a'san*

(ای) پدر جان ! *bâ'ba gıyân*

- در اسمهای تک‌هجایی واکه‌ی نخستین با شدت و کشش بیشتری ادا می‌شود :

(ای) زن ! *žan*

- در اسمهای دو یا چند هجایی، تکیه بر هجای نخستین است : (ای) عمو ! *mâ'mō*

- واژه‌هایی که با واکه پایان می‌پذیرند هنگام منادا شدن دچار تغییرات آوایی نمی‌شوند.

- واژه‌هایی که با همخوان پایان یافته‌اند به دو صورت و به اختیار گزینش گویشور ظاهر می‌شوند.

● بدون تغییر آوایی :

(ای) حسن ! *h̲asan*

(ای) یونس‌جان ! *yōnes gıyân*

● با تغییر آوایی : اگر اسم مذکر باشد واکه‌ی پایانی : *a* افزوده می‌شود؛ در عین اینکه تکیه به هجای نخست منتقل می‌شود. (ای) منصور ! ! *ma'nsura*

امروزه در میان گویشوران چنین فرایندی نشان بی‌احترامی یا کم احترامی به منادا است و بیشترین کاربرد آن برای نام کودکان و بچه‌هایی است که منادا قرا می‌گیرند.

● اگر واژه مؤنث باشد واکه‌ی [ē:] به پایان منادا (شبه جمله) افزوده می‌شود.

(ای) سوسن ! : *sōsanē*

(ای) طلعت ! : *ta'lē*

۱- لقب امام زاده‌ای در یکی از روستاهای شمال غرب پاوه، گویند برادر امام رضا (ع) بوده است.

۲-۴- شبه جمله از دید شنونده و پیوندی که پدید می‌آورد

از این دید شبه جمله به شبه جمله‌ی زبانی (شبه جمله) و نام آوا «شبه جمله‌ی صوتی» تقسیم شده است :

۲-۴-۱. شبه جمله زبانی :

در این نوع شنونده معمولاً انسان است و آگاه به زبان و پیوند از طرف گوینده و شنونده زبانی است:

شبه جمله‌هایی که در (۲-۳) صفحه‌های پیش آمد، از این نوعند.

۲-۴-۲. نام آوا «شبه جمله‌ی صوتی» :

این نوع بیشتر در ارتباط انسان وحیوان کاربرد دارد و چون شنونده، زبان آگاه نیست «شبه جمله‌ی صوتی» نام گرفته است.

شبه جمله‌ی صوتی از دید معنایی در گونه‌های زیر بررسی شده است :

۲-۴-۲-۱. فراخوانی:

این گونه شبه جمله‌ها، هنگامی به کار می‌روند که حیوانی را از سر مهر به سوی خود فرا خوانند و بیشتر برای تحریک حیوان به خوردن و آب‌نوشی به کار می‌رود :

برای پیش خواندن گربه *peš peš*

برای پیش خواندن مرغ (آوانگاری آن میسر نیست) *tepī tepī*

برای پیش خواندن گوسفند *ʔaw ʔaw*

۲-۴-۲-۲. راندن :

هرگاه بخواهند حیوان را بخوانند یا بتازانند، این گونه شبه جمله‌ها را به کار می‌برند :

برای راندن گوسفند و بز *kets : šu kets : šu!*

برای راندن بزغاله‌ها و بزها *yex yex !*

برای راندن گربه ! *fes*

برای راندن سگ *čex*

برای راندن مرغ *keš*

برای راندن گاو و گوساله *waha*

برای راندن یا به شتاب واداشتن خر *hača*

برای راندن یا تازاندن الاغ، اسب و خر *henn*

۲-۴-۲-۳. وا داشتن به توقف یا انجام کار دلخواه، این شبه جمله‌ها به منظور فرمان ایست به حیوان یا تغییر جهت حرکت یا کار دلخواه کاربرد دارد:

برای ایستادن الاغ – خر ! *hawšš:*

برای تغییر مسیر و حرکت الاغ و اسب و انجام کار دلخواه ! : *kor°r°*

برای توقف و بال خواباندن مرغ بر زمین ! : *pes*

بخش سوم: گروه فعلی

فعل واژه‌ای است که دارای شناسه باشد.

bard + em بردم

mawīn + u می‌بینم

wet + ϕ خوابید

شناسه‌های سه فعل بالا پس از فعل آمده است و هر یک از آنها، شخص فعل را نشان می‌دهد، پس شخص هر فعل، شناسه همان فعل است که همیشه همراه آن می‌آید. به بیانی روشن‌تر فعل همیشه بیش از یک جزء دارد، از این رو عبارت «گروه فعلی» علمی‌تر و دقیق‌تر از «فعل» است.

در گروه فعلی، فعل هسته‌ی گروه است که ممکن است وابسته‌هایی (پسین یا پیشین) داشته باشد.

۴-۳-۱. عناصر سازنده‌ی فعل

معمولاً هر فعل از یک بن یا ریشه که ماده‌ی اصلی است و گروهی عناصر دیگر که در دو سوی بن است، ساخته می‌شود. از مجموع آن عناصر و بن فعل، گروه فعلی سامان می‌یابد.

بدیهی است پاره‌ای از آن عناصر، اجباری و پاره‌ای دیگر اختیاری هستند. منظور از اختیاری نه انتخاب بر اساس میل و اراده بلکه استفاده یا عدم استفاده از امکاناتی است که بار معنایی یا مفاهیم دیگر فعل، بدانها مربوط است. در جدول زیر دو ستونی که کاملاً پر هستند عناصر اجباری و سایر ستونها عناصر اختیاری هستند. جدول، ساخت اول شخص مفرد را در زمانهای مختلف فعل: *barday* (بردن) نمایش می‌دهد:

جدول ۱

ردیف	زمان	طبقه الف شناسه	طبقه ب علامت بن ماضی	طبقه ج بن مضارع	طبقه د جزء پیشین	طبقه ه پیشوند فعلی	طبقه و علامت نفی	طبقه ز علامت پسین به جای جزء پیشین	طبقه ح معنای فعل به فارسی
۱	مضارع اخباری مثبت	u	-	war	ma		-	-	می‌برم
۲	مضارع اخباری منفی	u	-	war	ma	-nı	-	-	نمی‌برم
۳	مضارع التزامی مثبت	u	-	bar	-	-	-	-	ببرم
۴	مضارع التزامی منفی	u	-	war	-	-	na	-	نبرم
۵	ماضی ساده مثبت	em	d	bar	-	-	-	-	بردم
۶	ماضی ساده منفی	em	d	war	-	-	na	-	نبردم
۷	ماضی استمراری مثبت	nē	-	bar	-	-	-	ē(۱)	می‌بردم

۱- ē ، معادل «می» در ماضی استمراری فارسی است ساخت این فعل به ترتیبی که در جدول آمده نیست بلکه بدین‌صورت است : bar ē nē (می‌بردم).

آنچه از جدول صفحه‌ی قبل می‌توان نتیجه گرفت:

● ستون «طبقه‌الف» همیشه پر است و امکانات محدودی دارد و عنصر اجباری در گروه فعلی است.

●● ستون «طبقه‌ج» نیز همیشه پر است ولی امکاناتش بی‌محدودیت و انتخاب بسته به بار معنایی خواسته شده آزاد است، این هم عنصر اجباری در گروه فعلی است.

●●● سایر ستونها هم محدودند و هم اختیاری.

از این پس امکانات هر یک از ستونها به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۳-۱-۱. امکانات طبقه الف: شناسه

در این طبقه ۶ امکان وجود دارد؛ سه شخص مفرد و سه جمع، در فعلهایی که جنس پذیرند. (ساخت مذکر و مؤنث در سوم شخص مفرد نمود دارد) امکان این طبقه به ۷ ارتقا می‌یابد، یعنی سوم شخص مفرد خود به دو گونه‌ی مذکر و مؤنث تقسیم می‌شود.

جدول صفحه بعد امکانات طبقه «الف» را نشان می‌دهد:

صرف فعل: *sōtay* (سوختن) در زمانهای زیر:

جدول ۲

ج : ماضی نقلی			ب : ماضی ساده			الف : مضارع اخباری			شخص و شمار
sōt	*ē*	*nân*	*sōt*	-	*ân*	*ma*	*sōč*	*u*	۱- ش - م
sōt	*ē*	*nǐ*	*sōt*	-	*ī*	*ma*	*sōč*	*ī*	۲- ش - م
sōt	*φ* *ē*	*an* (م) *na* (ز)	*sōt*	-	*φ* (م) *a* (ز)	*ma*	*sōč*	*ō*	۳- ش - م
sōt	*ē*	*nem/nmē*	*sōt*	-	*ēmē*	*ma*	*sōč*	*em/mē*	۱- ش - ج
sōt	*ē*	*ndē*	*sōt*	-	*ēdē*	*ma*	*sōč*	*tē*	۲- ش - ج
sōt	*ē*	*nē*	*sōt*	-	*ē*	*ma*	*sōč*	*ân*	۳- ش - ج

م= نشان مرد (مذکر)، ز= نشان زن (مؤنث) است.

جدول ۲ نشان می‌دهد که ستون سمت راست هر طبقه پر است و وجود این‌ها (شناسه‌ها) برای مشخص نمودن شخص و شمار فعل اجباری است، تفاوتهای امکانات ۶ گانه با ۷ گانه در جنس سوم شخص مفرد در ساخت ماضی ساده و ماضی نقلی در جدول نشان داده شده است.

تفاوتهای ظاهری شناسه در مقایسه‌ای که جدول می‌نمایاند، نمایش داده شده است.

جدول ۳

شخص و شمار	ج	ب	الف
۱.ش.م	nân	ân	u
۲.ش.م	nī	ī	ī
۳. ش.م	an (م) na (ز)	ϕ (م) a (ز)	ō
۱.ش.ج	nem/nmē	ēmē	em/mē
۲.ش.ج	ndē	ēdē	tē
۳. ش. ج	nē	ē	ân

از جدول بالا نتایج زیر را می‌توان گرفت:

۱. شناسه‌های سه ستون تفاوتهای آشکاری با هم دارند.

۲. این تفاوتها مربوط به نوع فعل و زمان آن و گذرا و ناگذر بودن و ... است.

۳. شناسه‌های ستون «الف» در فعلهای: مضارع اخباری، مضارع التزامی و مضارع مستمر (ملموس) کاربرد دارد.

۴. شناسه‌های ستون «ب» در فعلهای ماضی ساده‌ی گذرا کاربرد دارد.

۵. شناسه‌های ستون «ج» در فعلهای ماضی نقلی گذرا، ماضی بعید نقلی گذرا کاربرد دارد

پاره‌ای دیگر از شناسه‌های هورامی: (*šâ*(*n*), *tâ*(*n*), *mâ*(*n*), *eš*, *ed̲*, *em*)

صرف فعل *barday* (بردن) : در ماضی ساده (بردیم) *bard mâ*(*n*) (بردم) *bard em̲*

barded̲ (بردی) *bardtâ* (*n*) (بردید)

bardeš(*ž*) (برد) *bard*(*šân*) (بردند)

۶. این شناسه‌ها در فعلهای ماضی ساده‌ی گذرا، ماضی بعید فعلهای ناگذر، و به طور کلی هر فعل ماضی گذرا، کاربرد دارد.

از شناسه‌های دیگر هورامی: (*nē, dē, mē, ē, šī, nē*)

صرف فعل *wanay* (خواندن): (می‌خواندیم) *wânēmē* (می‌خواندم) *wânēnē*

در ماضی استمراری (می‌خواندید) *wânēdē* (می‌خواندی) *wânēšī*

(می‌خواندند) *wânēnē* (می‌خواند) *wânē*

۷. این شناسه‌ها در فعلهای ماضی استمراری، ماضی ملموس کاربرد دارد.

۸ شناسه‌های سوم شخص مفرد در فعلهای ناگذر ماضی ساده و ماضی بعید ناگذر و ماضی نقلی ناگذر و چندی دیگر از فعل‌ها، دو نمود دارد. و همین، سبب می‌شود که شناسه‌ها از ۶ امکان به ۷ امکان برسند.

۹. در جدول ۳، تغییر همخوان پایانی بن مضارع (*č*) به بن ماضی (*t*) نشان داده نشده است.

۱۰. علامت / در ستون (الف) و (ج) نشان دهنده‌ی شناسه‌ی اختیاری است و هیچ‌گونه تفاوت معنایی در گزینش و کاربرد هر یک وجود ندارد.

۱۱. مجموعاً تعداد شناسه‌ها (نهاد اجباری) فعلهای هورامی ۳۴ تا است.

۴-۳-۱-۲. امکانات طبقه ب: علامت بن ماضی

در هورامی هر فعل دو بن دارد: بن مضارع و بن ماضی

۱. بن مضارع (ستاک حال): آن بخش از فعل امر است که پس از حذف وندهای شخصی بر جای می‌ماند:

bara ببر ⟶ *bar* ستاک حال

pısâna بخر ⟶ *sân* ستاک حال

۲. بن ماضی (ستاک گذشته): در فعلهای تک واژ، پس از جدا کردن وند شخصی، آنچه می‌ماند، ستاک گذشته است (این فرایند بر فعل ماضی ساده، سوم شخص مفرد به اجرا درمی‌آید):

bardeš بردش - برد ⟶ *bard*

weta (ز) خوابید ⟶ wet

nıwīseš نوشت ـ نوشتش ⟶ nıwīs

گروه فعلی از نظر ریشه / بن به دو نوع با قاعده و بی‌قاعده تقسیم می‌شود:

۴-۳-۱-۲-۱. گروه فعلی با قاعده

این گروه فعلی، یک بن دارد: بن مضارع؛ ریشه‌ی مضارع با قاعده را می‌توان با افزودن یکی از پسوندهای زیر، به ریشه‌ی ماضی تبدیل کرد.

۱. [d] :

بن مضارع	[d]	بن ماضی	
bar	⟶	bard	(بُرد)
kar		kard	(کرد)
wıyar		wıyard	(گذشت)
awr		awrd	(آورد)

۲. [t] :

بن مضارع	[t]	بن ماضی	
bâx/wâx	⟶	bâxt	باخت
bâf		bâft	بافت
koš		košt	کشت
čaš		čašt	چشید

۳. ϕ:

پسوند در این فعل قاعده‌مند ϕاست، یعنی بی‌هیچ تغییری بن مضارع به عنوان بن ماضی به کار می‌رود، از آن روی که این فرایند با قاعده است در ذیل گروه فعلی با قاعده آمده، هر چند پسوندی بر بن مضارع افزوده نشده (ϕ).

بن مضارع	ϕ ⟶	بن ماضی	
kēš		kēš	بن ماضی کشیدن
gıraw		gıraw	بن ماضی گریستن

بن ماضی لرزیدن	*larz*	*larz*
بن ماضی توانستن	*tâw*	*tâw*
بن ماضی جویدن	*žâw*	*žâw*
بن‌ماضی‌پاره‌کردن	*der°*	*der°*
بن ماضی صدازدن	*čer°*	*čer°*
بن‌ماضی‌پاک‌کردن،تمیزکردن	*sar°*	*sar°*
بن ماضی شکافتن	*aškâw*	*aškâw*

۴-۳-۱-۲-۲.گروه فعلی بی‌قاعده

در این گروه فعلی، وند ماضی ساز، بن مضارع را با دگرگونیهایی تبدیل به بن ماضی می‌کند. تغییرات این فرایند، گاه واکه‌ای و گاه همخوانی و زمانی بنیادین است، به طوری که می‌توان دو بن را برای فعل در نظر گرفت، بن مضارع و بن ماضی.

چون دگرگونی ریشه مضارع به ریشه‌ی ماضی در این گروه فعلی تحت قاعده و قانونمندی خاصی نیست، از این روی نام «گروه فعلی بی‌قاعده» بر آن نهاده شده.

این گروه فعلی، بر اساس همخوان یا گروه همخوان پایانی در بن ماضی، در اقسام زیر قابل بررسی است. تلاش بر این بوده در این بی‌قاعده‌ها، قاعده‌های دگرگونی کشف شود. در هر قسم پس از نشان ماضی یا وند ماضی ساز، دگرگونی‌ها، نشان داده شده است:

●۱ [*t*] :

۱. [ž] به [š]

	بن ماضی	بن مضارع
بریان کرد	*brēšt*	*brēž*

۲. [ī] به [e]

	بن ماضی	بن مضارع
نشست	*nešt*	*nīš*

۳. [â] به [a] و [r] به [š].

	بن ماضی	بن مضارع
بارید	*wašt*	*wâr*

۴. [ē] به [e]

	بن ماضی	بن مضارع
گرفت	*gert*	*gēr*

۵. [č] به [t]

	بن ماضی	بن مضارع
سوخت	*sōt*	*sōč*

۶. [ǰ] به [t] و افزایش [e]

	بن ماضی	بن مضارع
ریخت	*met*	*mǰ*

۷. [s] به [t] و افزایش [e]

	بن ماضی	بن مضارع
خوابید	*wet*	*ws*

۸. [š] به [t] و افزایش [e]

	بن ماضی	بن مضارع
فروخت	*werat*	*wraš*

۹. [ž] به [t]

	بن ماضی	بن مضارع
در آورد (در آوردن کفش و ...)	*wat*	*waž*

۱۰. گروه همخوان [aw] به [af]

	بن ماضی	بن مضارع
تسکین یافت	*sraft*	*sraw*

۲●● [d]:

۱. [â] به [a] و [ž] به [š] با افزایش [ı]

	بن ماضی	بن مضارع
شمرد	*šımard*	*žmâr*

تبدیل [ž] به [š] اختیاری است هم صورت تبدیلی آن کاربرد دارد هم بدون تبدیل.

۲. [â] به [a]

	بن ماضی	بن مضارع
شکست	*mar°d*	*mâr°*
خُرد کردن، آرد کردن	*har°d*	*hâr°*
پنهان کردن	*šard*	*šâr*
فشردن	*šward*	*šwâr*

۳. [a] به [â]

	بن ماضی	بن مضارع
خورد	*wârd*	*war*

۳●●● دسته‌ی پایان یافته به *s*:

۱. [z] به [s]

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر *âsay* (= اجازه دادن – رها کردن)	*âs*	*âz*
از مصدر *wrâsay* (= دوختن)	*wrâs*	*wrâz*

۲. [z] به [s] و افزایش [e]

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر *wısay* (= انداختن)	*wes*	*wz*

۳. [z] به [s] و گاه [w] به [b]

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر *b̄say* (= یافتن)	*bēs*	*wēz/bēz*

۴. [n] به [s] و افزایش [ı]

	بن ماضی	بن مضارع
kıyâsay (= فرستادن)	*kıyâs*	*kyân*

۵. [n] به [s] و [ī] به [a]

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر *basay* (= بستن)	*bas*	*bīn*

۴. ●●●● دسته‌ی پایان یافته به [z]

۱. [γ] به [x] و حذف [e]

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر *xezay* (= لغزیدن)	*xez*	*γz*

۲. افزایش واکه [e]

	بن ماضی	بن مضارع
از همان مصدر (۱.) (= لغزیدن)	*xez*	*xz*

۳. [z] به [č]

	بن ماضی	بن مضارع
بریان کرد	*sâč*	*sâz*

۵ ●●●●● دسته‌ای که تنها یا دو واج به بن مضارع افزوده می‌شود:

۱. *[e]* به بن مضارع افزوده می‌شود:

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر کوبیدن - کوفتن	*kew*	*kw*
از مصدر صدا زدن	*čer°*	*čr°*
از مصدر خاراندن	*wern*	*wrn*
از مصدر خاریدن	*wer*	*wr*
از مصدر نهادن	*ney*	*ny*

۲. [e] و [ī] بر بن مضارع افزوده می‌گردد

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر *der°yay* (= پاره کردن)	*der°ī*	*dr°*

۳. افزایش [o]

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر *xoway* (= خندیدن)	*xow*	*xw*

۴. افزایش [ī]

	بن ماضی	بن مضارع
بر کنار شد	*lâ-šī*	*lâ-š*

۵. افزایش *[ew]*

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر، *lıway* (رفتن)	*lew*	*l*

۶. افزایش [a]

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر *ažnawyay* (شنیدن)	*ažnaw*	*žnaw*

۶ ●●●●●● دسته‌ای که دگرگونی بنیادین در بن‌مضارع به بن‌ماضی صورت می‌گیرد و چنان است که گویی این فعلها دو بن جداگانه دارند. زیرا کمتر شباهتی بین دو ریشه دیده می‌شود.

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر *wetay* (خوابیدن)	*wet*	*us*
از مصدر *metay* (ریختن)	*met*	*nǰ*
از مصدر *basay* (بستن)	*bas*	*wīn*

از مصدر dıyay	dī	wīn
از مصدر âmay (آمدن)	âm	a, ō
از مصدر šıyay (سر ریز کردن مایع)	šī	š
از مصدر kawtay (افتادن)	kawt	gn
از مصدر lâ-šıyay (کنار رفتن)	lâ-šǐ	lâ-č

۷ ●●●●●●● حذف واج بن مضارع و دگرگونی همخوان:

	بن ماضی	بن مضارع
از مصدر šıtay (شستن)	št.	šōr

فهرستی از بن‌های ماضی و مضارع (بی‌قاعده و باقاعده) در پیوست (۱) خواهد آمد.

۴-۳-۱-۳. امکانات طبقه «د»، «و»، «ه» یا پیشوند در گروه فعلی (امکانات طبقه «د» و «و»):

پیشوند در گروه فعلی به دو نوع: تصریفی و اشتقاقی تقسیم می‌شود:

۴-۳-۱-۳-۱. پیشوند تصریفی:

آن است که در صرف افعال ظاهر می‌شود و در ساخت و دگرگونی معنایی فعل مستقیماً اثر گذار است. پیشوندهای تصریفی هورامی عبارتند از:

۱- *b*، *bı*، *be*، *p*، *pı*

وندهای بالا در آغاز فعل امر و مضارع التزامی ظاهر می‌شوند:

۱-۱. *b*:

پیش از بن فعلی به کار می‌رود که با واکه آغاز شده معمولاً این واکه [u]، [â] یا [ī] است.

معنی مصدر	مصدر	مضارع التزامی	امر	بن مضارع
خوابیدن	wetay	busī*	busa*	us
فروختن	weratay	burašī	buraša	uraš
ارزیدن	ēžay	bēžī	bēža	ēž
آوردن	awrday	bawrī	bawra	awr
اجازه دادن ـ گذاشتن	âsay	bâzī	bâza	âz
انداختن	wesay	buzī	buza	uz

* ساخت دو فعل امر و مضارع التزامی، دوم شخص مفرد است.

۱-۲. bı و be

پیش از بن فعلی کاربرد دارد که با همخوانهای[k]، [x]، [z] ، [g]، [š] آغاز نشده باشد و واکه‌ی پس از همخوان اول معمولاً [a]، [â]، [ē]، [ō] و [ī] باشد.

معنی مصدر	مصدر	مضارع التزامی	امر	بن مضارع
دانستن	zânay	bızânī	bızâna	zân
خواندن	wanay	bıwânī	bıwâna	wân
بافتن ـ چیدن	čenyay	bečnī	bečna	čn
نگاه کردن ـ دیدن	bīnay	bıwīnī	bıwīna	wīn
شنیدن	ažnawyay	bežnawī	bežnawa	žnaw
نوشتن	nıwīsay	benwīsī	benwīsa	nıwīs
خوردکردن ـ آردکردن	har°day	behâr°ī	behâr°a	hâr°
ریختن	metay	benǰī	benǰa	nǰ
پاک کردن ـ مالیدن	mâřay	bemâřī	bemâřa	mâř

۱-۳. p

قبل از فعلهایی درمی‌آید که معمولاً نخستین واج آن‌ها همخوان‌های بی‌واک است. همانند همخوانهای [s]، [š]، [x]، [t]، [f] ، [k].

جدول زیر پاره‌ای از فعل‌های امر و مضارع را نشان می‌دهد که پیشوند *P* را در آغاز خود دارند.

بن مضارع	امر	مضارع التزامی	مصدر	معنی مصدر
sân	*psâna*	*psânī*	*asay*	خریدن
šōr	*pšōra*	*pšōrī*	*šetay*	شستن
fâm	*pfâma*	*pfâmī*	*fâmay*	فهمیدن
kan	*pkana*	*pkanī*	*kanay*	کندن
xayn	*pxayna*	*pxaynī*	*xaynay*	صبرکردن ـ فرصت‌دادن منتظر شدن[1]

۱-۴. *pe*

پیش از فعل‌هایی می‌آید که شرایط آنها در (۱ـ۳.) آمد، در میان گویشوران تفاوتی میان [*p*] و [*pe*] پیشوندی احساس نمی‌شود و جز با دقت در شنیدن درست واکه‌ها، واکه‌ی [*e*] پس از [*p*] محسوس نیست. از این روی به جای [*p*] می‌توان [*pe*] و یا عکس آن را هم در میان گویشوران شنید.

مثال

بن مضارع	امر	مضارع التزامی	مصدر	معنی‌مصدر
sōč	*pesōča*	*pesōčī*	*sōtay*	(سوختن)
tan	*petakna*	*petaknī*	*taknay*	(تکاندن)
šōr	*pešōra*	*pešōrī*	*šetay*	(شستن)

۲. [*na*]، [*ne*]، [*n*]، [*ma*] (وندهای منفی‌ساز)

۱.۲. [*na*]:

این وند برای مَنفی کردن فعلهایی جز مضارع اخباری، مضارع ملموس، ماضی ملموس

و فعل امر به کار می‌رود، همچنین فعلهایی که همخوان آغازین آنها [w] و [y] و یا واکه نیست.

[na] پرکاربردترین پیشوند منفی ساز نسبت به سایر پیشوندهای همسان خود در هورامی است. کاربرد [na] در پاره‌ای از فعلهای هورامی در زیر نشان داده شده است:

از مصدر zânay (دانستن)، اول شخص مفرد ⟵ (ندانم) مضارع التزامی nazânu

(نمی‌دانستم) ماضی استمراری nazânēnē

(ندانستم) ماضی ساده nazânâm

(ندانسته‌ام) ماضی نقلی nazânânem

نداسته بودم) ماضی بعید nazânâbēm

(ندانسته باشم) ماضی التزامی nazânâbōm

۲.۲. [nı] :

این وند منفی ساز در فعلهای مضارع اخباری، مضارع ملموس و همچنین فعلهایی که با همخوان [w]، [y] آغاز شده‌اند و یا با واکه آغاز نشده‌اند، کاربرد دارد.

مضارع اخباری (نمی‌دانم) nımazânu

مضارع مستمر (دارم نمی‌کنم) kanay nımakanu

مضارع مستمر (دارم نمی‌خورم) wârdī nımwaru

ماضی مستمر (داشتم، رسیدم) yâway nıyâ wânē

۲.۳. [n] :

وند منفی‌ساز فعلهایی است که با واکه آغاز شده‌اند :

ماضی ساده (نگذاشت) nâseš

مضارع اخباری (نمی‌گذاشتند) nâzēnē

مضارع التزامی (نیاوری) nawrī

۲.۴ [m /ma]

گاه گویشوران این وند را به جای وندهای پیشین به کار می‌برند. البته با تغییر جای تکیه از

واکه‌ی آغازین به پایانی. ma zânu' (می‌دانم)

مگر کوری، نمی‌بینی؟ -maga(r), kōranī, mawīnī'(nımawīnī)

۳. [ma]، [mı]، [m] (وندهای امر منفی)

پیشوندهای امر منفی (نهی) در هورامی اینها هستند:

۱.۳. [ma]:

تمام فعلهای امر مثبت که با همخوانی جز [w]، [y] و واکه آغاز شده‌اند، پیشوند [ma]، آنها را به امر منفی درمی‌آورد. تکیه بر واکه‌ی وند است:

ma'sar°a پاک مکن

ma'gērdē مگیرید

فعلی که با [b] آغاز شده تبدیل به [w] می‌شود آنگاه پیشوند نهی ساز [ma] آن را به امر منفی تبدیل می‌کند.

bara (ببر) ⟶ mawara مبر

۲.۳. فعلهایی‌که‌با همخوان [w] یا [y] آغاز شده‌اند با پیشوند نهی ساز mı ظاهر می‌شوند.

mıwâčtē مگویید

mıwâna مخوان

mıyâwendē مرسانید

۳.۳. بن فعلهایی که با واکه آغاز می‌شوند، پیشوند نهی ساز، [m] است؛ به بیانی دیگر هر فعلی که با پیشوند امری [b] ظاهر شود، [m] نهی ساز جای آن را می‌گیردبدین ترتیب فعل امر منفی ساخته می‌شود.

âz ⟶ mâza نگذار

bâza بگذار ⟶ mâza نگذار

bawra بیاور ⟶ mawra نیاور

baydē بیایید ⟶ maydē نیایید

۴. [ma]، [mı]، [m]

پیشوندهای بالا، پیشوندهای مضارع اخباری هستند معادل فارسی «می» در مضارع اخباری.

۱.۴. [ma]

پیشوندی است که پیشین از بن مضارعی ظاهر می‌شود که در شرایط (ma ۱.۳) ذکر شد.

می‌بینی mawīnī، می‌روی malī، می‌نویسی manwīsī

۲.۴. [mı]

پیشوندی که پیش از بن مضارع ظاهر می‌شود با شرایطی که در (mı ،۲.۳) بیان شد:

می‌رسید mıyâwdē، می‌گویم mıwâčuna

۳.۴. [m]

پیشوندی است که پیش از بن مضارع ظاهر می‌شود با شرایطی که در (m ،۳.۳) گفته شد.

می‌برید mawardē، (اجازه می‌دهم) می‌گذارم mâzu(na)

۴-۳-۱-۳-۲. پیشوند اشتقاقی

پیشوندی که تنها در معنی فعل اثرگذار است و ربطی به صرف آن ندارد، پیشوند اشتقاقی است. پیشوند اشتقاقی معنایی جدید به فعل می‌دهد و این فرایند فعل سازی، از مهمترین ویژگیهای هورامی است، به طوری که شمار زیادی از فعل‌های پیشوندی با همین پیشوندهای اشتقاقی تولید می‌شوند.

پیشوندهای اشتقاقی هورامی این‌ها هستند.

۱. [hōr]

در مصدرهای زیر، کارکرد این وند نشان داده شده است:

	مصدر پیشونددار		مصدر بی‌پیشوند
بالاپریدن، جست‌وخیز کردن	hōr âmay	آمدن	âmay
پیش‌آمدن، گلوگیر شدن	hōr kawtay	افتادن	kawtay
برشمردن،بروزکردن،بالازدن	hōrday	دادن	day

karday	کردن	*hōrkarday*	روانه ساختن، شروع به ورزش و...
wısay	انداختن	*hōrwısay*	انداختن ـ به کار انداختن
zay	زاییدن	*hōrzay*	برخاستن، بلندشدن
kanay	کندن	*hōrkanay*	برکندن، بازکردن

[*hōr*] ، پرکاربردترین پیشوند اشتقاقی در گویش پاوه‌ای است.

۲. [*awa*] :

کارکرد این وند در زیر نشان داده شده است:

مصدر بی‌پیشوند		مصدر پیشونددار	
neštay	نشستن	*awaneštay*	فرودآمدن
gēlnay	گرداندن، گردش دادن	*awagēlnay*	بازگوکردن، نقل‌کردن
karday	کردن	*awakarday*	بازکردن
parsay	پرسیدن	*awa parsay*	احوالپرسی کردن ـ بازپرسی
košnay	خاموش کردن	*awa košnay*	اطفاءحریق ـ خاموش کردن
wâtay	گفتن	*awa wâtay*	بازگوکردن، به روآوردن

۳. [*ara*] :

wısay	انداختن	⟶	*araw ısay*	پایین انداختن
īžyay	کشیدن	⟶	*araīžyay*	درازکشیدن‌برای‌خواب
zenyay	درآوردن ـ بیرون کردن ...	⟶	*arazenyay*	بیرون‌انداختن
zıyay	درآمدن	⟶	*ara zıyay*	بیرون رفتن

۴. [*bar*] :

کاربرد وند اشتقاقی در مصدرهای زیر نشان داده شده است:

âmay	آمدن	⟶	*barâmay*	قبول شدن،درآمدن
awrday	آوردن	⟶	*barawrday*	درآوردن، بیرون آوردن
wı say	انداختن	⟶	*bar wı say*	آشکارکردن، افشا کردن،

آشکارشدن، معلوم شدن	*bar kawtay*	⟵	افتادن	*kawtay*

۵. [*pana*]:

کاربرد این پیشوند در مصدرهای زیر دیده می‌شود:

سرزنش کردن، ملامت	*pana karday*	⟵	کردن	*karday*
نیاز مبرم پیداکردن، زایمان کردن	*panagīryay*	⟵	گرفتن، دستگیرشدن	*gīryay*
بالغ شدن، مواجه شدن	*panayâway*	⟵	رسیدن	*yâway*
به کسی آمدن، مناسب حال بودن	*pana kawtay*	⟵	افتادن	*kawtay*

۶. [*wana*]:

کارآیی این وند در مصدرهای زیر مشخص شده است:

به خود اجازه دادن	*wana ēžay*	⟵	ارزیدن	*ēžay*

۷. [*wâz*]:

کاربرد این پیشوند در مصدر زیر نشان داده شده است:

بس کردن، رهاکردن، تعطیل نمودن *wâawrday* ⟵ *awrady*

سه وند اخیر (۵، ۶ و ۷) از پیشوندهای کم کاربرد گویش پاوه‌یی به شمار می‌آیند.

۴-۳-۱-۴. بررسی امکانات طبقه «ز»

در ساخت ماضی استمراری (مثبت ـ منفی) جزء پیشین ma که در مضارع اخباری ظاهر می‌شد، در هورامی به جزء پسین [ē] تغییر شکل می‌دهد معادل «می» استمراری در فارسی. از این‌رو در بررسی این امکان می‌توان گفت:

علامت پسین به جای جز پیشین در ساخت ماضی استمراری [ē] است که در تمام صیغه‌ها تکرار می‌شود. و این ویژگی دیگری از زبان هورامی است که در سنجش با فارسی چنین پدیده‌ای دیده نمی‌شود؛ در زیر حضور امکان طبقه «ز» را در ساخت ماضی استمرای می‌بینید؛ صرف فعل ماضی استمراری از مصدر **barday** (= بردن):

معنی فعل	شناسه	ē	بن مضارع	معنی فعل	شناسه	ē	بن مضارع
می‌بردیم	*mē*	ē	*bar*	می‌بردم	*nē*	ē	*bar*
می‌بردید	*dē*	ē	*bar*	می‌بردی	*šī*	ē	*bar*
می‌بردند	*nē*	ē	*bar*	می‌برد	*φ*	ē	*bar*
جمع				مفرد			

۴-۳-۲. اقسام فعل از دید کارکرد دستوری ـ معنایی

فعل از دید کارکرد دستوری معنایی دو نوع است: فعل تام و فعل ربطی؛ هر یک از دو نوع، به دو گونه تقسیم می‌شود، در زیر نخست اقسام فعل تام و پس از آن ربطی می‌آید:

۴-۳-۲-۱. فعل در کارکرد دستوری ـ معنایی:

اگر فعل بار دستوری ـ معنایی داشته باشد و در ساختمان آن تنها یک عنصر فعلی به کار رفته باشد، به شرطی که در جایگاه فعل جمله‌ی غیر اسنادی واقع شود، در این صورت فعل، کارکرد دستوری ـ معنایی پیدا می‌کند.

این گروه فعلی در شکل‌های: مضارع اخباری، مضارع التزامی، امر، امر منفی (نهی)، ماضی ساده نمود پیدا می‌کند:

-*h̲ama mawsō* محمد می‌خوابد

-*šâyad̲ bıwâno* شاید بخواند

- *īnya bara* این را ببر

lâlōm lıwâ دایی‌ام رفت

۴-۳-۱-۲. فعل در کارکرد معنایی:

در این کارکرد فعل هسته‌ی گروه فعلی است و به همراه معینی که تنها بار دستوری دارد می‌تواند کارکرد فعلی داشته باشد. در چنین گروه فعلی دست کم دو عنصر فعلی و یا بیشتر به کار می‌رود:

- *dâdēm lıway bē pay šârī.* خواهرم به کرمانشاه رفته بود.
- *panamân wâtī bıyâ xâstar bē.* به او می‌گفتیم، بهتر بود.

۴-۳-۱-۳. فعل در کارکرد دستوری (فعل ربطی):

این نوع خود به دو قسم زیر تقسیم می‌شود:

۴-۳-۱-۳-۱. کارکرد رابطه‌ای

فعل در این کارکرد در جایگاه فعل جمله‌ی اسنادی (اسمیه) قرار می‌گیرد و بار معنایی‌اش را از مسند می‌گیرد، بر این اساس فعل در پیوست معنایی با مسند می‌تواند کارکرد معنایی ـ دستوری پیدا کند و یا تنها در کارکرد معنایی به کار رود:

در هورامی فعل *bıyay* (بودن ـ شدن) کارکرد رابطه‌ای دارد:

- *adâm waš ana* . [مؤنث] مادرم خوب است (سلامت است)
- *kâkam waš an* . [مذکر] برادرم خوب است (سلامت است)

کارکرد معنایی ـ دستوری

- *yânaš â(n) wērân bıya bē.* خانه‌شان ویران شده بود
- *puřem bē bıdawd pana.* پول داشتم که به شما بدهم کارکرد معنایی

۴-۳-۱-۳-۲. کارکرد معینی

فعل در این کارکرد تا حدودی از بار معنایی خالی است و تنها در بیان آشکارتر هسته فعل در تحرک دستوری کمک می‌کند.

این فعل می‌تواند در ساخت‌های: ماضی التزامی، بعید، نقلی‌ها، ملموس نمود پیدا می‌کند.

-*awânaya mašō dıya bōm.* مثل اینکه او را دیده باشم
-*qısakē damu âdyō kawtēbēra .* سخن از جانب او درز پیدا کرده بود

۴-۳-۳. فعل از مصدر *bı yay* (بودن، شدن، داشتن، هستن)

این فعل تفاوت چشمگیری بافعلهای معمولی هورامی دارد، این فعل با یک ساخت مصدری، کاربردی سه مفهومی دارد، یعنی یک مصدر با سه معنی متفاوت از ویژگی‌های این فعل است.

این فعل در کارکردهای معینی ظاهر می‌شود، کارکرد معین آن بس فراگیرتر از سایر کارکردهاست. ویژگی‌های توصیفی این فعل را می‌توان چنین برشمرد:

۱. برجسته‌ترین و پرکاربردترین فعل هورامی است که در شکل‌های متفاوتی ظاهر می‌شود.

۲. کارکردهای دستوری، معنایی و دستوری ـ معنایی دارد.

۳. در کارکرد دستوری در جمله‌های اسنادی «رابطه» است؛ و در گروه فعلی «معین» است. در این کارکرد تنها فعلی است که از بار معنایی تهی است.

۴. به عنوان معین بودن، فعلی است زمانی ـ وجهی، یعنی درعین آنکه بیانگر زمان فعل است وجه نمای آن نیز هست.

۵. فعلی است بی‌قاعده، و در همه‌ی ساخت‌های فعلی کاربرد ندارد.

۶. با دو عنصر فعلی *xarīk* (= مشغول ...) و *garak* (خواه...) فعل معین مرکب می‌سازد:

xarīk(g) bıyay (داشتن) مشغول شدن

garak(g) bıyay (خواستن) لازم داشتن

-waxtay lıwân, xarīgbē qısē karē. وقتی رفتم، داشت سخن می‌گفت

-garakmâbē bılem. می‌خواستیم برویم

۷. در کارکرد معینی، به عنوان عنصر مجهول ساز نیز ظاهر می‌شود:

weryân خورده شده

-mawīnyay mē دیده می‌شویم

۴-۳-۳-۱. فعل معین *bıyay*

از پرکاربردترین فعل‌های معین هورامی (*bıyay*) است، که با شکل‌ها و کاربردهای

گوناگون ظاهر می‌شود. از این دید تمام شکل‌های کاربردی آن در وجه‌های گوناگون در زیر نشان داده می‌شود:

الف ـ وجه اخباری

۱. مضارع

مضارع اخباری (*bıyay*) در شکل‌های زیر شناخته است:

شکل نخست:

	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	*u*	*ī*	*ō*
جمع	*ım/mē*	*dē*	*ân*

شکل دوم:

	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	(*n*)*nân*	(a)*nī*	مؤنث (a)*na* مذکر (a)*n*
جمع	(ē)*nmē*/(ē)*nem*	(ē)*ndē*	(ē)*nē*

شکل سوم:

	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	*naynân*(ē)	*nay*	*nâ*
جمع	*naymē*	*naydē*	*nay*

شکل چهارم:

	اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مفرد	*hanân*(e)	*hanī*	مؤنث *hana* مذکر *han*
جمع	*hanem/honmē*	*handē*	*hanē*

کارکرد:

شکل نخست:

● - در گروه فعلی شناسه است:

می‌گویم، به اینجا بیاید -mâč u (na) bay pay ēgay.

شکل دوم:

● - با بار دستوری، در جایگاه فعل جمله‌ی اسنادی (رابطه) کاربرد دارد:

-tō nâwaš anī, mō. تو مریضی، میا.

- âwakē čıyay na . آب خنک است.

شکل سوم:

● - با بار دستوری ـ معنایی در جایگاه فعل:

فردا منزل هستیم، تشریف بیاورید (بیایید). - saway naymē yânana, baydē.

●● - با بار دستوری ـ معنایی در جایگاه فعل، به هدف مؤکّد نمودن جمله در مفهوم امر:

اینجا هستید (باید باشید) تا برگردم. - naydē čēga tâ am bawnō.

شکل چهارم:

وقتی که نهاد، مسندالیه و مسند، محذوف باشند، مستقلاً ظاهر می‌شود، در صورتی که مسند را ذکر کنیم /h/ (واج آغازین) دیگر نمودی ندارد.

کاربرد آن:

یک: با بار دستوری ـ معنایی و گاه به هدف تأکید جمله به کار می‌رود:

- nâna čâ hana . نان، در آنجا هست

دو : با بار دستوری در جایگاه فعل جمله‌ی اسنادی:

- šakad̲ han, walē may. خسته هست ولی می‌آید

از شکل‌های چهارگانه مضارع اخباری (bıyay)، تنها شکل دوم می‌تواند منفی شود:

- šakd̲nıyanân. خسته نیستم

žīra nıyana. (مؤنث) دانا نیست

۲. ماضی

ماضی (*bıyay*) در انواع زیر ظاهر می‌شود:

۲-۱. ماضی ساده (مطلق):

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
bĕ بود	bēšī بودی	bēnē بودم	مفرد
bēnē بودند	bēdē بودید	bēmē/bēnem بودیم	جمع

کارکرد:

یک ـ با بار دستوری در جایگاه فعل در جمله اسنادی:

درویش محمد، مریض بود. -*darweš hama nâwaž bē.*

سیب‌های درختی ارزان بودند -*sâwakē harzânē bēnē*

دو ـ با بار دستوری، در کارکرد معینی گروه فعلی ماضی بعید ظاهر می‌شود:

-*J̌ōkēž hōra kardē bē.* جوی را روان ساخته بود

سوم: با بار دستوری ـ معنایی در جایگاه فعل:

پریروز دوستانت، اینجا بودند -*parē r°afēqakēd čē bēnē.*

۲-۲. ماضی نقلی:

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
bıyan مذکر <بوده است> bıyēna مؤنث	bıyēnī بوده‌ای	bıyēnân بوده‌ام	مفرد
bıyēnē بوده‌اند	bıyēndē بوده‌اید	bıyē(nem/nmē)بوده‌ایم	جمع

کارکرد:

یک: با بار دستوری در جایگاه فعل جمله‌ی اسنادی:

-*hıwâ hēštay sarda bıyēna , ganmašâ(n) pâšayna.*

هوا هنوز سرد بوده، گندم را کاشته است.

دو: با بار دستوری ـ معنایی در جایگاه فعل:

- *kďē bryēnē, bēžgam âdī.* همه بوده‌اند جز او (مذکر)

سه: با بار دستوری، در گروه فعلی ماضی بعید نقلی، کارکرد معینی دارد:

- *hēštay gawra naya bryan, adâž mardēna.*

هنوز بزرگ نشده بوده (است)، مادرش فوت کرده.

ب: وجه التزامی

۱. مضارع:

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
bō باشد	*bī(na)* باشی	*bu(na)* باشم	مفرد
bân باشند	*bēdē* باشید	*bēmē* باشیم	جمع

کارکرد:

یک ـ با بار دستوری در جایگاه فعل اسنادی:

-*šâyad nâwaž bō*. شاید مریض باشد.

- *pıyâ mešyō, pıyâ bō*. مرد باید، مرد باشد.

دو ـ با بار دستوری در گروه فعلی ماضی التزامی، در کارکرد معینی ظاهر می‌شود:

-*čuzânu, pısaw čēway kawtabō yâgē.*

چه می‌دانم، مثل اینکه (شاید)، در بستر افتاده باشد.

سه ـ با بار دستوری ـ معنایی در جایگاه فعل:

-*aga čâ bân, malem pay layšâ(n).* اگر آنجا باشند، نزدشان می‌رویم.

ج ـ وجه امری

۱. امر:

دوم شخص جمع	دوم شخص مفرد
bēdē باشید	*ba* باش

۲. امر منفی (نهی):

دوم شخص جمع	دوم شخص مفرد
ma'wēdē مباشید	*ma'wa*(۱) مباش

(۱) همخوان آغازین [*b*] که نخستین واج امر است، به همخوان [*w*] تبدیل می‌شود.

کارکرد (۱. و ۲.):

یک ـ با بار دستوری ـ معنایی در جایگاه فعل:

-*tâ wēraga čē ba'* تا هنگام غروب اینجا باش

-*gēl mawa.* نادان و ساده لوح مباش

دو ـ با بار دستوری در جایگاه فعل جمله‌ی اسنادی:

-*tur°a* <u>*mawa*</u>. عصبانی مباش (نشو)

۴-۳-۳-۲. *bıyay* (=شدن)

bī شد *ba* شو

کارکرد:

یک: با بار دستوری ـ معنایی در جایگاه فعل:

-*mawō, šaway bay pay ēgay.* می‌شود (امکان دارد)، شبی به اینجا بیایی

دو ـ با بار دستوری.در جایگاه فعل اسنادی:

-*yânaka sard* <u>*bī*</u>. خانه سرد شد

سه ـ با بار معنایی در جایگاه فعل:

-*mag nıwačyâ bē panatân*? مگر به شما گفته نشده بود؟

«شدن» (*bıyay*) می‌تواند:

(۱) پایه‌ی جمله‌ی مرکبی باشد که پیرو نهادی دارد:

-*panad̲ keryâ bē tâ bâwar°šân pana karī.*

سرزنش شده بودی تا به آنهاباور کنی.

(۲) معمولاً اگر مثبت باشد، جمله‌ی مرکب در مفهوم پرسشی تأکیدی است.

-*mag(r) panaž nıwâčyâ bē ka īna čâṙyana?*

مگر به او گفته نشده بود که این چاله است؟!

چهار ـ در هورامی با کارکردی ویژه که مفهوم «بشود = امکان‌دارد، نکند» رادارد، ظاهرمی‌شود:

- *bešyō nalwâbō damšō?* بشود (ممکن است!) به کمکش نرفته باشد؟

-*nımašyō, nıwâta bōd pana?* نکند به او نگفته باشی؟

۴-۳-۳-۳. *bıyay* **(= داشتن)**

bē(š) داشت *han(eš)* دارد

کارکرد:

یک: با بار دستوری ـ معنایی در جای فعل:

-*hıyâd bī(b)yâ, r°ōd īr°ō nıyâwē.* حیا و شرم می‌داشتی، روزت به روز نمی‌رسید.

-*šânseš nawē, yâm wēš tamal bē?* شانس نداشت یا خودش تنبل بود؟

دو: با بار دستوری در جای هسته‌ی گروه فعلی :

-*aga yânēwašâ(n) nawō , čanī bıžīwân?*

اگر منزلی نداشته باشند، چگونه زندگی کنند؟

سه: کارکرد معینی:

در فعلهای زیر ... (= داشتن) کارکرد معینی دارد:

(۱) ماضی نقلی: -*kârem bıyan.* کار داشته‌ام

(۲) ماضی نقلی مستمر: -*lıway lıwâ bıyan, mâšīnī dân wana.*

داشته می‌رفته است، ماشین به او زده است.

○ این معین در شکل فعلی صرف می‌شود، در این کارکرد فعل را می‌توان نمودی شمرد(مستمر).

کارکرد معنایی معین *bıyay* (داشتن):

(۱) پیوستگی و استمرار (تداوم):

داشت می‌خواند، چشمم به او افتاد -wanay wânē, čamem panakawt.

(۲) نزدیک بودن:

به دادش‌برس، نزدیک‌است‌بمیرد (دارد می‌میرد). -bıyâwa feryâš , mardī mamrō.

-way bē begnō wârī, xoday r°ahmeš kard.

نزدیک بود پایین بیفتد، خدا رحم کرد:

● فعل معین مرکب داشتن (xarīk(g) bıyay)، همان کارکردهای معنایی bıyay (= داشتن) را دارد.

-xarīg bē kâr karē. داشت کار می‌کرد

- xarīg bēnē ay, aynē, kawtō yâdem. داشتم می‌آمدم (استمرار ...)، به یادم آمد.

-xarīg bē bıyâwuš pana, walē âd ten lıwē.

نزدیک بود به او برسم، ولی او تند می‌رفت.

این فعل تنها در کارکرد معینی ظاهر می‌شود:

- xarīg bıyan lıway lıwâ bıyan , kawtan wârī.

داشته می‌رفته است، سقوط کرده (پایین افتاده است).

۴-۳-۳-۴. garag (k) bıyay (= خواستن):

garak(g) ... bē بن ماضی (خواس)

garak(g) ... bō بن مضارع (خواه)

کارکرد:

یک - با بار دستوری - معنایی در جایگاه فعل :

-ʔadeł daftarež garg(k) bē. عادل دفتر می‌خواست.

-âdē nânašân garakana . آنها غذا می‌خواهند.

دو - با بار معنایی در جایگاه هسته‌ی گروه فعلی:

-aga samīčēd garag(k) bībyâ , nadēnēd pana.

اگر سم هم می‌خواستی، به تو نمی‌دادند. (ضرب‌المثل هورامی).

● کارکرد معنایی garg(k) bıyay (= خواستن) در زیر نشان داده شده است:

(۱) لازم داشتن:

-qalamaž garaka bē, dâd pana? مداد می‌خواست، به او دادی؟

(۲) طلبیدن و خواستن:

-matin tōž garakanī. متین (نام خاص مذکر)، تو را می‌خواهد.

(۳) قصد و عزم انجام کار:

-garakmânan bılem pay târânī. می‌خواهیم (قصد داریم) به تهران برویم.

(۴) آرزو داشتن:

- Ja xodaym garag bē , adaym bīnu. ازخدامی‌خواستم (آرزوداشتم) مادرم‌راببینم.

(۵) دوست داشتن:

- hama, âftâwaž garakana.

محمد، آفتاب (نام خاص، مؤنث) را می‌خواهد (دوست دارد).

●● کارکرد معنایی معین garag(k) bıyay (= خواستن):

(۱). آیندگی:

بدین مفهوم، معین در مضارع اخباری دیده می‌شود:

-dıwa saway garakman bılu. پس فردا می‌خواهم بروم (خواهم رفت).

(۲). تصمیم و تمایل: معمولاً در مفهوم آیندگی، تصمیم و تمایل نیز وجود دارد:

-šamay garkšânan bıyân. شنبه خواهند آمد (می‌خواهند بیایند).

(۳) الزام و اجبار:

-hōrza, saway garag(k)tan bılī.

بلند شو (برخیز)، فردا می‌خواهی بروی (بایدبروی).

(۴) نزدیک بودن رخداد:

-ī dıraxta garakšan bedâryōwa. این درخت نزدیک است بیفتد.

گاه بین معین (خواستن) و هسته، فاصله می‌افتد:

-garakež bē ba tayâra baywa
معین هسته

می‌خواست با هواپیما برگردد.

۴-۳-۳-۵. bıryay (=بایستن)

- بن ماضی šy -
- بن مضارع w -

کارکرد:

این فعل در هورامی در شمار فعل‌های معین است و کارکرد آن را می‌توان در دو شاخه‌ی مضارع و ماضی بررسی کرد:

۱. کارکرد مضارع

در هورامی مضارع (بایستن) در شکل (mawō)، (mašyō/mešyō) ظاهر می‌شود، هر یک از این شکل‌ها، می‌تواند به اختیار گویشور در جای دیگری به کار رود. مضارع (بایستن) پیش از دو ساخت زیر نمود دارد:

۱-۱. پیش از مضارع التزامی:

-mawō bızânō kō bılō. باید بداند کجا می‌رود

- mašyō bılem pay bâxī. باید به باغ برویم

-mešyō īsa bızânân čēš karân. اکنون باید بدانند، چه کار کنند.

۱-۲. پیش از ماضی التزامی :

- īsa mešyō zânâ bō šâ(n). حالا باید دانسته باشند.

در هورامی مضارع (بایستن) در گروه فعلی صرف نمی‌شود.

۲. کارکرد ماضی بایستن (=bıryay)

– ماضی استمراری این فعل در سه شکل (mešyay/mešyâ) و (mešyō) ظاهر می‌شود. هر یک از دو شکل اول و دوم، بسته به اختیار گویشور می‌تواند در جای دیگری به کار رود. در

مورد شکل سوم، کاربرد خاصی دارد که به آن اشاره خواهد شد.

شکل‌های ۱ و ۲ معمولاً پیش از ماضی استمراری ظاهر می‌شوند:

می‌بایست می‌گفت، کار دارم. *-mešyay/mešyâ wâtī byâš, kârem han.*

شکل ۳ معمولاً پیش از ماضی التزامی نمود دارد:

می‌بایست تا حالا کار را تمام کرده باشند. *-mešyō tâ īsa kârakašâ(n) karda bō.*

منفی کردن شکل‌های گوناگون *bıyay* (= بایستن).

منفی		مثبت	
نمی‌بایست	*nımašyō*	می‌بایست	*mašyō*
نمی‌بایست	*nımašyâ*	می‌بایست	*mešyâ*
نمی‌بایست	*nımašyay*	می‌بایست	*mešyay*
نمی‌باید	*nımawō*	می‌باید	*mawō*

نمی بایست به او می‌گفتی *-nımašyâ wâtībyâḏ pana.*

نمی‌بایست چنین کاری می‌کرد *-nımašyay pesša pıkarday.*

نمی‌باید بداند کجا می‌روی *-nımwō bızânō kō malī.*

۴-۳-۴. ساختمان گروه فعلی

از دید ساختمان، فعل در هورامی به سه دسته‌ی عمده تقسیم می‌شود:

۴-۳-۴-۱. گروه فعلی ساده

آن دسته از فعلهایی که بن مضارع آنها تنها یک تکواژ آزاد است که معنی مورد نظر در آن است، فعل ساده (گروه فعلی ساده) نامیده می‌شوند:

کیومرث می‌گوید، بیا. *-kayō mıwâčō, bō.*

او گفت: بر روی چشم *- âḏ watež saru čamân.*

بن مضارع در گروه‌های فعلی بالا (*wâč*) است که تکواژی است آزاد، فهرست شماری از فعل‌های ساده‌ی هورامی، در پیوست (۱) گروه فعلی آمده است.

۴-۳-۴-۲.گروه فعلی پیشوندی

از افزودن یکی از پیشوندهای اشتقاقی فعل، بر فعل ساده، فعل پیشوندی ساخته می‌شود. پیشوندهای کاربردی این گروه فعلی (پیشوندی) در هورامی عبارتند از:

čana, hōrō, wâz , wana, pana, bar, ara, awa, hōr

۱● *hōr*: می‌گویند ورشکست شده است . *hōr mēr°yân*, *mâčân* -

۲● *awa* : در صرف فعل پس از عنصر فعلی می‌آید :

awa gēlnay (بازگوکردن) مصدر

-pıyâka , qısakeš gēlnâwa. مرد، سخن را بازگو کرد.

۳● *ara* : در صرف فعل پس از عنصر فعلی ظاهر می‌شود:

ara karday ریختن

-ahmad! čaywa karara . احمد!یک چایی بریز.

۴● *bar*: *-wâtšâ(n) pay dânežgay bar âmēnī.*

گفتند: برای دانشگاه قبول شده است.

۵● *pana*: *-ennaš panakard tâ bēzâr bī.*

آن قدر او را سرزنش کردند تا بیزار شد.

۶● *wana*: *-wanam nımēžō panaž bıwâču.*

به خود اجازه نمی‌دهم، به او بگویم

۷● *hōrō*: *-yag dahfa mâšīnaka hōrō gēlâ.*

ناگهان (یکدفعه) ماشین واژگون شد.

۸● *čana*: *-čanaž may pēsa kâray karō.*

از او برمی‌آید، چنین کاری بکند.

سیاهه‌ای از فعلهای پیشوندیِ هورامی در پیوست «۲» گروه فعلی آمده است.

۴-۳-۴-۳. گروه فعلی مرکب

از ترکیب گروه اسمی یا وصفی و عنصر فعلی (همکرد) ساخته می‌شود، معمولاً همکرد در معنی غیر حقیقی به کار می‌رود:

gōt wârday فریب خوردن

-enna qıseš kardē, saraž bardēmē.

آنقدر حرف زد، ما را بی‌حوصله کرد (سرما را برد).

این همکردها، درگویش پاوه‌یی کاربرد دارند:

kawtay	افتادن	*har°day*	خُردکردن، آردکردن
wesay	انداختن	*wesnay*	خواباندن
awrday	آوردن	*wârday*	خوردن
âmay	آمدن	*lıway*	رفتن
nâway	اندودن	*yâwnay*	رساندن
barday	بردن	*šanay*	زدن، کاشتن
ber°yay	بریدن	*sōtay*	سوختن
bīnay	بستن	*bīnay*	دیدن
		day	دادن
kēšay	کشیدن	*gertay*	گرفتن
mēr°yay	شکستن	*neyay*	نهادن
karday	کردن	*šıyay*	کردن، یافتن، رفتن
kanay	کندن	*tıkay*	چکیدن
gēlnay	گرداندن	*wıratay*	فروختن
		tâšay	تراشیدن

۱. *âmay* (= آمدن):

این همکرد با برخی از گروههای اسمی یا وصفی گروه فعلی مرکب ناگذر (لازم)

می‌سازد:

waž âmay دوست داشتن، لذت بردن

del âmay ترحم کردن، به خود اجازه دادن

gu âmay دست‌شویی داشتن

bâr âmay پرورش یافتن

۲. *awrday* (آوردن)

این همکرد را می‌توان در دو شاخه‌ی زیر بررسی کرد:

۲-۱. با گروه اسمی در آمیخته و گروه فعلی مرکب گذرا (متعدی) می‌سازد:

bar awrday بیرون آوردن

žan awrday ازدواج کردن

bâr awrday پرورش دادن

deł awrday دلجویی کردن

۲-۲. با گروه اسمی که پیشوند و کاربرد وصفی داشته باشد، ترکیب می‌شود و فعل مرکب گذرا می‌سازد:

ba daz awrday به دست آوردن

۳. *wesay* (= انداختن):

با گروه اسمی یا وصفی در آمیخته و گروه فعلی گذرا می‌سازد:

r°ēk(g) wesay انجام دادن کاری، جفت وجور کردن

bar wesay بیرون انداختن، آشکار کردن

r°â wesay راه انداختن، راهی کردن

۴. *nâway* (= اندودن):

این همکرد با گروه اسمی ترکیب می‌شود و فعل مرکب ساخته می‌شود:

bân nâway بام اندودن، صاف کردن بام با گل

۵. *barday* (= بردن):

این همکرد در پیوست با گروه اسمی، گروه فعلی مرکب گذرا می‌سازد:

sara barday بی‌حوصله کردن (به سبب سخن زیاد)

nımâ barday از نماز بردن = نجس کردن

nâma barday غیبت، اسم بردن

daz barday دخل و تصرف

bar barday سرکردن، گذراندن

wâ barday بادبردن = بیهوده تلف شدن

war barday آفتاب زده شدن

۶. *ber°yay* (= بریدن):

در پیوست با گروه اسمی، فعل مرکب گذرا می‌سازد:

daz ber°yay آس و پاس کردن، محروم ساختن

nân ber°yay روزی کسی را قطع کردن

čam ber°yay تقلید کردن، الگو قرار دادن

۷. *kawtay* (= افتادن):

این همکرد، کارآیی‌اش در گویش نسبتاً زیاد است و در ترکیب با گروه اسمی یا وصفی گروه فعلی مرکب می‌سازد:

r°ēk(g) kawtay مهیا شدن، جورشدن، همسازشدن

das kawtay به دست افتادن، به دست آوردن

nâwaš kawtay مریض شدن

pâl kawtay تکیه زدن و لم دادن

۸. *bīnay* (= بستن):

del bīnay دل بستن، تعلق خاطر پیدا کردن

dırō bīnay دروغ بستن

dam bīnay سکوت کردن، دهان بستن

۹. *day* (= دادن):

از فعال‌ترین همکردهای گویش است، با گروه اسمی یا وصفی در آمیخته و فعل مرکب

گذرا می‌سازد:

sarday سر زدن

bâŋ day اذان گفتن

fir°a day پرت کردن، دور انداختن

čam day چشم کردن

bara day دریچه گشودن

pâ day رکاب زدن

daz day برخوردار بودن، دست دادن

gōž day گوش دادن، توجه کافی داشتن

۱۰. *sōtay* (سوختن):

sōtay با گروه اسمی مشخص و محدود، ترکیب شده، فعل مرکب گذرا می‌سازد:

deł sōtay شفقت ـ دل سوختن

Ǐarg sōtay دل سوختن – جگر سوختن

۱۱. *šanay* (= انداختن):

daz(s) šanay ضرب و شتم

dasu pâ šanay دست و پازدن

tıwan šanay سنگ انداختن

tōm šanay تخم افشاندن

۱۲. *karday* (=کردن):

از همکردهای بسیار فعال و کارا، با گروه اسمی یا وصفی درآمیخته و فعل مرکب می‌سازد:

nâl karday نعل زدن

yax karday خشک زدن، یخ زدن یا یخ کردن

lēł karday گل‌آلود کردن

r°ōšen kdarday روشن کردن

nımâ karday نماز خواندن

این همکرد با تمام نام آواهای کاربردی هورامی درآمیخته، فعل مرکب ناگذرا می‌سازد:

wâqa wâq karday واق واق کردن

qula qul karday صدای گرگ را ایجاد کردن

۱۳. *kēšay* (کشیدن):

âw kēšay آب کشیدن، شستن با آب

daz(s) kēšay دست کشیدن، تعطیل کردن

mus kēšay تمایل و منت بردن برای آشتی

qısa kēšay تحمل کردن سخنان نامناسب

dıḏân kēšay دندان کشیدن

nâz kēšay ناز کشیدن

۱۴. *kanay* (= کندن):

gōšt kanay فربه شدن، گوشت گرفتن

dıḏân kanay قطع امید کردن

čam kanay چشم درآوردن، نهایت آزار دادن

۱۵. *gertay* (گرفتن):

ayrgetay آتش گرفتن، به شدت خشمگین شدن

sar gertay سامان یافتن ـ به فرجام رسیدن کار ـ انجام شدن کار

war gertay جلوگیری کردن

daz gertay خواستگاری کردن

۱۶. *mar°day* (شکستن):

deł mar°day دل شکستن

qasam mar°day سوگند شکستن

۱۷. *har°day* (خُرد کردن ـ آرد کردن):

puł har°day بسیار ولخرجی کردن

۱۸. *nıyay* (نهادن):

خوابیدن، مردن، مسکوت گذاشتن: sara nıyay

کنایه از تیز دادن در اصل (گردو نهادن) waz nıyay

وارد شدن ـ پاگذاشتن pâ nıyay

۱۹. wârday (خوردن):

کاربرد این همکرد در پیوست با گروه اسمی یا وصفی نسبتاً زیاد است، آنچه حاصل این پیوست است فعلهای مرکب گذرا و ناگذرای زیر است:

غصه خوردن xafad̲ wârday

فریب خوردن gōł wârday

از میان بردن sara wârday

سوگند خوردن qasam wârday

به خدا سوگند یاد کردن xod̲â wârday

مفید بودن، به درد خوردن dard wârday

بادخوردن، هیچ نخوردن wâ wârday

نزول خواری، رباخوران sud̲ wârday

پیچ خوردن، دور زدن، چرخیدن pēč wârday

تراکم یافتن، جمع شدن آب و یا هر مایع دیگری و انسانها در جایی paŋ wârday

تکان خوردن، شکه شدن takân wârday

۲۰. yâwnay (رساندن):

معمولاً با گروه اسمی فعل مرکب می‌سازد:

دست پیدا کردن daz yâwnay

به آغاز چیزی رسیدن dam yâwnay

۲۱. lıway (رفتن):

رنگ و رو رفتن، ترسیدن r°aŋ lıway

اسهال داشتن lam lıway

daz lıway تمکن مالی داشتن

sara lıway بی‌حوصله شدن از فرط شنیدن سخن بیهوده و زیاد

۲۲. šıyay (سررفتن):

bar šıyay فرار کردن

sar šıyay پایان یافتن میوه و فصل آن

sar šıyay سر ریز شدن مایع

۲۳. wesnay (خواباندن) :

sara wesnay منتظر نبودن برای چیزی - چشم‌پوشی کردن ـ کان لم تلقی کردن

čam wesnay قطع امید کردن از رسیدن به چیزی و ...

puł wesnay سپردن پول، به حساب گذاشتن

۲۴. tekay (چکیدن):

awr°u tekay آبروریزی

hałs tekay اشک ریختن (ریزی)

tōm tekay بچه دار نشدن[1]

۲۵. weratay (فروختن):

šar weratay دنبال دردسر و دعوا گشتن

۲۶. tâšay (تراشیدن):

dežman tâšay دشمن تراشیدن، دشمن پیدا کردن

sara tâšay اصلاح کردن سر

دسته‌ای از همکردهای یاد شده افزون بر ترکیب با گروه اسمی یا وصفی، همراه حرف اضافه ظاهر می‌شوند، این هم نمونه‌هایی از چنین ساختمان «فعلی».

ba košt day به کشتن دادن

۱- بنابر این اعتقاد عامه اگر پسری به هنگام‌خوردن چیزی که دیگری مشغول آن است به وی نگاه کند و اشتهای آن را داشته باشد، اما چیزی به او داده نشود، می‌گویند: «تخمش می‌چکد» یعنی با محروم کردن پسر از خوردن اندک یا بسیار آن، در آینده صاحب فرزند نخواهد شد.

aw dırō wesay به دروغ انداختن

J̌a šōti gertay از شیر گرفتن

ba kâr barday به کار بردن

J̌a wir šıyay از یاد بردن

J̌a daz day از دست دادن

bar bâd̲ day بربادادن، نیست و نابود کردن

bar bâd̲ bıyay برباد بودن (کنا) از ویران و خراب بودن

pay bahânē gēlay دنبال بهانه گشتن

ـ دسته‌ای دیگر از همکردها، پس از درآمیختن با گروه اسمی یا وصفی به همراه پیشوند، (حرف اضافه) به صورت مصدر مرکبی ظاهر می‌شوند طوری که حرف اضافه در بین همکرد و عنصر فعلی قرار می‌گیرد:

r°ıwa wana nıyay رو انداختن

kâr pana karday مجبور ساختن به کار

sara bar awrday سر درآوردن

mel wana nıyay تحمل کردن، گردن نهادن به

das pana karday آغازیدن ـ شروع کردن

۴-۳-۴-۴. ساختمان فعل مرکّب:

گروه فعلی مرکب که از پیوست همکرد با گروه اسمی یا وابسته‌ی گروه اسمی (صفت) ساخته می‌شود، معمولاً در این ساخت‌ها ظاهر می‌شود:

۱- اسم + همکرد ← *puł* (اسم) *wesnay* (همکرد) پول سپردن

۲- صفت + همکرد ← *nâwaš* (صفت) *kawtay* (همکرد) مریض شدن

۳- اسم مشتق + همکرد ← *waši* (اسم مشتق) *karday* (همکرد) شادی نمودن

۴- واژه‌مرکب + همکرد ← زبان درازی کردن *zıwân drēži karday*

۵- واژه مرکب (نام آوا) + همکرد شر شر کردن آب *šōr°a̤ šōr° karday*

۶- واژه مرکب (پایه + تابع) + همکرد:

شلوغ و سروصدا کردن *h̲ašru h̲alalâ karday*

در پیوست «۳» سیاهه‌ای از ۶ ساخت یاد شده آمده است.

۴-۳-۵. ویژگی‌های فعل

فعل دارای ویژگیهای گوناگونی است در این بررسی این ویژگی‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد: زمان، شخص، وجه، نمود، گذر.

۴-۳-۵-۱ زمان

از نگاه زمان، روی دادن هر فعل ممکن است در یکی از زمان‌های دستوری، مضارع و ماضی صورت پذیرد. شکل‌های مضارع تا حدود زیادی از بن مضارع و شکل‌های ماضی نیز تا حد زیادی از بن ماضی ساخته می‌شوند.

● قیدهای «تا حدودی» و تا «حد زیادی» می‌رساند که چند شکل مضارع از بن ماضی و چند شکل ماضی از بن مضارع ساخته می‌شوند مانند شکل مضارع مستمر (ملموس) و ماضی استمراری.

●● در دستگاه «فعلی» هورامی، زمان مستقبل به طور مستقل وجود ندارد و دارای شکلی ویژه همچون فعلهای دیگر نیست؛ «مستقبل» هورامی فعل مضارع است به کمک قیدهای آیندگی.

۱) شکل‌های زیر از بن مضارع ساخته می‌شوند:

۴-۳-۵-۱-۱-۱. مضارع اخباری:

الف ـ ساخت:

۱. ma + بن مضارع + شناسه:

مثال از بن (nɪwīs) ma + nwīs + u = manwīsu (می‌نویسم)

۲. mɪ + بن مضارع + شناسه:

مثال از بن (wâč) mɪ + wâč + u = mɪwâču می‌گویم

۳. m + بن مضارع + شناسه:

مثال از بن (âz): m + âz + u = mâzu می‌گذارم ـ اجازه می‌دهم

● ساخت (۱.) معمول‌ترین و پرکاربردترین شکل مضارع اخباری در هورامی است. بن مضارع در این ساخت با همخوان آغاز می‌شود (به استثنای [y] و گاه [w]).

●● درصورتی که بن‌مضارع بایکی ازهمخوانهای [y]، [w] آغاز شود ساخت (۲.) کاربرددارد.

●●● ساخت (۳.) در مواردی کاربرد دارد که بن مضارع با واکه آغاز شود.

●●●● در ساخت اول و دوم شخص مفرد، به اختیار گویشوران می‌توان پس از شناسه وند [na] افزود، این وند می‌تواند نشان تأکید باشد یا بی‌تأکید به کار رود.

manwīsi + na (البته) می‌نویسی

manwīsu + na (البته) می‌نویسم

mɪwâči + na (البته) می‌گویی mɪwâču + na (البته) می‌گویم

ب ـ کاربرد:

(۱) برای بیان فعلی که هم اکنون رخ می‌دهد، هم اکنون می‌تواند از آغاز سخن باشد تا هر گاه که گوینده لازم بداند:

-īsa malu. هم اکنون می‌روم

-či r°ɪwânana maywa. همین روزها برمی‌گردد

-ēsâł malmēwa pay pâway. امسال به «پاوه» برمی‌گردیم

-ēsâł samar xâsan. امسال ثمر خوب است

در جمله نخست «هم اکنون» یک یا چند لحظه است، در جمله دوم چند روز و در جمله‌ی سوم و چهارم یک سال، در این کاربرد، غالباً قیدهایی همچون: الان، امروز، همین (روزها، هفته، ماه) و امسال و ... در جمله ظاهر می‌شوند یا می‌توانند ظاهر شوند.

(۲) برای بیان فعلی که در آینده (دور یا نزدیک) روی دهد و آینده زمانی است که گوینده هم اکنون را پایان یافته تلقی کند. کاربرد آن در هورامی به عنوان جایگزین مستقبل نمودی گسترده دارد، در این کاربرد فعل مضارع به کمک قیدهای آینده‌ساز همچون فردا، روز دیگر، و چندروز دیگر و ... آیندگی فعل را بارزتر می‌سازد:

qayraytar maywa. چند لحظه‌ی دیگر برمی‌گردد (برخواهد گشت)

saway mawīnuš. فردا می‌بینمش (او را خواهم دید).

sâłaytar pay ha̱J̆ī malân. سال دیگر به حج می‌روند (خواهند رفت)

(۳) برای بیان فعلی که دارد روی می‌دهد یا مدتها در حال انجام است و از این پس نیز روی خواهد داد:

-J̆a pârō kâr makarō. از پارسال کار می‌کند

-haqōq magērī , keštu kâl makarī , eter pič̄i mačuknī?

حقوق می‌گیری، کشت و زرع می‌کنی، دیگر چرا نق می‌زنی؟

(۴) برای نشان دادن فعلی که در گذشته روی داده، به این منظور که گوینده می‌خواهد آن را زنده و روشن گرداند:

-hīzī šawē, dezaka yawâšay may lē yânay, ha̱rčīša dardawârdan mapēčnōu mawrō.

دیشب، دزد یواشکی توی خانه می‌آید، آنچه به درد خور است، جمع می‌کند و می‌برد.

(۵) برای بیان مطالبی ناوابسته به زمان مانند: اندیشه‌ها، اعتقادات، و خرافات و ...

-gīwâw saru benJ̆īšō sawz mawō. گیاه روی ریشه‌اش سبز می‌شود (ضرب‌المثل)

-bârī lâr nemyâwō maqsa̱d. بار کج به منزل نمی‌رسد (ضرب‌المثل)

صرف دو فعل مضارع اخباری:

از مصدر : (گردش کردن) *qēlay*

جمع	مفرد
گردش می‌کنیم *magēł(em/mē)*	گردش می‌کنم *magēłu*
گردش می‌کنید *magēłdē*	گردش می‌کنی *magēłī*
گردش می‌کنند *magēłân*	گردش می‌کند *magēłō*

از مصدر : (خواندن) *wanya*

جمع	مفرد
می‌خوانیم *mıwân(em/mē)*	می‌خوانم *mıwânu*
می‌خوانید *mıwândē*	می‌خوانی *mıwânī*
می‌خوانند *mıwânân*	می‌خواند *mıwânō*

پاره‌ای توضیحات:

فعل مضارع اخباری مصدر *day* (دادن)، از نظر شناسه جزو استثناهای مضارع اخباری است:

جمع	مفرد
می‌دهیم *maḏaymē*	می‌دهم *maḏaw*
می‌دهید *maḏaydē*	می‌دهی *maḏay*
می‌دهند *maḏân*	می‌دهد *maḏō*

●●شناسه‌های اول و دوم شخص مفرد با شناسه‌های دیگر فعل‌های مضارع متفاوت است همچنین در شناسه‌های دوگانه‌ی اول شخص جمع تنها یکی کاربرد دارد.

●●● ساختهای پیشوندی و مرکب این زمان، تفاوت چندانی با ساده‌ی آن ندارد جز

مورد زیر:

- جای جزء پیشین [ma]، [mɪ]، [m] پیش از هسته‌ی گروه فعلی یا همکرد است.

bar mawna پذیرفته می‌شوم

hōr makandē برمی‌کنید

●●●● منفی کردن مضارع اخباری در تمام گونه‌های فعل و در همه‌ی ساخت‌های آن با [n] و در مواردی [ne] در مضارع منفی که با [w] آغاز شده باشد، صورت می‌گیرد به شرطی که [w] حاصل فرایند ابدال [b] نباشد:

nmazânō نمی داند

[w]حاصل فرآیندابدال؛	نمی‌بیند	*nɪmawīnō*	نمی‌توانم	*namatâwō*
حاصل فرایند ابدال؛	نمی‌برد	*nɪmawarō*	نمی‌خواند	*nemwânō*

۴-۳-۵-۱-۱-۲. مضارع اخباری مستمر (مضارع ملموس):

الف ـ ساخت:

ساختمان مضارع اخباری مستمر در هورامی به دو شکل ظاهر می‌شود:

۱. بدون فعل معین که در سه گونه‌ی زیر نمود پیدا می‌کند:

۱-۱. مصدر + مضارع اخباری همان فعل:

parsay maparsu دارم می‌پرسم

این گونه، معمولاً در فعلهایی کاربرد دارد که همخوان پایانی بن مضارع یا ماضی آنها (s و z و ž و š و č و q و r و l و n و w و y) و یا واکه‌ی [a] باشد.

۱-۲. بن ماضی + i + مضارع اخباری همان فعل:

wetī mawsu دارم می‌خوابم

wârdī mɪwarō دارد می‌خورد

گونه‌ی (۱-۲.) در فعلهایی کاربرد دارد که همخوان پایانی بن ماضی آنها (r°, d, t) و در مواردی [s] باشد:

werâsī mawrâzu دارم می‌دوزم

۱-۳. بن مضارع + ا + مضارع اخباری همان فعل:

čır°ī mačr°u دارم صدا می‌زنم

nıwīsī manwīs دارم می‌نویسم

این گونه، معمولاً در فعلهایی به کار می‌رود که بن مضارع و ماضی آنها یکی است.

۲. همراه با فعل معین (*xarīk(g)bıyay*)

۱-۲. (معین) بن مضارع *xarik(g)bıyay* (= مشغول، دار) + شناسه + (هسته) مضارع اخباری مستمر

-(*xarīkanân*)*lıway malu* (مشغولم) دارم می‌روم

-(*xarīkēnē*) *nıwīsī manwīsân* (مشغولند) دارند می‌نویسند

۲-۲. فعل معین (*xarīk bıyay*) + مضارع اخباری، در فعلهایی که پیشوندی یا مرکب هستند به ترتیب زیر کاربرد دارد:

(فعل معین) بن مضارع (*xarīk(g) bıyay*) + شناسه + (هسته) مضارع اخباری

فعل پیشوندی: -*xarīkanân hōrō magēlu*. دارم برمی‌گردم

فعل مرکب: - *xarīkan nımâ makarō*. دارد نماز می‌خواند

۳. با تغییر تکیه در ساخت مضارع اخباری فعلهای پیشوندی و مرکب، مضارع اخباری مستمر ساخته می‌شود:

-*âwakē hōr ma'karu*. آب را جاری می‌کنم (مضارع اخباری)

âwakē hō'r makaru. دارم آب را جاری می‌کنم (مضارع مستمر)

-*darzež ma'daw*. به او درس می‌دهم

-*da'rzež madaw*. دارم به او درس می‌دهم

ب ـ کاربرد:

(۱) برای بیان فعلی که دارد روی می‌دهد یا هم اکنون در حال انجام است و معمولاً همزمان با فعل دیگر، (رک، بررسی آوایی، عمرانی، ۲۳۴).

-*zukara, lıway malem*. زود باش، داریم می‌رویم

(۲) برای بیان فعلی که در آینده‌ی نزدیک روی خواهد داد:

به این زودی به کرمانشاه خواهم رفت -pīzuya lıway malu pay šârī.

(۳) برای نشان دادن فعلی در آینده‌ی بسیار نزدیک با هدف هشدار از انجام امری:

بیچاره دارد می‌افتد، او را بگیرید. -faqīra dâryay madâryōwa , gērdēš.

(۴) برای بیان فعل یا داستانی که در گذشته رخ داده ولی گوینده آن را محسوس و تازه می‌نمایاند:

-xarīkanân kâr makaru, waru čamânmō , maywmalō bē īnaya kâray karō, īyǰâ nâr°ahad nawō?

دارم کار می‌کنم، جلو چشمانم می‌آید و می‌رود، بدون اینکه کاری انجام دهد، در این حال ناراحت نباشم؟ یعنی: داشتم کار می‌کردم، جلو چشمانم می‌آمد و می‌رفت ...

(۵) برای بیان فعلی که در آینده به گونه‌ای مستمر انجام می‌شود، چنین بیانی معمولاً در جمله‌ی مرکب (در پایه یا پیرو) نمود پیدا می‌کند:

-saway, hēštay tō hōrnēzaynī, ēma lıway malem (پایه).

فردا، تو هنوز بیدار نشده‌ای، ما داریم می‌رویم.

-dıwa saway īwaxta xarīkanân lıwaymalu, hēštay šıma hōr nēzayndē.

پس فردا همین وقت دارم می‌روم، هنوز شما بیدار نشده‌اید.

صرف دو فعل مضارع اخباری مستمر:

از مصدر : (خواندن) wanay		از مصدر (گردش کردن) gēlay	
مفرد	جمع	مفرد	جمع
wanay mıwânu دارم می‌خوانم	wanay mıwân(mē/nem) داریم می‌خوانیم	gēłaymagēłu دارم گردش می‌کنم	gēłaymagēł(em/mē) داریم گردش می‌کنیم
wanay mıwânī داری می‌خوانی	wanay mıwân dē دارید می‌خوانید	gēłay megēłī داری گردش می‌کنی	gēłay magēł dē دارید می‌گردید
wanay mıwânō دارد می‌خواند	wanay mıwânân دارند می‌خوانند	gēłaymagēłō دارد گردش می‌کند	gēłay magēłân دارند می‌گردند

* معمولاً این فعل (مضارع اخباری مستمر)، منفی ندارد، امّا به ندرت گونه‌ی منفی آن در میان گویشوران کاربرد دارد، به ویژه ساختی از این فعل که با فعل معین همراه است، در این صورت برای نشان دادن تأکید و پرسش تأکیدی همراه با اعتراض بیان می‌شود:

-maga xarīkniyanân lıway malu, etar pıči bōqam pō manyay?

مگر در حال رفتن نیستم، دیگر چرا هولم می‌دهی؟

۴-۳-۵-۱-۱-۳. مضارع التزامی:

مضارع التزامی در هورامی ظهوری دوگانه دارد:

الف - فعل مضارع بی‌فعل معین:

ساخت (۱): بن مضارع + شناسه:

مثال از بن (**kan**): ***kan + u*** ⟶ ***kanu*** بکنم (بچینم)

مثال از بن (**bīn**): ***bīn + ân*** ⟶ ***bīnân*** ببینند

کاربرد این ساخت نسبت به ساخت (۲) که از پی خواهد آمد، در میان گویشوران هورامی کمتر است.

ساخت (۲) [*be*]، [*b*] یا [*bı*] یا [*pı*] + بن مضارع + شناسه

مثال از بن (**us**) : ***b + us + u*** ⟶ ***busu*** بخوابم

مثال از بن (**wân**) : ***bı + wân + u*** ⟶ ***bıwânu*** بخوانم

مثال از بن (**sân**) : ***pı + sân + u*** ⟶ ***pısânu*** بخرم

مثال از بن (**nǰ**) : ***be + nǰ + u*** ⟶ ***benǰu*** بریزم

* هر گاه بن مضارع با همخوان [*k*]، [*s*] و [*š*] آغاز شود معمولاً پیشوند [*pı*] در ساخت مضارع التزامی استفاده می‌شود؛ اگر بن مضارع با همخوانهای [*g*] و [*w*] و [*y*] و [*z*] و [*ž*] و [*r*] آغاز شود، پیشوند [*bı*] در مضارع التزامی ساخت (۲) کاربرد دارد.

چنانچه بن مضارع با واکه آغاز شود پیشوند مضارع التزامی همخوان [*b*] خواهد بود، در غیر احتمالات یاد شده پیشوند [*be*] به کار می‌رود.

کاربرد:

۱. برای بیان شرط و احتمال، شک و تردید، دعا و آفرین و نفرین و آرزو به کار می‌رود.

-aga bīnīš deředmawō kawâw payš.

اگر او را ببینی، دلت برایش کباب می‌شود.

-šâyad saway bılu pay târânī.

شاید فردا به تهران بروم

-xodâ karō دعا: خدا کند ، *xodâ nakarō*. دعا: خدا نکند.

-hīlged ber°yō, hay! نفرین: بند وجودت پاره باد، هی!

-mıwâraked bō. آفرین: مبارکت باد.

۲. برای بیان اجازه و رخصت، که معمولاً پیش از فعل *bâ* که معادل انگلیسی: Let's یا Let است، همراه فعل مضارع التزامی ظاهر می‌شود:

-wâzeš čana bawra, bâbılō. دست از سر او بردار، بگذار (اجازه بده) برود.

(۳) برای بیان هشدار:

-bâ nazânō. مواظب باش متوجه نشود (نداند)

-nagnīra/nagenyara. (مواظب باش) نیفتی

(۴) برای نشان دادن تصمیم و تمایل:

-âma bē pıčašō , īǰâ pısânō. آمده بود بچشد، بعد بخرد

ب – مضارع التزامی با فعل معین:

فعل معین در این گونه *garak(g)bıyay* (= خواستن) و *bıyay* (= بایستن) است این ساخت از گروه فعلی ممکن است در یکی از شکل‌های زیر ظاهر شود:

(۱)– مضارع *garak(g)bıyay* و *bıyay* + مضارع التزامی:

-garakman bılu. می‌خواهم بروم = (خواهم رفت)

-mawō bılu. باید بروم

-mešyō bılu. می‌باید بروم

(۲) ماضی استمراری فعل معین + مضارع التزامی:

-*garakem bē bılu*. می‌خواستم بروم

(۳) ماضی استمراری نقلی *garakbıyay* + مضارع التزامی

-*garakem bıyan bılu* . می‌خواسته‌ام بروم

-*garakem bıyan panaḏ bıwâču*. می‌خواسته‌ام به شما بگویم

– معین (*bıyay*) در این شکل ظاهر نمی‌شود.

کاربرد سه شکل به ترتیب:

● آن دسته که با معین (*garak bıyay*) همراهند، برای بیان تصمیم و دسته‌ای که با (*bıyay*) همراهند، بایسته بودن امری را تأکید می‌کنند و بر انجام یا عدم انجام کاری دلالت دارند.

●● شکل (۱) همان ساخت مستقبل است که آیندگی فعل را می‌رساند.

صرف دو فعل مضارع التزامی:

از مصدر: (گردش کردن) *gēṫay*		از مصدر (خواند) *wanay*	
جمع	مفرد	جمع	مفرد
bıgēṫ(mē/em) گردش کنیم	*bıgēṫu* گردش کنم	*bıwân(mē/em)* بخوانیم	*bıwânu* بخوانم
bıgēṫdē گردش کنید	*bıgēṫī* گردش کنی	*bıwândē* بخوانید	*bıwânī* بخوانی
bıgēṫân گردش کنند	*bıgēṫō* گردش کند	*bıwânân* بخوانند	*bıwânō* بخواند

●●● منفی کردن مضارع التزامی

در گروه فعل‌هایی که با همخوان آغاز می‌شوند، یعنی بن مضارع آنها با صامت آغاز شده، پیشوند منفی‌ساز [*na*] ظاهر می‌شود و در گروه فعل‌هایی که با واکه آغاز شده‌اند بـا انـدک تغییری در واجها، پیشوند منفی ساز [*n*] می‌آید.

در گروه فعل‌هایی که با دو همخوان [w] و [y] آغاز شده‌اند در صورتی که این دو در اثر فرایند تغییر واجی ابدال پدید نیامده باشند مثلاً [b] به [w] تبدیل نشده باشد، در موارد به جای [na] تنها همخوان [n] یا [nı] پیشوند منفی ساز است:

bılu ⟶ *nalu* (نروم)

bīnu ⟶ *nawīnu* (نبینم). [b] به [w] تبدیل شده.

bežnâsu ⟶ *nažnâsu* (نشناسم)

pıkanu ⟶ *nakanu* (نکنم)

nıwânu ⟶ *nwânu* (نخوانم)

۴-۳-۵-۱-۱-۴. مستقبل (آینده)

پیشتر در مورد مستقبل در دو جا اشاره شد (۱-کاربرد (۲) مضارع اخباری، ۲-کاربرد مضارع الزامی معین) فعل مستقبل هورامی را می‌توان به کمک قیدهای آینده نما در دو ساخت زیر بررسی کرد:

۱- مضارع اخباری ۲- بن مضارع التزامی معین *bıyay* *garak(g)* (= خواستن).

-*saway malu* فردا خواهم رفت-

-*garakman saway bılu.* می‌خواهم فردا بروم

۴-۳-۵-۱-۱-۵ ماضی استمراری

ساخت: بن مضارع + [ē] + شناسه ⇐ ماضی استمراری

مثال از بن **war**

war + ē + nē می‌خوردم

شناسه‌های ماضی استمراری:

مفرد	جمع
-*nē*	-*mē*
-*šī*	-*dē*
-*φ*	-*nē*

□ [ē] در این ساخت معادل «می» در ماضی استمراری فارسی است.

□ □ بن مضارع به عنوان هسته‌ی گروه فعلی کاربرد دارد.

□ □ □ ساخت اول شخص مفرد و سوم شخص جمع بی‌هیچگونه تغییرات واجی، تکیه، آهنگ و ... یکسان ظاهر می‌شود، آنچه این دو را از هم تمییز می‌دهد، نهاد اختیاری در جمله است:

-am wâčēnē maw. من می‌گفتم: می‌آیم

-âd̲ē wâčēnē maymē. آنها می‌گفتند: می‌آییم

کاربرد:

۱. بیانگر فعلی است که در گذشته به طور پیوسته یا تکرار روی می‌دهد:

-kəřr°ēwa sōh̲(ī)zu hōrzē, nıłmâkeš karē w qor?ân wânē.

هر روز صبح زود، بیدار می‌شد، نمازش را ادا می‌کرد و قرآن می‌خواند.

۲. در صورتی که جمله شرطی باشد، فعل ماضی استمراری از بن ماضی گرفته می‌شود و ساخت فعل با دگرگونی کلی ظاهر می‌شود (رک، جمله‌های شرطی).

□ □ □ □ منفی ساختن ماضی استمراری با [na] یا [nı] یا [n] صورت می‌گیرد، پیشوند بسته به واج آغازین بن مضارع یکی از موارد سه گانه‌ی بالا است، به این ترتیب که اگر بن مضارع با همخوان‌هایی جز [y] و در مواردی [w] آغاز شود پیشوند [na] برای منفی ساختن ماضی استمراری به کار می‌رود.

ـ اگر واکه [â] واج آغازین بن مضارع باشد [n] پیشوند منفی ساز است.

ـ اگر بن مضارع با [y] یا در مواردی [w] شروع شود، پیشوند [nı] کاربرد دارد:

na łēnē نمی‌رفتم

na zânē نمی‌دانست

n âzē نمی‌گذاشت

nı yâwē نمی‌رسید

nıwarē نمی‌خورد

صرف دو فعل ماضی استمراری:

از مصدر ... (خواندن) — از مصدر ... (خوابیدن)

جمع	مفرد	جمع	مفرد
می‌خواندیم wânēmē	می‌خواندم wânēnē	می‌خوابیدیم wısēmē	می‌خوابیدم wısēnē
می‌خواندید wânēdē	می‌خواندی wânēšī	می‌خوابیدید wısēdē	می‌خوابیدی wısēšī
می‌خواندند wânēnē	می‌خواند wânē	می‌خوابیدند wısēnē	می‌خوابید wısē

۲) شکل‌هایی که از بن ماضی و مضارع ساخته می‌شوند:

۴-۳-۵-۱-۲-۱. ماضی استمراری مستمر (ماضی ملموس):

ساخت:

ساخت این فعل را می‌توان در دو دسته‌ی زیر بررسی کرد:

الف- بی‌فعل معین، درگونه‌های زیر می‌تواند ظاهر شود:

۱. مصدر + ماضی استمراری: داشتم می‌پرسیدم. parsēnē (بن مضارع) parsay (مصدر)

۲. بن ماضی + [ī] + ماضی استمراری: داشتم‌می‌خوردم. warēnē (بن مضارع) wârdī (بن ماضی)

۳. بن مضارع + [ī] + ماضی استمراری: داشتم صدا می‌زدم čır°ī čır°ēnē.

شرایط کاربرد هر گونه، با شرایط کاربرد ساختمان مضارع مستمر یکسان است (رک:

۴-۳-۵-۱-۱-۲. مضارع اخباری مستمر).

ب- با فعل معین، دوگونه نمود دارد:

۱. معین: بن ماضی xarīk(g)bıyay (داشتن، مشغول بودن) + شناسه + هسته: ماضی استمراری مستمر

مثال از بن: wâtay (گفتن) :

داشتم می‌گفتم (که) تو آمدی. -xarīk(g) bēnē wâtī wâčēnē tō âmay.

این ساخت ویژه‌ی افعال ساده است و در مواردی پیشوندی

۲. بن ماضی *xarīk(g) bıyay* (داشتن، مشغول بودن) ـــــــ معین + شناسه + ـــــــ هسته ماضی استمراری

مثال از بن: *bar šıyay* (در رفتن): داشتم در می‌رفتم *-xarīk(g) bēnē baršēnē*

مثال از بن: *nımâ karday* (نماز خواندن): داشتم نماز *-xarīk(g)bēnē nımâ karēnē*

کاربرد:

(۱) برای بیان فعلی که انجام آن در گذشته ادامه داشته است:

هنگام اذان، داشت می‌رفت. *-waxtu bâŋday lıway lıwē.*

(۲) در بیان فعل مستمری که در ضمن آن فعل دیگری رخ می‌دهد؛ دو گونه ظاهر می‌شود:

(۲)-۱. ماضی استمراری مستمر در پایه‌ی جمله‌ی مرکب:

-waxtay zaŋed dâ zıyay zıyēnēra. (پایه: *zıyay zıyēnēra*)

وقتی زنگ زدی، داشتم بیرون می‌رفتم.

(۲) ماضی استمراری مستمر در پیرو جمله‌ی مرکب:

-geřay geřēnē, nâwâma čamem pana kawt. (پیرو: *geřay geřēnē*)

داشتم می‌گشتم، ناگهان چشمم به او افتاد

(۳) در نشان دادن فعلی که انجام آن نزدیک است و هنوز رخ نداده است:

داشت می‌مرد [که] او را به دکتر رساندیم. *-mardī mırē, yâwnâmâ(n) dogder.*

صرف دو فعل ماضی استمراری مستمر:

از مصدر *geřay* (گردش کردن) — از مصدر *wanay* (خواندن)

جمع	مفرد	جمع	مفرد
geřay geřēmē داشتیم گردش می‌کردیم	*geřay geřēnē* داشتم گردش می‌کردم	*wanay wânēmē* داشتیم می‌خواندیم	*wanay wânēnē* داشتم می‌خواندم
geřay geřēdē داشتید گردش می‌کردید	*geřay geřīšī* داشتی گردش می‌کردی	*wanay wânēdē* داشتید می‌خواندید	*wanay wânīšī* داشتی می‌خواندی
geřay geřēnē داشتند گردش می‌کردند	*geřay geřē* داشت گردش می‌کرد	*wanay wânēnē* داشتند می‌خواندند	*wanay wânē* داشت می‌خواند

۴-۳-۵-۱-۲-۲. مضارع اخباری مستمر (رک: ۴-۳-۵-۱-۱-۲.) سه ساخت (الف).

۳) شکل‌های ساخته شده از بن ماضی

۴-۳-۵-۱-۳-۱. ماضی ساده (مطلق):

ساخت:

۱. بن ماضی + شناسه:

مثال از بن: *barday* (بردن) بردم *bard em*

مثال از بن: *hōrzay* (برخاستن ـ بیدار شدن) برخاستم *hōrz + ân*

مثال از بن: *hōrgēřay* (برگشتن) برگشتم *hōrgēřânay*

۲. پیشوندفعلی + شناسه + بن ماضی:

مثال از بن: *hōrgertay* (برداشتن) برداشتم *hōr + em + gert*

مثال‌ازبن: *hōrluštay* (مکیدن،بالاکشیدن‌نوشیدنی)مکیدم ـ نوشیدم *hōr + em + lušt*

۳. تکواژ آزاد فعل + شناسه + همکرد:

مثال از بن : *darzwanay* (درس‌خواندن) درس‌خواندم *darz + em + wana*

■ ساخت ۱. ویژه‌ی فعل‌های ساده و فعل‌های پیشوندی ناگذر (لازم) است.

■ ■ ساخت ۲. ویژه‌ی فعل‌های پیشوندی است که گذرا (متعدی) باشند، در این صورت شناسه از همکرد (بن ماضی) گسسته و به پیشوند می‌پیوندد.

■ ■ ■ ساخت ۳. ویژه‌ی فعل‌های مرکب است، در این ساخت نیز شناسه پس از تک‌واژ آزاد و گسسته از همکرد، یعنی پیش از آن قرار می‌گیرد.

■ ■ ■ ■ جنس در ماضی ساده تنها در دسته‌ای از فعل‌های ماضی هورامی، آن هم در شکل سوم شخص مفرد نمود پیدا می‌کند، به عبارت دیگر سوم شخص مفرد این فعلها برای مذکر و مؤنث دو ساخت جداگانه دارد. ویژگی این فعل‌ها عبارت است از:

ـ نخست این که فعل ناگذر (به استثنای *lıway* (رفتن و چند فعل دیگر) ساده باشد.

ـ دوم، بن ماضی با همخوان [*t*] یا با گروه همخوان [*-rd*] پایان یافته باشد.

فعل‌هایی که در شمار این دسته هستند عبارتند از:

sōtay سوختن

sraftay تسکین یافتن

kawtay افتادن

neštay فرودآمدن ـ نشستن

hōrkawtay بیزارشدن، وصل شدن، جفت‌وجورشدن ـ اتفاق افتادن

wıtay خوابیدن

marday مردن

■■■■ سوم شخص مفرد مذکر این فعلها تنها از: بن ماضی + شناسه ϕ ساخته می‌شود، در صورتی که ساخت مؤنث آن با پسوند [a] پس از بن ماضی ظاهر می‌شود:

مثال از بن: *wıtay* (خوابیدن) :

wıt (مذکر) خوابید

wıta (مؤنث) خوابید

مثال از بن: *marday* (مردن): مُرد (مؤنث) *marda* ؛ مرد (مذکر) *mard*

کاربرد:

(۱) برای بیان فعلی که در گذشته روی داده و پایان یافته است:

-*lıwâ pay tıšay.* به «دشه» رفت

-*parē dīm , waž bē.* پرویز دیدمش، [حالش] خوب بود

-*zânâd, adâž marda ?* خبر پیدا کردی [که] مادرش فوت کرد؟

(۲) در بیان فعلی که در حال رخ دادن است:

به طور مثال به کسی می‌گوییم: *baydē* (بیایید)، آنها که قصد آمدن به سوی ما را دارند پاسخ می‌دهند: *âmēmē* (آمدیم)، یعنی داریم می‌آییم.

(۳) برای نشان دادن فعلی که زمان نامشخصی دارد، از هم اکنون تا هر زمان دیگر آینده را می‌تواند شامل شود:

-*harkay wâtem, benwīsa.* هر وقت گفتم بنویس

(۴) در بیان فعلی که در آینده روی می‌دهد:

-waxtay šıma kawtedē r°â, amnīč maw.

وقتی شما راه افتادید، من هم می‌آیم. یعنی (وقتی شما راه بیفتید، من هم می‌آیم).

(۵) برای بیان فعلی که هم اکنون انجام می‌گیرد:

مثلاً به کسی که چند بار به او امر کرده‌ایم که کاری را انجام دهد ولی او پاسخی نمی‌دهد: می‌گوییم: hōrza (بلندشو)، باز هم پاسخی نمی‌دهد، سرانجام می‌گوییم:

wâtem hōrza گفتم بلندشو

صرف چند فعل ماضی ساده:

از بن ماضی wâtay (گفتن)

مفرد	جمع
wâtem گفتم	wâtmâ(n) گفتیم
wâted گفتی	wattâ(n) گفتید
wâteš گفت	wâtšâ(n) گفتند

از بن ماضی lıway (رفتن)

مفرد	جمع
lıwân(ē) رفتم	lıwaymē رفتیم
lıway رفتی	lıwaydē رفتید
lıwâ رفت	lıway رفتند

از بن ماضی hōrgertay (برداشتن)

مفرد	جمع
hōremgert برداشتم	hōrmâ(n)gert برداشتیم
hōred gert برداشتی	hōrtâ(n)gert برداشتید
hōrež gert برداشت	hōršâ(n)gert برداشتند

از بن ماضی kawtay (افتادن)

مفرد	جمع
kawtân(ē) افتادم	kawtēmē افتادیم
kawtī افتادی	kawtēdē افتادید
kawt افتاد(مذکر)	kawtē افتادند
kawta افتاد (مؤنث)	

از بن ماضی araneštay (نشستن)

مفرد	جمع
neštânēra	neštēmēra
نشستم	نشستیم
neštyara	neštēdēra
نشستی	نشستید
neštara	neštēra
neštara	neštēra
نشست	نشستند

از بن ماضی darzwanay (درس خواندن)

مفرد	جمع
darzem wana	darzmâ(n)wana
درس خواندم	درس‌خواندیم
darzed wana	draztâ(n)wana
درس خواندی	درس خواندید
darzež wana	darzšâ(n)wana
darzež wana	darzšâ(n)wana
درس خواند	درس خواندند

■■■■■■ چنانکه در جدول صرف پاره‌ای از فعلهای ماضی ساده ملاحظه می‌شود، دو دسته شناسه به کار رفته‌اند:

ـ دسته‌ای که معمولاً همراه با فعلهای ناگذر کاربرد دارند و عبارتند از:

(*ân*(*e*) – *ī* – (*φ* – *a*) * *ēmē* - *ēdē* - *ē*).

ـ دسته‌ای که معمولاً همراه با فعلهای گذرا به کار می‌روند و عبارتند از:

(*em* - *ed̲* - *eš*(*ž*)) * *mâ*(*n*) - *tâ*(*n*) - *šâ*(*n*).

■■■■■■ منفی کردن ماضی ساده:

ماضی ساده با پیشوند (*n, nı, na*)، با شرایطی که در منفی کردن ماضی استمراری. (۴-۳-۵-۱-۱-۵) گفته شد، به شکل منفی درمی‌آید.

۴-۳-۵-۱-۳-۲. ماضی التزامی:

ساخت: (هسته: بن ماضی + [a]+) (معین: [bō] + شناسه)

مثال از بن *wâtay* (گفتن): گفته باشم *wâta bōm*

[*bō*] : مضارع التزامی سوم شخص مفرد از مصدر *bıyay* (بودن) است.

ساخت ۱. تنها فعل‌های گذرا در این ساخت، ماضی التزامی می‌شوند.

۲. (هسته: بن ماضی) + [*a/ē*] یا [*ay*] و [*â*] + (معین: مضارع‌التزامی *bıyay*(بودن))

مثال از بن ماضی *wıtay* (خوابیدن): خوابیده باشم *wıtē bu*

مثال از بن ماضی *lıway* (رفتن): رفته باشم *lıway bu*

● این ساخت ویژه‌ی فعل‌های ناگذر (لازم) ماضی التزامی است.

●● در ساخت ۲. شکل سوم سخص مفرد جنس‌پذیر است، به این معنی که دو شکل متفاوت برای مذکر و مؤنث وجود دارد. این نمود جنس، تنها ویژه‌ی افعال ناگذر ماضی التزامی است.

[ē] پس ازبن ماضی (هسته) برای مؤنث و [a] برای مذکر:

خوابیده باشد (مذکر) *wıta bō* خوابیده باشد (مؤنث) *wıtē bō*

کاربرد:

(۱) برای بیان احتمال و شرط درگذشته و آینده:

شاید نوشته باشم، اکنون خاطرم نیست. *-šâyad nıwīsabōm, īsa nıyan wīrmana.*

-dıwasaway mawīnutō, aga lıwaybī xō hīč xō hīč, aga nalway bī pēwaramalem.

پس فردا می‌بینمت، اگر رفته باشی که هیچ، اگر نرفته باشی، با هم می‌رویم.

(۲) برای بیان اجبار و الزام در آینده:

تا برمی‌گردم، کارها را انجام داده باشی. *-hatâ mawnō, harmânaked kardē bân.*

(۳) برای هشدار در آینده:

-šafaqī maw, nalwaybī, hâ!

بامداد می‌آیم، نرفته باشی، ها! [*hâ*] در اینجا هشدار را برجسته‌تر می‌سازد.

**ماضی التزامی با همان شرایطی که در ماضی ساده منفی گفته شد ظاهر می‌شود:

نگفته باشی *nıwâta bōd.* نبرده باشی *nawarda bōd.*

نبرده باشد *nawarda bōš.*

صرف چهار فعل ماضی التزامی:

از بن ماضی: *wanay* (خواندن)		از بن ماضی: *lıway* (رفتن)	
wana bōmâ(n)	*wana bōm*	*lıway bēmē*	*lıway bu*
خوانده باشیم	خوانده باشم	رفته باشیم	رفته باشم
wana bōtâ(n)	*wana bōd*	*lıway bēdē*	*lıway bī*
خوانده‌باشید	خوانده باشی	رفته باشید	رفته باشی
wana bōšâ(n)	*wana bōš*	*lıway bân*	*lıwâbō*
خوانده باشند	خوانده باشد	رفته باشند	رفته باشد(مذکر)
			lıway bō
			رفته باشد (مؤنث)

از بن ماضی: wīr šıyay (فراموش کردن)		از بن ماضی awrday (درآوردن)	
wīrmâ(n)šıya bō	wīrem šıyabō	barmâ(n)awrda bō	barem awrda bō
فراموش کرده باشیم	فراموش کرده باشم	درآورده باشیم	درآورده باشم
wīrtâ(n) šıya bō	wīred̲ šıyabō	bartâ(n)awrda bō	awrda bō bared̲
فراموش کرده باشید	فراموش کرده باشی	درآورده باشید	درآورده باشی
wīršâ(n)šıya bō	wīreš šıya bō	baršâ(n)awrda bō	barež awrda bō
فراموش کرده باشند	فراموش کرده باشد	درآورده باشند	درآورده باشد

ماضی التزامی همچون ماضی ساده با پیشوند [na], [nı],[n]، با همان شرایط ماضی ساده، منفی می‌شود:

nawarda bōš نبرده باشد

nıwâta bōš نگفته باشد

nâsa bōš اجازه نداده باشد، جلوگیری کرده باشد

۴-۳-۵-۱-۳-۳. ماضی نقلی

ساخت:

ماضی نقلی هورامی (گویش پاوه‌یی) دو ساخت متمایز از هم دارد:

- ساختی ویژه‌ی فعلهای ناگذر که جنس در سوم شخص مفرد آن بروز داده می‌شود، یعنی برای مذکر و مؤنث دو شکل متفاوت وجود دارد.
- ساختی که مخصوص فعلهای گذرا است و بیش از ۶ شکل (صیغه) ندارد.

۱. بن ماضی + [ē] یا [y] + شناسه (ماضی نقلی) ⇐ ماضی نقلی

شناسه‌های ماضی نقلی این ساخت، اینها هستند:

جمع	مفرد
-nem/nmē	-nân
-ndē	-nĭ
-nē	-an
	-na

● [ē] پس از بن ماضی در سوم شخص مفرد مذکر ظاهر نمی‌شود:

مثال از بن *wıtay* (خوابیدن) :

خوابیده‌ام *wıtēnân*

خوابیده است (مذکر) *wıtan*

خوابیده است (مؤنث) *wıtēna*

۲. ساخت ماضی نقلی در فعل‌های گذرا:

بن ماضی + a + شناسه (ماضی نقلی)؛

جمع	مفرد
-nmâ(n)	*-nem*
-ntâ(n)	*-ned̲*
-nšâ(n)	*-neš(ž)*

مثال از بن ماضی *wâtay* (گفتن):

گفته‌ام *wâtanem*

گفته‌اند *wâtanšâ(n)*

● ساخت ماضی نقلی فعل‌های پیشوندی و مرکب بدین گونه است:

ـ پس از پایان هسته‌ی گروه فعلی (پیشوندی) و همکرد (مرکب) بسته به جنس مفعول، دو نشانه‌ی متمایز ماضی نقلی در تمام شکل‌ها تکرار می‌شود.

ـ شناسه در پیشوندی‌ها به پیشوند و در فعل‌های مرکب به تکواژ آزاد، قبل از همکرد می‌پیوندد.

ـ این ساخت ویژه‌ی فعلهای گذرای پیشوندی و مرکب است.

مثال از بن: *hōrgertay* (برداشتن):

gertan	*hōrem*	*kıtēwaka*
نشانه‌ی مذکر بن‌ماضی (همکرد)	شناسه پیشوند	مفعول

کتاب را برداشته‌ام (کتاب، مذکر).

نان را برداشته‌ام (نان، مؤنث) -nânakē hōram gertēna (نشانه مؤنث).

●● ساخت ماضی نقلی فعل‌های پیشوندی و مرکب ناگذر چنین است:

ـ نخست پیشوند، پس از آن همکرد، بی‌هیچ فاصله‌ای کنار هم جای می‌گیرند.

ـ گروه واجی [ıyē] یا [ıya] پس از همکرد، و پیش از پایان فعل، [n] + شناسه ظاهر می‌شود:

در فعل‌های مرکب ناگذر به جای گروه واجی یاد شده [ē] اضافه می‌شود.

مثال از بن bar šıyay (فرار کردن):

فرار کرده‌ام baršıyē (هسته (بن فعل)) nân (شناسه)

فرار کرده است (مؤنث) bara šıyēna

مثال از بن: bēxtyâr kawtay (از هوش رفتن):

از هوش رفته‌ام bēxtyâr kawtēnân

ـ در این ساخت نیز در سوم شخص مفرد، شکل مذکر و مؤنث از هم جدا است.

*** منفی کردن ماضی نقلی همچون ماضی ساده و دیگر فعل‌های ماضی است:

نرفته‌ام nalwaynân

نگفته‌ام nıwâtanem

نگذاشته‌اند nâsanšân

کاربرد:

(۱) برای بیان فعلی که از گذشته آغاز شده و هنوز ادامه دارد:

-r°ōla gıyân hōrza, waratâw kawtan.

بچه جان؛ بیدار شو، خورشید طلوع کرده است.

(۲) برای نشان دادن فعلی از زبان دیگر اشخاص:

-mâčân, ?amaleš kardan, walem am nadyanem.

می‌گویند، عمل کرده است ولی من او را ندیده‌ام.

(۳) برای بیان فعلی که اثر یا نتیجه‌ی آن به هم اکنون رسیده و یا می‌رسد:

-*čun qabuł bıyan, wašyayna bıyan ennaytar.*

چون قبول شده از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد (دو برابر شده است) [مذکر].

-*čun qabuła bıyēna, wašyayna bıyēna ennaytar.* [مؤنث]

صرف چند فعل در زمان ماضی نقلی در جدول زیر آمده است:

از بن ماضی *lıway* (رفتن)		از بن ماضی *wanay* (خواندن)	
مفرد	جمع	مفرد	جمع
lıwaynân رفته‌ام	*lıwayn(mē/em)* رفته‌ایم	*wananem* خوانده‌ام	*wananmâ(n)* خوانده‌ایم
lıwaynī رفته‌ای	*lıwayndē* رفته‌اید	*wananed* خوانده‌ای	*wanantâ(n)* خوانده‌اید
lıwayna رفته است (مؤنث) *lıwân* رفته است(مذکر)	*lıwaynē* رفته‌اند	*wananeš* خوانده‌است	*wananšâ(n)* خوانده‌اند

از بن ماضی *hōr gertay* (برداشتن)		از بن ماضی *bar šıyay*(در رفتن)	
hōremgertan برداشته‌ام	*hōrmâ(n) gertan* برداشته‌ایم	*baršıyēnân* دررفته‌ام	*baršıyēn(mē/em)* دررفته‌ایم
hōred gertan برداشته‌ای	*hōrtâ(n)gertan* برداشته‌اید	*baršıyēnī* در رفته‌ای	*baršıyēndē* در رفته‌اید
hōrež gertan برداشته است	*hōršâ(n)gertan* برداشته‌اند	*bara šıyēna* در رفته است (مؤنث) *bar šıyan* در رفته است (مذکر)	*baršıyēnē* دررفته‌اند

از بن ماضی *karday*- (نماز خواندن)		از بن ماضی *kawtay*- (از هوش رفتن)	
nımâm kardēna نماز خوانده‌ام	*nımâmâ(n)kardēna* نماز خوانده‌ایم	*bēxtyâr kawtēnân* از هوش رفته‌ام	*bēxtyâr kawtēnmē* از هوش رفته‌ایم
nımâd kardēna نماز خوانده‌ای	*nımâtâ(n) kardēna* نماز خوانده‌اید	*bēxtyâr kawtēnī* از هوش رفته‌ای	*bēxtyâr kawtēndē* از هوش رفته‌اید
nımâš kardēna نماز خوانده است	*nımâšâ(n) kardēna* نماز خوانده‌اند	*bēxtyârakawtēna* از هوش رفته است (مؤنث) *bēxtyâr kawtan* از هوش رفته است (مذکر)	*bēxtyâr kawtēnē* از هوش رفته‌اند

۴-۳-۵-۱-۳-۴. ماضی نقلی استمراری

ساخت:

۱. مصدر یا (ماضی + ī) + ماضی نقلی

مثال از بن *gēřay* (گردش کردن): گردش می‌کرده‌ام *gēřay gēřaynân*

مثال از بن *wıtay* (خوابیدن): می‌خوابیده‌ام *wıtī wıtēnân*

مثال از بن *lıway* (رفتن): می‌رفته است (مؤنث) *lıway lıwayna*

مثال از بن *lıway* (رفتن): می‌رفته است (مذکر) *lıway lıwân* •

۲. بن ماضی + ī + شناسه + بن ماضی + نشان نقلی [an]

مثال از بن *wârday* (خوردن): می‌خورده‌ام *wârdīm wârdan*

مثال از بن *nıwīsay* (نوشتن) : می‌نوشته است *nıwīsīš nıwīsan*

● ساخت ۱. ویژه‌ی فعلهای ناگذر و ساخت ۲. مخصوص فعلهای گذرا است.

●● در ساخت ۲. اگر فعل با مفعول ناپیوسته (ضمیر منفصل ـ مفعول) همراه شود، ساختمان ماضی نقلی استمراری دستخوش تغییراتی می‌شود:

-*âdēž bardī bardan.* او را می‌برده است

-*nânašâ(n) wârdī wârdēna.* غذا می‌خورده‌اند

مهم ●●● مفعول بسته به مذکر یا مؤنث بودنش، ساخت فعل را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد در این صورت نشان نقلی برای مفعول مذکر [an-] و نشان نقلی برای مفعول مؤنث [ēna-] است:

می‌گویند: کتاب می‌نوشته است. *mâčân ktēwēš, nıwīsī nıwīs an*

می‌گویند: گل کاری می‌کرده‌ای *mâčân har°ad, kardī kardēna.*

کاربرد:

(۱) برای بیان فعلی که در گذشته ادامه داشته، یا تکرار شده و در زمان معینی به پایان رسیده است:

-gamaš kardabıyan, yagdahfa pâž baršıyan.

بازی می‌کرده است، ناگهان پایش از جا در رفته است.

(۲) برای بیان مفهوم ماضی استمراری در نقل قولها:

-mâčân lıway lıwân pay šârī , tâ kor°kayž bawrōwa.

می‌گویند: به کرمانشاه می‌رفته تا پسرش را برگرداند.

●●●● برای منفی کردن این زمان از پیشوندهای منفی‌ساز، پیش از همکرد استفاده می‌شود.

parsayš na parsân نمی‌پرسیده است

صرف دو فعل ماضی نقلی استمراری:

از مصدر *lıway* (رفتن)		از مصدر *nıwīsay* (نوشتن)	
lıway lıwayn(em/mē) می‌رفته‌ایم	*lıway lıwaynân* می‌رفته‌ام	*nıwīsimâ(n)nıwīsan* می‌نوشته‌ایم	*nıwīsim nıwīsan* می‌نوشته‌ام
lıway lıwayndē می‌رفته‌اید	*lıway lıwaynī* می‌رفته‌ای	*nıwīsītâ(n)nıwīsan* می‌نوشته‌اید	*nıwīsid nıwīsan* می‌نوشته‌ای
lıway lıwaynē می‌رفته‌اند	*lıway lıwayna* می‌رفته است (مؤنث) *lıway lıwân* می‌رفته است (مذکر)	*nıwīsīšâ(n)nıwīsan* می‌نوشته‌اند	*nıwīsīž nıwīsan* می‌نوشته است

۴-۳-۵-۱-۳-۵. ماضی بعید

ساخت:

۱-۱ ساخت ماضی بعید در فعل‌های ناگذر:

هسته / بن‌ماضی + [ē] یا [y] + معین / بن ماضی bıyay (بودن) + شناسه

مثال از بن wıtay (خوابیدن):

wıtē bēnē خوابیده بودم

lıway bē (مؤنث) رفته بود

lıwâ bē (مذکر) رفته بود

* شناسه‌های ماضی بعید در ناگذر و گذرا، همان شناسه‌های ماضی نقلی‌اند. (رک، ماضی نقلی).

** قانونمندی‌های جنس‌پذیری فعل در سوم شخص مفرد ماضی نقلی و قاعده‌مندی این فعل در مورد افعال پیشوندی و مرکب عیناً در ماضی بعید دیده می‌شود (رک، ماضی نقلی).

۲. ساخت ماضی نقلی در فعل‌های گذرا:

هسته / بن ماضی + [a] + معین / بن ماضی bıyay (بودن) + شناسه

مثال از بن nıwīsay (نوشتن): nıwīs a bēm نوشته بودم

مثال از بن nımâ karday (نماز خواندن) : nımâm kardē bē نماز خوانده‌بودم

صرف چند فعل ماضی بعید:

از بن ماضی wâtay (گفتن)		از بن ماضی kawtay (افتادن)	
wâta bēmâ(n) گفته بودیم	wâta bēm گفته بودم	kawtē bēmē افتاده بودیم	kawtē bēnē افتاده بودم
wâta bētâ(n) گفته بودید	wâta bēḏ گفته بودی	kawtēbē dē افتاده بودید	kawtē bēšī افتاده بودی

kawtē bē افتاده‌بود (مؤنث) *kawtabē* افتاده‌بود (مذکر)	*kawtē bēnē* افتاده بودند	*wâta bēš* گفته بود	*wâta bēšâ(n)* گفته بودند

از بن *bēxtyâr kawtay* (از هوش رفتن) از بن *wâz karday* (بازکردن)

bēxtyâr kawtē bēnē از هوش رفته بودم	*bēxtyâr kawtē bē mē* از هوش رفته بودیم	*wâzem karda bē* بازکرده‌بودم	*wâzmâ(n)karda bē* بازکرده بودیم
bēxtyâr kawtē bēšī از هوش رفته‌بودی	*bēxtyâr kawtē bē dē* از هوش رفته‌بودید	*wâzed karda bē* بازکرده‌بودی	*wâztâ(n)karda bē* بازکرده‌بودید
bēxtyâra kawtē bē از هوش رفته‌بود (مؤنث) *bēxtyâr kawta bē* ازهوش رفته‌بود (مذکر)	*bēxtyâr(ē) kawtē bēnē* از هوش رفته‌بودند	*wâzeš karda bē* بازکرده‌بود	*wâzšâ(n)karda bē* بازکرده بودند

کاربرد:

۱. برای بیان فعلی که پیش از رویداد فعل دیگر، رخ داده است:

وقتی من آمدم، تو رفته بودی *-waxtay am âmân, tō lıwaybīšī.*

۴-۳-۵-۱-۳-۶. ماضی بعید نقلی:

ساخت:

ساخت ماضی بعید نقلی در فعل‌های ناگذر این گونه است:

۱. هسته: بن ماضی + [ē] یا [y] + معین: بن ماضی *bıyay* + [ē] + شناسه ماضی نقلی

از بن *kawtay* (افتادن):

kawt + ē + bıy + ē + nân افتاده بوده‌ام

lıway bıyēna (مؤنث) رفته بوده است

lıwâ bıyan (مذکر) رفته بوده است

ساخت ماضی بعید نقلی در فعل‌های گذرا چنین است:

۲. هسته: بن ماضی + a + معین: بن ماضی bıyay + a + شناسه ماضی نقلی

از بن wâtay (گفتن): گفته بوده‌ام — *wât + a + bıy + a + nem*

کاربرد:

(۱) برای بیان فعلی که در گذشته دور رخ داده، که اثر یا نتیجه‌ی آن به شکل نقلی بیان می‌شود «... به هنگام یاد کرد آن، چنان بی‌اثر به نظر می‌رسد و یا چنان بی‌اثر نمایانده می‌شود که چندان تفاوتی در روی دادن و روی ندادنش احساس نمی‌شود» (رک، بررسی گویش زرند، بابک، ۱۸۲).

- *wâta bıyanem mıyâwī feryâm, h̲ayf pâsa nawī.*

گفته بوده‌ام به دادم می‌رسی، متأسفانه (حیف) آن طور نشد.

-*waxtayna qısēwaš kardēbyēna, eter nımawō hamīša bed̲ayšō r°ıwaš.*

وقتی حرفی زده بوده است، دیگه نباید همیشه آن را به رویش بیاوری.

(۲) هر گاه کسی کاری را انجام داده و بخواهد از زبان دیگر کار خود را نقل کند:

به طور مثال کسی از حال رفته و حرفهای پرت و پلا می‌گفته، بعدها خود چنین می‌گوید:

می‌گویند: فریاد کشیده بوده‌ام. — *-mâčân, qēr°nâ bıyanem.*

صرف چند فعل ماضی بعید نقلی

از بن ماضی dıyay (دیدن)		از بن ماضی wıtay (خوابیدن)	
dıya bıyanmâ(n)	*dıya bıyanem*	*wıtē bıyēn(em/mē)*	*wıtē bıyēnân*
دیده‌بوده‌ایم	دیده بوده‌ام	خوابیده بوده‌ایم	خوابیده‌بوده‌ام
dıya bıyantâ(n)	*dıya bıyaned̲*	*wıtē bıyēn dē*	*wıtē bıyēnī*
دیده بوده‌اید	دیده‌بوده‌ای	خوابیده بوده‌اید	خوابیده‌بوده‌ای
dıya bıyan šâ(n)	*dıya bıyaneš*	*wıtē bıyē nē*	*wıtē bıyēna*
دیده‌بوده‌اند	دیده‌بوده‌است	خوابیده‌بوده‌اند	خوابیده‌بوده‌است (مؤنث)
			wıta bıyan
			خوابیده‌بوده‌است (مذکر)

از بن ماضی kâr karday (کارکردن)	از بن ماضی hōr gēťay (برگشتن)
اول شخص مفرد kârem karda bıyan کار کرده بوده‌ام	اول شخص مفرد hōr gēťay bıyēnân(ay/ēwa) برگشته بوده‌ام
دوم شخص‌مفرد kâred karda bıyan کار کرده بوده‌ای	دوم شخص مفرد hōr gēťay bıyēnyō برگشته بوده‌ای
سوم شخص مفرد kârež(š) karda bıyan کار کرده بوده است	سوم شخص مفرد hōra gēťay bıyēnō برگشته بوده است (مؤنث)
	سوم شخص مفرد hōr gēťâ bıyanō برگشته بوده است (مذکر)
اول شخص جمع kârmâ(n)karda bıyan کار کرده بوده‌ایم	اول شخص جمع hōr gēťay bıyēn m(ay/ēwa) برگشته بوده‌ایم
دو شخص جمع kârt(n) karda bıyan کار کرده بوده‌اید	دوم شخص جمع hōr gēťay bıyēnd(ay/ēwa) برگشته بوده‌اید
سوم شخص جمع kâršâ(n) karda bıyan کار کرده بوده‌اند	سوم شخص جمع hōr gēťay bıyēn(ay/ēwa) برگشته بوده‌اند

۴-۳-۵-۱-۳-۷. ماضی استمراری التزامی:

ساخت:

۱. بن ماضی + [ī] + [byâ] + شناسه:

مثال از بن wâtay (گفتن): (شاید) می‌گفتم wât + ī + byâ + m = wâtībyâm

کاربرد:

(۱) برای بیان فعلی که در گذشته و آینده با شک و احتمال بخواهد روی دهد:

اگر او را دیروز می‌دیدم، او را به خانه می‌بردم -aga hīzī dībyâm, barēnēž yâna.

-šâyad lıway bıyâyšī pay bâxī , âwaxta bīnīšiš.
شاید به باغ می‌رفتی، آن وقت او را می‌دیدی؟

-aga âmībyayšī, šâyad saway wâtībyâm pana.
اگر می‌آمدی، شاید فردا به او می‌گفتم.

(۲) برای اجبار و التزام در روی دادن فعلی در گذشته:

-dasu wēm nawē, mešyâ wâtībyânēm pana.

دست خودم نبود، می‌بایست به آنها می‌گفتم.

● تفاوت این ساخت با ماضی استمراری در آن است که در هورامی قیود شک و احتمال همراه ماضی استمراری ظاهر نمی‌شوند بلکه بـرای نشـان دادن شک و احـتمال در مـاضی استمراری، ساختی مستقل به نام «ماضی التزامی» دیده می‌شود.

●● منفی کردن این فعل‌ها (ماضی استمراری التزامی و ماضی بعید نقلی)، مانند ماضی ساده صورت می‌گیرد.

صرف چند فعل ماضی استمراری التزامی:

از بن ماضی *lıway* (رفتن) (بی‌قاعده)		از بن ماضی *wâtay* (گفتن)	
مفرد	جمع	مفرد	جمع
lıway bıyân(ē)	*lıway bıyaymē*	*wâtī bıyâm*	*wâtī bıyâmâ(n)*
می‌رفتم	می‌رفتیم	می‌گفتم	می‌گفتیم
lıway bıyâyši	*lıway bıyaydē*	*wâtī bıyâd̲*	*wâtī bıyâtâ(n)*
می‌رفتی	می‌رفتید	می‌گفتی	می‌گفتید
lıway bıyâ	*lıway bıyân*	*wâtī bıyâš*	*wâtī bıyâšân*
می‌رفت	می‌رفتند	می‌گفت	می‌گفتند

از بن ماضی: *hōr gertay* (برداشتن)		از بن ماضی: *darz wananay* (درس خواندن)	
hōrem gertībyâ	*hōrmâ(n) gertībyâ*	*darzem wanībyâ*	*darzmâ(n) wanībyâ*
برمی‌داشتم	برمی‌داشتیم	درس‌می‌خواندم	درس‌می‌خواندیم
hōred̲ gertībyâ	*hōrtâ(n) gertībyâ*	*darzed̲ wanībyâ*	*darztâ(n) wanībyâ*
برمی‌داشتی	برمی‌داشتید	درس می‌خواندی	درس‌می‌خواندید
hōrež gertībyâ	*hōršâ(n) gertībyâ*	*darzež wanībyâ*	*darz šâ(n) wanībyâ*
برمی‌داشت	برمی‌داشتند	درس می‌خواند	درس می‌خواندند

۴-۳-۵-۱-۳-۸ ماضی نقلی استمراری مستمر:

ساخت:

۱. همان ساخت ماضی نقلی استمراری است با تفاوت تکیه؛ تکیه‌ی این ساخت بر نخستین واکه‌ی نخستین جزء فعل است:

ماضی نقلی استمراری (می‌رفته است) *lıway lı' wân*

ماضی استمراری مستمر (داشته می‌رفته است) *lı' way lıwân*

۲. $\frac{\text{معین}}{\text{ماضی نقلی } xarik(g)\ bıyay \text{ (داشتن)}} + \frac{\text{هسته}}{\text{ماضی نقلی استمراری}}$

مثال از *wâtay* (گفتن) داشته می‌گفته است *xarīgbıyan wâtīž wâtan*

هر دو جزء (معین) و (هسته) صرف می‌شوند.

کارکرد:

(۱) بیان مفهوم ماضی استمراری مستمر در نقل قولها:

-mâčân xarīgbıyan qıseš kardēnē, buma larzay, dârnânō.

می‌گویند داشته حرف می‌زده، زلزله او را (برخاک) افکنده است.

(۲) بیان مفهوم ماضی استمراری مستمر در تظاهر و وانمود کردن:

-baǰōray lıwaâga, pısa bızânō xarīgbıyēnī r°aw wētara lıwaynī, âd̲ barkaw tōž gertēna.

طوری به آنجا برو، گمان کند تو داشته‌ای راه خودت را می‌رفته‌ای، او در برابر تو ایستاده است (مزاحم تو شده است).

(۳) بیان مفهوم ماضی استمراری مستمر در توصیه یا فرمان:

-bıwâčtē ēma xarīkē bıyēnem harmânamâ(n) kardēna, âd̲ kawtan wârī.

بگویید ما داشته‌ایم کار می‌کرده‌ایم، او سقوط کرده است.

(۴) در بیان مفهوم نزدیک بودن انجام فعل در گذشته‌ی دور (از دید گوینده):

-waxtay xarīk bıyan gıyânkaneštež kardan, tanya aľľâ saru zıwânīšō bıyan.

وقتی داشته جان می‌داده (نزدیک مرگ بوده)، تنها (واژه) الله بر سر زبانش بوده.

صرف دو فعل ماضی استمراری مستمر:

از مصدر *kawtay* (افتادن)		از مصدر *wâtay* (گفتن)	
هسته	معین	هسته	معین
kawtī kawtēnân	*xarīk bıyēnân*	*wâtīm wâtan*	*xarīk bıyēnân*
kawtī kawtēnī	*xarīk bıyēnī*	داشته‌ام می‌گفته‌ام	
kawtī kawtēna	*xarīka bıyēna*	*wâtīd wâtan*	*xarīkbıyēnī*
kawtī kawtan	*xarīk bıyan*	داشته‌ای می‌گفته‌ای	
	۱- داشته‌ام می‌افتاده‌ام	*wâtīž wâtan*	*xarīkabıyēna*
	۲- داشته‌ای می‌افتاده‌ای		داشته می‌گفته است (مؤنث)
	۳- داشته می‌افتاده (مؤنث)	*wâtīž wâtan*	*xarīk bıyan*
	۴- داشته می‌افتاده (مذکر)		داشته می‌گفته است (مذکر)
kawtī kawtēnem	*xarīkē bıyēnmē*	*wâtīmâ(n) wâtan*	*xarīkē bıyēn(mē/em)*
			داشته‌ایم می‌گفته‌ایم
kawtī kawtēndē	*xarīkē bıyēnedē*	*wâtītâ(n) wâtan*	*xarīkē bıyēn dē*
			داشته‌اید می‌گفته‌اید
kawtī kawtēnē	*xarīkē bıyēnē*	*wâtīšâ(n) wâtan*	*xarīkē bıyēnē*
	۱- داشته‌ایم می‌افتاده‌ایم		داشته‌اند می‌گفته‌اند
	۲- داشته‌اید می‌افتاده‌اید		
	۳- داشته‌اند می‌افتاده‌اند		

۴-۳-۵-۱-۳-۹. *ماضی بعید استمراری*

ساخت:

هسته (بن ماضی + [i] یا [ay]) + معین (می‌بود(ماضی استمراری : *bıyay*)) + شناسه

مثال از بن *wâtay* (گفتن) می‌گفته‌بودم *watī bībyâm*

کاربرد:

(۱) در جایگاه وابسته‌ی جمله‌ی مرکب همراه با هسته (ماضی استمراری).

-agar watībībyâm, kdīt čēwem dē pana.

اگر می‌گفته بودم. همه چیز به من می‌داد.

– agar zânay bībyâmâ nâ čıkō, zutar lıwēmē šōnašara.

اگر می‌دانسته بودیم کجاست، زودتر دنبالش می‌رفتیم.

۵-۳-۵-۱-۳-۱۰. ماضی بعید بعید:

ساخت:

هسته / بن ماضی + [a] + معین / بن ماضی *bıyay* (بودن) + [a] +شناسه‌ی بعید (شناسه + *bē*)

wâta bıya bēm. گفته بوده بودم

کاربرد:

(۱) برای بیان ماضی بعید که دورتر از گذشته‌ی معمول رخ داده یا بیان فعلی که در گذشته‌ی بسیار دورتر انجام شده است:

-ẖâh čen sâlē čīwaṙī wâta bıyabēšâ(n) pana, sīltan, walē âd gōšeš pana nadâ.

اوه [در زبان محاوره‌ی فارسی] چند سال پیش به او گفته بوده بودند، سل داری، ولی او گوشش بدهکار نبود.

(۲) در بیان تأکید مفهوم ماضی بعید:

-mazânu, ažnawya bıya bēd, pıčī nâmay?

می‌دانم [البته] شنیده بوده بودی، چرا نیامدی؟

۴-۳-۵-۱-۳-۱۱. ماضی بعید استمراری نقلی

ساخت:

بن ماضی + ī + شناسه + بن ماضی + [a] + ماضی نقلی *bıyay*، سوم شخص مفرد.

مثال از بن *wâtay* (گفتن) *wâtīž wâta bıyan* می‌گفته‌بوده است

کاربرد:

(۱) برای رویدادی مستمر که در گذشته دور، نقل گونه بیان شود.

-ažnawīž ažnawya bıyan maynō, deležˇ waž bıyan.

می‌شنیده بوده که برمی‌گردی، خوشحال و دلخوش شده.

(۲) برای بیان فعلی مستمر که در گذشته‌ی دور انجام شده و اکنون بازگو می‌شود:

-mâčân wâtīž wâtabıyan nımawnō, čīdmay dıyanšâ(n)

می‌گویند: داشته می‌گفته بوده [که] برنمی‌گردم، بعداً دیده‌اند که برگشته.

۴-۳-۵-۱-۳-۱۲. ماضی بعید استمراری نقلی مستمر:

ساخت:

۱. همان ساخت ۱۱ (ماضی بعید استمراری نقلی)

۲. معین / ماضی نقلی *xarik bıyay* + ماضی بعید استمراری نقلی :

مثال از بن *nıwīsay* (نوشتن): *xarīk bıyan nıwīsīž nıwīsa bıyan.*

داشته می‌نوشته بوده است.

کاربرد:

برای بیان فعلی مستمر که در گذشته دور انجام شده و اینک بازگو می‌شود:

-wâčēnē xarīg bıyan kıtēwež wanay wana bıyanō, xawaršâ(n) panadân, kâkad nâwašan.

می‌گویند، داشته کتاب می‌خوانده بوده، به او خبر داده‌اند، برادرت مریض است.

***

۴-۳-۵-۲. شخص

(این مطلب از نگاهی دیگر در ← ۴-۳-۱-۱ بیان شده است).

هر گروه فعلی از دو جزء ناگزیر ساخته شده، نخست بن که جزء بنیادین گروه فعلی است و جزء دیگر شخص (شناسه) است. در هورامی بن هیچگاه بی‌شخص، یعنی مستقلاً

نمود ندارد و اگر به تنهایی به کار رود، از گروه فعلی جدا می‌شود و مفهوم اسمی پیدا می‌کند. آنچه سبب فعل شدن بن می‌شود، وابستگی آن به شخص است. شخص، تک واژی تصریفی است که در پی فعل یا پیش از آن ظاهر می‌شود. در دستورها از شخص به عنوان «شناسه» یا «نهاد اجباری» یاد شده است. گروه فعلی در هورامی وابسته‌ی سه شخص است:

اول شخص (گوینده)، دوم شخص (شنونده)، دیگر شخص (سوم شخص). هر شخص یا مفرد است و یا جمع؛ افزون بر اینها در ساخت پاره‌ای از فعل‌های هورامی سوم شخص مفرد به دو گونه مذکر و مؤنث ظاهر می‌شود مانند زمانهای: ماضی نقلی، ماضی بعید؛ فعل جمله‌های اسنادی و ...

۴-۳-۵-۲-۱. شخص‌های گویش پاوه‌یی

	سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	گروه
مفرد	-eš	-e<u>d</u>	-em	نخست
	-ō	-ī	-u	دوم
	(مؤنث) ϕ (مذکر) ϕ	-ī	-ân	سوم
	(مؤنث)ϕ– (مذکر) ϕ	-ī	-ân	چهارم
جمع	(مؤنث) ϕ (مذکر) ϕ	-šī	-nē	پنجم
	-šâ(n)	-tâ(n)	-mâ(n)	نخست
	-ân	-tē	-mē/em	دوم
	-ē	-dē	-mē	سوم
	-aē	-dē	-mē	چهارم
	-aē	-dē	-mē	پنجم

همه‌ی شخص‌ها در گروه فعلی هورامی در پنج گروه جدول صفحه پیش نمایش داده

شده‌اند. هر چند کاربرد هر گروه را در شناخت طبقه الف (شناسه) یادآور شدیم اما با توضیحی کوتاه در مورد کاربرد هر گروه در جدول بالا (۴-۳-۵-۲-۱) بسنده می‌کنیم:

۱- کاربرد گروه نخست (مفرد و جمع) در فعل‌های گذرای ماضی است.

۲- گروه دوم در فعل‌های مضارع (ناگذر و گذرا) کاربرد دارد.

۳- شکل گروه‌سوم در پاره‌ای از فعل‌های بی‌قاعده و فعل‌های گذرا در ماضی ساده کاربرد دارد.

۴- گروه چهارم در فعل جمله‌های اسنادی مضارع کاربرد دارند.

۵- کاربرد گروه پنجم در فعل‌های جمله‌ی اسنادی ماضی است.

برای هر گروه یک مثال از اول شخص مفرد:

-*nıwīsem* نوشتم

-*manwīsu* می‌نویسم

-*wıtân* خوابیدم

-*nâwašan a φ* (مؤنث) مریض است

-*nâwašabēφ* (مذکر) مریض بود

در مقایسه با زبان فارسی که دو ساخت از گروه فعلی دوم شخص مفرد «امر» و سوم شخص مفرد «ماضی»، شخص نمود لفظی ـ نوشتاری ندارد، هورامی برای این دو شکل، همچون دیگر ساختها، شخص نمود لفظی ـ نوشتاری دارد:

-*bıwâna* بخوان

-*wanaš* خواند

در سوم شخص مفرد «ماضی ساده» فعل‌های لازم، شخص نمود ندارد.

kawtφ (مذکر) افتاد

kawtaφ (مؤنث) افتاد نشانه‌ی مؤنث

● نیز در(شکل سوم شخص مفرد) فعل‌های جمله‌ی اسنادی شخص بی‌نمود است به این صورت که در مثال نشان داده می‌شود:

مریض بود (مذکر) *nâwaž bēφ* ؛ خوب است (مذکر) *-wašan φ*

مریض بود (مؤنث) *nâwaša bēφ* ؛ خوب است (مؤنث) *-wašan aφ*

۴-۳-۵-۳. وجه

در هورامی، سه وجه التزامی، اخباری و امری شناخته شده است:

۴-۳-۵-۳-۱. وجه التزامی:

گروه فعلی این وجه در یکی از مفاهیم زیر کاربرد دارد:

۱. احتمال و امکان:

شاید بروم، شاید هم نروم. *-šâyad blu šâyadīǰ nalu.*

۲. اجبار و التزام :

-kōr°akam nâwašan, mešyō bıyâwnuš dogder.

پسرم مریض است، باید او را به دکتر برسانم.

۳- تصمیم و تمایل:

-garakšânan, ēmakarân kotaku dasu wēšân.

می‌خواهند ما را آلت دست خود قرار دهند.

۴- تردید و شک:

به خدا نمی‌دانم، بروم تا نروم. *-xowâ nımazânu bılu yâm nalu.*

۵- شرط:

اگرچشمه، خشک‌نشده‌باشد، می‌رویم. *-aga hânaka weškešnakarda bō malmē.*

۶- هشدار:

مواظب باشید، فریبتان ندهند. *-hōšyârē bēdē, naxlatnâtân.*

۴-۳-۵-۳-۲. وجه اخباری

وجهی که التزامی و امری نباشد، وجه اخباری است که گزارش ساده‌ی انجام فعل را

می‌رساند:

-ʔawkaw šafī awwɪ̄n pâwayay bē lɪwâ târân, ba taqâlâ bī âpɪyâ.

«عبدالکریم پسر شفیع» نخستین پاوه‌یی بود که به تهران رفت، با تلاش چنان مردی باشد.

۴-۳-۵-۳-۳. وجه امری

این وجه فعل برای فرمان یا خواهش به کار می‌رود و تنها در دوم شخص مفرد و جمع ظاهر می‌شود:

در هورامی هر دو شکل دارای شناسه هستند:

شناسه دوم شخص مفرد [a-] و شناسه دوم شخص جمع [dē-] است.

-hōrza, darzakad bɪwâna. بلند شو، درست را بخوان.

-xodâyâ, baxšīmâ xâku paw xâsay.

خداوندا، ما را به خاک پای انسان صالحی، ببخش (عفو کن).

-zanŋnakân bardē pay daray. کلنگ‌ها را به باغ ببرید.

در پاره‌ای از ساختهای این وجه‌گاه [ō] جای [a] را می‌گیرد و آن را به سبب دستور یا خواهش دوباره انجام دادن فعل یا مفهومی افزون امر است:

-nâmakē benwīsō. نامه را مجدداً بنویس.

-ʔemarī barō pay yânay. عُمر را با خود به خانه ببر (دعوتش کن).

ساخت فعل امر:

بحث از ساخت فعل‌ها در این کتاب، در نخستین ویژگی فعل (زمان) مورد بررسی قرارگرفته است ولی از آنجا که فعل امر زمان‌پذیر نیست ساخت آن در اینجا مطرح شده است.

فعل امر هورامی دو نوع است: امر (مثبت) و امر (منفی)

هر دوی این فعل‌ها تنها در دو شکل دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع ظاهر می‌شوند. دوم شخص مفرد، امر (مثبت):

ساخت:

[be] یا [b] یا [bı] یا [pı] + بن مضارع + شناسه [a] = فعل امر دوم شخص مفرد

مثال از بن مضارع (mdr): be + mdr + a = bemdra منتظر باش ـ بایست

مثال از بن مضارع (us): b + us + a = busa بخواب

مثال از بن مضارع (wân): bı + wân + a = bıwâna بخوان

مثال از بن مضارع (kan): pı + kan + a = pıkana بکَن

دوم شخص جمع، امر (مثبت):

ساخت:

[b] یا [be] یا [bı] یا [pı] + بن مضارع + شناسه (dē/tē) = امر دوم شخص جمع.

مثال:

bemderdē منتظر باشید ـ بایستید

bustē بخوابید

bıwândē بخوانید

pıkandē بکَنید

● هر گاه بن مضارع با همخوان [b] آغاز شده باشد، امر بدون پیشوند ظاهر می‌شود:

bīn (بین) ⟶ bīna ببین

b (bıyay) ستاک مضارع ⟶ ba باش

●● برخی از فعلها بی‌پیشوند [b] کاربرد دارند:

lıw ⟶ lıwa برو

●●● گویشور به اختیار خود می‌تواند از ساخت بی‌پیشوند یا پیشونددار، امر بسازد، البته با شرایط خاصی که در زیر خواهد آمد:

pıkara بکُن یا kara بکُن

همخوان آغازین بن مضارع [k]، [g] باشد، در بقیه‌ی موارد گویشور تنها با پیشوندهای امری می‌تواند فعل امر تولید کند.

امر (منفی):

امر (منفی) یا نهی تنها تفاوتی که با امر مثبت دارد، این است که در امر (منفی) به جای پیشوندهای امرساز، پیشوند [ma] یا [mɪ] یا [m] می‌نشیند:

ساخت(۱):

[ma] یا [mɪ] یا [m] + بن مضارع + شناسه [a] یا [de/tē] = امر (منفی)

مثال از بن (mdr): منتظر مباش ـ نایست ma + mdr + a = mamdra/mandra

مثال از بن (us): ma + us + a = mawsa نخواب

ma + kan + dē = makandē مکنید

■ امر (منفی) بی‌پیشوند (منفی‌ساز) ظاهر نمی‌شود.

■ ■ چنانچه همخوان آغازین بن مضارع [b] باشد، [b] در امر (منفی) تبدیل به [w] می‌شود:

bīn ⟶ mawīna مبین

■ ■ ■ با توجه به ساخت واجی بن مضارع، پیشوندهای نهی‌ساز (امر منفی) انعطاف‌پذیری خاصی دارند. با آزمایش و صرف دهها فعل هورامی به مهمترین قواعد استخراج شده در مورد فعل امر (منفی) در زیر اشاره می‌شود:

۱. اگر بن مضارع با همخوان آغاز گردد، معمولاً پیشوند *[ma]* پیش از بن مضارع ظاهر می‌شود.

۲. اگر بن مضارع با همخوان [w] یا [y]، آغاز شود و پس از آن واکه [â] بیاید، پیشوند [mɪ] کاربرد دارد؛ و در مواردی [ma]:

mɪwândē نخوانید

mɪyâwa نرس

mawâxa مباز

۳. هر گاه بن مضارع با واکه [â] یا [ē] یا [ō] آغاز شود، [m] پیشوند امر (منفی) است:

m + âz + a ⟶ mâza مگذار، اجازه نده

$m + \bar{e}\check{z} +$ ⟶ *mēža* نیرز، (ارزش نداشته باش)

$m + \bar{o} + \phi$ ⟶ *mō* میا (نیا)

۴. آن گاه که بن مضارع با واکه [u] آغاز می‌شود، ابتدا [u] به [w] تبدیل شده و سپس پیشوند [ma] فعل را امر (منفی) می‌کند: *ma + us + a* ⟶ *mawsa* نخواب

۵. اگر بن مضارع با همخوان [f] آغاز شود و یا با همخوان [w] پایان یابد، نیمه مصوت [y] بین بن و شناسه میانجی می‌شود:

ma + fīs + y + a = mafīsya انعطاف‌پذیر مباش، سازش نکن

ma + žīw + y + a = mažīwya جنب نخور، تکان نخور

در دوم شخص جمع [yay] میانجی می‌شود: انعطاف‌پذیر مباشید ـ سازش نکنید

ma'fīsyaydē

ma'ažlīw yaydē جنب نخورید، تکان نخورید

صرف چند فعل امر (مثبت) و (منفی)

امر منفی		امر مثبت			
دوم شخص جمع	دوم شخص مفرد	دوم شخص جمع	دوم‌شخص‌مفرد	بن مضارع	مصدر
mıwândē	mıwâna	bıwândē	bıwâna	wân	wanay
نخوانید	نخوان	بخوانید	بخوان	خوان	خواندن
magēřdē	magēřa	(bı)gēřdē	(bı)gēřa	gēř	gēřay
گردش نکنید	گردش‌نکن	گردش کنید	گردش کن		گردش کردن
hōr magērdē	hōr magēra	hōr gērdē	hōr gēra	hōrgēr	hōr gertay
برندارید	برنداری	بردارید	بردار	بردار	برداشتن
nâna ma'kardē	nâna makara	nâna(p) kardē	nâna kara	nân kar	nân karday
نان نپزید	نان نپز	نان‌بپزید	نان بپز	نان پز	نان پختن

۴-۳-۵-۴.گذر

فعل از این دید دو گونه دارد: گذرا و ناگذر

۴-۳-۵-۴-۱.گذرا (متعدی به مفعول صریح):

آن گروه فعلی که برای دو پرسشی «که را؟» و یا «چه را؟» پاسخی داشته باشد، گذرا است.

پسر را صدا کن *kor°akay becr°a*　　　　آب را بیاور *-âwakē bawra*

پاسخ جمله‌ی نخست در برابر پرسش ? *čež bawra* (= چه بیاور؟)، واژه «*âwī*» (آب) است و در جمله‌ی دوم، در برابر پرسش ? *kē bečr°a* (که را صدا کن؟)، واژه «*kor°*» می‌باشد. که هر دو واژه مفعول گروه فعلی خود هستند پس دو فعل گذرا خوانده می‌شوند.

۴-۳-۵-۴-۲. ناگذر

گروه فعلی‌یی که دو پرسش «که را؟» و یا «چه را؟» را برنتابد ناگذر نامیده می‌شود.

-kâwa neštara کاوه نشست

دو پرسش یاد شده در برابر این گروه فعلی نه منطقی است و نه معمول گویش، پس فعل ناگذر است.

* در هورامی فعل‌های دو سویه (دو وجهی) که هم گذرا باشند و هم ناگذر، دیده نمی‌شوند. نمود این دسته از فعل‌ها که در فارسی دو وجهی خوانده شده‌اند در هورامی این گونه است:

در فعل‌های گذرای این دسته معمولاً بن ماضی و در ناگذرها معمولاً بن مضارع، در ساختمان فعل دیده می‌شود و همین سبب نبود مقوله‌ی دو وجهی در هورامی شده است، به زبانی ساده‌تر فعل‌های دو وجهی در هورامی نمودی ندارند و برای هر یک ساختی مستقل وجود دارد:

-šīšakēš mar°da . شیشه را شکست (گذرا)

-šīšakē mēr°yâ. شیشه شکست (ناگذر)

-*âwakēš meta*. (گذرا) آب را ریخت

-*âwakē meǰyâ* . (ناگذر) آب ریخت

-*yânakaš sōčnâ* (گذرا) خانه را آتش زد

-*yânaka sōt* (ناگذرا) خانه آتش گرفت

**** گذرا کردن ناگذر**

در هورامی، گذرا کردن ناگذر تابع قانونمندی واحدی نیست، بلکه به گونه‌های مختلف صورت می‌گیرد. از از این نگاه فعل در گویش پاوه‌یی در دسته‌های زیر قابل بررسی است:

(۱) بیشترین فعلهای ناگذر، با افزودن همخوان *[n]* به پایان بن مضارع، گذرا می‌شوند:

(گذرا) کشاندن *kēšnay* ⟵ -*kēš* / بن مضارع + *n* / گذراساز + *ay* / نشان مصدر

kēšay (ناگذر) کشیدن

گرداندن (گذرا)	*gēřnay*	⟵	گردش کردن (ناگذر)	*gēřay*
بیدار کردن (گذرا)	*hōrznay*	⟵	بیدارشدن (ناگذر)	*hōrzay*

این قانونمندی رایج‌ترین و فراگیرترین شیوه‌ی گذرا کردن ناگذر است.

(۲) دسته‌ای از فعل‌های ناگذر، گونه‌ی گذرا دارند:

گذرا (متعدی)		ناگذر (لازم)	
(انداختن)	*wısay*	(افتادن)	*kawtay*
(خواباندن)	*wısnay*	(خوابیدن)	*wıtay*
(سوزاندن)	*sōčnay*	(سوختن)	*sōtay*
(آوردن)	*awrday*	(آمدن)	*âmay*

(۳) شمار اندکی از ناگذرها، نه گونه‌ی گذرا دارند و نه گذرا می‌شوند، فعل‌های زیر عضو چنین خانواده‌ای هستند:

bıyay بودن

dıway ژاژگفتن، بیهوده و زیاده گفتن

šıyay شایستن

ēžay ارزیدن

(۴) گروهی از فعل‌های مرکب ناگذر، با دگرگونی همکرد، گذرا می‌شوند، در این فرایند معمولاً همکرد (bıyay) در ناگذر به (karday) تبدیل می‌شود:

گذرا			ناگذر	
بازکردن	wâz karday	⟵	بازشدن	wâz bıyay
سرخ کردن	surō karday	⟵	سرخ شدن	surō bıyay

ـ در پاره‌ای فعل‌ها که همکرد wârday (خوردن) در ساختمان آنها دیده می‌شود، در گذرا شدن تبدیل به همکرد day می‌شوند:

فریب دادن	gōł day	⟵	فریب خوردن	gō wârdaył
چرخاندن	xol day	⟵	چرخ خوردن	xol wârday

ـ در برخی فعلهای مرکبی که همکرد âmay (آمدن) دارند در گذرا شدن awrday (درآوردن) جای âmay (آمدن) را می‌گیرد.

قبول کردن	bar awrday	⟵	قبول شدن	bar âmay
رقصاندن-بالاانداختن	hōr awrday	⟵	رقصیدن ـ بالا پریدن	hōr âmay

۴-۳-۵-۵. معلوم و مجهول

فعلی که نهاد مشخص و روشن دارد، معلوم، و در غیر این صورت، مجهول است

-kâbrâ kâr makarō. (معلوم) فلانی کار می‌کند

-kıtēwaka mıwânyōwa. (مجهول) کتاب خوانده می‌شود

در هورامی، برای مجهول ساختن فعل، روش زیر کاربرد دارد:

(۱) فعل به کمک عنصر مجهول ساز که معین فعل شمرده می‌شود، به شکل مجهول درمی‌آید:

هسته / بن ماضی + نشانه‌ی معفول [â] + معین / ساخت مناسب bıyay(شدن)

-īna naw čâwšō, nıwīsyâbē.

این پیشامد بر پیشانیش نوشته شده بود. (تقدیر شده‌بود).

(۲) در برخی فعل‌های مرکب گذرا، با دگرگونی همکرد، می‌توان فعل را ناگذر کرده تا معنای مجهول از آن دریافت شود:

-fiłâna kastân awr°u bard — آبروی فلانی را بردید.

-fiłânakas awr°uš šī — فلانی آبرویش رفت. .

(۳) برای پرهیز از ذکر نهاد، گروه فعلی با شناسه‌ی سوم شخص جمع در مفهوم همگانی (عام) به کار می‌رود. در این صورت جمله به صورت غیر شخصی درمی‌آید (جایگاه نهاد خالی است)

-wēd bâza, âxrīčō sarad mıwarân.

خودت را نگه‌دار (مواظب خود باش)، آخر تو را از بین می‌برند.

گاه واژه‌هایی همچون mardem (مردم)، kołkas (همه)، firakas (خیلی‌ها) ʔalam (عالم، تمام مردم)، denyâ (دنیا، همه‌ی مردم) در جای نهاد جمله‌هایی از این نوع قرار می‌گیرند، امّا به علّت همگانی بودن مفهوم این واژه‌ها، جمله‌ها همچنان غیر شخصی باقی می‌مانند:

-dınyâ mazânō, kordē del pâkēnē.

دنیا می‌داند، کردان پاک دلند (= می‌دانند، کردها پاک دلند).

صرف دو شخص از مصدر *ber°yay* (بریدن) در شکل معلوم و مجهول:

مجهول		معلوم		
سوم شخص جمع	**سوم شخص‌مفرد**	**سوم شخص جمع**	**سوم‌شخص‌مفرد**	**زمان فعل**
ber°yay بریده شدند	*ber°ya* بریده‌شد	*ber°īšâ(n)* بریدند	*ber°īš* برید	ماضی ساده
ber°yaynē بریده‌شده‌اند	*ber°yân* بریده‌شده‌است	*ber°yanšâ(n)* بریده‌اند	*ber°yaneš* بریده‌است	ماضی نقلی
ber°yay bēnē بریده‌شده‌بودند	*ber°yâbē* بریده‌شده‌بود	*ber°ya bēšân* بریده‌بودند	*ber°ya bēš* بریده‌بود	ماضی بعید
ber°yay bân بریده‌شده باشند	*ber°yâ bō* بریده شده‌باشد	*ber°ya bōšâ(n)* بریده‌باشند	*ber°ya bōš* بریده‌باشد	ماضی‌التزامی
ber°yēnē بریده‌می‌شدند	*ber°yē* بریده‌می‌شد	*ber°ēnē* می‌بریدند	*ber°ē* می‌برید	ماضی استمراری
ber°yay ber°yēnē داشتندبریده‌می‌شدند	*ber°yay ber°yē* داشت بریده می‌شد	*ber°ī ber°ēnē* داشتند می‌بریدند	*ber°ī ber°ē* داشت می‌برید	ماضی مستمر
mawr°yân بریده می‌شوند	*mawr°yō* بریده می‌شود	*mawr°ân* می‌برند	*mawr°ō* می‌برد	مضارع اخباری
bur°yân بریده شوند	*bur°yō* بریده شود	*bur°ân* ببرند	*bur°ō* ببرد	مضارع التزامی
ber°yay mawr°yō دارندبریده می‌شوند	ber°yay mawr°yō داردبریده‌می‌شود	*ber°īmawr°ân* دارندمی‌برند	*ber°ī mawr°ō* داردمی‌برد	مضارع‌اخباری مستمر

۴-۳-۵-۶ نمود

منظور از نمود فعل بررسی انجام ساده یا تداوم و نزدیکی رویداد فعل است.

۴-۳-۵-۶-۱. نمود ساده:

در این نمود نظر به تداوم فعل نیست بلکه به سادگی انجام گرفتن آن یا یک بار انجام گرفتن آن است.

-pay kɫâšân, lıwâ pay hawrâmânī.

برای گیوه‌ی (کردی)، به «هورامان» رفت.

-pısaw barqī âmawlıwâ.

مثل برق آمد و رفت.

۴-۳-۵-۶-۲. نمود مستمر:

در این نمود سخن از تداوم یا نزدیک بودن انجام فعل در میان است:

-zawr°ōkeš ōraywana mardīmırēnē.

بچه‌هایش، از گرسنگی داشتند می‌مردند (نزدیکی).

-bemdra, nâ nâmakē nıwīsīmanwīsu.

منتظر باش (بایست)، دارم نامه را می‌نویسم (تداوم).

نمود مستمر در فعل‌های زیر مشخص می‌شود، جز اینها بقیه‌ی فعل‌ها نمود ساده دارند.

مضارع اخباری مستمر.

-lıwaymalu دارم می‌روم

ماضی استمراری مستمر

-lıway lıwēnē داشتم می‌رفتم

ماضی نقلی استمراری مستمر

-xarīg bıyēnân wâtīm wâtan. داشته ام می‌گفته‌ام

ماضی بعید استمرای نقلی مستمر

-xarīg bıyēbēnē awrdīm awrda bıyan, داشته بوده‌ام می‌آورده‌ام

پیوست (۱)[1] (فعل‌های ساده و بن آنها)

معنای مصدر	مصدر(هورامی)	بن مضارع	بن ماضی
آوردن	awrday	awr	awrd
آمدن	âmay	a / ō	âma/awma
آتش زدن	ger°nay	ger°	ger°n
افتادن	kawtay	gn	kawt
انداختن	wesay	wz / uz	wes
بستن(ماست و..)	gersay	gers	gers
باریدن	waštay	wâr	wašt
بافتن	bâfay	bâf	bâft
باختن	bâxtay	bâx / wâx	bâxt
بردن	barday	bar / war	bard
بریدن	ber°yay	wr° / ur°	ber°
بانگ‌زدن، دعوت‌کردن	čer°yay	čr°	čer°
بودن	bıyay	b / wa	b
بستن	basay	bīn / wīn	bas
برشته کردن، بو دادن	bırēžnay	brēž / wrēž	bırēšt

۱- فعل‌ها براساس معنی فارسی و الفبای آن (نخستین واج) فهرست شده‌اند.

baxš	baxš waxš	baxšay	بخشیدن
wēt	wēč	wētay	بیختن
pâš	pâš	pâšay	پاشیدن
pars	pars	parsay	پرسیدن
grēn	grē	gɪrēnay	پختن
pežgn	pežgn	pežgnay	پراکندن
pɪr°	pr°	pɪr°ay	پریدن
pīm	pīm	pīmay	پیمودن
pēč	pēč	pēčay	پیچیدن
žâkn	žâkn	žâknay	پژمرده کردن
pīšy	pīšy	pīšyay	پختن (ناگذر)
bēs	wēz bēz	bēsay	پیدا کردن - یافتن
dɪr°	dr°	der°yay	پاره کردن
puterk	puterk	puterkyay	پوسیدن
pōš	pōš	pōšay	پوشیدن
taq	taq	taqay	ترکیدن
tâš	tâš	tâšay	تراشیدن
tōq	tōq	tōqay	ترسیدن
tâw	tâw	tâway	توانستن
tars	tars	tarsnay	ترساندن
takn	takn	taknay	تکاندن
žâw	žâw	žâway	جویدن
J̌ōšn	J̌ōšn	J̌ōšnay	جوشاندن
gežy	gežy	gežyay	جنگیدن - دعوا کردن

J̌em	J̌m	J̌emay	جنبیدن
lōr°y	lōr°y	lōr°yay	چریدن
čarxy	čarxy	čarxyay	چرخیدن
tapn	tapn	tapnay	چپاندن
tekn	tekn	teknay	چکاندن
časpy	časpy	časpyay	چسبیدن
kan	kan	kanay	چیدن
čen	čn	čenyay	چیدن - ردیف کردن
čarxn	čarxn	čarxnay	چرخاندن
ždīwy	ždīwy	ždīwyay	حرکت‌کردن به‌آرامی‌تکان‌خوردن
wârd	war	wârday	خوردن
wan	wân	wanay	خواندن
r°en	r°n	r°enyay	خراشیدن ژرف
r°uky	r°uky	r°ukyay	خراشیدن سطحی
wrt	ws	wrtay	خوابیدن
	us		
r°ežn	r°ežn	r°ežnay	خراب‌کردن،به هم‌ریختن
košn	košn	košnay	خاموش کردن
f̄isy	f̄isy	f̄isyay	خیسیدن
f̄isn	f̄isn	f̄isnay	خیساندن
har°d	hâr°	har°day	خُردکردن، پودرکردن
wery	wry	weryay	خاریدن
	ury		
xow	xw	xoway	خندیدن
wâs	wâz	wâsay	خواستگاری کردن
čamy	čamy	čamyay	خمیدن

as, sân	sân	asay	خریدن
der°	dr°	der°yay	دریدن-پاره کردن
dez	dz	dezyay	دزدیدن
d	d̲	day	دادن
r°am	r°am	r°amay	دویدن
dıy	d̲y	bıyay	دیدن
bīn	bīn	dīnay	دیدن
	wīn		
dōš	dōš	dōšay	دوشیدن
dırōš	drōšy	dırōšyay	درخشیدن
wrâs	wrâz	wırâsay	دوختن
b	b	bıyay	داشتن
	w		
zân	zân	zânay	دانستن
tâwn	tâwn	tâwnay	ذوب کردن
tâwy	tâwy	tâwyay	ذوب شدن
r°ēs	r°ēs	r°ēsay	ریسیدن
yâw	yâw	yâway	رسیدن
lıw	lıw	lıway	رفتن
	l		
met	mJ̌	metay	ریختن
r°ıy	r°y	r°ıyay	ریدن
gīsn	gīsn	gīsnay	روشن کردن
r°anJ̌y	r°anJ̌y	r°anJ̌yay	رنجیدن
z	z	zay	زاییدن
žīw	žīw	žīway	زندگی کردن

sâzy	sâzy	sâzyay	ساختن (سازش‌کردن)
sōt	sōč	sōtay	سوختن (ناگذر)
sōčn	sōčn	sōčnay	سوزاندن
gēǰn	gēǰn	gēǰnay	سردواندن
sâč	sâz/sâč	sâčyay	سازگار بودن
sâw	sâw	sâwyay	ساییدن
ažnaw	žnaw	ažnawyay	شنیدن
mar°d	mâr°	mar°day	شکستن (گذرا)
mēr°y	mēr°y	mēr°yay	شکستن (ناگذر)
šemard	žmâr	šemarday	شمردن
šɪt	šōr	šɪtay	شستن
xayn	xayn	xaynay	صبر کردن - منتظرشدن
tely	tely	telyay	غلتیدن
xɪřaty	xɪřaty	xɪřatyay	فریب خوردن
wɪrat	uraš wraš	wɪratay	فروختن
kɪyâs	kyân	kɪyâsay	فرستادن
čaq	čaq	čaqay	فرورفتن
fâm	fâm	fâmay	فهمیدن
kâř	kâř	kâřay	کاشتن
koš	kš	koštay	کشتن
kēš	kēš	kēšay	کشیدن
kɪw	kow	kɪway	کوبیدن
kuy	kuy	kuyay	کوفتن
kan	kan	kanay	کندن
kard	kar	karday	کردن

gas	*gaz*	*gasay*	گزیدن–نیش زدن
gēłn	*gēłn*	*gēłnay*	گرداندن
gēł	*gēł*	*gēłay*	گردش‌کردن – تفریح
gert	*gēr*	*gertay*	گرفتن
	gīr		
âs	*âz*	*âsay*	گذاشتن، اجازه‌دادن
wɪyard	*wyar*	*wɪyarday*	گذشتن (عبورکردن)
wât	*wâč*	*wâtay*	گفتن
tâwy	*tâwy*	*tâwyay*	گداختن
gɪraw	*graw*	*gɪraway*	گریستن
gonǰy	*gonǰy*	*gonǰyay*	گنجیدن
tɪr°	*tr°*	*tɪr°ay*	گوزیدن
xɪz	*xz*	*xɪzay*	لغزیدن
larz	*larz*	*larzay*	لرزیدن
lary	*lary*	*laryay*	لرزیدن
lēs	*lēs*	*lēsay*	لیسیدن
mâł	*mâł*	*mâłay*	مالیدن
teln	*teln*	*telnay*	مالیدن – آغشتن
mân	*mân*	*manay*	ماندن
mard	*mr*	*marday*	مردن
nâł	*mâł*	*nâłay*	نالیدن
nɪy	*ny*	*nɪyay*	نهادن
nešt	*nīšar*	*neštay*	نشستن
nɪwīs	*nɪwīs*	*nɪwīsay*	نوشتن
mâs	*mâs*	*mâsay*	ورم کردن – آماس
r°ečy	*r°ečy*	*r°ečyay*	یخ‌بستن، بسیار سردشدن

پیوست (۲) [۱] (افعال پیشوندی):

واداشتن	*pana karday*
رسیدن، بالغ‌شدن، رشدکردن	*pana yâway*
به ... آمدن، برازنده‌بودن	*pana kawtay*
نیازپیدا کردن، درحال‌زایمان بودن	*pana gīryay*
مسخره کردن، به کسی‌خندیدن	*pana xoway*
طول کشیدن (زمان)، وقت‌بردن	*pana šıyay*
مبتلاشدن، مصیبت‌کشیدن	*pana âmay*
دچارشدن	*pana âmay*
ازعهده‌برآمدن	*čana âmay*
باقی ماندن از	*čana manay*
واردبودن به، دانستن	*čana zânay*
جاانداختن، بالاانداختن	*hōr wesay*
برگشتن	*hōr gēłay*
بالاآمدن، بالاپریدن، رقصیدن	*hōr âmay*
روان‌ساختن، وزیدن	*hōr karday*
به هم فشردن	*hōr filēqnay*
گلوگیرشدن، پیش آمدن، جور شدن	*hōr kawtay*
درآوردن (نهال و ...)، برکندن	*hōr kēšay*
جفتک‌انداختن، زیرورو‌کردن	*hōr šanay*
برکندن، بازکردن	*hōr kanay*
برداشتن، مخفی کردن	*hōr gertay*
ورمالیدن-بالازدن	*hōr mâłay*

نشستن، بازنشستن	*ara neštay*
ثبات یافتن، مشغول به کارشدن	*ara marzyay*
فروانداختن، پایین‌انداختن	*ara wesay*
فروافتادن	*ara kawtay*
بیرون‌کردن	*ara zenyay*
ایستادن	*ara medray*
بازنهادن، قرار دادن، نهادن	*aran ıyay*
بیرون رفتن، خارج شدن	*ara zıyay*
بازگوکردن، نقل قول‌کردن	*awa gēłnay*
رسیدگی‌کردن، بازپرسیدن	*awa parsay*
باز کردن	*awa karday*
غلتاندن، برخاک مالیدن	*awa telnay*
بازکندن	*awa kanay*
بازبستن	*awa bīnay*
ذوب کردن	*awatâwnay*
التماس کردن	*awalâłyay*
بازماندن	*awamanay*
در رفتن	*bar šıyay*
قبول شدن، درآمدن	*bar âmay*
آشکارشدن	*bar kawtay*
آشکارکردن، بروزدادن	*bar wesay*
گذراندن، به سر بردن	*bar barday*

۱- فعل‌های پیشوندی براساس هورامی و به الفبای فارسی (نخستین واج) فهرست شده‌اند.

برشمردن، بالازدن	*hōr day*
برچیدن، تعطیل کردن	*hōr čenyay*
بیزار شدن، متنفرشدن	*hōr kawtay*
وادار کردن، واداشتن	*hōr nıyay*
برانگیختن، تحریک‌کردن	*hōr xeznay*
واژگون شدن	*hōr telyay*
بردریدن	*hōr der°yay*
رقصیدن، بالا جهیدن	*hōr pır°ay*
ورشکست شدن	*hōr mer°yay*
خود را بالا بردن	*hōr kēšay*
برکندن (پوست...)	*hōr watay*
به خود اجازه دادن	*wana ēžay*
بر... افتادن	*wana kawtay*
گرفتار شدن، دیوانه شدن	*wana qōmyay*
مبتلاشدن	*wana qōmyay*
زدن، کتک‌کاری کردن	*wana day*
برنهادن، بارکردن	*wana nıyay*
رسیدگی کردن به، بازپرسیدن	*wana parsay*
رها کردن، بس کردن دست برداشتن	*wâz awrday*
آزاد شدن	*war bıyay*
مانع شدن، جلوگیری کردن	*war gertay*
آزادکردن، رها کردن	*war day*
درراندن، بیرون انداختن	*bar per°nay*
ملامت کردن، سرزنش	*pana karday*

پیوست (۳)[1] (فعل‌های مرکب)

âw day	آبیاری کردن، آب دادن
âw darday	آبیاری کردن
âw wârday	آب خوردن
ayrō karday	آتش روشن کردن
ayr gertay	آتش گرفتن
ayr day	آتش زدن، عصبانی نمودن
awr°u barday	آبرو بردن
awr°u šıyay	آبرو رفتن
asparda karday	به خاک سپردن، دفن کردن
bâd̲ karday	بادکردن
bar karday	بیرون کردن
bâz barday	پریدن با گام
baxt sōtay	بخت سوختن، مردن
bar wısay	بیرون انداختن
bân nâway	اندود کردن و صاف کردن بام
bar šıyay	فرار کردن
pēd̲â karday	پیدا کردن، یافتن
pašt bīnay	پشت بستن، اعتماد کردن
pars gertay	درازکشیدن، تکیه دادن، برگزارکردن پرسه (تعزیه)
pâ nıyay	پانهادن، وارد شدن
pu wıłsnay	پول سپردن، به حساب گذاشتن پول
pīr bıyay	پیر شدن
tōm šanay	بذرپاشیدن
tıwan šanay	سنگ زدن، سنگ پرتاب‌کردن
tēr karday	سیرکردن
ter° day	تیز دادن
tel day	غلتاندن
tēž karday	تیز کردن، تحریک کردن
takân wârday	تکان خوردن، شکه شدن
tamad̲âr bıyay	منتظر شدن
J̌am karday	جمع کردن
J̌âr°u day	جارو زدن
J̌arg sōtay	جگر سوختن، دل سوختن
čam wısay	چشم انداختن
čam wıtay	منتظر نبودن
čam bīnay	چشم بستن
čełk karday	چرک کردن
čełk wısay	چرک انداختن
čam kanay	چشم‌درآوردن
čâšt karday	غذاپختن
čanâka day	بیهوده گویی‌کردن، حرفهای بی‌سروته زدن
čan day	آمپول زدن
čam day	چشم زدن، چشم زخم (کردن)
čana ber°yay	از همه چیز دست کشیدن

۱- فعل‌ها براساس هورامی و با الفبای فارسی (نخستین واج) فهرست شده‌اند.

یک سویه شدن= فداکاری
čâx bıyay چاق شدن
čōł karday خالی کردن، خلوت کردن
dam yâwnay دهان رساندن، به چیزی رسیدن
r°anǰ day تلاش کردن
r°ıwa bıyay روداشتن
r°ıwa gertay روگرفتن، بند انداختن صورت
r°â kawtay شروع کردن، آماده شدن
r°â wısay راه انداختن
r°âna lıway راه رفتن، پیاده‌روی
r°ēk kawtay پیش‌آمدن، جور شدن
~ wısay جفت‌وجور کردن، درست کردن
zıwân sōtay زبان سوختن
کنایه از بی‌اندیشه سخن را بر زبان
راندن و پشیمان شدن
zâła lıway زهره ترک شدن
zâq dıyay خیره نگریستن
zel karday بزرگ کردن
zâm dâr karday زخمی کردن
sara wesnay پوشاندن، مسکوت گذاشتن
sara nıyay سرنهادن (به بالین)، مردن
sara tâšay اصلاح کردن سر
sara barday کنایه از خسته کردن، بی‌حوصله شدن
sud̠ wârday نزول‌خواری کردن
sara lıway بکلی گیج شدن، بی‌حوصله شدن
sar šıyay پایان یافتن میوه و ثمر،

pars karday مشورت کردن، پرسیدن
tōm tıkay ارک واژگان، (بچه‌دار نشدن)
daz day دست‌دادن، تمکن یافتن
h̠arâm wârday حرام خوردن
xawarō karday بیدارکردن
xod̠â wârday به خدا سوگند خوردن
xod̠â xod̠â karday اظهار نارضایتی کردن
xafad̠ wârday غصه خوردن
de ara kawtaył دل فروافتادن، یکه خوردن
dam bīnay دهان بستن، خاموش کردن (سکوت)
das šanay زدن، ضرب و شتم کردن
dasupâ šanay دست و پا زدن
dam šanay با پررویی حرف زدن
dımâ wısay عقب انداختن
deł sōtay سوختن
das kawtay به دست آوردن
dıd̠ân kanay دندان کندن، قطع امید کردن
dıd̠ân kēšay دندان کشیدن
das kēšay دست‌کشیدن، دست برداشتن
daz gertay خواستگاری کردن
deł karday گوش دادن‌به، اطاعت کردن
dâwâ karday طلب کردن، خواستگاری کردن
dırō day دروغ گفتن
daz ber°yay آس و پاس کردن، دست بریدن
deł mēr°yay دل شکستن (ناگذر)
dežman tâšay دشمن‌تراشی کردن

پف‌کردن و بالا آمدن مایع و ریختن‌آن
به هنگام جوش زیاد

sar day — سرکشی کردن، سرزدن

qâł karday — سروصدا کردن
qarzâr bıyay — بدهکارشدن
kalalâ bıyay — زمین‌گیر شدن
kâr wısay — کارانداختن
kal karday — ناقص کردن
kō kēšaył — باربرداشتن با پشت

gōł day — فریب دادن
gımēz karday — شاشیدن
goł karday — گل کردن
gēǰ bıyay — گیج شدن
gol bıyay — جزام گرفتن، کثیف شدن
gem karday — گم کردن
gıyân kēšay — جان کندن
gıyân day — جان دادن
gēǰ wârday — گیج خوردن، به دور خود چرخیدن
gīr karday — گیر کردن
lâ day — منحرف شدن
lâr bıyay — کج شدن
lam lıway — اسهال داشتن
lam bıyay — بچه‌دار شدن

das(z) lıway — تمکن داشتن
daz yâwnay — دست رساندن به
dard wârday — مفیدبودن، به دردخوردن
dēq karday — دق کردن
sara wârday — از بین بردن - نابود ساختن کسی
sara kēšay — سرکشیدن
sar gertay — سرگرفتن، سامان یافتن
sara mar°day — سر شکستن
šōt day — شیردادن
šōt ber°yay — از شیر گرفتن (کودک)
šar° wırratay — شر فروختن، دنبال دعوا بودن
šaq šanay — لگد زدن، پازدن
ʔâǰez karday — رنجاندن
ʔemr karday — عمرکردن،گذراندن عمر
ʔamal awrday — تولید کردن، به بار نشاندن
ʔamal âmay — حاصل شدن، به دست آمدن
ʔezer šıtay — پاک شدن از حیض
ʔezer xıway(karday) — عذرخواهی (کردن)
ʔīsâf bıyay — انصاف داشتن

farq wesay — تبعیض قائل شدن، فرق کردن
fēr karday — آموختن، عادت دادن
fir°a day — پرت کردن
fer° karday — بال گرفتن، پرواز کردن

qısa karday — حرف زدن، سخن گفتن

lam day	برآمدگی پیدا کردن (دیوار و ...)
mēwō kanay	کندن باغ مو
mas karday	مست کردن
maz bıyay	مست شدن
mōčyârī karday	نصیحت کردن
war gertay	جلوگیری کردن
wâz karday	بازکردن
wâšân karday	پریشان ساختن (مو)
wēčen karday	غربال کردن
wen metay	خونریزی (کردن)
wen karday	قتل، کشتن
wen day	خون دادن
way karday	پرورش دادن، نگهداری کردن
wešk karday	خشک کردن
wīrō karday	یادکردن، به خاطر آوردن
waz nıyay	گردو کاشتن، (کنا از تیز دادن)
hōš šıyay	از یاد رفتن
hīr barday	زگیل درآوردن
hasō bıyay	غلیظ شدن
harmân karday	کار کردن
hamīr karday	خمیر کردن
hanâsa kēšay	نفس کشیدن
hanâsa day	نفس‌زدن، استراحت کردن
yâw karday	تب کردن
yâga karday	جاکردن، جادادن
yâna ber°yay	سرقت کردن اثاثیه منزل

qasam day	قسم دادن
gasam wârday	سوگند خوردن
qut day	بلعیدن
qap gertay	گازگرفتن
qoł day	جوش آوردن
mâč karday	بوسیدن
mâteł bıyay	معطل شدن
mât karday	غمگین شدن، حیران ماندن
mus kēšay	تمایل داشتن، منت کشیدن برای آشتی
nımâ karday	نمازخواندن
nımâ barday	از نماز بردن، نجس کردن
nımâ šıyay	نجس شدن، قضا شدن نماز
nân karday	پختن نان
nân wârday	غذاخوردن
nâma barday	غیبت کردن
nân ber°yay	روزی (نان) (کسی) رابریدن
nezmō bıyay	پایین‌آمدن‌از ارتفاع، نزدیک‌ساختن و کم کردن ارتفاع
nâz kēšay	ناز کشیدن
nah̲f bıyay	سود داشتن
war day	رها کردن، آزاد کردن
war barday	آفتاب زدگی
wâ day	باد دادن
wâ barday	باد بردن، هدر رفتن
wâz awrday	دست برداشتن

wâ wârday کنایه از هیچ خوردن

wē yâwnay خود را رساندن

wē koštay خودکشی (کردن)

wał wısay اولویت بخشیدن، جلو انداختن

yâna gertay اجاره کردن منزل

دنباله پیوست (۳)-۱.

گروه اسمی + حرف اضافه + همکرد)	
رواناداختن به	*r°ɪwa wana wɪsay*
تحمل کردن، زیر باررفتن	*mel wana nɪyay*
آتش نهادن بر	*ayr wana nɪyay*
دست زدن به	*daz wana day*
ترک وطن کردن	*sara hōr gertay*
آماده کاری شدن	*qol hōr mâlay*
آستین را بالا زدن	
ردیابی کردن	*šōn hōr karday*
سر زدن به	*sar wana day*
به کار واداشتن	*kâr pana karday*

(حرف اضافه + فعل مرکب)	
به کشتن دادن	*ba košt day*
به درد خوردن	*ba dard wârday*
به کار بردن	*ba kâr barday*
به دست آوردن	*ba daz awrday*
به قرض دادن	*ba qarz day*
برکنار ساختن	*bar kanâr karday*
بر باد دادن، نابود ساختن	*bar bâḏ day*
شاگردی کردن	*war dasī karday*
ذلیل شدن (زیر دست بودن)	*čēr čapōk bɪyay*
از کارانداختن	*J̌a kâr wɪsay*
از دست دادن	*J̌a daz day*
از شیر گرفتن	*J̌a šōt ber°yay*
کنار (چیزی) راگاز گرفتن	*lâ gâz karday*
از پای انداختن	*J̌a pâ wɪsay*
از یاد رفتن	*wīr(ō) šɪyay*
از شکم افتادن (عقیم شدن)	*J̌alam kawtay*
برای کسی جفت و جور شدن	*pay r°ēk kawtay*
از دست رفتن	*J̌a das šɪyay*
از دست در رفتن	*J̌a daz bar šɪyay*

دنباله پیوست (۳)-۲.

گردن کلفتی کردن، تکبر	mel hōr°ī karday
طلوع کردن آفتاب	waratâw kawtay
آفتاب‌زدگی	waratâw barday
بدبخت شدن، خانه خراب شدن	yâna wērân bıyay

(واژه مرکب + همکرد)

اصلاح کردن (میان دو طرف)	bayn waš karday
پاره‌پاره کردن، تکه تکه کردن	pâra pâra karday
مردانگی کردن، یاری کردن	pıyâwatī karday
تکه تکه کردن	tīka tīka karday
خرابکاری کردن	xırâw kârī karday
خوش‌آمد گفتن	xayrâmay wâtay
خوش‌آمد گفتن	xayrâmay karday
خداحافظی کردن	xodâ hâfīzī karday
قرض کردن، دست به‌دست‌کردن، از این و آن وام گرفتن.	dasaw das karday
دوغ آب گرفتن (ساختن)	dōγâw gertay
در به در شدن	dar ba dar bıyay
رودربایستی کردن	r°u pâmânatī karday
روداری کردن، اذیت کردن سماجت کردن	rudârī karday
زهراب خوردن، غصه خوردن	zuxâw wârday
سرچرخاندن، تعجب کردن	sar xol day
تسلیت گفتن	sar sıłâmatī day
سرازیر کردن	sarawâr karday
شیر یا خط کردن، سکه‌انداختن (در قرعه کشی)	šēr yâ xat karday
حرف درآوردن، افترابستن	qesa waš karday

دنباله‌ی پیوست (۳)-۳(۱)

čertačert karday	چرت چرت کردن
čezačez karday	جیزجیز کردن
germagerm karday	گرم گرم کردن
gīva gīv karday	ویژویژ کردن
kezakez karday	جیزجیز کردن
qīžaqīž	جیغ وداد کردن(خانمها)
qēr°a qēr° karday	هیاهو و فریاد کردن(آقایان)
halahal karday	هل هل کردن،عجله کردن
xeša xeš karday	خش خش کردن
xerma xerm karday	خرم خرم کردن
zerma zerm	صدای کوبیدن بر چیزی را در آوردن
ser°a ser° karday	عرعرکردن
r°ema r°em karday	رم رم کردن
lura lur karday	صدای گرگ را درآوردن
J̆ik J̆ik karday	جیک جیک کردن
nuk nuk karday	صدای ناله بیمار را درآوردن
šōr°a šōr°karday	شرشر کردن

واژه‌ی مرکب (نام آوا) + همکرد

bâr°a bâr° karday	صدای درآوردن گوسفند (بع بع کردن)
bōlabōl karday	صدای خرس درآوردن، زیر لب حرف زدن
perta pert karday	پت‌پت کردن
belēsa belēs karday	صدا درآوردن مار
peska pesk karday	آرام آرام و پنهانی راه رفتن
perxa perx karday	خرخرکردن
taqa taq karday	ترق ترق کردن
truka truk karday	سوسوزدن
taka taka karday	آرام آرام حرکت کردن
merxa merx karday	صدای گرفتگی زکامی در بینی در آوردن
hufahuf karday	هوف هوف کردن
wâqa wâqa karday	واق واق کردن
tapa tap karday	تپ تپ کردن
mōqamq karday	مق مق کردن
mīŋamīŋ karday	منگ منگ کردن
wrīJ̆awrīJ̆ karday	برق زدن، درخشیدن
fīka fīk karday	سوت زدن
fīšqa fīšq karday	صدای جهیدن مایع از چیزی
žīwa žīw	جنب خوردن به آرامی

۱- پاره‌ای از فعل‌های این پیوست قابل ترجمه به فارسی نبوده، از این‌روی آواها به زبان هورامی و همکرد به زبان فارسی معنی شده است.

دنباله پیوست (۳)-۴.

fâtu f̄it karday	دوبهم زنی کردن
sōtaw pır°uz karday	سوزاندن و جزغاله کردن
hasu hōl bıyay	غلیظ شدن
qermu qâl karday	سروصدا کردن
qīzu bīz karday	اظهار تنفر کردن
lutuput karday	اخم کردن
šalu qam karday	درهم شکستن
tar°u tl̄is karday	خیس کردن
tapu tōz karday	گرد و خاک کردن
čaqu čōq karday	چانه زدن
r°utuqut karday	لخت کردن
h̲âzeru bâzer karday	حاضر کردن
tafru tunâ karday	دورانداختن
	پراکنده کردن
takânu šakân wârday	یکه خوردن، ترسیدن
h̲ašru h̲alalâ karday	شلوغ و سر و صدا کردن
qarzu qōla karday	قرض کردن

بخش چهارم: گروه اسمی

بهره‌ی اول: اسم و گروه اسمی

گروه اسمی، از یک اسم (هسته‌ی گروه اسمی) تشکیل شده که می‌تواند یک یا چند وابسته داشته باشد، پیش از شناخت وابسته، باید هسته‌ی گروه اسمی شناخته شود.

اسم: هسته‌ی گروه اسمی است که از دید ساخت واژگی در انواع زیر قابل بررسی است:

۱- ساده ـ مرکب

۱-۱. اسم ساده: اسمی است که تنها از یک تک واژ آزاد ساخته شده باشد:

چشم čam ؛ خرگوش hawrēša؛ (برگ درخت) *gaḷâ*.

۱-۲. اسم مرکب: اسمی که دست کم از دو تک واژ آزاد ساخته شده است:

نام گیاهی خوشبو warkamar؛ چشمه باد (نام چشمه‌ای در پاوه) *hânawâ*

ساختار اسم مرکب هورامی

اسم مرکب ممکن است فرایند یکی از ترکیبهای زیر باشد:

۱-۲-۱. از دو اسم: شب‌بو، نام گیاه و نامی خاص šawbō؛ نماز شب *šawnımâ*

۱-۲-۲. از اسم و صفت:

توت تره و تازه *tıfatar°ē*

سبزیهای خشک و معطر *bōwašē*

۱-۲-۳. از دو صفت (صفت + u + صفت):

خوب و بد *xâsuxırâw*

سیاه و سفید *čarma* *r°ašu*؛ خرد و کلان *werdudešt*

در جمله: *âd̲ xâsu xırâwež nıyan lâwa.*

او، خوب و بد برایش مطرح نیست (به خوبی و بدی بی‌توجه است).

۱-۲-۴. از اسم و ستاک (بن) فعل:

âd̲mīzâd̲ آدمیزاد ـ انسان

mīwīn میان بند (کمربند پارچه‌ای محلی)

۱-۲-۵. از اسم و تابع:

čâwur°âw شایعه مایعه،

tıwanumıwan سنگ منگ

۱-۲-۶. از دو نام آوا: یکی از برجسته‌ترین نمودهای اسم مرکب هورامی، بسامد بالای دو نام آواها است، به گمان نگارنده در کمتر زبانی اولاً با چنین ترکیبی اسم مرکب ساخته می‌شود، ثانیاً در هر مورد اسم مرکب پیوندی ژرف با واقعیت بیرونی آن ندارد، به بیانی دیگر نام آواها از واقعیت عینی آوا دور بوده و طبیعی به نظر نمی‌رسند، ثالثاً این نام آواها در جایگاه قیدی یا شبه جمله قرار ندارند، در حالی که تمام این سه ویژگی را به صورت بالقوه و فعال در نام آواهای مرکب هورامی می‌توان دید، البته چنین نظری تنها یک برداشت است و نیاز به تحقیقی وسیع‌تر و دقیق‌تر دارد.

مثال: فریاد و هیاهوی مردان *qēr°a qēr°*؛ فریاد و هیاهوی زنان به هنگام گریه و یا ... *qīžaqīž*
عوعوکردن سگ *h̲apah̲ap*؛ نام آوا بیانگر صدای زنبور *gīzagīz*.

۱-۲-۷. از دو بن فعل: تحت‌اللفظی (بگیروبکش)، طول و تفصیل دردسر، کشمکش *gērawkēša*
hâtu nahât آمد نیامد (تقدیر، شانس)

۱-۲-۸. از نام آوا و اسم:

taqadaf ضربه و صدای دف

۱-۲-۹. از دو ضمیر:

amnutō من و تو (جدایی)

۱-۲-۱۰. از صفت و اسم:

r°ašawâ سیاه باد *suratırī* شاتوت

۲- مشتق

۲-۱. اسمی که وند (وابسته) ندارد، ساده است.

جو *yawa*؛ جیب شلوار *gīfâna* ؛ خانه *yâna*

۲-۲. اسمی که در ساختمان آن، وند دیده شود، مشتق است.

پیشوند، میانوند، پسوند به عنوان تکواژهای اشتقاقی یا مشتق ساز شناخته هستند، در هورامی ـ در ساخت اسم مشتق ـ هر سه مورد کاربرد دارند، ولی از میان آنها اسمهای مشتق (پسونددار)، کاربردی بیشتر و فراگیرتر دارند.

اسمهای مشتق هورامی در گونه‌های زیر شناخته شده‌اند:

۲-۲-۱. ē، اسم + ē (نشانه‌ی جمع): دستها *dasē* ؛ قلمها *qaḷamē*

۲-۲-۲. a، اسم + a: دسته *dasa* ؛ نیکی، خوبی *xâsa*

۲-۲-۳. anya، اسم + anya: زردینه *zardanya* ؛ سفیده *čarmanya*

۲-۲-۴. ay، اسم + ay: ـ(به وزن، به اندازه) *saŋay*

۲-۲-۵. â، صفت + â: عوض، پاداش *ʔaywazâ* ؛ سرما *sardâ*

۲-۲-۶. âṯ، اسم + âṯ: حوضچه *ẖawzâṯ*

۲-۲-۷. ây، صفت + ây: سبزینگی، سبزه‌زار *sawzây*

سیاهی *r°ašây*

۲-۲-۸. âna، اسم + âna: ماهیانه *mâŋâna*

۲-۲-۹. ân، اسم + ân: شاخ ـ شاخه *laqân*

۲-۲-۱۰. ân، اسم + ân (نشانه جمع):

مردها *pıyâkân*

بچه‌ها (معرفه) *zaw r°ōkân* / بچه‌ها (نکره) *zawr°wân*

۲-۲-۱۱. âlē، اسم + âlē:

(بازی) زیر توپ زدن *šaqâlē*

عروسک بازی کودکان، نام آوازی محلی *waywaw bâlâlē*

۲-۲-۱۲- *ī*، اسم یا صفت *ī*:

hâmsâyī همسایگی

dōsī دوستی

šētī دیوانگی

mezurī مزدوری - کارگری در منزل

۲-۲-۱۳. *īǰē*، + صفت + *īǰe*:

surīǰē سرخک

۲-۲-۱۴. *īna*، اسم + *īna*،

šalmīna نام غذایی محلی (مخلوطی از بلغور و شلغم)

۲-۲-۱۵. *ka* و *kē* (نشان معرفه)، اسم + *ka* یا *kē*:

yânaka خانه (معرفه)؛ *hēřaka* تخم مرغ، *panērakē* پنیر

۲-۲-۱۶. *gâ*، اسم + *gâ*: *bayragâ* محل گردآمدن گله

قلعه‌گاه، نام خاص (روستایی در حوالی پاوه) *qałâgâ*، *sawrōgâ* پهن‌گاه

۲-۲-۱۷. *sēr*، صفت + *sēr*:

garmasēr گرمسیر

۲-۲-۱۸. *sân*، اسم + *sân*:

kor(d) sân کردستان ـ سنندج

kōysân کوهستان

۲-۲-۱۹. *kłē*، اسم + *kłē* ([k] میانجی است):

ǰōkłē جوی کوچک

۲-۲-۲۰. *gâr*، اسم + *gâr*:

šawgâr طول شب ـ شب هنگام

r°ōzgâr روزگار، طول روز

۲-۲-۲۱. *ǰīła*، اسم + *ǰīła*:

bânǰīła بامک، سکویی کوچک در کنار بام

۲-۲-۲۲. lē، اسم + lē (پسوند تحبیب):

بابا (با بار عاطفی) *bâbalē*

مادر، مادربزرگ *ad̲âlē*

۲-۲-۲۳. la، اسم + la (پسوند تحبیب و مهربانی)

عمو (ی مهربان) *mâmōla*

۲-۲-۲۴. čťa، اسم + čťa:

باغچه *bâxčťa*

۲-۲-۲۵. d̲ân، اسم + d̲ân:

یخدان، چمدان بزرگ و آهنی *yaγd̲ân*

۲-۲-۲۶. ťa، اسم یا صفت + ťa:

بزغاله *bezťa*

سفیدفام *čarmla*

۲-۲-۲۷. ťē، اسم یا صفت + ťē:

دختر ـ دخترک *kmâčťē*

از اصطلاحات شکسته‌بندها (جابه جایی استخوانهای ریز) ـ کوچولوها *werdaťē*

۲-۲-۲۸. ana، صفت + ana:

بندی پارچه‌ای که برای بستن کودک در گهواره کردی به کار می‌رود *daz pēčana.*

۲-۲-۲۹. bân، اسم + bân:

سایه‌بان *sâyabân*

نگهبان *negâbân*

۲-۲-۳۰. wâna، اسم + wâna :

پیش‌بند کودک *war wâna*

انگشتر *kelk wâna*

۲-۲-۳۱. war، اسم + war :

جانور *J̌ânawar*

۲-۲-۳۲. wâla، اسم یا صفت + wâla:

zard wâła زنبور

werda wâla خرده اجناس که دوره‌گردها می‌فروشند

۲-۲-۳۳. watī، اسم + watī:

pıyâwatī احسان و نیکی، مردانگی

۲-۲-۳۴. wân، اسم + wân:

pâławân پهلوان

bâxawân باغبان

malawân شناگر ـ ملوان

۲-۲-۳۵. yâna، اسم یا صفت + yâna:

šâdyâna مجلس شادی

pâwayâna به شیوه‌ی پاوه‌یی ها

۲-۲-۳۶. yânē، اسم یا صفت + yânē:

zaŋyânē (منجوق) دانه‌های ریز شیشه‌ای و ..

qadīmyânē (مؤنث) به شیوه‌ی قدیمی‌ها

۲-۲-۳۷. yarī، اسم + yarī:

wazyarī اجاره کردن گردوهای سر درخت

šanyarī دستمزد تکاندن گردوها ـ نام پیشه‌ی تکاننده‌ی گردوها

۲-۲-۳۸. yatī، اسم + yatī:

kor°yatī (دوران پسری، پسر بودن)

žanyatī زنانگی

۲-۲-۳۹. ay، بن ماضی یا بن مضارع + ay (مصدر):

barday بردن

nıwīsay نوشتن

kanay کندن

۲-۲-۴۰. gar، اسم + gar:

kârīgar کارگر

۲-۲-۴۱. garī، اسم + lī + garī:

čâwlīgarī تقلید، چشم هم چشمی

۲-۲-۴۲. âk، بن مضارع + âk:

pōšâk پوشاک

xōrâk خوراک

۲-۲-۴۳. wâtī، اسم یا صفت + wâtī: âγawâtī آقایی ـ آقایانه (باغرور)

۲-۲-۴۴. ân، اسم + ân + اسم: sarânsar سراسر، par°ânpar° طول ـ سراسر

warân war هم سنگ ـ مقابل

۲-۲-۴۵. mân، mân + اسم + a؛ mâŋâwa ماده گاو

۲-۲-۴۶. mâ، mâ + اسم: mâhara خرماده

۲-۲-۴۷. hâm، hâm + اسم: hâmzamâ باجناق

۲-۲-۴۸. awa، awa + اسم (مصدر): awa wâtay باز گفتن

۲-۲-۴۹. hōr، hōr + اسم (مصدر): hōrkēšay بیرون آوردن درخت و ...

۲-۲-۵۰. ara، ara + اسم (مصدر): ara nıyay قرار دادن، نهادن

۲-۲-۵۱. bar، bar + اسم (مصدر): bar âmay قبول شدن

۲-۲-۵۲. pana، pana + اسم (مصدر): pana karday سرزنش کردن

۲-۲-۵۳. ana، ana + اسم (مصدر): ana karday پوشیدن، در برکردن

۳- مفرد ـ جمع

۳-۱. اسم مفرد:

مفرد اسمی است که بر یکی دلالت کند، در هورامی بی‌نشانه است:

aŋusa انگشت؛ žaražī کبک

۳-۲. اسم جمع:

جمع بر بیش از یک اسم دلالت می‌کند و معمولاً در پایان خود نشانه دارد.

yânakē خانه‌ها؛ čoy چوبها

نشانه‌های جمع‌ساز هورامی عبارتند از:

(۱) [ē]؛ نشانه‌ی جمع در اسم‌هایی که به همخوان پایان یافته‌اند [ē] است.

mar°ē غارها؛ tamâtē گوجه فرنگی‌ها

(۲) در اسمهایی که به واکه [a] ختم می‌شوند، نشانه‌ی جمع جایگزین [a] می‌شود و آن

را حذف می‌کند:

ša'ma شمع ⟶ ša'mē شمع‌ها

(۳) هر گاه اسم مختوم به واکه [â] باشد، نشانه‌ی جمع به صورت [ay] ظاهر می‌شود، یعنی واکه [â] به [a] تبدیل می‌شود و [y] پایانی به آن افزوده می‌گردد:

gaŕâ برگ ⟶ gaŕay برگها

(۴) در اسمهایی که واکه [o]، پایانی است، نشانه‌ی جمع به شکل [ōy] ظاهر می‌شود:

r°o روز ⟶ r°ōy , lâlo دایی ⟶ lâlōy

و اگر [ō] واکه‌ی پایانی باشد، تنها [y] بدان افزوده می‌شود:

r°adyō رادیو ⟶ r°adyōy

(۵) در اسمهایی که با واکه [u] پایان می‌یابند، نشانه‌ی جمع بـه صـورت [wē] ظـاهر می‌شود:

žužu جوجه‌تیغی ⟶ žužwē جوجه تیغی‌ها

(۶) [ī] اگر واکه‌ی پایانی باشد، در ساخت جمع حذف می‌شود و نشانه‌ی جمع (ē) با میانجی [y] ظاهر می‌شود:

geǰī پیراهن ⟶ geǰyē پیراهنها

wenī خون ⟶ wenē خونها

۴- معرفه ـ نکره

۴-۱. اسم معرفه:

معرفه اسمی است که نزد شنونده و گوینده شناخته است. در هورامی دو گونه است: نشانه‌دار، بی‌نشانه:

۴-۱-۱. نشانه‌دار:

در هورامی (گویش پاوه‌یی) سه تکواژ وابسته معرفه‌ساز اسمند:

۴-۱-۱-۱. [-ka]:

اگر اسم به واکه‌های [a]، [â]، [o]، [ō]، [u]، ختم شود و مؤنث نباشد، این تکواژ [-ka] پس از واکه ظاهر می‌شود:

آن عمو *mâmōka*، آن پا *pâka*؛ آن خانه *yânaka*

۴-۱-۱-۲. [-kē]

اگر واژه مؤنث باشد و به واکه ختم شود، تکواژ [-kē] در معرفه ساختن اسم به کار می‌رود:

آن دختر *kınâčakē*، آن پنیر *panērakē*

در صورتی که واژه با واکه‌های [ī]، [ē] پایان یافته باشد نخست، واکه بدل به [a] شده، سپس تکواژ [-kē] معرفه‌ساز ظاهر می‌شود:

bâxē باغها ⟶ *bâxakē* آن باغها

wazī گردو ⟶ *wazakē* آن گردوها

۴-۱-۱-۳. [-aka]:

واژه اگر به همخوان پایان یافته باشد، [-aka] تکواژ معرفه‌ساز است:

آن باغ *bâxaka*، آن کوه *kašaka*، آن پسر *kor°aka*

● واژه‌های دخیل که وارد زبان هورامی می‌شوند، معمولاً جامه‌ی مذکر بر تن می‌کنند، در نتیجه تکواژ وابسته برای معرفه ساختن آنها همواره [-ka] یا [-aka] است:

آن دوربین *durbīnake*؛ آن ماشین *mâšīnaka*

●● [a] و [ē] در پایان اسم معرفه به ترتیب نشانه‌ی مذکر و مؤنث بودن واژه است (رک. ۵).

۴-۱-۲. بی‌نشانه:

این گونه در اقسام زیر قابل شناخت است.

۴-۱-۲-۱. اسم خاص:

hawrâmân هورامان

mehamad محمد

۴-۱-۲-۲. موصوفِ صفت‌های اشاره:

īkâra این کار

۴-۱-۲-۳. اسمی که پیشتر نزد شنونده و گوینده شناخته بوده است:

kor° âmō wēšara پسر به حال خودش برگشت (به هوش آمد)

۴-۱-۲-۴. اسمی که پس از آن مضاف‌الیه، صفت، بدل و یا جمله‌ی پیرو بیاید:

čenuru šâhōy «چنور» شاه کوه (نام گیاهی خوشبو و علوفه‌ای)

-zawr°ōy žīr palpeštu bâbay šan. فرزند عاقل یاریگر پدرش است.

-ʔemar, kor°u lâlō ʔlī nâwašan. عمر، فرزند دایی علی مریض است.

-dukânay nâ «sardēna» bēm , wıratem. مغازه‌ای که در «سرده» داشتم فروختم.

۴-۲. نکره:

اسمی که برای شنونده و (معمولاً) گوینده ناشناخته باشد، نکره در هورامی با تکواژ پایانی شناخته است و متناسب با واج پایانی واژه متغیر است.

۴-۲-۱. هرگاه واژه به همخوان ختم شود. نشانه‌ی نکره [-ay] یا [-ēwa] است:

kašay کوهی ؛ kašēwa یک کوهی ؛ qısay/qısēwa سخنی

۴-۲-۲. اگر واژه با واکه [a] پایان یافته باشد. با نشانه [-ay] و یا [-ēwa] نکره می‌شود:

baray دری ؛ barēwa یک دری

۴-۲-۳. اگر اسم با واکه‌ی پایانی [u] ظاهر شود، [u] به [wē] تبدیل شده، سپس نشانه‌ی نکره [wa] به آن افزوده می‌شود، یا پس از تبدیل [u] به [w]، تکواژ نکره‌ساز [-ay] بدان افزوده می‌گردد:

mu مو ⟶ mwēwa مویی، یک مویی

mu مو ⟶ mway مویی

žužu جوجه تیغی ⟶ žužwēwa / žužway یک جوجه تیغی

۴-۲-۴. اگر واکه پایانی واژه [ī] باشد، اسم نکره به این صورت ظاهر می‌شود:

[ī] به میانجی [y] تبدیل شده، سپس تکواژ نکره‌ساز [-ay] یا [ēwa] به واژه پیوسته می‌شود:

qâzī قاضی ⟶ qâzyay / qâzyēwa قاضیی

۴-۲-۵. آن‌گاه که اسم به واکه [o] یا [ō] ختم می‌شود، اسم نکره با میانجی [y] و تکواژ نکره‌ساز [-wa] ظاهر می‌شود:

čō چوب ⟶ čōywa چوبی (یک)

r°o روز ⟶ r°oywa روزی (یک)

۴-۲-۶. اسم‌هایی که مصوت پایانی آنها [â] است، نخست [â] به [a] تبدیل شده، و تکواژه نکره‌ساز همراه میانجی [y] به واژه افزوده می‌شود:

r°â راه ⟶ r°aywa راهی (یک) ؛ dagâ ⟶ dagaywa دهی

۲-۴-۷. اسم‌هایی که به واکه [ē] ختم می‌شوند، پسوند نکره‌ساز [-wa] می‌گیرند:

tamâtē گوجه‌فرنگی tamâtēwa گوجه فرنگی (یک)

ǰuǰale جوجه ǰuǰalēwa جوجه‌یی (یک)

با توضیحاتی که داده شد، می‌توان گفت که نشانه‌ی نکره در هورامی دو تا است، یکی معادل «ی» فارسی [-ay] و دیگری معادل، «یک + ... + ی» [-ēwa].

kıtēway کتابی : kıtēwēwa یک کتابی

۵- مؤنث ـ مذکر

از ویژگی‌های برجسته‌ی هورامی، تقسیم‌پذیری اسم به اعتبار جنس است. اسم در حالت عادی به مؤنث، مذکر و خنثی تقسیم می‌شود ولی وقتی که نشان معرفه به اسم افزوده می‌شود اسم هورامی یا مذکر است و یا مؤنث.

goł گل (خنثی)، gołaka آن گل (مذکر) ؛ maŋakē آن ماه (مؤنث)

تشخیص و تمییز اسمهای مؤنث از مذکر جز آنچه که ظاهر است، در هورامی برای غیر اهل زبان بس دشوار و پیچیده است. زیرا مذکر یا مؤنث بودن اسمها به ویژه اسمهای مذکر یا مؤنث مجازی، سماعی است و گویشوران آن را به طور ناخودآگاه فرا می‌گیرند و درست به کار می‌برند. مشکل تمییز اسمهای مذکر یا مؤنث مجازی در مراحل آغازین یادگیری برای کودکان هورامی به شکل اشتباهات پیاپی رخ می‌نماید. کودکان در مراحل اولیه با دشواری و

ابهام اسمها و صفتها را با فعلها منطبق می‌سازند. اما با توجه به تحقیقی که پژوهنده در مورد صدها اسم هورامی انجام داده، روشی علمی ـ کاربردی را برای تشخیص جنس اسمها کشف کرده است، فایده عینی این کار سهل نمودن فراگیری هورامی برای دیگران است.

راه تشخیص اسمهای مؤنث و مذکر پس از شناخت ویژگی‌های مذکر و مؤنث خواهد آمد:

۵-۱. مؤنث

اسم مؤنث در اقسام گوناگون زیر ظاهر می‌شود:

۵-۱-۱. مؤنث لفظی حقیقی:

اسمی که معنای واژه بر ماده بودن دلالت می‌کند و نام انسان یا جاندار ماده است:

meryama مریم ، *zanīrē* زنیره

karga مرغ ، *čēřī* کبک ماده

۵-۱-۲. مؤنث مجازی:

نام انسان یا حیوان ماده نیست ولی از قانونمندیهای اسم مؤنث حقیقی پیروی می‌کند، معمولاً اسمهای مؤنث هورامی پس از پایان واژه [a] می‌گیرند:

qalama قلم ، *nâna* نان *gonâ?a* گناه

راه شناخت اسمهای مؤنث از مذکر:

۱-۱. اگر نشانه‌ی معرفه [-ka] یا [-kē] را به پایان واژه با شرایطی که در (ش ۴) آمد، بیفزاییم، اسمی که با [-kē] معرفه می‌شود، مؤنث است، نشانه‌ی مؤنث در تکواژ پیوسته [ē] می‌باشد.

mar°a ⟶ *mar°akē* (مؤنث) آن غار

šēlânē ⟶ *šēlânakē* (مؤنث) آن زردآلو

- نشانه [ē] پس از [k] بر دو مقوله‌ی دستوری متفاوت دلالت دارد:

(۱) نشانه‌ی مؤنث بودن اسم است. دختر *kınâčē*

(۲) نشانه جمع است (رک، ش ۳) دخترها *kınâčē*

۲- اسم را در جایگاه نهاد قرار داده سپس فعل مناسب در شکل ماضی نقلی مجهول که سوم شخص مفرد باشد، در بافت جمله‌ای می‌گذاریم، اگر واکه [a] پایانی در فعل ظاهر شد، آن اسم مؤنث است در غیر این صورت مذکر.

-mâŋa gīryayna (مؤنث) ماه گرفته شده است

-r°ōǰyâr giryân. (مذکر) خورشید، گرفته شده است

-wını̄ meǰyayna (مؤنث) خون، ریخته شده است

-puł meǰyân (مذکر) پول، ریخته شده است

۳- در فعلهای ناگذر، کافی است اسم را فاعل (نهاد) جمله‌ای که فعل ماضی نقلی سوم شخص مفرد دارد قرار می‌دهیم، اگر واکه [a] در پایان فعل ظاهر شد، اسم مؤنث و گرنه مذکر است:

âwī lıwayna (مؤنث) آب، رفته است

qâłâw lıwân (مذکر) کلاغ، رفته است.

۴- اگر برای اسم صفتی بیاوریم، مذکر و مؤنث بودن موصوف در صفت نشان داده می‌شود زیرا صفت و موصوف در هورامی در جنس و ... با یکدیگر مطابقت می‌کنند، بنابراین اگر پس از صفت نشانه تأنیث [a] ظاهر شد، اسم مؤنث است در غیر این صورت مذکر است:

kor°ī xâs (مذکر) پسر خوب، *kınâčē xâsa* (مؤنث) دختر خوب

kašī barz (مذکر) کوه بلند، *tıfī barza* (مؤنث) توت بلند (درخت)

۵-۲. مذکر

اسمی که بر نرینگی واقعی و یا غیر واقعی دلالت کند، مذکر است. اسم مذکر در هورامی از نظر بسامد نسبت به مؤنث بسیار بالاتر است، به نظر می‌رسد که علّت آن دو موضوع زیر باشد:

(۱) واژگان دخیل که غالباً از زبان فارسی و یا عربی و دیگر زبانها به دایره‌ی واژگان هورامی

می‌پیوندند، معمولاً با تکواژ وابسته [a] که بر مذکر بودن اسم دلالت می‌کند، ظاهر می‌شوند. (۲) نگاه هورامی زبانان به جهان و در نتیجه اسمهای آن بیشتر نگاهی مذکر نگرانه بوده است که در مقایسه با گویش دیگر هورامی (هورامان تخت و نوسود) که نگرش مؤنث نگرانه دارند روشن می‌سازد که چرا در گویش پاوه‌یی اسمهای مذکر از بسامد بیشتری برخوردارند.

به مثالهای زیر توجه کنید:

mâšīnaka kawt r°â آن ماشین راه افتاد (مذکر)

mēzaka âsenīn bē. میز، آهنی بود (مذکر)

۵-۲-۱. معمولاً نشانه‌ی مذکر در هورامی [a] است که پس از همخوان [k] که در گروه همخوان [aka- نشانه‌ی معرفه بودن اسم]، ظاهر می‌شود. [a] در این گروه همخوان که واکه‌ای پایانی است مذکر بودن اسم را نشان می‌دهد، همچون مؤنث، مذکر نیز به مجازی و حقیقی تقسیم می‌شود:

pıyaka (حقیقی) آن مرد (حقیقی) ؛ *gol̄aka* (مجازی) آن گُل (مجازی)

yânaka keryâwa. خانه ساخته شد (مذکر)

جدول زیر پاره‌ای از اسم‌های مذکر و مؤنث را نشان می‌دهد:

معنی واژه	اسم هورامی (مؤنث)	معنی واژه	اسم هورامی (مذکر)
ماه	*mâŋa*	خورشید	*r°ōJ̆yâr*
روباه	*r°ıwâsī*	ستاره	*hasâra*
کبک	*žaražī*	اسب	*ʔasp*
مرغ	*karga*	خروس	*karašēl̄*
سگ ماده	*tânJ̆ya*	سگ	*tuta*
سیب درختی	*sâwī*	انار	*hanâr*
گندم	*ganma*	جو	*yawa*
انگور	*hâl̄ē*	غوره	*qōra*

han̲n̲ī	هندوانه	wazī	گردو
xıyâr	خیار	tamâtē	گوجه فرنگی
kowâ	کت محلی مردانه	pântōłē	شلوار کردی (محلی) مردانه
sexma	جلیقه‌ی بی‌آستین زنانه	pâwarē	شلوار کردی زنانه
pıyâ	مرد	žanī	زن
geǰī	پیراهن	kłâwa	کلاه
mıła	موش	mašī	مگس
kıtēw	کتاب	mâhya	ماهی
mâr	مار	mazukī	مارمولک
yâna	خانه	belčī	زالزالک
mâzıłōx	جانمازی پشمی	qâłya	قالی
r°ō	روز	šawa	شب
qâlâw	کلاغ	kâwatrī	کبوتر
šâr	شهر	dagâ	ده، روستا
bâwâ	پدربزرگ	dâd̲â	مادربزرگ
dawrī	بشقاب	nâna	نان
głōp	لامپ	lama	شکم
sōba	بخاری	âwī	آب
kaš	کوه	dōla	دره‌باز
dıma	دنبه	čâštī	غذا
goł	گل	dır°ē	خار
dō	دوغ	karē	کره
gīwâw	گیاه	tıwanī	سنگ
das	دست	tuta	دماغ
nâxun	ناخن	aŋusa	انگشت
hamīr	خمیر	ârdī	آرد

hēṫa	تخم‌مرغ	hara	خر
bara	در، درگاه	gīfâna	جیب شلوار
hâna	چشمه	baya	به
gaṫâ	برگ درخت	kulakē	کدو
čanâka	چانه	čırâwī	چراغ
čōṫka	چوب	čanī	سوزن، آمپول
wârân	باران	warwa	برف
kola	ملخ	pušaṫa qen̠n̠ē	سنجاقک
čamča	قاشق	xanǰara	خنجر
warm	خواب	wēžē	خمیازه
kelkwâna	انگشتر	čaqâlē	چغاله بادام
nara	درخت بلوط	šēṫânē	زردآلو
ǰâmōṫa	کاسه	qeŋarī	کنگر
dâl	عقاب سیاه	wârōka	مرغ کوچک
fir°uǰ	خروس کوچک	ǰuǰlē	جوجه
warg	گرگ	čâṫaquta	چاه عمیق، دخمه
čam	چشم	h̠awša	حیاط
gala	گلّه	mrīčlē	گنجشک
mezgī	مسجد	nımâ	نماز
bân	بام	dâna	دانه
paṫâša	ترکش	gonâʔ̠a	گناه
aql	عقل	nıwayī	نخود
dasmâṫ	دستمال	xanē	حنا
âsmân	آسمان	tanâfa	طناب
hanǰīr	انجیر	bâyīnǰânē	بادمجان
hanâsa	نفس	srīŋyâ	متکا

توپ	tōpa	تشک	dōšaka
قوطی	qetwa	دندان	dıdân
تمشک وحشی	dudelqī	پنجره	dalâqa

۶- خاص ـ عام

۶-۱. خاص

اسمی که نه جمع بسته می‌شود و نه نکره می‌شود، اسم خاص است.

حسن‌آباد *hsanâwâ* ، خورشید *r°ōǰyâr* ، فریدون *fara*

● گاه ممکن است، اسم خاص جمع بسته شود ولی نکره نمی‌شود.

●● شمار در اسم خاص، هم با صفت‌های شمارشی بیان می‌شود و هم با نشانه جمع:

- *yarē hasanē kałâsēwana bēnē.*

سه تا حسن در یک کلاس بودند

- *mâčân mahmudē gēlēnē, walēm pâsa nıyan.*

می‌گویند: محمودها کم خردند، ولی اینطور نیست.

●●● در گویش پاوه‌یی، پاره‌ای از اسمهای خاص (اشخاص) به دو گونه ظاهر می‌شوند: گونه‌یی عادی و معمولی، گونه‌یی شکسته (اختصاری) با منظورهایی خاص.

در سیاهه‌ی زیر ظهور دوگانه‌ی پاره‌ای از اسمها دیده می‌شود. معمولاً کاربرد نوع دوم در موارد: خشم و غضب، تحبیب، توهین و تحقیر، ترحم و نفرت و یا بی‌هیچ منظوری عاطفی و صرفاً سهولت در تلفظ به کار می‌رود. برخی از اسمها دو یا سه گونه‌ی شکسته دارند.

اسم در فارسی	تلفظ شکسته (اختصاری)	تلفظ اختصاری	تلفظ معمولی اسم خاص
آمنه	amē/âmē	amnē	âmīnē
ابراهیم	ībel/bela	ība	ebrâhīm
اسدالله	–	asa	asadellâ

askan̲n̲ar	aska	askan̲n̲ara	اسکندر
īsmayl	īsmayla	ʔ̱esa	اسماعیل
ah̲mad̲	ah̲a	axel/xola	احمد
agbar	aka	aga/agbara	اکبر
bârâm(a)	bâla	bâkel	بهرام
bōhlul	bâruř	–	بهلول
bēnâm	–	–	بهنام
badēʔ̱a	badē	–	بدیعه
parī/parya	parē	–	پری
taqī	taqa	–	تقی
J̌ahâŋīr	J̌ahâna	J̌aka	جهانگیر
J̌amšēr	J̌ama	J̌amšēra	جمشید
J̌alil	J̌ala	–	جلیل
h̲asan	h̲asana	h̲eska	حسن
h̲abīb	h̲ayba	h̲aba/h̲abel	جیب، حبیب‌الله
xadīJ̌ē	xaJ̌ē	xaJ̌lē	خدیجه
xân̲zâd̲a	xân̲zalē	xâzē	خانزاد
r°aʔ̱nâ	r°aʔ̱la	r°aʔ̱ē/r°aʔlē	رعنا
r°azâ	r°azâla	–	رضا
r°ah̲īm(a)	r°ah̲a	–	رحمت، رحمت‌الله
zebayd̲ē	zebē	–	زبیده
zaynaba	zēnawa(ē)	-	زینب
zēnata	zītē/zitka	zīnatē	زینت
zēwâ	zēwâlē	–	زیبا
zârâ	zârâlē	–	زهرا
zakyē	zakē	–	زکیّه

sârâ	sârē	sârâlē	سارا
sa?eɫɫâ	sa?a	–	سعدالله
sa?âdata	sa?ē	–	سعادت
sayfadīn	sayfa	–	سیف‌الدین
šamsya	šamē	šamâla	شمسی (شمسیه)
šamsadīn	šamsa	šama	شمس‌الدین
soγrâ	soγē	soγrâlē	صغرا
tal?ata	talē	–	طلعت
?alī	?alya	–	علی
?âref	?ârfa	?âra	عارف
?âdeɫē	?aɫɫē	–	عادله
?īsâ	?īsâla	–	عیسی
?awdeɫɫâ	?aba	?awda	عبدالله
alīmhamad	ala	alek	علی محمد
awlkarīm	?awka	awlka/?awkel	عبدالکریم
?esmân	?esmâna	?esa	عثمان
γolâm(a)	xolâma	-	غلام
γarīw	γara	-	غریب – محمدغریب
faraydun(a)	fara	–	فریدون
farâsata	farē	–	فراست
fânōza	fânē	-	فانوس
fatheɫɫâ	fata	fatka	فتح‌الله
pīrōz(a)	pīzē	–	فیروزه
farībōrz	farīwar	-	فریبرز
qorwânī	qola	-	قربانی
qâder	qâla	qâlek	قادر

kobrâ	*kobē*	–	کبری
kaykâwsa	*kaykel*	-	کیکاووس
kâmīl	*kâmīla*	–	کامل
golemh̲amad̲	*gola*	-	گل محمد
meh̲amad̲	*h̲ama*	*h̲amad̲a*	محمد
mesafâ	*safâ/safâla*	*mečа*	مصطفی
maJ̌id̲	*maJ̌a*	-	مجید
marzeyē	*marzē*	-	مرضیه
mh̲sumē	*mah̲sē*	-	معصومه
h̲amayza	*h̲amâzīz*	*âzala*	محمدعزیز
h̲amad̲mīn	*h̲amla*	*h̲amd̲mīna*	محمدامین
maynīsâ	–	–	ماه نساء
nabī	*nabīla*	-	نبی
hâdī	*hâdīla*	-	هادی
yōsef	*yōsō*	–	یوسف
yōns(a)	*yōnē*	–	یونس
yâqō	*yâqōla*	–	یعقوب

۶-۲. عام

اسمی که بتوان آن را جمع بست و نکره شود، عام است؛ به عبارت دیگر اسمی که خاص نیست دختر *kmâčē*، درس *darz*، مرد *pryâ*، گیاه *gīwâw*، ده *dagâ*.

■ پاره‌ای از اسمهای عام در گویش پاوه‌یی به سبب کاربرد ویژه‌ای که دارند در شمار اسمهای خاص قرار گرفته‌اند مثال:

بخش شمالی پاوه *dagâ* ⟵ ده *dagâ* (۱)

نام شرقی‌ترین محله‌ی پاوه *sardē* ⟵ بالای ده *sardē* (۲)

J̌âd̲a xâkī ⟵ جاده‌ی خاکی *a J̌âd̲xâkī* (۳)

نام یکی از خیابانهای شهر پاوه که پیشتر خاکی بوده

کاربرد ویژه آنها به معنی علم شدن و خاص شدن آنهاست؛ به عنوان مثال اگر کسی در میدان مرکزی شهر، بخواهد به محله فرازین شهر برود کافی است به تا کسی بگوید: (ده، روستا) *dagâ* ، هر چند *dagâ* در کاربردی غیر از این به معنی روستا یا ده است. اما در میان گویشوران پاوه‌یی در شمار اسمهای خاص است.

۷- اسم مصدر و حاصل مصدر

۷-۱- اسم مصدرهای هورامی درگستره ساخت، در شکل‌های گوناگون زیر قابل بررسی هستند:

۷-۱-۱. اسم + *u* + بن ماضی: بر چیزی کوفتن ـ ضربه و کوفتن *zermukot*

۷-۱-۲. (بن مضارع + *a*) + (بن مضارع + *âlē*): سرسره بازی *xeza xezâlē*

۷-۱-۳. بن ماضی + *aw* + بن ماضی: نشست و برخاست *hōrzaw aranešt*

۷-۱-۴. بن ماضی + *u* + بن ماضی + *âr*: *koštukoštâr*

۷-۱-۵. بن ماضی + *âr*: *dīdâr*

۷-۱-۶. بن ماضی: بارش *wašt*

۷-۱-۷. بن ماضی + *u* + بن مضارع: سوختن و جزغاله شدن *sōtupr°uz*

۷-۱-۸. بن مضارع + *a*: لرزش *lara*

۷-۱-۹. بن مضارع + *u* + اسم: پرسیدن ـ پرس وجو *parsu J̌ɪwâw*

۷-۱-۱۰. فعل مضارع + *ō* + فعل مضارع: آمد وشد ـ رفت و آمد *âmōšɪya*

۷-۱-۱۱. فعل امر + *aw* + فعل امر: تفصیل دادن (کش و قوس) *gēraw kēša*

حاصل مصدرها:

(۱) اسم + *yī*: مردی *pɪyâyī*

(۲) اسم + *yatī*: زنانگی، زن بودن *žanyatī* ، مردانگی *pɪyâyatī*

(۳) اسم + *watī*: مردانگی، نیکی و کمک *pɪyâwatī*

(۴) اسم + *u* + اسم: قربان و صدقه رفتن *qerwânu sadâqa*

(۵) اسم + همان اسم + *ânī*: توپ بازی *tōptōpânī*

(۶) اسم + w + تابع : التماس و تضرع lâťa wpâťa

(۷)صفت + ī : غریبی γarīwī، تهیدستی hažârī

(۸) صفت + a : بدی xırâwa، خوبی xâsa

(۹) صفت + âī : پهنی pânâī، بلندی barzâī

(۱۰) نام آوا + همان نام آوا(مزدوج): در گوشی صحبت کردن peč peč

(۱۱) نام‌آوا + همان نام آوا با حذف واکه a : (صدای) لیسیدن چیزی čelpa čelp

نام آوا

نام آوا زیر مجموعه اسم است و همچون اسم در جمله ایفای نقش می‌کند، بدین خاطر بررسی نام‌آواهای هورامی در این بخش که واپسین گونه‌های اسم است، جا گرفته. بخش وسیعی از اسمهای هورامی را نام آواها تشکیل می‌دهند. نام آوا صدا و صوتی طبیعی است که از نگاه قاموسی بی‌معنی جلوه می‌کند؛ تا جایی که پاره‌ای از نام آواها را نه تنها نمی‌توان معنی کرد بلکه امکان نوشتن آنها با هیچ الفبایی ممکن نیست مثلاً در هورامی صدای فراخواندن مرغ را نمی‌توان با الفبای آوانگاری نگاشت.

ساختمان نام آواهای هورامی:

الف: نام آواهای ساده، تنها از یک نام آوا ساخته شده‌اند.

صدای عبور هر چیز با سرعت زیاد ***wīz̄***

صدای هلهله و شادی ***pīqa***

ب: نام آواهای مرکب، معمولاً از دو نام آوا تشکیل شده‌اند:

(۱) نام آواهایی که جزء اول و دوم تنها در واکه a با هم اختلاف دارند:

صدای گوسفند ***bâr°abâr°***

بیشترین نام آواهای هورامی مرکب با ساخت (۱) ظاهر می‌شوند.

(۲) نام آواهایی که جزء دوم عیناً تکرار جزء اول است:

صدای «پچ‌پچ» ***peč peč***

(۳) نام آواهایی که در یک همخوان یا بیشتر با هم اختلاف دارند و *u* میانجی در بین دو جزء ظاهر می‌شود:

صدای استفراغ ***qerpuqâ***

شکل (۱) غالباً در نقش قیدی ظاهر می‌شودن (رک «قید»).

با توجه به ضبط صورتهای زبانی هورامی، نام آواها در این زبان غالباً به شکل مزدوج و با ساخت ش (۱) ظاهر می‌شوند، در سیاهه‌ی زیر تعدادی قابل توجه از نام آواهای گویش

پاوه‌یی نشان داده شده است:

صدای بینی	merxa merx
صدای تنفس تنها از راه بینی	mušamuš
صدای گلوی نوزاد یا ... در نوشیدن شیر	merqamerq
صدای سخن ناواضح از راه بینی	mīŋamīŋ
صدای بینی زکامی	mešameš
صدای ضربه بر چیزی	taqa taq
صدای راه رفتن	tapa tap
صدای ریزش قطرات مایع (باران ...)	tek tek
صدای اسهال گرفته به هنگام...	fīr°a fīr°
صدای مرغ تخم‌گذار	gâragâr
صدای زنبور و مگس	gīza gīz
صدای تندر و ابرها	germagerm
سروصدای گوشخراش ماشین و ...	ger°ager°
صدای باد «ویژ»	gīvagīv
صدای عبور سریع ماشین و ...	gevagev
صدای سوزش زخم و ...	kezakez
صدای ناله حیوان زخمی؛ با صدای ناله درون، سوزش دل ...	kıruza kıruz
صدای خراشاندن چیزی زبر روی چیز دیگر؛ هر صدای ناهنجار گوشخراش	ker°aker°
صدای چکاچک تفنگ	kerča kerč
صدای جیغ و داد خانمها	qīča qīč
صدای جیغ و فریاد خانمها	qīžaqīž
صدای ناهنجار سینه به هنگام سرفه	qerxaqerx
صدای گوسفند	bâr°abâr°
صدای لکنت زبان انسان	beraber
صدای خرس	bōťabōť
صدای عجله‌گویی انسان	beťabeť
صدای گریه و زاری انسان	bōr°a bōr°
صدای مار	beťēsa beťēs
صدای خاموش و روشن شدن شعله	perta pert
صدای هلهله و شادی انسان	pīqa pīq
خروپف	perxa perx
صدای سوت با دهان	fīk a fīk
صدای آب‌ریزی بینی، صدای اسهال کودکان	fīq fīq
صدای گریه و ناله نوزاد و کودک	wâwawâq
صدای ضربه و کوبیدن بر چیزی	zerma zerm
صدای ناله و فریاد انسان	zīr°azīr°
صدای باریک و فریاد بچه‌ها	zīqa zīq
صدای خر	ser°aser°
صدای ناله بیمار	nukanuk
صدای ببر و شیر و شعله‌ی آتش	nerkanerk
جابه جایی مایع ... موج آب	šelqa šelq
صدای چکیدن آب و مایع	šōr°ašōr°
صدای بیا و برو همراه با شتاب	šerta šert
صدای نوشیدن مایع با مکش بیش از حد	luškalušk
صدای تکان خوردن چیزی در ظرفی بزرگتر از خود	lōqlōq

صدای شکستن تخمه و... qertaqert

صدای داد و فریاد آقایان qēr°a qēr°

صدای سرفه qefa qef

J̌ir°

صدای سرفه qōzaqōz

صدای شیون و گریه، صدای خروس qula qul

صدای سوزش چیزی qerča qerč

صدای گرفتگی گلو و صدای بیمار hēr°a hēr°

صدای فروافتادن آب و جریان آن hâža hâž

صدای (شیهه) اسب hīla hīl

صدای (عوعو) سگ gafa gaf

صدای روی هم لغزیدن و جابه جا شدن آب leťpaleťp

صدای جوجه‌ها «جیک جیک» J̌ika J̌ik

صدای نشستن بر سطحی خشک، و خراش J̌ir°a

روی سطحی محکم

صدای بوسه‌های پیاپی čeťpačeťp

صدای ریختن ادار با تناوب čerka čerk

صدای دورباش سگ čeγačeγ

صدای برشته کردن گوشت و ... čezačez

صدای عبور آب زیاد از لابلای hâr°a hâr°

صخره‌ها؛ و خرد شدن چیزی

صدای نفس کشیدن با شتاب haska hask

صدای (عوعو) سگ h̲apah̲ap

صدای خرد شدن چیزی (مثل خیار) xerma xerm

در دهان

صدای (خش خش) چیزهای خشک xeša xeš

به هنگام اصطکاک با چیز دیگر

بهره‌ی دوم: وابسته‌های اسم

اسم (هسته گروه اسمی) می‌تواند وابسته‌هایی داشته باشد، این وابسته‌ها پسین با پیشین هسته می‌باشند.

korºī darzwân پسر درسخوان

â hawrēša آن خرگوش

aī kâra همین کار

صفت:

یکی از وابسته‌های اسم، صفت است، صفت وابسته‌ای است که یکی از ویژگیهای اسم را بیان می‌کند.

صفت از نگاه ساختواژگی در گروه‌های زیر قابل بررسی است:

۱- ساده ـ مرکب

۱-۱. ساده:

صفتی که تنها از یک تکواژ آزاد درست شده است: دانا، عاقل *žīr*

۱-۲. مرکب:

صفتی است که دست کم از دو تکواژ آزاد یا بیشتر ساخته شده است:

lamzel شکمو

صفت مرکب هورامی از دید ساخت در اقسام زیر ظاهر می‌شود:

۱-۲-۱. اسم و اسم: شب کار *šawkâr*

۱-۲-۲. اسم و صفت: خوش صدا *daŋ waš*

۱-۲-۳. صفت و اسم: هفت سر *hafsar*، خوشرنگ *wažr°aŋ*

۱-۲-۴. صفت و فعل: کلفت (زن) *kâra kara*، خوش خور *waž war*

۱-۲-۵. اسم و فعل: سنگتراش *tıwan tâš*

۱-۲-۶. اسم و حرف اضافه و اسم: چشم به راه، منتظر *čamar°â*

۱-۲-۷. حرف اضافه و اسم و صفت: از دست رفته، نابود *Ja daz baršıya*

۱-۲-۸. فعل و w و فعل: ندید بدید *nadīwbedī*

۱-۲-۹. نام آوا و فعل: جنبنده *qâr°a kar*

۱-۲-۱۰. دو نام آوا و فعل: شلوغ کننده، آنکه سرو صدای زیاد می‌کند *qâla qâlkar*

۱-۲-۱۱. اسم و اسم و فعل: دست و پا دراز *qâčuqoř drēž*

دست و دل باز، بخشنده *dasudeř wâz*

۱-۲-۱۲. اسم و تابع و فعل: خیردار، پرسود و منفعت *xayrubayr dâr*

۲- جامد ـ مشتق

۲-۱. جامد صفتی است که بی تکواژ وابسته باشد:

چرب *čawr*، خوشرو *wažr°u*

۲-۲. مشتق:

صفتی است که دارای وند باشد؛ صفت مشتق هورامی در سه ساختار: پیشوندی، میانوندی و پسوندی ظاهر می‌شود:

۲-۲-۱. [nâ] و اسم: حسرتمند، ناامید، به غایت تهیدست *nâhmed*

۲-۲-۱-۲. [na] و اسم: نادان، نفهم *nafâm*

۲-۲-۱-۳. [na] و بن فعل: ندانم کار، نادان *nazân*

۲-۲-۱-۴. [nâ] و بن فعل: نامناسب، بیمار *nâsâz*

۲-۲-۱-۵. [nâ] و صفت: بیمار مریض *nâwaš*

۲-۲-۱-۶. [bâ] و اسم: متقی، خداپرست *bâxodâ*

۲-۲-۱-۷. [bē] و اسم: محروم از محبت *bēnâz*

۲-۲-۱-۸. [ba] و اسم: کارا، نافذ، عملی شده bakâr

۲-۲-۱-۹. [awa] و صفت: جمع‌آوری شده، برداشته شده awa mâšyâ

۲-۲-۱-۱۰. [awâ] و صفت:

درمانده ـ واپس مانده، صفت غذای مانده شده awâmanna

۲-۲-۱-۱۱. [ara] و صفت: ریخته شده arakeryâ

۲-۲-۱-۱۲. [pana] و صفت: بالغ، به ثمر رسیده pana yâwâ

۲-۲-۱-۱۳. [bar] و صفت: آشکارشده bar kawta

۲-۲-۱-۱۴. [pēr°] و صفت: چاق، آماس کرده per° mâsâ

۲-۲-۱-۱۵. [wâ] و صفت:

صفت لباسی که عوض بدل یکدیگرند، تا اولی شسته می‌شود دومی را می‌پوشند و عکس آن. wâšōra

۲-۲-۱-۱۶. [wana] و صفت: مصیبت دیده، دیوانه wanaqōmyâ

۲-۲-۱-۱۷. [lâ] و اسم: لامذهب، بی‌دین، بدجنس lâmazaw

۲-۲-۱-۱۸. [har] و قید: مجانی ـ بی‌حساب و کتاب harpâsa

۲-۲-۱-۱۹. [hōr] و صفت : بر دریده hōrťīšyâ

۲-۲-۱-۲۰. [hōrō] ، صفت: وارونه، برگشته hōrōgēťa

۲-۲-۲. میانوندی

صفت‌های مشتق میانوندی، غالباً از زبان فارسی به هورامی راه یافته‌اند با این تفاوت که با تغییرات واجی بین دو وند یا در خود وندها ظاهر شده‌اند.

۲-۲-۲-۱. [aw] میانوند: رنگارنگ r°aŋ awr°aŋ

۲-۲-۲-۲. [âw] میانوند: جورواجور ـ گوناگون J̌ōrâwJ̌ōr

۲-۲-۳. پسوندی

۲-۲-۳-۱. [a] و صفت: پول خُرد ـ ریز werda

۲-۲-۳-۲. [â] و بن فعل: مؤثر ـ مقبول (در مورد دعا) gīrâ

۲-۲-۳-۳. [aťa] و صفت (مذکر) زردگونه، زردرخسار zardaťa

۲-۲-۳-۴. [ař] و صفت : پوک pukař، خشکیده، خشک خشک weškař

۲-۲-۳-۵. [an<u>n</u>a] و اسم: شرمنده šarman<u>n</u>a

۲-۲-۳-۴. [ařē] و صفت (مؤنث) سبزفام (ص مؤنث) sawzařē

۲-۲-۳-۷. [ânī] و اسم: نورانی ـ درخشان nurânī

۲-۲-۳-۸. [âna] و اسم: پسرانه kor°âna

۲-۲-۳-۹. [tâřa] و صفت: [t] میانجی است. سیاه چرده ـ سیاه فام r°aštâřa

۲-۲-۳-۱۰. [ayn] و اسم: ([ē] پایان اسم به [a] تبدیل شده). حنایی xanayn

۲-۲-۳-۱۱. [ī] و اسم: کرماشانی،(اهل کرمانشاه) kermâ šânī

۲-۲-۳-۱۲. [īn] و اسم (مذکر): آغشته به روغن، روغنی r°ıwanīn

۲-۲-۳-۱۳. [īna] و اسم: (ص مؤنث) خاک‌آلود، خاکی xâkīna

۲-۲-۳-۱۴. [en] و اسم: چمبه، شکمو hurgen، شکمو lamen

۲-۲-۳-۱۵. [ē] و صفت: چهله čılē، سر هفته <u>h</u>aftē

۲-۲-۳-۱۶. [ōř] و اسم: حرّاف ـ بسیارگو žâžōř

۲-۲-۳-۱۷. [ōřa] یا [ōřē] و قید:

زبر و زرنگ و تیز (مؤنث) gorǰōřē، زبر و زرنگ و تیز (مذکر) gorǰōřa

۲-۲-۳-۱۸. [bân] و اسم: نگهبان negâbân

۲-۲-۳-۱۹. [yâ] و بن فعل: کشته شده košyâ، پاره شده der°yâ

۲-۲-۳-۲۰. [wân] و اسم: پشتیبان peštīwân

۲-۲-۳-۲۱. [wân] و بن فعل: روان، از برشده r°ewân

۲-۲-۳-۲۲. [wâr] و اسم: امیدوار ome<u>d</u> wâr

۲-۲-۳-۲۳. [yar] و اسم: تکاننده‌ی گردوها از درخت šanyar

۲-۲-۳-۲۴. [nâk] و اسم: ترسناک، و هم‌انگیز sâmnâk

۲-۲-۳-۲۵. [křa] و صفت (نشان تصغیر): کوچولو werdīkřa

۲-۲-۳-۲۶. [kař] و صفت: خیلی بی‌مزه ـ لوس luskař

۲-۲-۳-۲۷. [kar] و اسم: گیوه باف، گیوه‌چی křâškar

۲-۲-۳-۲۸. [*kł âna*] صفت (نشان تصغیر): بسیار کوچولو *werdīkł âna*

۲-۲-۳-۲۹. [*ł âna*] و صفت: سفیدفام ـ سفید چهره *čarmalâna*

۲-۲-۳-۳۰. [*kâr*] و صفت: متمایل به سرخی، سرخ فام *surkâr*

۲-۲-۳-۳۱. [*tâw*] و اسم:

چرک‌تاب، صفت لباسی که کمتر چرک به خود می‌گیرد *ceł k tâw*

۲-۲-۳-۳۲. [*gar*] و اسم: آهنگر *âseŋar*

۲-۲-۳-۳۳. [*čī*] و اسم: کبابی *kawâwčī*، پینه‌چی *pīnačī*

۲-۲-۳-۳۴. [*gen*] واسم: ملتهب، آتش گرفته، پرشهوت *ger°gen*

۲-۲-۳-۳۵. [*arânī*] و اسم: اهل دعوا و زد و خورد، جنگی *J̌aŋarânī*

۲-۲-۳-۳۶. [*âr*] و اسم مصدر: گرفتار ـ مشغول *greftâr*

۲-۲-۳-۳۷. [*bâr*] و اسم : عیالوار *kełfad bâr*

۲-۲-۳-۳۸. [*a*] و بن ماضی: افتاده *kawta*

۲-۲-۳-۳۹. [*âłōs*] و اسم : خواب‌آلود *warmâłōs*

۲-۲-۳-۴۰. [*tar*] و صفت: بزرگتر (مذکر) *gawratar*

۲-۲-۳-۴۱. [*tara*] و صفت: بزرگتر (مؤنث) *gawratara*

۲-۲-۳-۴۲. [*tarīna*(مؤنث)/*tarīn* (مذکر)] و صفت:

عاقل‌ترین (مذکر / مؤنث) *žīrtarīn/žīrtarīna*

۲-۲-۳-۴۳. [*-nīn*] و اسم: پرمو *kołknīn*

مرتبه صفت

صفت از نگاه درجه و مرتبه، در هورامی سه نوع است:

(۱) صفت عادی: بی‌هیچ نشانه‌یی که مرتبه داری آن را بیان کند، ظاهر می‌شود. همه‌ی صفاتی که بی‌پسوند برتر یا برترین هورامی باشند، در شمار صفت عادی هستند، مثال:

هوشمند، تیز فکر *žīrōła* خوب *xâs*، زار و ناتوان ـ تهیدست *hažâr*

(۲) صفت برتر: این صفت در هورامی با دو نشانه‌ی : [*tar*] برای مذکر و [*tara*] برای مؤنث نمود

پیدا می‌کند.

kor°ī žīrtar پسر عاقلتر
žanī žīrtara زن عاقلتر

از نظر معنایی پیوست دو پسوند یاد شده به صفت عادی، مرتبه صفت را درجه‌ای بالا می‌برد و برتری موصوف را نسبت به دیگری یا دیگران نشان می‌دهد.
صفت برتر در هورامی معمولاً در ساخت جمله با حروف اضافه [*J̌a*] (= از) و یا [*č*] پیش از موصوف می‌آید، ظاهر می‌شود.

- *wâřē J̌a brâlay r°ah̲mīntarana.* خواهر از برادر، مهربانتر است
- *čam xrâwtar, tuž(š)âma.* از من بدتر، گرفتار شد.

هر گاه صفت برتر در جایگاه مسند قرار گیرد، نشانه‌ی مؤنث (*a*) از (*tar*) جدا شده و پس از فعل ربطی مضارع (*an*-) قرار می‌گیرد:

knâčakē žīrtarana دختره عاقلتر است

– در مذکر صفت برتر به صورت معمولی (پیش از فعل ربطی) ظاهر می‌شود :
kor°aka žīrtaran. پسره عاقلتر است
(۳) صفت برترین (عالی): [*tarīn*-] پسوندی است که اگر به صفت عادی بپیوندد، برتری موصوف یا «بی‌همانندی» آن را نسبت به همه‌ی گروه هم جنس خود نشان می‌دهد.

barztarīn kor° kēn? بلندترین پسر کیست؟
žīrtarīn knâčē kēna? عاقلترین دختر کیست؟

چنانچه صفت برترین در جایگاه اسم ایفای نقش کند (یعنی موصوف حذف شود) نشانه‌ی [*a*] پس از پسوند [*tarīn*] در اسم‌های مؤنث افزوده می‌شود:
žīrtarīnašân kâřē bē. عاقلترین آنها «کاله» بود

وابسته‌های اسم (دنباله)

وابسته‌های اسم در دو شاخه‌ی اصلی پیشین و پسین بررسی می‌شوند:

۴-۴-۱. وابسته‌های پیشین اسم

این وابسته‌ها بی‌فاصله، پیش از اسم ظاهر می‌شوند: گاه ممکن است چند وابسته یک جا به کار روند:

-kâm dıwa kıtēwī bawru? کدام دو کتاب را بیاورم؟

وابسته‌های پیشین هورامی عبارتند از:

۱- صفت شمارشی ۲- صفت مبهم ۳- صفت اشاره‌ای ۴- صفت پرسشی ۵- صفت تعجبی ۶- صفت برترین (عالی) ۷- شاخص.

۴-۴-۱-۱. صفت شمارشی:

صفت شمارشی (عدد) را می‌توان در شاخه‌های زیر بررسی کرد:

(۱) صفت شمارشی اصلی (۲) صفت شمارشی ترتیبی

(۱) ـ صفت شمارشی اصلی:

وابسته‌ی پیشین اسم است که با **yak** (یک) آغاز می‌شود:

در جدول زیر اعداد اصلی ساده (تک عددی) و مرکب به صورت مجرد، همراه با *dâna(ē)* (= دانه، معادل «تا» فارسی) و همچنین با یک موصوف آمده‌اند.

در هورامی عدد یک اگر به تنهایی بیاید به صورت: *yewa/yō / yak*

و غالباً *yak* به کار می‌رود. ولی اگر با موصوف همراه شود، [*k*] به [*g*] تبدیل می‌شود به صورت [*yag*] به کار می‌رود:

yag mânŋ یک ماه

● در برخی ترکیبهای وصفی با صفت *yak* گاه [*k*] حذف می‌شود، و همخوان آغازین موصوف دو تا می‌شود:

yakkıtēw یک کتاب

yaqqarân یک قران (ریال)

معنای موصوف	صفت و موصوف	عدد مرکب	عدد اصلی
یک‌نفر	*yagnafar(a)*	*yagdâna*	*yak, yō, yowa*
دو نفر	*dıwēnafarē*	*dıwē dânē*	*dıwē*
سه نفر	*yarē n*[1]	*yarē dânē*	*yarē*
چهارنفر	*čıwâr n., čıwâ n*	*čıwâr dânē*	*čıwâr*
پنج‌نفر و پنج‌ریال	*panJ̌ n., pač qarnē*	*panž dânē*	*panJ̌*
شش نفر	*šež n.*	*šež dânē*	*šeš*
هفت نفر	*ẖav n.*	*ẖav dânē*	*ẖaft*
۸ نفر	*haž n.*	*haž dânē*	*haž/haš(t)*
۹ نفر	*nō n.*	*nō dânē*	*nō*
۱۰ نفر	*da n.*	*da dânē*	*da*
۱۱ نفر	*yâṉza n.*	*yâṉza dânē*	*yâṉza*
۱۲ نفر	*dıwâṉ za n*	*dıwâṉ za dânē*	*dıwâṉza*
۱۳ نفر	*sēṉza n.*	*sēṉza dânē*	*seṉza/zıyâḏ bī*
۱۴ نفر	*čıwârda n.*	*čıwârda dânē*	*čıwârda*
۱۵ نفر	*pâṉza n.*	*pâṉza dânē*	*pâṉza*
۱۹ نفر	*nōzda n.*	*nozda dânē*	*nōzda*
۲۰ نفر	*bīz n.*	*bīz dânē*	*bīs*
۲۱ نفر	*bīsuyag n.*	*bīsuyag dâna*	*bīsu yak*
۳۰ نفر	*sī n.*	*sī dânē*	*sī*
۴۰ نفر	*čel n.*	*čel dânē*	*čel*
۵۰ نفر	*panJ̌â n*	*panJ̌â dânē*	*panJ̌â*
۶۰ نفر	*šaz n.*	*šaz dânē*	*šas̱*[2]
۷۰ نفر	*ẖaftâ n*	*ẖaftâ dânē*	*ẖaftâ*
۸۰ نفر	*haštâ n.*	*haštâ dânē*	*haštâ*

۱- *n* نشانه‌ی *nafarē* (نفر) است.

۲- *s̱* تقریباً معادل «ص» عربی است.

nawad	nawad dânē	nawad n.	۹۰ نفر
sad	sad dânē	sad n.	۱۰۰ نفر
sadw yak	sad u yag dâna	sad u yag nafara	۱۰۱ نفر
dıwa sad	dıwasad dânē	dıwa sad n.	۲۰۰ نفر
hazâr	hazâr dânē	hazâr n.	۱۰۰۰ نفر
melyōnay	yagmelyon dâna	yagmelyon nafara	۱۰۰۰۰۰۰ نفر

(۱)-۱. صفت شمارشی تقریبی:

ساختاری از اعداد ترکیبی است که بدون نشانه‌ی پیوست بین دو عدد اصلی (ساده / مرکب) ظاهر می‌شود و از نظر معنایی حدود و تقریب عدد موصوف را بیان می‌کند. مثال:

hav - haž dânē هفت هشت تا

البته تمام اعداد اصلی نمی‌توانند در کنار هم و دو به دو ظاهر شوند و این بسته به کاربرد تنها تعداد معدودی صفت شمارشی تقریبی دارد که گویشوران به کار می‌برند مثلاً در میان پاوه‌یی‌ها گفتن: *nō dâ dânē* (نه، ده تا) معمول نیست، در حالی که گفتن: *haž nō dânē* (هشت نه تا) معمول است.

● معمولاً در ساختار عدد تقریبی، دو یا چند عددی هم‌نشین می‌شوند که در دستگاه اعداد اصلی بوده و دو عدد پشت سر هم باشند، به نظر می‌رسد که آهنگ و موسیقی واژه‌ها در هم‌نشینی اعداد با یکدیگر بی‌تأثیر نباشد: (شش هفت ...) *šeš hav*؛ (دو سه ...) *dıwē yarē*.و...

●● در اعداد دهگان، اعداد تقریبی به صورت ده دهی ظاهر می‌شوند (بعد از ده):

bīsīdânē (بیست سی تا)، *šashaftâ dânē* شصت هفتاد تا

●●● هر چه فاصله اعداد بیشتر باشد (دهی ـ صدی) به تناسب مرتبه‌ی آنها، فاصله‌ی دو عدد هم‌نشین بیشتر می‌شود یعنی در مرتبه‌ی خود به صورت تقریبی ظاهر می‌شوند:

haftâ haštâ dânē (هفتاد و هشتاد تا); *dıwasad yarasad dânē.* (دویست سیصد تا)

●●●● در مرتبه هزار در دو عدد تقریبی تنها یک بار واژه هزار ظاهر می‌شود:

čıwâr panǰ hazârē چهار پنج هزار

(۲) صفت شمارشی ترتیبی:

این صفتها در هورامی معمولاً وابسته‌ی پیشین اسمند، ولی به عنوان وابسته‌ی پسین نیز به کار می‌روند؛ اعداد ترتیبی در دو ساخت زیر ظاهر می‌شوند:

(۲)-۱. از عدد «یک» به بعد با افزودن [-ōm] ***بر عدد اصلی ساخته می‌شوند:*** و بسته به جنس اسم در وابسته‌ی پسین، نشانه‌ی مذکر یا مؤنث بودن اسم در عدد ترتیبی، مشخص می‌شود:

yakōm nafar یکم نفر

kor°ī yarōm šân âma bē — پسر سومشان آمده بود (مذکر)

kınâčē yarōm a šân âmē bē. — دختر سومشان آمده بود (مؤنث).

ـ عدد شمارشی ترتیبی «دو» به دو صورت ظاهر می‌شود: *dewōm/dōhōm*

ـ از اعداد «نه» به بعد همخوان [h] در میانه‌ی عدد اصلی و پسوند ترتیبی ظاهر می‌شود: (دهمین بار) *dahōm J̌âr* ، (نهمین بار) *nohōm J̌âr*

(۲)-۲. با افزودن (-ōmīn) ***بر عدد اصلی ساخته می‌شود:***

panǰomīn bara (پنجمین در) یا (در پنجم)

* معمولاً صفت‌های شمارشی ترتیبی این ساخت، به عنوان وابسته‌ی پیشین ظاهر می‌شوند و کمتر وابسته‌ی پسین اسمند.

اعداد ترتیبی با پسوند [-ōm]

یکمین *yakōmīn*	*yakōm*	*awwal* (اول)
دومین	*dewōmīn*	*dıwōm/dehōm,*
سومین	*yarō mīn*	*yarōm*
چهارمین	*čıwârōmīn*	*čıwârōm*
پنجمین	*panǰōmīn*	*panǰōm*
ششمین	*šešōmīn*	*šešōm*
هفتمین	*haftōmīn*	*haftōm*
هشتمین	*haštōmīn*	*haštōm*

نهمین	*nehōmīn*	*nehōm*[۱]
دهمین	*dahōmīn*	*dahōm*
یازدهمین	*yâṉzahōmīn*	*yâṉzahōm*
بیستمین	*bīsōmīn*	*bīsōm*
چهلم،چهله (چهلمین روز در گذشت کسی)، چهلمین	*čelōmīn*	*čelōm*
صدم، صدمین	*saḏō mīn*	*saḏōm*

عددهای کسری و توزیعی تنها به سبب عدد بودن در اینجا توصیف شده‌اند، و گر نه در شمار صفت‌های شمارشی نیستند.

عددهای کسری

این عددها کاربرد قیدی دارند و از $\frac{۱}{۲}$ تا $\frac{۱}{۱۰}$ به دو گونه ظاهر می‌شوند:

۱- اگر صورت کسر عدد «یک» باشد به دو شکل ظاهر می‌شود:

۱-۱. نخست مخرج کسر و آنگاه صورت کسر (یک) گفته می‌شود:

čıwâr yak «$\frac{۱}{۴}$» چهار یک، *panǰyak* ($\frac{۱}{۵}$) خمس

۱-۲. به جای صورت کسر «یک» از واژه *kot* (سهم، حصه، بخش) استفاده می‌شود و به همان ترتیب ساختار پیشین (۱-۱) عدد گفته می‌شود:

dıwakot ($\frac{۱}{۲}$) نصف

čıwarkot ($\frac{۱}{۴}$) یک چهارم

۲- اگر صورت کسر عددی غیر از «یک» باشد، در این صورت نخست صورت و آنگاه میانجی [*ǰa*] (= از) و پس از آن مخرج کسر و سرانجام گاهی واژه‌ی [*bašē*] یا [*kotē*] (=سهم) پس از مخرج گفته می‌شود:

yarē(bašē) ǰa čıwâr bašē سه سهم از چهار سهم

۱- در گویش پاوه‌یی افزون بربیان ترتیبی عدد، (نِهُم)، به معنی طبقه نیز هست:

-yânē dıwa nehōmēš asa. خانه‌ی دو طبقه خرید.

* و گاه [bašē] یا [kotē] پس از صورت و مخرج تکرار می‌شود:

yarēbašē J̌awâr bašē/yarē kotē J̌ar čıwâr kotē/yarē kotē J̌ar čıwâr kotân.čı

(سه سهم از چهار سهم، سه سهم از چهار سهم‌ها).

عددهای توزیعی

عددهای توزیعی نیز کاربرد قیدی دارند و به دو شکل ظاهر می‌شوند:

۱. با تکرار عدد، بی‌هیچ وند یا پیوستی؛ در عددهای توزیعی (دو) و (سه) واکه پایانی به [a] تبدیل می‌شود:

yō yō یکی‌یکی

dıwa dıwa دوتا دوتا ؛ *dubadu* دو به دو (همراه هم)

yara yara سه تا سه تا

čıwâr čıwâr چهارچهار

nō nō نه تا نه تا

da da ده تا ده تا

dıwakot dıwa kot نصف به نصف (نیمه نیمه)

sad̲ sad̲ صد تا صد تا

۲. با تکرار تکواژ آزاد [-dâna] پس از هر عدد؛ در عدد «یک» گاه با حذف «یک» نیز ظاهر می‌شود.

yag dâna yagdâna یکی یکی

dâna dâna یکی یکی

dıwa dâna dıwa dâna دوتا دوتا

sad̲ dâna sad̲ dâna صد تا صد تا

این شکل (۲.) از اعداد توزیعی به سبب قانون کم کوشی اهل زبان در گویش کاربرد کمتری نسبت به شکل (۱.) دارد.

ممیز (واحد مقیاس) در شمارش اسم‌های هورامی

در هر زبان پاره‌یی از واژه‌ها ممیز اسمند، آنها را در اصطلاح واحد شمارش نیز گفته‌اند، شماری از آنها بین‌المللی و برخی کشوری و تعدادی نیز ویژه‌ی منطقه‌ای خاص هستند، به تناسب موضوع اعداد، در اینجا لازم دانسته شد که پاره‌ای از واحدهای مقیاس محلی (هورامی) فهرست و ارائه شوند. زیرا طرح این موضوع در توصیف گویشها باید جایی نه چندان فراخ داشته باشد.

این هم پاره‌یی از ممیزهای هورامی:

مثال کاربردی		معنی واژه	واحد مقیاس
یک مشت تخم کدو	lâmeštay ǰenǰe	یک مشت، اندکی	lâmeštay
یک اصله‌درخت انجیر	bınay hanǰīr	واحد شمارش درخت	bına
یک رشته تسبیح	banay dazbēẖē	واحد شمارش تسبیح، آواز (بند شعر)	ban
یک دسته گل رز	bâqewa welī	واحد شمارش دسته‌ای گل و گیاه کوچک	bâqa
یک قطعه آواز محلی	bazmay gorânyē	واحد شمارشی آواز محلی	bazm
یک دست نعلبکی	dasay čīpyâlē	واحد شمارشی یک دست کامل از چیزی (۶ـ ۱۰تایی	das
یک باب منزل	dasay yânē	واحد شمارشی منزل، لباس کامل	das
یک دستمال خیار	dasmâlay xıyârī	واحد شمارشی مقداری کم حجم از چیزی	dasmâł
یک تخته قالی	tīkay qâłya	واحد شمارشی قالی، زمین، لقمه	tīka
یک قطعه باغ مو	tałânay mēwa	واحد شمارشی قطعات منظم در یک باغ	tałâna
یک رشته مو	tałay mu	واحد شمارشی هیزم ـ مو	tał
یک جفت کفش	hītay pâlay	جفت چیزهای دوتایی	hīta
یک خوشه انگور	hōšay hâłē	خوشه	hōša
یک دسته‌ی پنج‌تایی گردو	laywa wazī	دسته پنج‌تایی	lâ
یک سبد باری گوجه فرنگی	lâtaywa tamâtē	سبدی که بر حیوان بارکش نهند، یک عدل	lâtâ
یک «لیزین» هیزم(مقدار زیاد)	līzīnay hēzmē	برای شمارش مقداری هیزم چیده شده روی هم	līzīna
یک نهال سیب، یک شاخه سیب	laqay sâwī	برای شمارش درخت کوچک و شاخه درخت	laq

pal	برای شمارش کاغذ، نان	*palay kâyaz*	یک برگ کاغذ
gōl	برای شمارش کرتهای کم عرض	*gōlay tamâkō*	یک کرت تنباکو
gaz	برای شمارش طول	*gazay J̆ens*	یک متر پارچه
sar	برای شمارش حیوان	*čıwâ sarē h̲ēwân*	چهار رأس حیوان
sawta	سبد	*sawatēwa hanJ̆īrī*	یک سبد انجیر
čeť	واحد شمارش هیزم، مو	*čıťlay hēzem*	یک ... هیزم
wenyas	وجب	*wenyasay r°â*	یک وجب راه
wardâmna	دامن	*wardâmnay tıfī*	یک دامن توت
koťō	واحد شمارشی قند (حبه) و امثال آن	*koťēwa qan̲*	یک حبه قند
kōť	واحد شمارشی باری که بر پشت نهند	*kōťay hēzmē*	یک کوله‌بار (پشته) هیزم
muča	واحد شمارشی (پنج‌تایی) نان محلی	*mučēwa nâna*	پنج تا یا ... نان محلی
žaman	وعده‌ی غذایی یا مقدار غذایی که در یک وعده مصرف شود	*žamanay ârdī*	یک «ژمَن» آرد
puta	پیت (حلب)	*putay ganma*	یک پیت (حلب) گندم
gīfâna	جیب شلوار کردی	*gīfânay r°ōJ̆yâ(r) persē*	یک جیب تخمه آفتابگردان
J̆âmōťa	کاسه متوسط	*J̆âmōťay âwī*	یک کاسه آب
tıyâna	دیگ متوسط	*tıyânay yâprâxī*	یک دیگ دلمه
čapâťa	باب و قطعه کوچک	*čapâťay yâna/zamīn*	یک باب خانه / یک قطعه زمین کوچک
dawrī	بشقاب	*dawryēwa brenJ̆*	یک بشقاب برنج
halīza	مشک	*halīzay dō*	یک مشک دوغ
xīga	خیک	*xīgēwa r°ıwan*	یک خیک روغن
kona	مشک آب	*konay âwī*	یک مشک آب
J̆ıwâd̲a	مشک کوچک آب	*J̆ıwâd̲ēw âwī*	یک مشک کوچک آب

۴-۴-۱-۲. صفت مبهم:

آن است که ویژگیی از اسم را به گونه‌ای نامعین و مبهم بیان کند.

این صفتهای مبهم در هورامی کاربرد بیشتری دارند:

ba?zay, čen, fiłân, fira, har/har/h ar, hīč/hīč , kołł, mešt, naxt, ger(d), qadr, qayr- r°ēzay, bır°ay.

۱- *ba?zay, ba?zēwa* ، *bır°ay*(بعضی ـ پاره‌ای).

بخشی نامشخص از اسم را می‌رساند، معمولاً موصوف در این حالت اسم جمع است (در برابر اسم مفرد):

-*ba?zay harmânkarē leway.* بعضی کارگران رفتند.

-*ba?zēwa qısē pay karday nımaš yân.*

بعضی حرفها، شایستگی گفتن را ندارند (نباید برخی حرفها را زد).

-*bır°ay bašarē fira žirēnē.* پاره‌ای (بعضی) انسانها، بسیار هوشمندند.

کاربرد سه صفت مبهم نزد گویشوران چندان تفاوت معنایی ندارد.

۲- *čen/čenna/čenna dânē* (چند ـ چند تا).

● تعداد نامعینی از اسم را بیان می‌کند: چند جا پرسیدم. -*čen yâgē parsâm.*

●● به زیاد بودن اشاره دارد:

-*čenna Ĵârē panam wât.* چند بار به او گفتم

●●● به تعداد نامعین از اسم اشاره دارد:

-*čen dânē qałamēm asē.* چند تا مداد خریدم.

هر سه صفت در جای هم نیز می‌توانند به کار روند.

۳- *filân/filâna* (فلان).

دو اسم ذکر شده به اسمی نامشخص اشاره دارند:

-*fiłân/fiłâna r°ōd yâdan, čēsed wât?*

فلان روز را به خاطر داری، چه گفتی؟

-*fiłâna kas nâma.* فلانی نیامد.

۴- *fira* (خیلی، بسیاری): فراوانی موصوف را می‌رساند.

-*fira kas wâteš pana walē čē fayda.*

خیلی افراد (خیلی کسها) به او گفتند ولی چه فایده.

۵- *har/har* (هر)

در مفهوم‌های زیر کاربرد دارد:

۵-۱. فراگیری عمومی در معنی همه:

-*har/har kas pay weš pıyaywan.*

هرکس برای خودش مردی است

۵-۲. ناشناختگی:

-*ī qısē pay harkasī nımašyō.*

این سخن را هر کسی نشاید (این سخن شایسته هر کس نیست).

در هورامی *har/har* جز مفهوم مبهم بودن، معنی دیگری نیز دارند. «فقط» و واژه‌ی *har* به معنی «خر».

-*har/har tō râz mâčī.* فقط تو راست می‌گویی.

ī har u hōlâxa hīnu kēn? این خر و الاغ مال کیست؟

۶- *hīč/hīč* (هیچ)

این صفت تمام انواع موصوف خود را نفی می‌کند؛ اگر جمله با این صفت همراه باشد، فعل جمله می‌تواند منفی یا مثبت باشد:

-*hīč/hīč bašaray bē xafat(d) nıyan* هیچ انسانی بی‌غصه نیست.

-*hīč/hīč bıraywa pēšša kardan?* هیچ برادری چنین کاری کرده؟

۷- *kołła/kołł* (همه / هر):

در دو مفهوم: فراگیری و شمول و ناشناختگی به کار می‌رود:

-*kołł bâxay, bâxay nıyan.* هر باغی، باغ نیست.

-*kołł kas(z) âma bē.* همه (کس) آمده بود.

-*koťťa r°ēway malō pay, drayzēd̲ē.* هر روز به «دره زاهدان» می‌رود.

این صفت بی‌موصوف نیز ظاهر می‌شود:

-*koť mâteťē am bēnē.* همه منتظر من بودند.

۸- *lâmeštay/meštēwa/meštay*(مشتی):

به مقدار و تعداد نامشخص و کم اهمیت موصوف اشاره دارد؛ معمولاً موصوف غیر قابل شمارش و در شکل جمع ظاهر می‌شود:

-*meštay nıwayīm šanēnē.* مشتی نخود کاشته‌ام.

-*meštēwa J̌enJ̌ēm pana dâ.* مشتی تخمه کدو به او دادم.

weratan-pay lâmeštay čâštē wēž. برای مشتی (با مفهوم تحقیر) غذا، خود را فروخته.

۹- *naxtâlēwa/naxtēwa/naxtay* (اندکی ـ مقدار بسیار کمی):

سه صفت مبهم بر ناشناختگی مقدار موصوف و کمی آن اشاره می‌کنند، به ویژه در سومی مفهوم کمی، در بالاترین حد خود است:

naxtay nâna مقداری نان، *naxtēwa nâna* مقداری نان

- *naytâlēwa ʔīsâfed̲ nıyan.* مقدار بسیار اندکی انصاف نداری.

۱۰- *r°ēzâlēwa/r°ēzēwa/r°ēzay* :

سه صفت بالا به ترتیب همان مفهوم و کاربرد (ش، ۹ ـ) را دارند.

۱۱- *gerd* (همه) / *ger* (همه):

در مفهوم (همه و هر) به کار می‌رود و بر مبهم بودن موصوف و فراگیری آن دلالت می‌کند:

ger/gerd r°ēwa dēr ay. همه (هر) روز دیر می‌آمد.

ger kaz ažnâsēš. همه کس او را می‌شناخت

۱۲- *qad̲r* (مقدار):

مفهوم کمی و ناشناختگی موصوف را می‌رساند:

-*qad̲ray nâna bawra.* قدری نان بیاور.

۱۳- *qayray* (قدری ـ اندکی).

تعداد موصوف را در حدی نامشخص بیان می‌کند و در کاربرد بی‌موصوف (مجرد)، نقش قیدی دارد:

-qayray wazīm mar°dē. مقداری گردو شکستم

-qayray gırawâ. قدری (کمی) گریست (در مفهوم قیدی).

۴-۴-۱-۳. صفت اشاره:

سه واژه [â]، [ī]، [u] هر گاه پیش از اسم بیایند، وابسته‌ی پیشین اسم و صفت اشاره‌اند:

-â/kıwaw pântōřya karana. آن کت و شلوار (کردی) را بپوش

-ī/hâna wahârânī âwīš firēna این چشمه، در بهاران آبش زیاد است.

-u/kor°ya bečr°a. آن پسر را صدا بزن

[â] (= آن) و [u] (= آن) هر دو برای اشاره به دور کاربرد دارند با این تفاوت که [u] موصوف (مشارالیه) دورتر را می‌نمایاند و گاه در جای هم نیز به کار می‌روند؛ [ī] در اشاره به موصوف نزدیک کاربرد دارد.

صفت اشاره افزون بر شکل ساده یاد شده، در شکل‌های ترکیبی (گسترش‌یافته) زیر نیز دیده می‌شود:

(۱) a و صفت: (همان) *a/â*، (همین) *a/ī*، (همان) *a/u*.

-â/u tıwanē bawra همان سنگ را بیاور.

(۲) صفت و *J̌ōr* (= جور):

(آن طور) *pâJ̌ōra*، (این طور) *pīJ̌ōra*، (آن طور) *âJ̌ōra*، (این جور) *ī J̌ōra*

[p] در معنی حرف اضافه (= از) است.

(۳) a و اسم: (این طور) *apēsa*، (آن طور) *apâsa*

(۴) a و اسم (این طور) *apēsa*، (آن طور) *apâsa*

(۵) [p] و صفت اشاره و اسم: (آن چنان) *pâsa*، (چنین) *pēsa*

۴-۴-۱-۴. صفت پرسشی

در گویش پاوه‌یی این واژه‌ها به عنوان صفت پرسشی به کار می‌روند:

۱. *čeʔ* (= چه): *-če kıtēwayḏ asa?* چه کتابی خریدی؟

۲. *čeṉʔ* (= چند ـ چه اندازه) / *čeṉṉa?* (=چند ـ چندتا):

-čeṉ yânē gēlaynī? چند خانه را گشته‌ای (سرکشی کرده‌ای)؟

-čeṉṉa kargē pısânu? چند تا مرغ بخرم؟

۳. *kâm?* (= کدام): *-kâm tōmeḏ pâšâ , sawz nawī?*

کدام تخم را کاشتی *[که]* سبز نشد؟

-kâm bâxeḏ garakan? کدام باغ را می‌خواهی؟

۴. *čanī?* (= چه طور):

-mīzâ ẖasan, čanī pıyaywan? میرزاحسن، چه طور آدمی است؟

۴-۴-۱-۵. صفت تعجبی

این‌ها صفت‌های تعجبی در هورامی‌اند:

۱- *ʔaǰaw* (= عجب): عجب دامادی (با بار تعجبی ـ منفی)! *-ʔaǰaw zamaywa!*

۲- *če* (= چه): *-hâwâr wa mâɫem, če kašay barzan!*

داد و فغان بر مالم (جمله‌ای که نهایت تعجب و تأسف را می‌رساند، در اینجا تعجب)، چه کوه بلندی!

۳- *čanī* (چه طور):

-xō dīḏ čanī pıyaywaš čana bar âman.

تو که دیدی چه طور آدمی (آدم خوبی) از کار درآمده!

۴- *čēṉṉa* (چقدر با کشش واکه ē):

bıya šâhōy čēṉṉa deɫgiran!

به شاه کوه بنگر، چقدر دلکش و دلربا است!

۴-۴-۱-۶. صفت برترین (عالی).

صفت برترین در هورامی پیش از موصوف می‌آید و همان ساخت فارسی را دارد یعنی:

صفت ساده + *tarin* (ترین):

بهترین کتاب، قرآن است. -*xâstarīn kıtēw qor?ânan.*

۴-۴-۱-۷. شاخص

گروهی از اسم‌ها که پس از هسته قرار می‌گیرند بر عنوان، احترام، طبقه‌ی اجتماعی و ... دلالت دارند یعنی شاخص برای هسته، هستند. شاخص‌های پرکاربرد درگویش پاوه‌یی عبارتند از:

کاک (آقا، برادر) عارف	*kâka ?âref*	⟶	*kâka*
دایی (بیشتربرای افراد بزرگتر از خود) خالد	*lâlō xâla*	⟶	*lâlō*
خاله(بیشتر برای خانمهای‌مسن) حفصه	*dē ḫafsē*	⟶	*dē*
عمو حسن	*mâmō ḫasan*	⟶	*mâmō*
بابا خضر	*bâwâ xeḏer*	⟶	*bâwâ*
استاد رئوف	*ōsâ ra?uf*	⟶	*ōsâ*
درویش حسین	*drwēš ḫesayn*	⟶	*darwēš*
صوفی قادر	*sōfī qâḏer*	⟶	*sōfī*
حاج کریم	*ḫâǰi karīm*	⟶	*ḫâǰi*
سیدعبدالباقی	*say bâqī*	⟶	*say(ḏ)*
شیخ نصرالدین	*šex nasradīn*	⟶	*šē(x)*
ملاّ(استاد) عرفان	*mâmōsâ ?erfân*	⟶	*mâmosâ*
ملاّ(روحانی) مجید	*mełłâ maǰiḏ*	⟶	*mełłâ*
طالب (طلبه) محمد	*faqī meḫamaḏ*	⟶	*faqī*
خواهر (بزرگ) فاطمه	*dâda fâtē*	⟶	*dâda*

mīzâ/mirzâ	⟶	*mīzâ ẖasan*	میرزا حسن
pīr	⟶	*pīr šâlyâr*	«پیرشالیار»
(q)*kēxwâ*	⟶	*kēxwâ ʔ̱awlmǰīḏ*	کدخدا عبدالمجید
šâ	⟶	*šâ ways*	شاه ویس
sân	⟶	*sân aẖmaḏ*	سلطان احمد

[san] غالباً وابسته‌ی پسین است جز موارد معدودی، و لقبی برای حاکمان محلّی پیش از حکومت رضا شاه بوده است مانند: *J̌âfer sân* (= سلطان جعفر).

dēwâna	⟶	*dēwân γafâr*	دیوانه (درویش شیفته) غفّار
mašay	⟶	*mašay ẖaydar*	مشهدی حیدر
xâtu	⟶	*xâtu zēwâ*	خاتون «زیبا»
ẖaz(r)at	⟶	*ẖazatu waysī*	حضرت اویس قرنی

گاه دو یا سه شاخص پیاپی می‌آیند:

mâmōsâ mełłâ maẖmuḏ — استاد ملا محمود

bâwâ šē ẖasan — بابا شیخ حسن

ẖâǰī kâkaẖmaḏ — حاج کاک احمد

ẖâǰī mâmōsâ mełłâ ẖamazayr — استاد حاج ملا محمد زاهد

mâmōsâ kâka mełłâ — عالم کاک ملا، نام خاص یکی از روحانیون مرحوم در پاوه

وابسته‌های پسین اسم

وابسته‌های پسین اسم در یک گروه اسمی، پس از هسته می‌آیند، این وابسته‌ها می‌توانند از یک تا چند وابسته باشند:

yânakē (هسته) *ẖamayž asē.* — خانه‌های محمد را خرید.

در جمله‌ی بالا، پس از خانه (*yâna*)، نشانه‌ی معرفه [*k*] و [ē] نشانه‌ی جمع و اضافه آمده‌است.

وابسته‌های پسین ... را می‌توان در گروه‌های زیر بررسی نمود:

۱- مضاف‌الیه (وابسته‌ی اضافی) ۲- صفت بیانی ۳- نشانه (جمع، معرفه، نکره، جنس) ۴- صفت تفضیلی ۵- صفت شمارشی ترتیبی ۶- بدل ۷- جمله‌های ربطی وصفی یا توضیحی ۸- تابع.

۴-۴-۲-۱. مضاف الیه (وابسته‌ی اضافی)

وابسته‌ی اسمی را در گروه اسمی، مضاف‌الیه یا وابسته‌ی اضافی نامند.

dasu kor°ī دستِ پسر

dasu â kor°ya دستِ آن پسر

یک هسته‌ی اسمی می‌تواند با یک یا چند وابسته‌ی اسمی ظاهر شود، تعداد وابسته‌های اضافی بسته به انتخاب گویشور، می‌تواند به یکی از صورتهای زیر ظاهر شود:

(۱) هسته + وابسته‌ی اسمی

(۲) هسته + وابسته‌ی اسمی + (وابسته‌ی وصفی یا وابسته اسمی)

(۳) هسته + وابسته‌ی اسمی + وابسته اسمی + وابسته‌ی اسمی

به نظر می‌رسد حداکثر وابسته‌های اضافی یک هسته بیش از سه تا معمول اهل زبان نیست، شاید به این دلیل باشد که حداکثر ظرفیت و توان بازدم انسان محدود است و واژه‌های پیاپی را بیش از سه تا نمی‌تواند یکباره بر زبان آورد و نیاز به ایست‌های بازدم در مقطع‌های مختلف جمله دارد.

bâxu h̲amay باغِ محمد ؛ *bâxuh̲asan u h̲amamrâd̲i*

باغ حسن محمد مرا (حسن پسر محمد مراد)

yânaw masawkâka maxsud̲ay. منزل مسعود کاک مقصود (مسعود فرزند...)

نشانه‌های اضافی (وابستگی گروه اسمی در هورامی)

از بارزترین ویژگی‌های هورامی مستقل بودن نشانه‌های اضافی از نشانه‌های وصفی است.

نشانه‌های اضافی این زبان عبارتند از :

۱. [u]، واژه اگر به همخوان ختم شود، پیش از وابسته‌ی اسمی نشانه [u] ظاهر می‌شود.

kâru ârōy کارِ امروز ، *dıł ušēri* دلِ شیر

۲. [w]، هر گاه واژه با واکه‌ی [a] ، [ō] و [o] پایان پذیرد، نشانه‌ی اضافی [w] است:

hânaw kar°īsânī چشمه‌ی «کریسان»

sow deł i سوزِ دل

dōw laylē دوغِ لیلی

هر گاه واژه به واکه [â] ختم شود، نخست [â] به [a] تبدیل شده، آن گاه [w] (= نشانه‌ی اضافه) افزوده می‌شود:

ad̲â مادر

ad̲aw mezay «مادرِ «مظفر

۳. اگر واژه با واکه [ē] یا [ī] پایان پذیرد، وابسته اسمی بی‌هیچ نشانه‌ای پس از هسته می‌آید.

čamē matīnī «چشمانِ «متین

qâzī xânagay «قاضیِ «خانقاه

۴-۴-۲-۲. صفت بیانی (پسین)

آن وابسته‌ی گروه اسمی که پس از هسته توضیحی یا ویژگیی از آن را بیان کند، صفت بیانی است که معمولاً با نشانه‌ی وابستگی پس از اسم نمود پیدا می‌کند. در اینجا نخست انواع نشانه‌های وابستگی وصفی و آن گاه انواع صفت بیانی را بررسی می‌کنیم.

نشانه‌های وابستگی (صفت) در هورامی

نشانه‌های ترکیب وصفی بسته به واج پایانی هسته گروه اسمی، متفاوت است. قانونمندی هر نشانه همراه با مثال در زیر نشان داده شده:

۱* هر گاه هسته‌ی گروه اسمی (موصوف) با همخوان پایان یابد، نشانه [ī] به اسم می‌پیوندد:

hanârī yâwâ انارِ رسیده

daŋī barz صدای بلند

۲* اگر موصوف مختوم به [ī] باشد، در صورتی که اسم مذکر باشد، صفت بی‌هیچ نشانه‌ای پس از اسم ظاهر می‌شود، ولی اگر موصوف مؤنث باشد، پس از صفت واکه [a] نمود پیدا می‌کند:

qazī xâs قاضیِ خوب

r°âzī drēža (مؤنث) داستانِ بلند

žanī hermat a زن عفیف

۳* آن گاه که هسته‌ی گروه اسمی با واکه [a] پایان پذیرد، واج [y] به موصوف می‌پیوندد و در اسمهای مؤنث واکه [a] پس از صفت ظاهر می‌شود:

yânay awdân خانه‌ی آباد ؛ *haray pira* خر پیر

hanâsay sard نفس سرد، دم سرد ؛ *har°ay hasa* گِل غلیظ

۴* اگر [â] ، [o]، [u] واکه پایانی موصوف باشد، نشان وابستگی صفت [y] است که به موصوف افزوده می‌شود:

pıyây hažâr مرد تهیدست

čoy puterkyâ چوب پوسیده

žužuy dımâ ber°yâ جوجه تیغی دم بریده (بدجنس)

۵* اگر هسته‌ی گروه اسمی (موصوف) جمع باشد، صفت بی‌نشانه‌ی وابستگی ظاهر می‌شود، ولی نشانه‌ی جمع در صفت نیز نمود پیدا می‌کند:

barē wâzē درهای باز

hēlē deštē تخم‌مرغ‌های درشت

۶* هسته‌ی گروه اسمی مؤنث با نشانه‌ی مؤنث بودن صفت همراه است، در هورامی افزون بر مطابقت صفت و موصوف در جنس (مذکر و مؤنث)، در شمار و معرفه و نکره نیز تطابق بین

آن دو دیده می‌شود.

maynay J̆ıwân xâs a مادیان زیبا

مؤنث ← نشان وابستگی صفت

kargay hēlakar a مرغ تخم‌گذار

۴-۴-۲-۳. نشانه (جمع، معرفه، نکره، جنس).

۴-۴-۲-۳-۱. نشانه‌ی جمع (رک، اسم و گروه اسمی، ۳. ۲. اسم جمع) ص ...

۴-۴-۲-۴-۳. نشانه‌ی جنس، نشانه‌ی اسم مؤنث پس از اسم ظاهر می‌شود (رک، اسم و گروه اسمی، ۵. مؤنث، مذکر) ص ...

۴-۴-۲-۴. صفت تفضیلی (برتر)

از وابسته‌های پسین اسم است که با نشانه‌ی وابستگی صفت به گروه اسمی ظاهر می‌شود: بسته به جنس موصوف (مذکر یا مؤنث)، صفت تفضیلی دو گونه نمود پیدا می‌کند؛ اگر موصوف مذکر باشد صفت برتر پس از [*-tar*] بی‌نشانه ظاهر می‌شود ولی اگر موصوف (هسته گروه اسمی) مؤنث باشد، صفت تفضیلی با نشانه‌ی مؤنث پس از [*-tar*] دیده می‌شود:

pâťay šer°tar کفش پاره‌تر (مذکر)

halčī zeltar a قارچ بزرگتر(مؤنث)

kor°ī žīrtar دختر داناتر، پسر داناتر *kınâčē žīr tara*

۴-۴-۲-۵. صفت شمارشی ترتیبی

گونه‌ای از صفت شمارشی ترتیبی که با [*-ōmīn*] ساخته می‌شود، از وابسته‌های پسین اسم است (رک.۴-۴-۱-۱. صفت شمارشی؛ صفت شمارشی ترتیبی، (ص ۲۶۹؟؟؟)

۴-۴-۲-۶. بدل

بدل از وابسته‌های پسین اسم است که با اندک درنگی پس از هسته ظاهر می‌شود و

معمولاً اسم، لقب، عنوان، ضمیر و گاه صفتی است که بیان کننده توضیحی در مورد اسم (هسته) است.

-*wazīr, kor°u mahmuday, nâwašan.*

وزیر «فرزند محمود»، مریض است.

-*knâčē dē sâfyē, talē , zamawnašana.*

دختر خاله صافیه، طلعت، عروسی دارد.

* هر هسته‌ی اسمی افزون بر گروه اسمی می‌تواند با وابسته نیز همراه شود، یعنی وابسته و گروه در یک جمله:

-*mâmōkarīm* (هسته), *šuw hâǰarē* (گروه اسمی), *âqōšar°* (وابسته), *kawtan wârī.*

عمو کریم، شوهر هاجر، عاقبت شر (بدفرجام)، پایین افتاده است.

۴-۴-۲-۷: جمله‌ی ربطی وصفی و توضیحی

جمله‌یی است وابسته به گروه اسمی که پس از آن با حرف [nâ] / [ka] / [ke] (= که) می‌آید و قابل تبدیل به گروه اسمی است.

-*ī ǰemʔa nâ may, malem pay layš.*

این جمعه ـ که دارد ـ نزد او می‌رویم.

- *ĭ ǰemʔay, malem paylayš./* تأویل شده: این جمعه

ǰemʔaytar, malem pay layš

این جمعه‌ی (آینده) پیش او می‌رویم / جمعه‌یی دیگر، پیش او می‌رویم.

-*kâka wahbī ke zamâmânan âma bē.*

کاک «وهبی» ـ که دامادمان است ـ آمده بود.

کاک «وهبی»، دامادمان، آمده بود.

۴-۴-۲-۸ تابع

تک واژی است وابسته به گروه اسمی که معمولاً پس از هسته ظاهر می‌شود، و از نظر

آوایی تناسبی با اسم پیش از خود دارد، در هورامی ساخت تابع، قانونمندی ویژه‌یی دارد و از لحاظ معنایی نیز معمولاً به تنهایی بی‌معنی است.

در اینجا نخست تابع از نگاه ساخت، و پس از آن، از دید معنایی مورد بـررسی قـرار می‌گیرد.

۴-۲-۴-۸-۱. ساخت تابع

۱* تابع تنها در همخوان نخستین با متبوع ناهمسان است:

معادل (معنایی) فارسی	تابع و متبوع	معادل (معنایی) فارسی	تابع و متبوع
سرو	sarawmara	اخم و تخم	lutu put
شل و ول	šelu wel	درهم برهم	hat̄ašaw palaša
شلوغ پلوغ، صدا	qât̄umât̄	ادا و اطوار (بزم و رزم)	bazmu r°azm

۲* تابع تنها در همخوان آغازین، با متبوع همسان است:

کف و ... حباب kafu kot̄ ؛ خارو dɪr°u dahât̄

جهنم و J̌ahannemu J̌âr ؛ پیر و پاتال pīru pâtât̄

tar°u tsīis تر و خیس

۳* تابع تنها در واکه‌ی نخست، همسان متبوع است:

šalu qam و خمیر

šalu pat خرد وشکسته

lân ubâr طرف و

۴* تابع تنها در همخوان پایانی با متبوع یکسان است:

lâru wēr کج و کوله

taqu pōq تق و توق

۵* تابع تنها در واکه ناهمسان با متبوع است:

qīžu qâž جیغ و داد

čaqu čōq چک و چونه

mâru mırō مار و مور

f̄iku fâk سوت و

âxuōx آخ و اوخ

۶* تابع هیچگونه همسانی واجی یا معنایی با متبوع ندارد:

werdu hân خرد و خاکشیر

wešk u breŋ خشکِ خشک

۷* تابع تکرار متبوع است:

h̲ama h̲ama محمد محمد (پاس دادن به هم)

تابع از دید معنایی

تابع در هر شکلی که ظاهر شود بر بار معنایی متبوع می‌افزاید، تابع ممکن است یکی از مفاهیم و معانی زیر را بر متبوع بیفزاید:

۱. شدت و فراوانی:

šalu qam بسیار خُرد در هم شکسته

hasuhōt̄ بسیار غلیظ

h̲ašru h̲alalâ بسیار شلوغ

۲. انوع و همانندان:

mâru mırō زنان و امثال آنها žanuman؛ مار و همانندان آن

hat̄učaw mat̄uča آن گل و همانندان آن got̄umot̄؛ آلوچه و همانندان آن

۳. پیرامون

qolumel پا و اطراف آن

dasupel دست و اطراف دستها

kašumaš کوه و اطراف آن

تابع وابسته‌ی پیشین:

تابعهای هورامی تنها وابسته‌ی پسین اسم نیستند بلکه گاه به عنوان وابسته پیشین نیز ظاهر می‌شوند:

J̌er°u J̌ânawar ... جانور

qermu qâť ... شلوغ و ... صداو

fer°u feť ... حیله و

برخی از رایج‌ترین تابعهای هورامی (همراه با متبوع) در جدول زیر آمده‌اند:

معادل فارسی یامعنی آن	تابع و متبوع یا متبوع و تابع	معادل فارسی یا معنی آن	متبوع‌و تابع
گیاه و ...	gežu gıyâ	خیر و ...	xayru bayr
... و جانور	J̌er°u J̌ânawar	اظهارنفرت و انزجار و ...	qīz u bīz
قوم و طایفه	ter°u tayfa	آبشار ...	tâfou mâf
خالی ...	hâťīwhewâťâ	طرف و ...	lân u bâr
حاضر و ...	ẖâzeru bâzer	خاک و ... خل	xâku xol
لخت و ...	r°ut u qut	مرغ و ...	karg u marg
لات و لوت	lâtu lut	جنگ	J̌aŋ u maŋ
تق و توق	taqu pōq	سروصدا و جیغ و ...	qīžu qâž
گرم و گر	garmu gor°	مار و ...	mâru merō
جنگ و دعوا	J̌aŋu J̌aťaba	خُردودرهم شکسته	šalu qam
کج و کوله	lâru wēr	خار و ...	der°u dahâl
شلوغ و پلوغ (حشر و ...)	ẖašru ẖalalâ	غلیظ و ...	hasu hōť
خام و ...	xâmu xoť	کم حوصله و ...	ser°u sōť
درهم برهم	tēkaťu pēkať	زن و ...	žan u man
سوت و کور، خلوت و ...	čōťu hōť	دو بهم زنی و ...	fīt u fât
خشک و ...	wešku bıreŋ	چک و چونه ...	čaqu čōq
نان و مان	nân u mân	کار و بار	kâru bâr
پیر و پاتال	pīru pâtâť	تک و توک	tâku trâk
سوت و موت	fīk u fâk	اخم و تخم	lut u put
چشم و چار	čer°u čam	شل و ول	šelu šōť

بهره‌ی سوم: ضمیر در هورامی

۴-۳. انواع ضمیر

ضمیرهای هورامی (گویش پاوه‌یی) در انواع زیر قابل بررسی است:

۱- ضمیر شخصی ۲- ضمیر اشاره ۳- ضمیر مشترک ۴- ضمیر تأکیدی ۵- انعکاسی ۶- ضمیر پرسشی ۷- ضمیر تعجبی ۸- ضمیر مبهم.

۴-۳-۱. ضمیر شخصی

-am wâtem, ad̲ bay من گفتم (که) او بیاید

ضمیر شخصی ۶ صیغه دارد، صیغه‌ی سوم شخص مفرد چهار شکل دارد، دو شکل برای مؤنث و دو شکل برای مذکّر ضمیرهای شخصی در جدول زیر نشان داده شده‌اند:

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص		شخص
âd̲-ēd̲ او (مذکر) âd̲a-ēd̲a او (مؤنث)	tō تو	am(amen) من	مفرد	شمار
âd̲ē آنها	šma شما	ēma ما	جمع	

ـ ضمیر اول شخص مفرد، دو شکل دارد: (am) در حالت عادی و (amen) معمولاً برای تأکید کاربرد دارد. و می‌تواند بی‌تأکید نیز باشد.

ـ ضمیر سوم شخص مفرد برای مذکر در حالت عادی دو شکل جداگانه دارد: âd̲ و ēd̲ شکل نخست برای ضمیر دور و دومی برای نزدیک به کار می‌رود:

-âd̲ lıwâbē. او (دور) رفته بود.

ēd̲ wâtabež maw. او گفته بود می‌آیم.

- ضمیر سوم شخص مفرد مؤنث نیز دو شکل متفاوت از هم دارد:

او (دور) رفته بود *âd̲a lıwaybē*

او رفته بود *ēd̲a lıwaybē*

* اگر ضمایر سوم شخص مفرد در نقش فاعلی، مفعولی و ... به کار روند واکه‌ی پایانی آنها تغییر می‌کند.

âdī (نهاد (فاعل)) *wât, mawna.* او گفت می‌آیم (مذکر)

âd̲ē wât, nımawna او گفت نمی‌آیم (مؤنث)

۴-۳-۲. ضمیر اشاره

ضمیری که وابسته‌ی پیشین اسم نباشد و به کسی یا چیزی اشاره کند، ضمیر اشاره نام می‌گیرد. چون جنس در اسمهای هورامی وجود دارد، ضمیر نیز که جانشین اسم است، مذکر و مؤنث بودن را در خود نشان می‌دهد. ضمیرهای اشاره که معمولاً دور یا نزدیک هستند، در هورامی سه شکل دارد. دو تای آنها در حضور و یکی که در جریان تخاطب نیست، به عبارت دیگر دو ضمیر اشاره‌ی دور و یک ضمیر اشاره‌ی نزدیک در هورامی دیده می‌شود.

اشاره به نزدیک	اشاره‌به‌دورتر(درغیر جریان‌تخاطب)	اشاره به دور	...
این *īna*	آن (دورتر) *ōuna*	آن *âna*	مذکر
این *īnē*	آن (دورتر) *ōunē*	آن *ânē*	مؤنث

ضمیرهای جمع عبارتند از:

آنها (آنان) *ânē*

اینها (اینان) *īnē*

آنها (آنان) دورتر *ōunē*

مثال برای هر ضمیر:

-*âna, lâlōman.* آن، دایی‌ام است.

-ōuna, mâmōman, (دورتر) آن، عمویم است

-ânē, bırâžanīmana, .آن، زن برادرم است

-īna, bırâman. .این، برادرم است

-inē, wâlēmana این، خواهرم است

-ânē, kor°ē kâka mahmud yanē آنها، پسران کاک محموداند

-ōunē, nayčâna bıraymanē (دورترک) آنها، که در آنجا هستند ـ برادران من هستند

-īnē, mâŋâwē dē manīǰēnē. اینها، ماده گاوهای، بی‌بی منیژه‌اند.

ملاحظات:

■ ضمیرهای مفرد مؤنث دور، با ضمیر جمع مذکر دور یک شکل دارند، همچنین ضمیر مفرد مؤنث نزدیک با ضمیر جمع مؤنث نزدیک نیز دو واژه‌ی [īnē] مشترک‌اند.

■■ ضمیرهای اشاره پسوند [-ya] می‌گیرند و مفهوم (یکی) را به ضمیر می‌افزایند. معادل فارسی «این یکی»، «آن یکی».

âna + ya ⟶ ânaya ânaya bıwânō آن «یکی» را بخوان.

ōuna + ya ⟶ ōunaya ōunaya mawīnī? آن«یکی»را می‌بینی؟

īna + ya ⟶ īnaya īnaya wât pana این یکی، به او گفت.

■■■ سه ضمیر اشاره جمع، در پیوست با شناسه (نهاد اجباری) با تغییر واکه‌ی پایانی ظاهر می‌شوند:

ânē (آنها) + šân (شناسه‌سوم‌شخص جمع) + [a] ⟶ ânī šâna (حالت‌نهادی‌یا ...) آنها

īnē (اینها) + šân (شناسه سوم شخص جمع) + [a] ⟶ īnīšân (حالت نهادی یا ...) اینها

-īnīšâna (ضمیر اشاره) nâs (فعل) bılu čanīš. اینها نگذاشتند، که همراهش بروم.

بی‌پیوست شناسه -īnē nâsšân, bılu čanīš. اینها نگذاشتند که همراهش بروم.

۴-۳-۲-۱. ضمیرهای اشاره‌ای ـ شخصی

ضمیرهای سوم شخص مفرد (مذکر یا مؤنث) و ضمیرهای سوم شخص جمع در هورامی کاربردی دوگانه دارند به این معنی که افزون بر ضمیر شخصی بودن، ضمیر اشاره نیز هستند.

(نشانه‌ی مؤنث) a + (ضمیر سوم شخص مفرد) âd̲ او (مؤنث) ⟵ âd̲a

(نشانه‌ی جمع) ē + (ضمیر سوم شخص مفرد) âd̲ آنها ⟵ âd̲ē

جدول زیر انواع ضمیرهای اشاره‌ای ـ شخصی هورامی را می‌نمایاند.

مؤنث		مذکر		
آن (خانم)	âd̲a	آن (آقا)	âd̲ϕ	اشاره به دور
آن (برای حالت غیر مسند الیهی)	âd̲ē	آن (در حالت غیر مسندالیهی)	ad̲ī	
این (خانم)	ēd̲a	این (آقا)	ēd̲ϕ	اشاره به نزدیک
این (برای حالت غیر مسندالیهی)	ēd̲ē	این (برای حالت غیر مسندالیهی)	ēd̲ī	

ضمیرهای شخصی ـ اشاره‌ای جمع نیز شامل: (اینها) ēd̲ē (آنها) âd̲ē می‌باشد.

ضمیرهای‌اشاره‌باپیشوند [a] یا [ha] ضمیرهای‌اشاره‌ای‌بامفهوم‌تأکیدوایضاح بیشتر را می‌سازند:

a + īna همین

a,īna yânakan. همین، خانه است

a,âna lâlōman. همان، دایی‌ام است.

ـ همین و همان مفهوم تقریباً معادل a/īna/ و a/âna است نه معادل آن.

ـ این ضمیرها مشارالیه را بسیار مشخص‌تر و ملموس‌تر می‌سازد و گاه برای تأکید به همراه ایضاح بیشتر به کار می‌روند.

ha ōuna gēJ̌eš kardē nân.

همان (دورتر)، مرا گیج کرده است (منظور تنها همان) شخص مرا گیج کرده، (تأکید براو است نه کس دیگر).

پیداست همین و همان در اینجا صفت پیشین نیستند که موصوفشان حذف شده باشد زیرا در هورامی دو واژه (همین) [a, ī] و همان [a, â]، صفات پیشین اشاره‌ای هستند.

همین پسر را که می‌بینی برادر زاده‌ام است. *a,ī kor°ya mawīnī, bırâzâ man.*

۴-۳-۳. ضمیر مشترک

تکواژ [wē] (= خود) ضمیر مشترک در گویش پاوه‌یی است. این ضمیر برای همه شخصها یکسان ظاهر می‌شود. و در صورتی مشترک است که با حذف آن در ساختار جمله اشکالی در مفهوم آن (جمله) ایجاد نشود:

-*âd wēž âma,* او خودش آمد

-*âd âma* او آمد

۴-۳-۴. ضمیر تأکیدی

ضمیر مشترک معمولاً کاربرد تأکیدی دارد از این روی آن را ضمیر تأکیدی نیز خوانده‌اند.

-*am wēm wâtempana* خود به او گفتم بیاید.

از پیوست [wē] با شناسه‌های شخصی ضمیر تأکیدی پدید می‌آید.

-*wēmâ(n) panama(n) wâtabē* خودمان به او گفته بودیم

-*xasa wž mazânō čēš karō.* خسرو خودش می‌داند چکار کند.

● بر اثر نفوذ فراگیر زبان رسمی (فارسی) در هورامان (پاوه)، کم‌کم ضمیر (xod) فارسی جای خود را در میان گویشوران باز می‌کند و همچون زبان فارسی در هورامی نیز نقش آفرین می‌شود. البته ضبط پاره‌یی جمله‌ها که چنین عارضه‌ای را در خود نشان می‌دهند غالباً از طرف تحصیلکردها و جوانان است که سر و کار بیشتری با زبان فارسی و رسانه‌های جمعی دارند. مثال

-*xodu kâka sâřay zânē , walē nıwâčē.*

خود کاک صالح می‌دانست، ولی (چیزی) نمی‌گفت.

۴-۳-۵. ضمیر انعکاسی

اگر در جمله‌یی ضمیر مشترک [wē] به کار رود ولی نتوان معادل آن را ضمیر شخصی قرار داد، آن را ضمیر انعکاسی گویند.

-am čanī wēm wâtem, hay dâdu bēdâd pay r°ōzgârī.

من با خودم گفتم، ای داد و بیداد برای روزگار.

که نمی‌شود چنین گفت: من با من گفتم (کاربرد نادرست).

-wēd pēsa mafōtna — خودت را این‌طور هلاک مکن.

۴-۳-۶. ضمیر پرسشی

ضمیرهای پرسشی گویش پاوه‌یی این‌ها هستند:

۱- pıčī ۲- čıkō ۳- čenna/čen ۴- čēš(ž) ۵- kâm ۶- kē ۷- kōga/kō ۸- kay

۱- pıčī، این ضمیر معادل «چرا؟» در فارسی رسمی است.

-pıčī zu nalway damšō? — چرا زود به کمک او نرفتی؟

۲- čıkō? معادل «کجا» در فارسی رسمی.

-čıkō bınīšmēra? کجا بنشینیم؟

گاه ضمیر پرسشی با پسوند [-gana] معادل «از کجا ـ کجا» به کار می‌رود:

-čıkōgana yâwayš pana? — کجا به او رسیدی؟

-čıkōgana bawru payd? — از کجا برایت بیاورم؟

۳- čen? ، čenna معادل «چه‌قدر» در فارسی امروز، وقتی ضمیر پرسشی هستند که به تنهایی و بی‌وابستگی به اسم ظاهر شوند:

-tamâtakēd , menay čen/čenna? — گوجه‌فرنگی‌هایت منی چند؟

۴- čēš(ž) ، معادل فارسی «چه؟» و معمولاً جانشین غیر انسان است و گاه همان «چه» فارسی به کار می‌رود:

-haǰana, čēšeš awrda bē? از سفر حج، چه آورده بود؟

-če ktēwayd garakan? چه کتابی می‌خواهی؟

۵- kâm? ، معادل «کدام» در فارسی است:

کدام یک از آنها ارزان‌تر است؟ -kâmšân harzântarn?

این ضمیر، جمع بسته می‌شود: kâm + ē ⟶ kâmē کدامها

-kâmēd garakēnē, hanârakē yâ(m) haǰirkē?

کدامها را می‌خواهی (کدام یک را می‌خواهی)؟ انارها یا انجیرها را.

۶- kē? ، معادل «که؟» در فارسی.

-ǰa kē matarsī? از که می‌ترسی؟

-kē pana wâtī? که به شما گفت؟

۷- kōga? ، معادل «کجا؟» در فارسی معیار.

-kōgad pana wašan, pâwa yân kermâšân?

کجا را دوست داری، پاوه یا کرمانشاه؟ ...

۸- kay? ، معادل آن در فارسی معیار «کی» است.

غذا کی آماده می‌شود؟ -čâštakē, kay mıyâwō pana?

۴-۳-۷. ضمیر تعجبی - پرسشی

۱- ʔaǰayw (= عجب): -ʔaǰayw pī zuya âmaynō.

عجب به این زودی برگشتی.

۲- čeʔaǰayw (= چه عجب):

چه عجب یک بار راست گفتی! -če ʔaǰayw dahfēwa r°âsed wât

۳- kōga ! به معنی «کجا».

ببین خدا او را به کجا رسانده! -bıya xodâ yâwnân kōgal!

۴- kē ! به معنی «که، چه کسی».

-bıya â badbaxtya bakē delež waš kardan!

آن بیچاره را بنگر که به که (چه کسی) دل خوش کرده!

۴-۳-۸. ضمیر مبهم

در گویش پاوه‌یی این ضمیرها مبهمند:

۱- yaktrīn ۲- yōy ۳- kōll/kollīn ۴- gerd ۵- fīsâr ۶- filân ۷- filân u fīsâr

۸- bâwâmrtka ۹- filânī ۱۰- yōtar(ī) ۱۱- yō ۱۲- pıyâ ۱۳- ba?zay

۱- yaktrīn ، معادل «هم ، یکدیگر» در فارسی رسمی است.

-bē yaktrīnī nımažīwân. بی‌هم نمی‌توانند زندگی کنند.

-mâzdē, yaktrīnšâ košt. نگذارید، یکدیگر را کشتند.

۲- yōy معادل «هم» در فارسی.

-J̌a yōy nımakenyânēwa. از هم جدا نمی‌شوند.

۳- kōłł/kołłin مرادف «همه» فارسی است.

-kōłłin pana wâta bē malō. همه به او گفته بودند : مرو.

-ba kołłkasī metamânad nawō. به همه کس اعتماد نکنی

۴- ger(d) معادل «همه» در فارسی است.

-ger(d) qīnašânana čanaš. همه از او بدشان می‌آید.

۵- fīsâr ، این واژه به تنهایی به کار نمی‌رود بلکه از اتباع fiłân (= فلان) است و پس از آن می‌آید. معادل فارسی بهمان در «فلان و بهمان».

-wed kârakay kara, mâtelu filânu fīsârī mawa.

خودت کار را انجام بده، منتظر فلان و بهمان مباش.

۶- fiłân (= فلان) از ضمیرهای مبهم فارسی است با تغییراتی آوایی در هورامی به صورت fiłân ، fiłâna ، filânī و ... ظاهر می‌شود. ضمیر مبهم در این میانه fiłân و fiłânī است. که اولی به همراه تابع می‌آید و دومی در شماره(۸-) نشان داده خواهد شد.

-J̌a fiłânu fiłânī parstē, âdē mazânân čēžbıyan.

از فلان و فلان بپرسید آنها می‌دانند که چه اتفاقی افتاده.

۷- bâwâmartka ، اسمی است مرکب در جایگاه ضمیر مبهم، کاربرد آن در گویش پاوه‌یی

تنها به عنوان ضمیر مبهم است. در معنی فلان (آن شخص نامعین که به طور مبهم) بیان می‌شود.

-bâwâmartka xâz weš kardan sâh̲ī̄wō kdt̄ čiwī

فلانی خوب خودش را صاحب همه چیز کرده.

۸- *fit̄ânī'* با تکیه بر واکه‌ی پایانی واژه معادل «فلانی» فارسی.

-lıwa bıwâča, fit̄ânī kâreš han, bay pay ēgay.

برو بگو، فلانی دارد، به اینجا بیاید.

۹- *yōtar(ī)*، معادل فارسی «یکی دیگر، دیگری».

-yōtar čâ bē, یکی دیگر آنجا بود، دیگری آنجا بود.

-J̌a yōtarī parsa, am čuzânu. از دیگری بپرس، من چه می‌دانم.

۱۰- *yō* معادل «یکی» در فارسی رسمی.

-yō lıwâ pay yânayša, nažnâsâm kē bē.

یکی به منزلشان رفت، ندانستم چه کسی بود.

۱۱- *pıyâ* (مرد) در این کاربرد به معنی انسان: به عنوان ضمیر مبهم به کار می‌رود.

-čī r°ōzgârana, pıyâ nımazânō čēž bıwâčō.

در این روزگار، آدم نمی‌داند چه بگوید.

۱۲- *ba?zay*، معادل بعضی(ها).

-pay ba?zay, put̄ čet̄ku ... dasyan.

برای بعضی‌ها پول همچون چرک دست است.

۱۳- *hīn*، معادل «فلان» در فارسی رسمی است، کاربرد آن در میان گویشوران بیشتر از *fit̄ân* (فلان) است، بیشتر وقتی به کار می‌رود که گوینده اسم کسی یا چیزی را سریع به خاطر نیاورد یا قصد مبهم ساختن مرجع ضمیر را داشته باشد.

واژه‌های هم معنی آن و کاربرد هر یک در مؤنث و مذکر و جمع در زیر آمده است:

■ *hīn* (فلان) شخص یا چیز مبهم مذکر:

-hīn nâman, a ... a, h̲asan.

فلان نیامده، ... حسن (یعنی حسن نیامده).

■ *hīnī* (فلانی) در حالت فاعلی، مفعولی و ... (مذکر)

-J̆a hīnī parsa, âd̲ mazânō. از فلانی بپرس او می‌داند.

■ *hīna* (فلان) شخص یا چیز مبهم (مؤنث):

-hīna zawr°ož bıyan. فلان (خانم) بچه‌دار شده.

■ *hīnē* ، (فلانی) در حالت فاعلی، متممی.

-ârdakē, hīnē kardē(nâna). آردها را فلانی پخت (به نان تبدیل کرد).

-J̆ahīnē xawarem nıyan. از فلانی (خانم) خبر ندارم

■ *hīnē* ، (فلانی‌ها ـ فلان‌ها)، برای جمع مذکر یا مؤنث کاربرد دارد. و با مؤنث مفرد مشترک است، تنها ممیز این دو، قرائن در جمله می‌باشد.

-hīnē xâz magežyân. فلانی‌ها خوب با هم دعوا می‌کنند (منظور بچه‌ها و یا غیره).

-hīnē sar ēšay bıwara xâsō mawī.

فلان‌های سر درد را بخور خوب می‌شوی (منظور قرص‌ها).

گاه چندین ضمیر مبهم از این دست (ش، ۱۴) و ... در یک جمله به ظاهر می‌شوند و فضای جمله آکنده از ابهام برای مخاطب می‌شود، برای رفع این ابهام مخاطب بر گوینده اعتراض می‌کند و ایضاح حداقل یک یا دو ضمیر مبهم را درخواست می‌کند؛ ببینید:

-J̆a hīnakana bēnē, hīna čır°īš, hīnakay bawra

در فلان (جا) بودم، فلانی (مؤنث) فریاد زد، فلان (چیز) را بیاور.

-hīnē! hīn, kay hīnakamâ(n) pay mawrō?

فلانی (مؤنث)، فلان (مذکر)، چه وقت فلان (چیز) را برایمان می‌آورد؟

البته کاربرد ضمیر مبهم از این گونه بیش از دوتا کمتر است و غالباً دوتاست.

ضمیر در جایگاههای نحوی جمله

در این‌جا، ضمیرها از نگاه جایگاهی که می‌توانند در جمله داشته باشند مورد بررسی قرار گرفته‌اند به این ترتیب که نخست یک جایگاه را مشخص کرده و آن گاه انواع ضمیرها را بر آن عرضه شده تا مشخص شود که کدام ضمیرها می‌توانند در جایگاه عنوان شده نقش‌آفرین باشند. جایگاهها در دو گروه بنیادین (مستقل) و وابسته معرفی شده‌اند.

الف: جایگاههای بنیادین (مستقل)

۴-۳-۱. نهاد :

جایگاهی است اجباری که شناسه‌ی فعل نامیده می‌شود[۱]، برخی جمله‌ها نهاد اختیاری نیز دارند، ضمیرهایی که همراه با مثال در زیر ارائه شده‌اند در جایگاه نهاد اختیاری (فاعل) قرار گرفته‌اند.

۱. ضمیر شخصی جدا: او مرا یاری نمود. *-âd yârīž dân.*

۲. ضمیر اشاره: او کارها را به هم زده. *-âna kârakaš šēwnân.*

۳. ضمیر تأکیدی: خودت برو آن را بخوان *-wed lıwa bıwânaš*

۴. ضمیر پرسشی: کی حوصله دارد زود بیدارشود؟ *-kē tâqateš han, zu hōrzō?*

چه فرار کرد؟ (مثلاً موش ...) *-čēž bar šī?*

۵- ضمیر مبهم: همه دست به یکی کرده بودند. *-gerd dasašâ karda bē yō.*

۶- ضمیر تعجبی:

ببینید که آمده است! محبوبترینم! (به طنز). *-bıyaydē kē âman! qaračōłakam!*

۴-۳-۲. مفعول:

ضمیرهای زیر می‌توانند در جایگاه مفعول ظاهر شوند.

۱. ضمیر شخصی

شما را به چه چیز دلخوش کرده‌اند؟ *-šımašân bačež deł waš kardēndē?*

۲. ضمیر اشاره:

این را به کسی نگویی *-īnay ba kasī nıwâčī.*

۳. ضمیر تأکیدی:

خودش را صدا بزن و به او بگو. *- wēš bečr°aw panaž bıwâča.*

۱- نهادی‌که درجمله‌های‌اسمی وجوددارد نیز هر چند ϕ(صفر) باشد، اجباری است این نوع در ۴-۳-۵، آمده است.

۴. ضمیر پرسشی:

که را دیده‌ای (که) این چنین عاقل باشد؟ -*kēd dıyan pēsa žīr bō*

کدام یک را برمی‌داری؟ مبارک باد! - *kâmšân hōrmagērī, mıwârag bō.*

۵- ضمیر مبهم: همه را خوانده بود. -*kollēž wanabēwa*

۶- ضمیر تعجبی:

ببین که را انتخاب کرده‌اند! -*bıya kēšân hōr wečenyan.*

۷- ضمیر انعکاسی: خودتان را سرزنش کنید -*wētân lōma kardē.*

۴-۳-۳. متمم[۱]

این ضمیرها می‌توانند در جایگاه متمم به کار روند:

۱. ضمیر شخصی:

ازاو درخواست‌مکن، می‌گویند: خسیس‌است. -*čâdī dâwâ makara, mâčân r°eždan.*

۲- ضمیر اشاره:

از این می‌ترسم که از من برنجد. -*čīnaya matarsō, čana m ʔâǰez bō.*

۳- ضمیر تأکیدی:

هرکسی برود، برای خودش بگرید. -*har kas bılō pay wēž begrawō.*

۴- ضمیر پرسشی:

به کدام یک از آنها بگویم (که) بیاید. -*ba kâ'mīšân bıwâču bay?*

۵- ضمیر مشترک:

اگر به خودم می‌گفت، بهتر بود. -*aga(r) ba wēm wâtībyâš , xâstar bē.*

۶- ضمیر انعکاسی:

- *tō pay wēd mažīwī yâm pay mardemī.*

توبرای خودت زندگی می‌کنی یا برای مردم (دیگران).

۱- ضمیر اشاره علاوه بر متمم اجباری (مثال‌های بالا) به عنوان متمم اختیاری نیز ظاهر می‌شود.
(به مدرسه می‌رود). *pay mayrasay malō*

۷- ضمیر مبهم:

از فلانی خیلی راضی بودند. *-J̆a fil̄ânī, fira r°âzyē bēnē.*

۸- ضمیر تعجبی:

ببین به که دل خوش کرده‌ای؟ *-bıya bakē del̄ed waš kardan!*

۴-۳-۴. قید (از جایگاههای توضیحی).

از میان ضمیرها تنها ضمیر پرسشی می‌تواند در جایگاه قید نقش‌آفرین باشد:

۱. ضمیر پرسشی:

کجا می‌روید؟ *-kōga maldē?*

-pıčī nımyâwī feryaw hatīmân?

چرا به داد یتیمان نمی‌رسی؟ (چرا به آنها یاری نمی‌رسانی).

۴-۳-۵. نهاد (اختیاری).

این ضمیرها می‌توانند در جایگاه نهاد قرار گیرند:

۱- ضمیر شخصی:

او بسیار مهربان است. *-âd fire r°ahmīnan.*

۲- ضمیر اشاره‌ای:

این برادرم است و آن خواهرم *-īna kâkaman, ânēča wâlēmana.*

۳- ضمیر تأکیدی:

-xō bâbayč šân nıyan, wēšâ žīrēnē.

(آنها) پدر هم که ندارند، خودشان عاقل و دانا هستند.

۴- ضمیر پرسشی:

در این دنیا چه لذت‌بخش است؟ *-čī denyayna čēž wašan?*

-kâm šân ʔâlu bâ wafân?

کدام یک از آنها خوب و باوفا است؟

۵- ضمیر مبهم:

فلانی با همت و پرتلاش است نه تو. *-fiłânī γīratyan na tō.*

۶- ضمیر تعجبی:

(چه) عجب سرد است! <u>-če sardan</u> !?

(ب) : جایگاههای وابسته

۴-۳-۱. مضاف‌الیه

آن دسته از ضمیرهایی که در جایگاه مضاف‌الیه درمی‌آیند، اینها هستند:

۱- ضمیر شخصی:

پدر خانم من، بسیار مهربان است. *-hasuraw amen fira r°ahmīnan.*

۲- ضمیر اشاره:

برادر این (آقا)، دوستم است. *-bıraw īnaya r°afēqman.*

ماشاءالله باغ او آباد است. *-mâšallâ bâxu âdī awdânan.*

۳- ضمیر تأکیدی:

آن کار خودت است، نه دیگری *-âna kâru wētan na yōtar.*

۴- ضمیر پرسشی:

خانه کی را زده‌ام؟ *-yânaw kēm ber°yan?*

جواب کدامیک از شماها درست‌تر بود؟ *-J̌ıwâw kâmītân r°âstar bē?*

۵- ضمیر مبهم:

به تنهایی کار همه را انجام می‌داد. *-wēštanyâ, kâru gerdīn karē.*

۶- ضمیر مشترک:

غذای خودت، مسجداز خداوند(ازضرب‌المثلهای هورامی) *-nânaw wētu mezgī xoday.*

نماز خودش را خواند و بیرون رفت. *-nımaw wēš kardaw, zıyâra.*

۷- ضمیر تعجبی:

نمازِ کی را می‌خوانی؟ (وقتی که وقت نمانده باشد) *-nımaw kay makarī?*

۸- ضمیر انعکاسی:

-kamu wēd mada ba firaw mardemī.

کم خود را به زیاد دیگران مده (به کم خود قانع باش).

۴-۳-۲. بدل

از میان ضمیرها، این‌ها می‌توانند در جایگاه بدل ظاهر شوند:

۱. ضمیر تأکیدی:

برادرم خودش نیامده. *-kâkam wež nâman.*

تو خود گلی، گل را می‌خواهی چه کار. *-tō wēd go'lanī, goled pay čīšī.*

۲. ضمیر شخصی:

-sar dasaw J̌amâʔatī, tō, mešyōzutar bay.

سردسته‌ی گروه، تو، باید زودتر بیایی.

بهره‌ی چهارم: گروه قیدی

به واژه یا گروهی از واژه‌ها که تمام یا یکی از اجزای جمله را مقید کند، قید یا گروه قیدی می‌گویند.
قید جمله:

شاید فردا به «کرمانشاه» برود. -*šâyad saway blō pay šâri̅.*

قید واژه (فعل):

صلاح، باعجله حرف می‌زند. -*salâh , palapal qısē makarō.*

۴-۴-۱. قید از نظر ساخت واژگی

قیدها از این دیدگاه به ساده و مرکب، جامد و مشتق، متمم‌های قیدی و قیدهای متممی ومؤول تقسیم می‌شوند، هر نوع از این‌ها در اینجا مورد بررسی قرار گرفته است:

۴-۴-۱-۱. قید ساده:

آن است که تنها از یک تک واژ آزاد ساخته شده است:

saway فردا ، *čani̅* چگونه ، اکنون *i̅sa*

wâri̅ پایین ، *na* نه ، زود *zu*

عمویم آرام حرف می‌زند -*mâmōm yawâš qısē makarō.*

۴-۴-۱-۲. قید مرکب:

قیدی است که دست کم از دو یا چند تکواژ آزاد ساخته شده باشد:

۴-۴-۱-۲-۱. تکرار دو اسم:

palapal باعجله

باعجله خودش را به او رسانید. -*pala pal wež yâwnâ pana.*

-*gırawag ıraw* گریه کنان

۴-۴-۱-۲-۲. تکرار دو صفت: *naxta naxta*

کم‌کم نمک را در غذا بریز. *-naxta naxta nımakī kara lē čâštakē.*

۴-۴-۱-۲-۳. صفت و اسم: *-yagǰâr* یک باره

یکباره (کاملاً) آن را ویران کرده‌اند. *-yagǰâr wērân šâ(n) kardan.*

۴-۴-۱-۲-۴. تکرار دو صفت شمارشی (عدد). *dıwa dıwa*

دو تا دو تا وارد شوید. *-dıwa dıwa baydē čıwarī.*

۴-۴-۱-۳. قید جامد:

قیدی که تکواژ وابسته ندارد، جامد است: *hīzī* دیروز

awsâ قبلاً، سپس

۴-۴-۱-۴. قید مشتق:

قیدی که در ساختمان آن دست کم یک یا چند تکواژ وابسته وجود دارد، مشتق است. قید مشتق –در هورامی ـ از لحاظ پیوست با تکواژ آزاد به چهار شکل زیر ظاهر می‌شود:

۱- پیشوندی ۲- میانوندی ۳- پسوندی ۴- حرف اضافه + ... + پسوند.

۱- ***پیشوندی:*** ساختمان آن ممکن است به یکی از صورتهای زیر نمود پیدا کند:

۱-۱. «*pâ*» و اسم، «*pī*» و اسم:

pâǰōra اوبخور، به آن صورت

pâsīna آن طور ـ آن گونه، به آن صورت

pīǰōra اینجور، به این صورت

pīsīna این‌گونه، به این صورت

-pâǰōra das šaknēwa, wâčīšī nōkar šanân.

آن طور دست تکان می‌داد، گویی که نوکرش هستم.

۱-۲. «*a*» و گروه قیدی:

apâsīna/apâsa آنچنان

-apâsa J̌ıwâwēž dânay, pısaw hawru wahârī.

آنچنان به من پاسخ داد، همانند ابر بهار (غران).

۱-۳. «nâwâma» و فعل:

-nâw$\frac{\text{âma}}{\text{فعل}}$ hōr čılakyân. ناگهان از خواب بیدار شدم.

این قید با فرایند قلب به این صورت نیز ـ با همان مفهوم ـ کاربرد دارد: -nâmâwa

-nâmâwa barakaž kardō. ناگهان در را باز کرد.

۱-۴. bē و اسم:

-bē dezī âdyō zıyânara. بطور پنهانی (دور از چشمان او) بیرون آمده.

۱-۵. har J̌a و قید:

-har J̌a awwalō مجدداً ـ دوباره ـ از اول

۲- میانوندی:

۱-۲. اسم + â(n) + اسم:

-bâxaka par°ân par° kuzmāł keryân. باغ، سراسر (از ابتدا تا انتها) کرت‌بندی شده است.

۲-۲. اسم + tâ + اسم:

-lâm tâkâm qısēm nakardē. لام تا کام سخن نگفتم (اصلاً حرفی نزدم).

۲-۳. اسم + aw + اسم:

sâław sâł yaktrīnī nımawīnân. سال به سال همدیگر را نمی‌بینند.

-J̌ažnaw J̌ažn pıłâw mıwarân. جشن به جشن (عید به عید) پلو می‌خورند.

۲-۴. اسم + ba + اسم:

-J̌âr baJ̌âr barq makošyōwa. گاه به گاه برق خاموش می‌شود.

۲-۵. نام آوا + ay + نام آوا: gor°aygor°

- gor°aygor° «mârakōłē» malân taławeš. دمادم «عقربها» به سراغش می‌روند.

۲-۶. صفت + a + صفت:

- xâwa xâw may r°âna. تقریباً معال: کند و سست راه می‌رود

۳- پسوندی

۳-۱. «ay» و اسم:

دو دستی بر سر خود می‌زد. - dıwa dasay mâťēsaraw wēšara.

۳-۲. «ī» و صفت بطور مکرر:

-wašī wašī lıwân pay bâxī, hayf âd nâma bē.

شادمانه به باغ رفتم، حیف او نیامده بود.

۳-۳. «ēwa» و صفت:

-yawâšēwa čerᵊīmu panam wât, ǰa xoday pıtarsa.

پنهانی او را صدا زدم و به او گفتم: از خدا بترس.

۳-۴. «-yayna» و صفت:

از روی کین (کینه توزانه) به او نگفت. -qīnyayna nıwâtanēš pana.

۳-۵. «ē» و اسم:

-hâmenē mašad fira garman.

فصل تابستان، مشهد بسیار گرم است.

رایج‌ترین شکل قید (زمان)، و زایاترین پسوند قیدساز در گویش پاوه‌یی [ē] (شکل ۳-۵) است.

۳-۶. «-ywa» و صفت:

از تشنگی نزدیک بود لال شوم. -tažnaywa waybē lâl bu.

۳-۷. (-yaywa) و صفت:

از خوشی پایش بر زمین نمی‌افتاد. -wašyaywa pâž nagnē zamīn.

۳-۸. «-ywana» و صفت:

از گرسنگی بر زمین افتاد (مرد). -ōraywana, âma lâra.

۳-۹. (-ga) و قید:

کجا می‌روند؟ -kōga malân?

۳-۱۰. «-âna» و صفت یا اسم:

-*žīrâna Jıwâwež dâwa.* عاقلانه جواب داد.

۴- پیشوند یا حرف اضافه + اسم یا صفت + پسوند:

Ja (حرف اضافه) *tar* (اسم) *sō* (پسوند) از روی ترس

bē (پیشوند) *dez* (صفت) *yayna* (پسوند) , *bē dezyayna pulakam dâ pana.*

بطور پنهانی (مخفیانه) پول را به او دادم.

ba (حرف اضافه) *seyâsatō* (اسم پسوند) از روی سیاست و نیرنگ

asân. -baseyâsatu yânakaš čana از روی سیاست و زرنگی، خانه را از من گرفت.

tâw (گروه حرف اضافه) *sar* (اسم) *ī* (پسوند) *xodâ karō tâwsarī bō.*

خدا کند همیشگی (تا آخر) باشد.

۴-۴-۱-۵. قیدها متممی:

به قیدهایی که متمم را مقید سازند گفته می‌شود:

-*hasan zu pay yânay lıwâ.* حسن زود به خانه رفت

-*hasan har fira zu lıwâ pay yânay.* حسن خیلی زود به خانه رفت.

۴-۴-۱-۶. متمم‌های قیدی

قیدهایی که از یک حرف اضافه و دست کم یک تکواژ آزاد ساخته شده‌اند، متمم‌های قیدی هستند.

tâ nīmašaw تا نیمه شب

ba deł قلباً، از صمیم قلب

۴-۴-۱-۷. قیدهای مؤول.

جمله‌یی که بتوان آن را تبدیل به یک گروه اسمی نمود، بطوری که جایگاه گروه قیدی را بگیرد، قید مؤول است:

-waxtay wazī mıyâwân , baydē pay bâxī. وقتی گردوها می‌رسند به باغ بیایید.

waxtu waz yâway, baydē pay bâxī. هنگام رسیدن گردوها، به باغ بیایید.

گروه قیدی

۴-۴-۲. قید از نظر وابستگی (معنایی)

قیدها به طور کلی از نظر وابستگی (معنایی) در دو گروه جداگانه قابل بررسی‌اند: «قیدهای فعل» و «قیدهای جمله»، هر یک از اینها می‌توانند وابسته‌هایی نیز داشته باشند.

دسته‌ای از قیدها افزون بر قید فعل و قید جمله می‌توانند صفت، قید و مسند را مقید سازند.

۴-۴-۲-۱. قیدهای فعل

قیدهای فعل هورامی را می‌توان در گروههای زیر بررسی کرد:

قید: استثنا، حالت، زمان، سوگند، سلب، شباهت، علت، کمیت (مقدار)، کیفیت، و مکان.

۱- قید استثنا:

-bēžga lâlōym kdīt âmē bēnē. بجز دایی‌ام، همه آمده بودند.

۲- قید حالت:

-matīn gırawa gıraw âmōwa yâna. «متین» گریه‌کنان به خانه برگشت (آمد).

۳- قید زمان:

-parē tâ īsa nadyanem. پریروز تا کنون او را ندیده‌ام.

۴- قید سوگند:

baxodâ qasam kas ?aywazâw adayž nımadōwa.

به خدا سوگند، کسی جوابگوی (نیکی‌های) مادر نیست.

۵- قید سلب:

- bē bâbayž das nımakarō âwyara.

بدون پدرش دست در آب نمی‌کند (کنایه از فرمانبردار کامل کسی بودن و پیاپی با کسی مشورت کردن).

۶- قید شباهت:

ما هم مثل شما، کرایه‌نشین (مستأجر) هستیم. -ēmayč pısaw šma kerhâ nešinēnme.

۷- قید علت:

-pawčkatay panad mâču, zu bıli damšo.

به این علت به شما می‌گویم، زود به یاریش بشتابی.

۸- قید کمیت (مقدار):

کمی پیش از این زنگ زد. - tōzēwa/tōzay čiwałi zaŋež dâ.

۹- قید کیفیت:

خوب حرف می‌زند (سخنرانی می‌کند). -ʔâl qısē makarō.

۱۰- قید مکان:

-čâga gōrawēž asē, čun harzân tarē bēnē.

(در) آنجا جوراب خرید، زیرا ارزان‌تر بودند.

۴-۲-۲-۴. قیدهای مهم جمله عبارتند از:

قید: تأکید، ترتیب، تردید، تکرار، پرسش، نفی

۱- قید تأکید:

حتماً به «پاوه» می‌آیند. - hatman mıyân pay pâway.

۲- قید ترتیب:

- awwalan wâtan tō kōmali, dımawânaya harčižgarag bıyan paymasan.amnı

اولاً من نگفته‌ام کجا می‌روی؟ ثانیاً (بعد از آن) هر چه می‌خواسته برایش خریده‌ام.

۳- قید تردید:

-šâyad شاید

شاید فردا به خواف برویم -šâyad saway bılem pay xâfi.

۴- قید تکرار:

باز هم (ایضاً) به او گفت، ولی چه فایده. -ʔayzan wâtšō pana, walem če fayda.

۵- قید پرسش:

-čanī malīnō pay yânay, wârânan. چگونه به خانه برمی‌گردی؟ بارندگی است.

۶- قید نفی:

-hargīz/hargīz nımâž nafōtyayna. هرگز نمازش فوت نشده است.

پیشتر گفته شد که دسته‌ای از قیدهای می‌توانند جز آنچه که معمول قیدهاست، صفت، قید و مسند را مقید سازند، این هم نمونه‌هایی این دسته:

-awlqâder bâxay fira ?âlež asa.

عبدالقادر، باغی بسیار خوب خرید. (صفت مقید شده).

-lâlōm enna yawâž mâšin mawarō r°âna, tâ xod bıwâčō wasēn.

دایی‌ام آن‌قدر آرام ماشین می‌راند، تا خدا بگوید کافی است (بی‌نهایت)؛ قید مقید شده است.

-hıwâw ârōy, har fira sarda bē.

هوای امروز، بسیار بسیار سرد بود. (مسند مقید شده است).

در پایان این قسمت، فهرستی از قیدهای کاربردی هورامی ارائه شده‌اند:

۱: قید حالت:

šētâna	دیوانه‌وار	waši waši	شادمانه
žirâna	عاقلانه، هشیارانه	nâmâwa	ناگهانی، غفلتاً، بی‌مقدمه
šala šal	در حالت لنگی (لنگ لنگان)	kēša kēš	کشان‌کشان
ba ara medray	در حالت ایستاده	lara lar	لرزان لرزان، باتکان
tar°ay	به حالت تری	bače hâlay	با چه تلاشی، خیلی سخت
weškay	به حالت خشکی	wašyayna	از خوشی
gırawagıraw	در حالت گریه (گریان)	ba sahan nagarī	با لجاجت و پررویی
ba xıwawa	به حالت خنده	saruweš	به آرامی، به نرمی

۲ـ قید زمان

دو روز دیگر، در آینده	dıwē r°oytar
چاشتگاه حدوداً بین ساعت ۹ ـ ۱۱	čâštīŋay
زود	zu
لحظه‌ای ـ دمی	sâtay
دمی ـ لحظه‌ای	damay
ساعتی	saʔ̲âtay
صبح ـ بامداد	sōh̲
فردا	saway
فردا صبح	saway soh̲
فردا	sōh̲ana
سالی دیگر	sâłay tar
سالی دوازده ماه، همیشگی	sâlay dıwân̲za mâŋē
دوازده ماهه، سالی دوازده ماه، همیشه	dıwân̲za mâŋa
شب	šawē
فرداشب	sawâ šawē
پس‌فردا شب	dıwa sawâ šawē
شب جمعه، پنجشنبه شب	šawa J̌emʔ̲ay
در رمضان	r°amazânī
طول روز	r°ōzgâr
طول شب	šawgâr
صبح زود ـ بامداد	šafaqī
قبلاً ـ سپس	awsâ
امروز	ârō
اکنون	īsa
الآن ـ هم اکنون	ʔ̲ł̲ʔân
امسال	ēsâł
امشب	ēšaw
پارسال	pâr
پیرارسال	pērâr
پریروز	parē
پس پریروز	pater parē
پریشب	parē šawē
فصل پاییز، پاییز	payzē
همیشگی، مداوم	tâw sarī
تابامداد	tâ sōh̲
تنگ غروب	taŋay wēragay
به هنگام سختی و تنگدستی	taŋgânana
تنگ غروب	taŋgī maɣrīwī
چشم به‌هم‌بزنی ـ یک‌چشم‌به هم زدن، خیلی سریع	čam betruknī
گاه گاه	J̌âr baǰâr
دقیقه‌ای	dayaqay
بعداً ـ سپس ـ پس	dımâwa
بعدالظهر	dımaw nīmar°ōy
دم صبح ـ اول صبح	damī sōh̲(ī)
دم غروب	damī maɣrīw

روز	r°ō
الآن، هم اکنون	ʔalʔânakatay
هنگام کدر شدن غروب	lelu mayarīwī
ماهی	mâŋay
صبح زود، هنگام اذان دادن ملا	mełâ bâŋ day
مغرب ـ غروب	mayrīw(ī)
نیمروز، ظهر	nīmar°ō
نصف شب، دیر وقت	nīma šaw
بعدالظهر(ها)	nīmar°ō dımâ(nī)
ناهنگام، ناگهانی	nâwâma/nâmâwa
دیروز	hīzī
دیشب	hīzī šawē
قبل از غروب و بعداز عصر	wēraga
در بهار، در فصل بهار	wahârē
دم غروب	damī wēragay
پس‌فردا	dıwa saway
عصر، هنگام عصر	ʔasrī
عشا، نماز خفتن، وقت نماز خفتن	ʔīšâ
فوری	fawrī
به اندازه یک دمیدن در چپق، کنایه از زمان سریع	fet karī sabīla(ra)
وسط‌ظهر،هنگام‌اوج گرمای‌ظهر	nīqâqu mar°oy
درگذشته، زمان قدیم	qadīm
زمان یا مقدار کمی از چیزی، کمی (کمیت زمان)	qayray
پیاپی ـ مدام	gor°ay gor°
گرگ و میش، درآستانه‌ی صبح	gorga mēš
سه روز پیش	parâwarē

۳- قید مکان

وسط	lēr°âsa
به آن طرف، رو به آن سو	pâsō
به این طرف، رو به این سو	pēsō
آن طرف ـ آن دست	čaw das
این طرف ـ این دست	čīdas
روی ـ بالای	saru
همه طرف (طولی)	par°ân par°
اینجا	ēga
آنجا	âga
از اینجا ـ اینجا	čēna
از آنجا ـ آنجا	čâna
زیر	čīrī
بالا	sar
پایین	wârī
این سو	īlâ

بین	*baynu*	آن سو	*aw lâ*
		همه طرف، هر سو	*kdt laywa*
		توی، درون	*dılē*

و هر اسم مکانی که در جایگاه قید قرار گیرد.

۴- قید مقدار

آنقدر	*enna*	کمی ـ اندکی	*naxtay*
چقدر! بسیار زیاد	*čenna*	کمی (بسیار اندکی)	*naxtâlay*
بحری، فراوان	*bahray*	کمی	*kamay*
کمی	*sučay*	کمی (بسیار کم)	*kamâlay*
مقداری	*qayray / gadray*	کمابیش	*kam tâ fira*
مقدار اندکی (معمولاً برای مایعات)	*tıkâlay*	نه زیاد، کمی، اندکی	*kam tâ kot(ay)*
		دست کم	*laykam*

۵- قید شک و تردید

šâyad شاید

brwâ č(ī) nıwâčī بگی نگی (بگویی ـ نگویی)، بفهمی نفهمی

pısaw čēway مثل اینکه

batku شاید که

۶- قید سوگند:

payxoday از برای خدا ؛ *pī šarbat ya* به این شربت

ba xodâ به خدا ؛ *pī qor ʔâna* (قرآن) به قرآن، به نان

bapīr به پیر ؛ *bayaws* (عارف نامی) به غوث

ba qorʔânay lâlōym wanan به قرآنی که دایی‌ام خوانده

به آن آسمان بزرگ (سوگندی به زبان کودکان) *pâ âsmâna gawra*؛ به جانِ ... *ba gıyânu*
به آن خورشید سوگند (سوگندی به زبان کودکان) *pâ r°ōǰyâra*

۷- قید علت

بخاطر *bōnaw*
بدان خاطر ـ به آن علت *pawčī*
به آن علت *pawčkatī*
به علت ـ بخاطر *waru*

بهره‌ی پنجم: نقش نماها (حرف)

حرف واژه‌یی است که چگونگی پیوست واژه‌ها، عناصر صرفی و جملەها را نشان می‌دهد یا به بیانی دیگر واژه‌یی است پیوند دهنده یا نقش نما و یا وابسته ساز که در عرف دستور نویسان در سه نوع زیر قابل بررسی است:

۵-۱. حرف اضافه

نقش نمای متمم است و نسبت (اضافه) واژه یا گروهی از واژه‌ها را به جمله نشان می‌دهد. در هورامی غالباً حرف اضافه پیش از متمم ظاهر می‌شود ولی گاه پس از متمم نیز دیده می‌شود:

در مسجد نماز بگذار. *J̆a* (حرف اضافه) *mezgyana* (متمم) *nımâ kara.*

در مدرسه دیدمش *mayrasana* (متمم) *dīm* ؛ از خانه می‌آید *yânawa* (متمم) *may*

حرف اضافه از دید ساخت واژگی به دو گونه‌ی ساده و مرکب تقسیم می‌شود:

۵-۱-۱. حرف اضافه ساده

حرفهای اضافه‌ی زیر ساده‌اند:

۱. [*ba*] : در معنی‌های زیر کاربرد دارد:

۱-۱. به :

به پدرت بگو تشریف بیاورد - *ba bâbayd̲ bıwâc̆a taš(r)īf bawrō.*

۱-۲. ب (قسم):

قسم به خدایی که بی‌شریک است. - *ba xod̲aywa bē šarīkan...*

۱-۳. با:

در گذشته (قبلاً) با قاطر هیزم می‌آوردند. -awsâ ba qâtra hēzmē awrēnē.

۱-۴. به وسیله‌ی:

باورکن (که) با کلنگ هم کنده نمی‌شود. -bâwar°ed bō bâ zaŋnīč nımakenyō.

۲. [bē] در معنی «بی» یا «بدون» در فارسی رسمی:

-bē ōsâ karīmī hīč kâray sâmâna nımwarō.

بی‌استاد کریم (خداوند) هیچ کاری به سامان نمی‌رسد.

بدون یک ریال پول، کار را درست کرد. -bē qarânay puł , kârakaž waš kard.

۳. [aw] در معنی «به» و «بر» در فارسی رسمی:

به چه چیز زد؟ -aw čēšīz dâ?

عنان را برگردنش می‌اندازند. -hōsârakay aw melīz mawzân.

۴. [J̌a] در معنی «در» و «از» در فارسی رسمی:

در دانشگاه درس می‌دهد. -J̌a dânežgâna darz madō.

از تهران تا اینجا حرف زد! -J̌a târân tâ ēga qıseš kardē!

۵. [tâ] در معنی «تا» در معنی «تا» در فارسی رسمی:

از اینجا تا مقصد چند ساعت است؟ -čē tâ âga čen saʔâtēn?

۶. [hatâ] در معنی «تا» ی فارسی:

تا «خانقاه» دوید. -hat â xânagâ r°amâ

۷. [pay] در معنی «برای» «بخاطر» و «به» در فارسی رسمی:

-pay čıwâ qarânē pułī , âraq manJ̌ōra.

برای چهار ریال پول (پول کمی)، عرق فرو می‌ریزد.

این خانه بخاطر تو ساخته شده. -ī yâna pay tō keryânō.

کی به خانه برمی‌گردند؟ -kay malânay pay yânay?

۸ [p] درمعانی زیر کاربرد دارد و ساختمان آن همیشه با متمم [â] (=این) و [ī] (=این) همراه است.

۸-۱. «به» قسم:

به آن خدایی که تو می‌پرستی. -pâ xoḏâ to̱ maparsīš

۸-۲. به

شما به او رو می‌دهید. -šī ma pâdī r°ıwa maḏaydē.

۸-۳. با، به وسیله‌ی؛

با آن ماشین رفتیم. -pâ mâšinya lıwaymē.

۹. pana/pa در معنی «به» به کار می‌رود:

این داستان را به من می‌گویی؟ -ī r°âzē pam mâčī?

به شما گفته‌شده (که) ادب داشته‌باشید یا نه؟ -pana tâ(n) wâčyân? aḏawtâ(n) bōyâ na?

۱۰. [č] در معنی «از» فارسی و تنها ویژه‌ی شناسه‌ها یا پاره‌یی ضمایر شخصی است:

از من درخواست می‌کرد! -čam dâwâ karē!

از این (مؤنث) بپرسید کی رفته است. -čēḏē parstē kay lıwân.

● این حرف اضافه در پیوست با ضمیرهای شخصی این گونه نمود دارد:

از من čam

از تو ǰa tō

از او (مذکر) / (مؤنث) čâdī/čâdē

●● همراه با متممی که صفت اشاره است:

از اینجا رفتند čē lıway.

۱۱. čanī در معانی زیر کاربرد دارد:

۱۱-۱. همراه؛

خدا همراهت -xoḏâḏ čanī

۱۱-۲. با؛

با که هستی آی پسر؟! -čanī kētan kora?

۱۱-۳. به؛

به آنها گفته‌ام چه کار بکنند. -čanī âḏšân wâtanem čēš karân.

۱۲. *lâ* در معنی «نزد» به کار می‌رود و دائم‌الاضافه است.

او را نزد قاضی بردند -*bardšân law qâzī*

۱۳. *pısaw* در معنی «مانند» به کار می‌رود:

مثل ماه می‌درخشید. -*pısaw mâŋē drōšyē*

پاره‌یی از حروف اضافه ساده، دائم‌الاضافه هستند، اینها مهم‌ترین این دسته‌اند:

۱۴. *bōnaw* ، در معنی «بخاطرِ»، «به علتِ»:

بفرمایید، بخاطر شما انگور چیده‌ام. -*farmâwdē, bōnaw šmawa hâlēm kanēna.*

۱۵. *pawkay* در معنی «بدان خاطر»، «بدان دلیل» در فارسی معیار:

-*pawkay panad̲ mâču, tâ wīred̲ našōwa.*

بدان خاطر (بدان سبب) به شما می‌گویم که از یاد نبری.

۱۶. *pawčī* و *pawčkatī* در همان معنی و کاربرد ش (۱۵.).

۱۷. *dımaw* به معنی «پس از»:

پس از هفت سال برگشتیم. -*dımaw h̲af sâłē âmēmēwa.*

ـ در اینجا از ذکر مثال برای بقیه حرفهای اضافه درمی‌گذریم و تنها به ذکر آنها و معنی هر یک بسنده می‌کنیم (بنا به اختصار).

۱۸. *wałē* (جلوِ،قبل‌از)، *dılē* (توی،درون،درمیان)، *nızīkō* (ازنزدیک)، *r°ıwaw* (ازروی، به‌طرف، رو به)،*waru*(بخاطر،جلو)، *saru*(بالای،بخاطر)، *ʔaynu*(مانند–عین)، *čīrī*(زیر)، *J̌ıyay*(درعوض).

■ حروف اضافه‌ای که پس از متمم در معنی «در» و «از» به کار می‌روند:

۱. *ana* ـ

در باغ کار می‌کرد -*bâxana kâr karē.*

از باغ برمی‌گشت -*bâxana aywa.*

۲. *wa/ōw* در معنی «از»:

از خانه می‌آید -*yânawa may.*

از باغ می‌آید *bâxōw may.*

۳. ra در معنی «توي، در، به» :

-r°ıwâsī nalē wıt ara hažgēwaž bīnaybe qınīčkašō.

روباه‌توی (به) سوراخ‌نمی‌رفت، شاخه‌بلوطی را نیزبه‌دمش بسته‌بود (ازضرب‌المثل‌های‌هورامی)

۵-۱-۲. حرف اضافه‌ی مرکب

حرف اضافه مرکب هورامی، ممکن است در یکی از ساختهای زیر ظاهر شود:

۵-۱-۲-۱. حرف اضافه و اسم: به جای *ba yâgē*

-hama ba yâgē bâbayž âman. محمد به جای پدرش آمده است.

۵-۱-۲-۲. *Ja r°ıwaw* **(از روی): (بخاطر):**

-Ja r°ıwaw ažnâsyaywa hīčem nıwât. از روی شناس بودن، چیزی نگفتم.

۵-۱-۲-۳. *dılēr°âsaw/lē r°âsaw* **(وسط ـ مرکز):**

-kârakam kōd lē r°âsaw zemsânē. کارم به وسط زمستان افتاد.

۵-۱-۲-۴. *Jabōnaw* **(بخاطر):**

-Ja bōnaw tōwa mıwânušō. بخاطر تو آن را می‌خوانم

۵-۱-۲-۵. *aw dımâ* **(رو به عقب):**

-Jıyay īnaya r°ıwaw war bılō r°ıwaw dımâ may.

به جای اینکه رو به جلو برود رو به عقب می‌آید.

۵-۱-۲-۶. *baJıyay* **(در عوض):**

-ba Jıyay kâkayš âma bē zamamonna. در عوض برادرش به عروسی آمده بود.

۵-۱-۲-۷. *bēžga/bēžgam* **بجز، به استثنای:**

-bēžga(m) lâlō hâJi kas haqu qısa kardayž nıyan.

بجز حاج آقا، کسی حق حرف زدن ندارد (از لطایف گویشوران).

۵-۱-۲-۸. *bayayru* **، بجز، به غیر از،** همان کارکرد معنایی (۵-۱-۲-۷) را دارد.

۵-۱-۲-۹. *anqasī* **در معنی عمداً،** از روی تعمد، مأخوذ از عبارت عربی «عَنْ قَصدٍ» به معنی از روی قصد و نیت، عمداً.

عمداً به او نگفتند. *-anqasī nıwâtšan pana.*

همچنین است قیدهای مرکب: *J̌abâbatu* ، (از بابت)، *J̌a haqu* (از حق)، *baẖqu* (قسم به...) */ bahaqu*.

۵-۱-۲-۱۰. حروف اضافه دوگانه برای یک متمم: حرف اضافه + اسم + حرف اضافه

بجز، به غیر از *beγaxr J̌a*

۵-۲. حرف نشانه

حروف نشانه‌ی هورامی در انواع زیر قابل بررسی است:

نشانه‌ی اضافی (مضاف‌الیه)، نشانه‌ی وابستگی صفت به اسم یا گروه اسمی (موصوف)، نشانه‌ی مفعول و نشانه‌ی ندا.

۵-۲-۱. نشانه‌ی اضافه

نشانه‌ی اضافه در هورامی یک نشانه نیست بلکه بسته به واج پایانی مضاف متفاوت است.

ـ اگر واژه به همخوان پایان یا بد، نشانه‌ی اضافی *u* است: (باغ من) *bâxuamen*

ـ و در صورتی که مضاف به واکه ختم شود، معمولاً نشانه‌ی اضافی *w* می‌باشد:

yânaw r°ōsamī (منزلِ رستم)

pâ + w + tō ⟶ *paw tō* (پای تو)

čō + w + wazē ⟶ *čōw wazē* (چوبِ گردو)

۵-۲-۲. نشانه‌ی وابستگی صفت به گروه اسمی (موصوف):

چون نشانه‌های اضافی با نشانه‌های ترکیب وصفی در هورامی متفاوت از یکدیگرند در اینجا نشانه‌ی وابستگی موصوف به صفت به همراه مثال نشان داده می‌شود:

ـ اگر موصوف با همخوان پایان پذیرفته باشد، پیش از صفت نشانه‌ی [ī] می‌گیرد:

golī sur گلِ سرخ ، *šârī bēsâẖīw* شهرِ بی‌صاحب

ـ اگر موصوف به واکه‌یی جز [ī] ختم شده باشد معمولاً نشانه‌ی وابسته‌ی اسمی (صفت)، پیش از خود [y] را می‌پذیرد: راه دراز *r°ây drēža*، چوب خشک *čoy wešk*.

۵-۲-۳. نشانه‌ی مفعول:

در هورامی مفعول، نشانه‌یی ویژه همچون «را» در فارسی ندارد، بلکه واژه‌یی که در جایگاه مفعول قرار می‌گیرد، معمولاً شناسه‌ی فعلی به آن می‌پیوندد و از فعل جدا می‌شود.

درس را نوشتم

nıwis	*darzakam*
فعل بی‌شناسه	مفعول (معرفه)

کتابی را خریدم.

asa	*kıtēwaym*
فعل بی‌شناسه	شناسه مفعول (نکره)

پس نشانه‌ی مفعول در هورامی ϕ است.

۵-۲-۴. نشانه‌ی ندا

نشانه‌های ندا این‌ها هستند: *â* ، *ay* ، *yâ* ، *waw* ، *haw*

ـ *â* این تکواژ تنها پس از واژه‌ی *xoḏâ* (=خدا) می‌آید و چون واژه به واکه پایان پذیرد، همخوان میانجی [y] پیش از نشانه‌ی [â] ظاهر می‌شود: خدا *xodâyâ*

ـ *ay* : این نشانه نیز ویژه‌ی منادا ساختن *xoḏâ* (خدا) و یا نامهای دیگر است و گاه در مواردی منادا در حوزه‌ی شبه جمله قرار می‌گیرد، زیرا اسم پس از *ay* دیگر صدا زده نمی‌شود.

ay xoḏâ hâwâr! ای خداوند، فریاد (کمک)!

ay bâba , xoḏâ ?afwaḏ karō ... ای پدر، خدا بیامرزدت ...

ـ *yâ* این تکواژ معمولاً پیش از اسمهای دینی ظاهر می‌شود:

yâ ałłâ یا الله

yâ r°asulałłâ یا رسول الله

yâ γaws یا غوث (حضرت عبدالقادر گیلانی)

yâ ẖesâmadīn یا حسام‌الدین

ـ *waw* ، نشانه منادایی است که از فاصله‌یی دور اسم را صدا بزنیم که معمولاً با فریاد و صدای بلند و کشش بسیار در واکه [a] ، همراه است.

wa:w masa (masa)! آی مسعود، مسعود!

ـ *ha:w* ، از نشانه‌های منادا با کاربردی شبیه به *waw*، با این تفاوت که گاه با بار معنایی منفی (تحقیر ـ توهین و ...) همراه است. و واکه [*a*] با کشش صوت همراه است. در دو مورد بالا بنظر می‌رسد که فاصله‌ی اسم صدا زده شده به صدا زننده و کشش واکه [*a*] تناسبی با یکدیگر داشته باشند، به این معنی که هر چه فاصله بیشتر باشد کشش بیشتر و هر چه فاصله کمتر باشد کشش واکه کمتر است.

ha:w ẖama čamar آهای محمد! (با بار معنایی منفی)

ha:w ad̲â (ad̲â) آهای مادر، مادر!

ha:w bâba haw ـ گاه این نشانه قبل و بعد از منادا ظاهر می‌شود: آی پدر آی!

امروزه منادا در هورامی معمولاً بی‌نشانه‌ی ندا ظاهر می‌شود و تنها با تغییر آهنگ (یعنی تکیه روی هجای نخستین واژه) منادا نشان داده می‌شود.

kâka! baydē pay ēgay داداش! به اینجا بیایید

۵-۳. حرف پیوند

این حرف به دو گونه‌ی همپایگی و پیوستگی تقسیم می‌شود:

۵-۳-۱. پیوند همپایگی خود دو نوع است: ساده و جفتی (مزدوج).

۵-۳-۱-۱. پیوندهای همپایگی ساده:

u یا *w* ، *amâ* ، *walēm/ walē* ، *nâm/ yân/ yâm/ yâ* ، *na* ، *baɫâm*

[*u*] ، در صورتی که واژه‌ی نخست پیش از پیوند به همخوان پایان پذیرد.

-ẖasanu xâled pēwara mıyân. حسن و خالد با هم می‌آیند.

-dasu dam pōwa mawryō. دست و دهان با آن خورده می‌شود (خیلی لذیذ است).

ـ [*w*] اگر واژه‌ی پیش از پیوند به واکه ختم شده باشد:

-lē bara w̲ bân par°an warwa. درگاه (جلوی منزل) و بام مملو از برف است.

.- qōrī qalâ dōw mâsī xâseš han, «قوری قلعه» دوغ و ماست خوبی دارد.

ـ *amâ* به معنی «امّا» در فارسی رسمی است:

او که می‌رود امّا تو چه؟ *-âd̲ ke malō amâ tō češ?*

ـ*walēm/walē* ، در معنی «ولی»، هر دو صورت آن کاربرد دارد با این تفاوت که بنظر می‌رسد در گویشوران مسن‌تر کاربرد *walēm* بیشتر از *walē* است ولی در جوانترها عکس این صادق است:

-J̌alâl xâsan walē/walēm dasalâtež nıyan.

«جلال» خوب است (فرد شایسته‌ای است) ولی (امّا) قدرت ندارد.

ـ *nâm/yâm/yân/yâ* :

هر چهار تکواژ به معنی «یا» در فارسی رسمی، به کار می‌روند، به نظر می‌رسد که کاربرد [*yâ*] از سه مورد دیگر بیشتر باشد:

بگو می‌روی یا نمی‌روی؟ *-bıwâča malī yâ nımalī?*

پدر خانمت به باغ می‌رود یا به خانه. *-hasurad̲ malō pay bâxī nâm pay yânay.*

ـ *na* در معنی «نه» در فارسی:

«اقبال» (به) مغازه می‌رود نه منزل. *-ēqbâł dukân malō na yâna.*

ـ *balâm* در معنی «ولی» و «اما» کاربرد دارد.

آمدند اما چه آمدنی. *âmē bałâm če âmēwa.*

۵-۳-۱-۲. پیوندهای همپایگی جفتی (مزدوج):

ـ*če ... če* و *ham ... ham* و *yâ ... yâ/yâm ... yâm/nâm ... nâm/ yân ... yân* و *na ... na*

۱. *če ... če* :

چه بگویی، چه نگویی، آنها می‌آیند (خواهند آمد).. *-če bıwâčī če nıwâčī âd̲ē mıyân.*

۲. *ham ... ham* :

-ham xod̲âž garakan ham xormâ!

هم خدا را می‌خواهد هم خرما (از ضرب‌المثلهای هورامی).

۳. *yâ ... yâ* و مشابه‌های آن:

به آن نگاه کن، یا یار است یا مار *-bed̲ya payš, yâ yâran yâ mâr.*

یا برخیز یا بنشین. *-yâm hōrza yâm bımīšara.*

۴. *na ... na* :

-na dâr na pardu, la?nad la har du.

نه دار نه تخته (تیر چه) لعنت بر هر دو ! (ازضرب‌المثلهای‌هورامی، کاربرد آن وقتی‌است که کسی در مقایسه‌ی دوچیز یکی را بر دیگری برتری‌دهد، ولی‌مخاطب به تندی و قاطعیت هر دو را بد و بی‌ارزش بداند).

۵-۳-۲. پیوند وابستگی

پیوند وابستگی از نظر ساخت به ساده و مرکب تقسیم می‌شود :

۵-۳-۲-۱. پیوند وابستگی ساده

پیوندهای وابستگی ساده که در هورامی به کار می‌روند عبارتند از:

۱. *aga/agar/ar* ، هر سه در معنای «اگر» به کار می‌روند:

اگر تو نباشی، آن کار درست نمی‌شود. *ar tō nawī , kâraka wažnıma wō.*

اگر بدانم اینطوری است، نمی‌روم. *aga bızânu pēsīnana nımalu.*

۲. *xō/ke* هر دو به معنی «که» در فارسی رسمی است.

تو که به من نگفتی. *-tō xō nıwâ tâned pana.*

آنها می‌روند که درس بخوانند. *âde malân ke darz bıwânân.*

۳. *hatâ/tâ* هر دو واژه همان «تا» در فارسی هستند و تفاوتی معنایی یا ... با هم ندارند:

من تا به او نگویم، آرام نمی‌گیرم. *-am hatâ/tâ nıwâčuš pana waqra nımagēru.*

۴. *čun* (= چون):

چون عاقل است، دوستش دارم. *-čun žīran, wašem masyō.*

۵-۳-۲-۲. پیوند وابستگی مرکب

پیوندهای وابستگی مرکب در هورامی این‌ها هستند:

۱. *agarku* به معنی «اگرکه» در فارسی رسمی:

اگر که او را دیدی، بگو به اینجا بیاید. *-agarku dīd panaž bıwâča bay pay ēgay.*

۲. *tâku* به معنی «تا که»

-tâku namrī bâwar°ed pana nımakarân.

تاکه نمیری به تو باور نمی‌کنند (تا نمیری باور نمی‌کنند که بیمار هستی).

۳. *čunka(y)* به معنی «چون که».

-mešyâ nıwârdībyâd, čunka(y) harâman.

می‌بایست آن را نمی‌خوردی، چونکه حرام است.

۴. *čunkatay* معادل «چون‌که» در فارسی.

-īna J̌âyzatan, čunkatay bar âmēnī. این جایزه‌ی شماست، چون که قبول شده‌ای.

۵. *har pâsake* معادل «همان‌طور که»

-har pâsakē wâta bēd, wırâsanšō. همان‌طور که گفته بودی، آن را دوخته است.

۶. *tââgake* معادل «تا آنجا که»

-tââga ke dased malō, xâsa kara. تا آنجا که از دستت برمی‌آید نیکی کن.

۷. *tâ yâgayke* معادل «تا جایی که»

-tâ yâgay ke čam kâr makarō, gōrâtē bar âmēnē.

تا جایی که چشم کار می‌کند، گلها (سر از خاک) در آورده‌اند.

۸. *tâ annâzēwake* معادل «تا اندازه‌یی که»

-tâ annâzēwakē paym bar kawtabē, r°âz wâčē.

تا اندازه‌ای که برایم روشن شده بود، راست می‌گفت.

۹. *baxâtraw īnaya ke* بخاطر این که

-âd baxâtraw īnayake hala xarǰ bē, hōr mēr°yâ.

او به خاطر آنکه ولخرج بود، ورشکست شد.

۱۰. *ennake* «آن‌قدر که»

-ennake mıwarī, kâr makarī ? آن‌قدر که می‌خوری، کار می‌کنی؟

۱۱. *pâbōnawa ke* «بدان مناسبت که، بدان خاطر که»

-pâbōnawakē lıwân haǰ , malu pay layš. بدان خاطر که حج رفته، نزدش می‌روم.

۱۲. *tâ â hadake* «تا آن حد که»

-*tâ âhada ke mazânī , nīšânaž bıda.* تا آن حد که می‌دانی، به و یاد بده

۱۳. *baǰōray ke* «جوری که، طوری که»

-*kōmakež kara baǰōray ke âd nazânō.* یاریش کن، طوری که او متوجه نشود.

۱۴. *pâ šarta ke* «به آن شرط که»

-*pâ šarta ke tōyč bay , mawna.* به آن شرط که تو هم بیایی، می‌آیم.

۱۵. *ba â šartake* «به آن شرط که»

-*lıwa bar ba â šartake zu baynō.* بیرون برو، به آن شرط که زود برگردی.

۱۶. *pīnōʔake* «به این صورتی که، این طور که»

-*pī nōʔa ke tō mâčī , kâraka sar nımagērō.*

به این صورتی که تو می‌گویی، آن کار به انجام نمی‌رسد.

۱۷. *bafermayke* «به شکلی که»

-*mâmaɫakay bur°day bafermayke na sēx pısōčō nakawâw.*

معامله را تمام کنید به فرمی (شکلی) که نه سیخ بسوزد نه کباب!

۱۸. *pâsake* «آن‌طور که»

-*pâsake lâlōm mâčō , fira nâwašan.*

آن طور که دایی‌ام می‌گوید، (فلانی) خیلی مریض است.

فصل پنجم

واژگان

واژگان

این فصل شامل بخشی از واژه‌های هورامی (گویش پاوه‌یی) است و نه همه‌ی آنها.

بیشتر توجّه گردآورنده به این امر معطوف بوده که واژه‌ها ـ حتی‌الامکان ـ هورامی سره باشند. افزون بر آشنایی نسبتاً زیادی که خواننده‌ی این فصل نسبت به دایره‌ی واژگان هورامی پیدا می‌کند به ویژگی دستوری آنها نیز واقف می‌شود.

چون اساس کار این فصل تشخیص دستوری واژگان بوده، بنابراین هر واژه‌ای که از لحاظ دستوری، واژه قلمداد شده، با تک ستاره‌ای مشخص گردیده است.

آنچه در پرانتز ( ) پس از واژه آمده ویژگی دستوری آن است که با علامت اختصاری نشان داده شده است.

معیار گزینش واژه‌ها نخست بر اساس ضبط و ثبت کاربرد در میان گویشوران بوده و چون هدف این فصل شناخت دستوری آنها بوده، هر واژه‌ای که در مدّت تحقیق از گویشور شنیده شده اجازه‌ی راهیابی به این دایره‌ی (واژگان) را پیدا کرده است.

گروه‌های فعلی در این فصل ـ جز اندک شماری ـ به شکل مصدری ظاهر شده‌اند.

ـ اگر چند واژه در خواندن و نوشتن یکی بوده ولی در ویژگی دستوری متفاوت، هر کدام، به عنوان واژه‌ای مستقل به شمار آمده‌اند:

* *r°aŋa* (ا) رنگ.

* *r°aŋa* (ق) شاید.

ولی اگر واژه‌یی در دو یا چند مقوله‌ی دستوری، مشترک بوده، یکی دانسته شده و در ( ) به تمام ویژگی‌های دستوری آن اشاره شده است مانند:

* *šēra* (ا، خ ـ ق) شیرزاد، چیره

* *?alâh̲ īd̲a* (ص ـ ق) علی‌حده، جداگانه.

ـ نشانه‌های اختصاری به کار رفته، در راهنما توضیح داده شده است.

ـ نخست هر واژه با نشانه‌های آوانگاری نوشته شده و پس از ( ) که ویژگی دستوری واژه را می‌نمایاند، معنی یا معانی آن آمده است.

ـ معنی نشانه‌های به کار رفته در این فصل پیشاپیش توضیح داده شده است.

ـ واژگان به ترتیب الفبای زبان فارسی و تنها بر اساس دو واج نخستین آنها، تنظیم و ارائه شده‌اند.

ـ اگر معنی واژه‌یی بی‌دخل و تصرف از فرهنگ یا واژه‌نامه‌یی گرفته شده، بی‌فاصله پس از معنی واژه، کوته نشان آن آمده است.

راهنما:

* نشانه‌ی واژه بودن از دید دستوری است.

( ) این نشانه، مقوله‌ی دستوری واژه را به کوتاهی نشان می‌دهد. اگر واژه بیش از یک مقوله دستوری داشته با علامت [ـ] و اگر تنها یک مقوله دستوری بوده که نیاز به چند توضیح داشته با علامت [،] مشخص شده است: مثل: *fer°a day* (مص، مب، گ) یعنی مصدر مرکب گذرا.

؟ پس از معنی هر واژه نشان آن است که معادل دقیق فارسی برای آن یافت نشده است. (به استثنای کلمات پرسشی).

≠ این علامت به معنی مخالف و متضاد است.

~ نشان تکرار واژه است.

← نشانه ارجاع است.

( ) در پایان املای آوانگاری شده دوگونگی ظهور واج داخل ( ) می‌باشد که هر دو صورت آن در گویش هست معنای نشانه‌های اختصاری به کار رفته در این فصل:

ا.	اسم
ا. خ	اسم خاص
ا صط	اصطلاح

ا، مب	اسم مرکب
پشد	پیشوند
ح، اضد	حرف اضافه
حا، مص.	حاصل مصدر
ش ـ ج	شبه جمله
ص	صفت
صت	صوت
ص، فا	صفت فاعلی
ص، مب.	صفت مرکب
ص، مف	صفت مفعولی
ص، ل	صفت لیاقت
ص، مب، فا.	صفت مرکب فاعلی
ص، مب، مف	صفت مرکب مفعولی
ضم	ضمیر
فع	فعل
ق.	قید
کذ	کنایه
گ	گذرا (متعدی)
م	مشتق
مخف	مخفف
مص	مصدر
نا	ناگذر (لازم)

â

* *â* تکواژ اشتقاقی: *xōr ⟶ xōrâ* آنچه خوردنش آسان و لذیذ باشد.
* *â* تکواژ تصریفی: *sard ⟶ sardâ* سرد ← سرما ≠ گرما
* *â* (ص)، آن
* *â* به منظور متوجه ساختن مخاطب به جمله‌ای که پس از آن می‌آید، این جمله معمولاً امری است:

-â, lıwa bızâna nâmano? آ، برو ببین نیامده؟

* *â* (ش ـ ج) به معنی راستی؟، درست است؟
* *â* (ش ـ ج) به معنی نگاه کن، ببین
* *â* (ش ـ ج) چیست؟ چه می‌خواهی؟
* *âbâd̲* (ا) نیاکان، درگذشتگان.
* *âp* (ا) آب، به زبان کودکان.
* *âtâJ̌* (ص) نیازمند، محتاج.
* *âtažgâ* (ا، خ) نام رشته‌کوهی در جنوب شهر پاوه، «آتشگاه».
* *âJ̌ōr°a* (ا) آجر.
* *âxo(r)* به منظور توجه دادن به جمله‌ی پس از آن می‌آید و معمولاً در جمله‌های پرسشی اعتراضی یا پرسشی تأکیدی کاربرد دارد:

-âxō(r) maga nıwâtīm pana. (آخه، مگر به تو نگفتم).

* *âx* (صت) آخ، آه.
* *âx hōrkēšay* (مص، نا) آه برکشیدن، آه کردن.
* *âxanyay* (مص، گ) آکندن، پرکردن.
* *âday* (ش ـ ج) به سرعت شروع کن، تندتر، شتاب کن.
* *âd̲* (ضم) او (مذکر) ؛ *âd̲a* (ضم) او (مؤنث).

* *âd̠ē* (ضم) آنها.
* *ârō* (ق) امروز.
* *âraq* (ا) عرق؛ مشروب الکلی.
* *âraq karday* (مص، مب، نا) عرق کردن.
* *âraq wârday* (مص، مب، گ) مشروب خوردن.
* *ârgâ* (ا) آتشدان بر ساخته از سنگ که در آن آتش افروزند.
* *ârda* (ا) حلوا شکری.
* *ârda nıway* (ا) آرد نخود.
* *ârâm ber°yay* (مص، مب، نا) بی‌قرار شدن.
* *âzyatī* (حا، مص) سوگواری، تعزیه.
* *âzyad̠ bâr* (ص) سوگوار.
* *âzâ* (ص، ق) جسور، شجاع، زود.
* *âža* (ا) وضعیت، وضعیت ظاهری منزل و ...
* *âžal* (ا) آشغال، اسباب و اثاثیه‌ی در هم ریخته.
* *âžâwē* (ا) دعوا و مشاجره.
* *âsâw* (ا) آسیاب.
* *âsâwân* (ا۔ا. خ) آسیابان (دره‌ی) آسیابها، نام بخشی از رودخانه‌ی جاری در داخل شهر پاوه.
* *âsân* (ا) آستانه، درگاه.
* *âsen* (ا) آهن، فلز.
* *âsar°* (ا) آستر
* *âsay* (مص، گ) اجازه دادن، نگه داشتن.
* *âsk* (ا) آهو
* *âškrâ* (ص ـ ق) آشکار، واضح.
* *âšō* (ا ـ ص) آشوب، آشوبگر، دو به هم زن.

* *âšâyes* (ا) آسایش، استراحت، آرام و قرار.
* *â?* (ش ـ ج) راستی؟ راست می‌گویی؟
* *âγa* (ا، خ ـ ا) آقا، آقابزرگ، خان.
* *âγawâtī* (ص ـ ق) خوش، آقایانه (همچون شیوه‌ی خانها).
* *âγay mâlem* (ش ـ ج) آقای مالم! سرور من، گویشوران مسن و پیر در میانه‌ی نقل یک داستان، حادثه و ... گاه و بی‌گاه به مخاطب می‌گویند: *âγay mâlem*، بنظر می‌رسد این تنها به منظور جلب توجه شنونده به کار می‌رود و به مفهوم خاص (در اینجا) اشاره ندارد.
* *âftâwē* (ا) آفتابه، *âftâwaw lagân* (۱) آفتابه لگن.
* *âftâwa* (ا، خ) آفتاب (نامی برای خانمها).
* *aql* (ا) عقل، خرد.
* *âqō šar°* (ص، مب) بدفرجام و نیز با تغییر تکیه (ش ـ ج)، منادا، ای بدبخت (بدفرجام)!
* *âkō* (ا، خ) آکو، بنظر می‌رسد همان «دیااکو» پایه‌ریز حکومت مادها باشد، که برای نـام پسران از آن بهره جسته‌اند.
* *âga* (ق) آنجا.
* *âřef* (ا) علف.
* *âřat* (ا) فلفل، *âřa tunī* (ا، مب) فلفل.
* *âřa zardačō* (ا، مب) زردچوبه.
* *âmay* (مص، نا) آمدن.
* *âmōšya/âmōša* (مص، مرخّم) رفت و آمد، آمد و شد، سرکشی.
* *âmēta* (ص) آمیخته.
* *âmēta karday* مخلوط کردن، درآمیختن.
* *âma w lrway* (مص ـ نا) آمدن و رفتن.
* *âwī* (ا) آب.
* *âwâna* (ا) هاون.
* *âw hōr karday* (مص، مب، گ) آب را روان ساختن، جاری کردن آب.

* *âwdarday* (مص، مب، گ) آبیاری کردن، آب دادن.
* *âwxōrī* (ا، مب) لیوان.
* *âw bıyay* (مص، مب، نا) آب شدن، ذوب شدن، (کنا) از: بسیار شرمنده شدن.
* *âwasu* (ص، مب) در اصل به معنی زنی که نازا باشد یا حیوان ماده‌ی عقیم؛ (کنا) از: کسی که بسیار پررو باشد که اندرزها و تنبیهات هیچ اثری بر وی نکند، بسیار گستاخ که انجام اعمال زشت برای وی بسیار عادی شده باشد.
* *âwačōr°* (ص، مب) صفت لباس یا ظروف شسته‌ای که آب آنها به تدریج رفته باشد، تقریباً یعنی آب رفته.
* *âwât* (ا، خ ـ ا) آوات ـ آرزو، آرمان.
* *âway* (ا) آبادی، روستا.
* *âwazân* (ا) قوه تشخیص، نیروی درک و فهم.
* *âwgaz* (ص، مب، م) آب گزیده، گندیده، صفت خیار یا هندوانه‌ای که بوسیله‌ی آب گندیده شده باشد.
* *âhay* (ق) از دقِ، در مخالفت با، بخاطر عبرت گرفتن از ناکامی تو.
* *âhh* (ا) آه، افسوس، کمترین چیز.
* *âh bıyay* (مص، مب، نا) هیچ چیز نداشتن، بسیار فقیر و بی‌چیز بودن.
* *ây* (صتا) برای بیان احساس درد و ادامه‌ی آن، غالباً بیماران آن را بر زبان می‌آورند.
* *âyata* (ا) آیه قرآن.

a

* *a* پس از هر جمله و یا فراکرد به منظور درنگ در خلال کلام به کار می‌رود. تقریباً مشابه نقش خط فاصله (ـ) در نوشتن چند واژه یا عبارت.
* *abrō* (ا) ابرو.
* *a* (ق، اثبات) کوتاهترین پاسخ مثبت در تصدیق امری. (مخف) *arē* :
* *arē* (ق، اثبات) «کلمه‌ایست برای تصدیق امری، بلی، بله، مق نه، نی» (رک، فرهنگ معین، ص ۴۵).
* *ah̠a* (ا، خ) احمد.
* *ax* (صت) صدای صاف کردن گلو و بیرون انداختن چیزی با فشار از دهان.
* *ad̠â* (ا) مادر.
* *ad̠âlē gıyân* (ش ـ ج) برای بیان شگفتی تقریباً به معنی «مادرجان»، در شگفتم.
* *ad̠âlē* (ا ـ م) مادربزرگ، مادر با بار عاطفی «مادرِ مهربان».
* *arē* ← *a* (ق) بلی
* *arīna* (ا) تصدیق، تأیید، فرصت.
* *arē* (ق) راستی؟ در جمله: *arē nâma?* (راستی نیامد).
* *ara* (پش).
* *ara kawtay* (مص، نا) فرو افتادن، باقی ماندن در حال ناتوانی و بی‌بهرگی.
* *âťučyay* ~ (مص، نا) آویزان شدن.
* *zıyay* ~ (مص، نا) خارج شدن، بیرون رفتن.
* *zenyay* ~ (مص، گ) اخراج، بیرون راندن.
* *īzyay* ~ (مص، نا) دراز کشیدن، خوابیدن.
* *medray* ~ (مص، نا) ایستادن، برپاایستادن.
* *nıyay* ~ (مص، گ) نهادن، قرار دادن، (کنا) از: فرض کردن.

* karday ~ (مص، گ) ریختن در عبارتی مانند: چایی ریختن.
* xor°ay ~ (مص، نا) پرخاش کردن، با پرخاش امر کردن به انجام کاری.
* gertay ~ (مص، گ) اشغال‌کردن، پایین‌آوردن بارو... ازجایی. شروع‌به‌باریدن فراگیرباران و...
* čiťaknay ~ (مص، گ) بیدار ساختن.
* ar (ق، شرط) (مخف) اگر.
* ark (ا) مسؤلیت، کار سخت، مشقت، زحمت.
* ažnâsay (مص، گ) شناختن.
* ažnâs (ا ـ ص) شناس، آشنا.
* ažγâť (ا ـ ص) آشغال، اشغال.
* asp (ا) اسب.
* a'ska (ا) عکس، تصویر.
* aska' (ا، خ) اسکندر.
* asa (ا، خ) اسدالله.
* asay (مص ـ گ) خریدن، با حرف اضافه čana ، čana asay گرفتن از کسی گرفتن.
* asparda karday (مص، مب، گ) دفن کردن، به خاک سپردن.
* aspâw (ا) اسباب، وسایل، اثاثیه.
* a'ga (ق ـ شرط) اگر؛ agarīč : اگر هم.
* aga'. (ا، خ) اکبر.
* aťťâ (ا، خ) نام ذات باری، الله.
* aťťâ aywaťťâ (ش ـ ج) در هر صورت موافقت می‌کنم، دستت درد نکند! (به طنز).
* aťbad (ق) البته، حتماً.
* aťâmat (ا) زکام، سرماخوردگی توأم با آبریزی بینی.
* alʔân (ق) الآن، اکنون.
* alẖamīťťâ (ش ـ ج) خدا را شکر، نیز در بیان شادی و سرور بر مصیبت دشمن یا شکست وی یا اظهار سرور در کامیابی دوست.

* am/amen (ضم) من.
* amâ (پیوند) امّا، ولی.
* anJ̌ana (ا) بند شلوار مردانه کردی.
* anJ̌anyay (مص، گ) ریز ریز کردن، (کنا) از: کتک زدن سخت.
* anJ̌er° anJ̌er° (ص، ق) ریش ریش، تکّه تکّه.
* (h)aŋusa (ا) انگشت.
* anqara (ا، خ) آنکارا، پایتخت کنونی کشور ترکیه.
* aw (ضم) او، آن.
* awa (پش) تقریباً معادل باز، در «بازفرستادن» فارسی.
* ~ šarday (مص، گ) پنهان کردن.
* ~ bēsay (مص، گ) بازیافتن، پیداکردن.
* ~ r°enyay (مص، گ) دروکردن (علف)؛ خراشیدن.
* ~ gēťnay (مص، گ) بازگو کردن، نقل کردن، حکایت کردن.
* ~ day (مص، گ) برگرداندن، پس دادن.
* ~ lâťyay (مص، نا) التماس کردن، تضرع.
* ~ karday (مص، گ) بازکردن، تکه کردن هیزم و کنده.
* ~ ber°yay (مص، گ) بریدن و قطع کردن، تمام کردن، پایان دادن.
* ~ telnay (مص، گ) غلتاندن، برزمین کوبیدن.
* ~ neštay (مص، نا) فرود آمدن، فروکش کردن.
* ~ manay (مص، نا) بازماندن، باقی ماندن.
* awpar° (ق) آن‌سو، آخر، پایان.
* awr°u (ا) آبرو، شرم و حیا.
* awē (ضم) آنها، دیگران.
* awr (ص) حامله، باردار، بیشتر برای حیوان به کار می‌رود.
* awr°a (ا) آغل.

* *awa košnay* (مص، گ) خاموش کردن، فرونشاندن.

* *awsâ* (ق) قبلاً، بعداً، در گذشته.

* *aw* (ضم) دیگر، در عبارتی مانند: *awī dah̲fa* (بار دیگر).

* *awar°ō* (ق، مب) چندی پیش.

* *awēga* (ق) اینجا.

* *awrday* (مص، گ) آوردن.

* *awa awrday* (مص ـ گ) بازآوردن، استفراغ کردن.

* *awłaq* (ص) گیج و کم هوش، دوبین.

* *awâman̲n̲a* (ص ـ مف) پس مانده.

* *awgâr* (ص) بسیار ناراحت و بیمار، وخیم.

* *awa bīnay* (مص، گ) بازبستن.

* *awa parsay* (مص، گ) بازپرسی کردن، مورد بازخواست قرار دادن، رسیدگی کردن.

* *awd̲ân* (ص) آباد.

* *ahâ* (ش ـ ج) خوب شد، مشخص شد، حالا فهمیدم.

* *ahwan* (ص) آرام، آرامش یافته، رام شده.

* *ayr* (ا) آتش.

* *~ gertay* (مص، گ) آتش گرفتن.

* *~ day* (مص، گ) آتش زدن.

* *ayrō karday* (مص، گ) آتش به پا کردن، جرقه زدن، (کنا) از: آشوب به پا کردن.

* *ay* (نشانه‌ی ندا)، ای.

* *ay* (ق ـ اثبات) آری.

* *ayhū* (ش ـ ج) بیانگر تنفر و انزجار از کاری، «باز هم شروع کرد، چقدر طول می‌دهد».

* *ayna* (ا) آینه.

* *ayâ* (پیوند همپایگی)، آیا.

* *ayšē* (ا، خ) عایشه.

e

* *eter* (ص) دیگر.
* *enna* (ق) آن‌قدر، به اندازه‌ای.
* *edâra* (ا) اداره، مؤسسه.
* *ennamazânâ* (ق) ناگهان، بطور ناگهانی، یکباره.
* *enkâr* (ا ـ ص) انکار، لجوج و یک دنده.
* *bıyay* ~ (مص، مب، نا) لجوج و یک دنده بودن.
* *eflīǰ* (ص) فلج.

ē

* ē (صت) به منظور بیان تعجب و یا تمسخر و اعتراض به کار می‌رود.
* ēd (ضم) او (مذکر)، نامی عام برای شوهر، وقتی که همسر (زن) نخواهد به تصریح نام شوهر خود را ببرد.
* ēda (ضم) او (مؤنث).
* ēdē (ضم) اینها (مذکر ـ مؤنث).
* ērân (ا،خ) کشورمان ایران.
* ēžay (مص، نا) ارزیدن.
* ēsâł (ق، م) امسال.
* ēš (ا) درد.
* ay ~ (حا، مص) درد کردن.
* ēšaw (ق، م) امشب.

* *ēqa* (ا، خ) اقبال.
* *ēga* (ق) اینجا.
* *ēgay* (مص، م) منسوب به اینجا، اینجایی، اهل اینجا.
* *ēma mânân* (ضم، مب) ماها، ما.

ō

* *ō* (صت) به منظور بیان تأسف معمولی بر وقوع امری، معادل تقریبی «چه بد شد».
* *ō* (صت) به منظور بیان تنفر و انزجار شدید از کسی یا چیزی و یا رخدادی، با توهین به آن، معادل معنایی آن «بمیری» خدا تو را بکشد.
* *ōǰâxa* (ا) خاندان، نسل، تبار.
* *ōǰâx kōr* (ص، مب) مرد بی‌فرزند (پسر).
* *ōǰâx kōr!* (ش ـ ج) به منظور توهین و ناسزا گفتن به کسی به کار می‌رود، معمولاً برای سرزنش شدید نسبت به کسی به کار می‌رود که در انجام وظیفه قصور زیادی کرده، «ای مایه‌ی ننگ خانواده، از بین برنده‌ی نسل خود».
* *ōxer* (ق) از اتباع *âxer* (پایان) پایان و نهایت چیزی.
* *ōxxayč* (ش ـ ج) به منظور اظهار رضایت و خوشحالی پس از انجام کار موفقیت‌آمیز یا سرور بر شکست دشمن و شکر از پایان مصیبت، تقریباً معادل فارسی «آخش» و «چه خوب شد».
* *ōrâ* (ص) گرسنه.
* *ōray* (حا، مص) گرسنگی / *ōrâyīy* (حا، مص) گرسنگی.
* *ōsâ* (ا، ص) استاد، بنّا، صاحب فن و حرفه.
* *ōsâkâr* (ا، ص، مب) استاد کار.
* *ōff* (صت) به منظور بیان درد کشیدن شدید و سوزش از درد.
* *ōyer* (ق) کجا؟ به کجا؟

* *ōmī* (ص) ≠ سیّد، غیر سیّد.

u

* *u* (ص) او، آن.
* *una* (ضـ) او، آن [دورتر از آن].
* *unaya* (ضـم) او را، آن را (در اشاره به دورتر).

ī

* *ī* (ص) این.
* *ībraym* (ا، خ) ابراهیم.
* *ība* (ا، خ) مخفف ابراهیم.
* *īter* (ق) دیگر، دیگه، علاوه برین، زیاده، باز.
* *ītqâd* (ا) اعتقاد، باور.
* *īJ̌â* (ق) بعد.
* *īJ̌bârī* (ا، م) سربازی، خدمت زیر پرچم.
* *īJ̌âra'* (ا) اجاره.
* *īJ̌âra* (ق، مب) این بار، این دفعه.
* *īJ̌ōra* (ا ـ ق، مب) این جور، این‌سان، این‌گونه.
* *īJ̌ōrakē* (ق، مب، م) این طور که، این‌سان که.
* *īdīm* (ا ـ ق، مب) این روی، این طرف، داخل ≠ *awdīm* آن طرف، خارج.
* *īzrayīl* (ا، خ) عزرائیل.

* īzgâ (ا) ایستگاه، موج رادیویی.
* īzn (ا) اذن، اجازه، فرمان.
* īsmayl (ا، خ) اسماعیل. /īsmayla (اسماعیل).
* īsẖâl (ا) اسهال.
* īsa (ق) اکنون، الآن.
* īsm (ا) اسم، نام.
* ī' sar (ق، مب) این طرف، این سوی.
* īsawlay (ق، مب) از این به بعد، از این پس.
* īsrâẖt(d̲) (ا) استراحت.
* īsâq (ا، خ) اسحق.
* īs(s) (صت) صوت تنفر و پرهیزاندن از چیزی که کثیف است.
* īšattâ (ش ـ ج) برای بیان آرزو و امید به انجام گرفتن کاری.
* īf(f) (صت) صوت تنفر از بوی نامطبوع ...
* īlâtar (ق، مب، م) این سوی‌تر، این طرف‌تر.
* īmândâr (ص، فا، مب) مؤمن، باایمان.
* īmâm (ا) امام.
* īmânušâd̲at (ا، مب) کلمه (اشهد ان لااله الا الله و ...).
* ~ awrday (مص، مب) کلمه گفتن (شهادتین را بر زبان آوردن).
* īmâmī (ا، خ) نام‌ایلی‌کوچنده‌که اکنون یک جانشین شده و در جنوب شرقی پاوه مسکن دارند.
* īna (ض) این، همین.
* īnē (ض) اینها، همین‌ها.
* īnaya (ض) این‌را، همین را.
* īnana (جمله) این است، با بار عاطفی این است!
* īnǰâ (ق) بعد، سپس.
* īn/hīn (ض، مبهم) فلانی، فلان.

aw

aw (رک: واژه‌هایی که با [aw] آغاز شده‌اند در a).

b ب

* bâ (ش ـ ج) اجازه بده، بگذار.
* bâḏaqoš (ا) «بایه قوش ... بنظر می‌رسد که مأخوذ از بایقوش و بیقوش [ترکی] باشد... نوعی جغد کوچک بیابانی است که اغلب شکار آن پرندگان کوچک نظیر گنجشک است برخی دیدار وی را برخی بفال نیک و برخی بقال بد می‌گیرند. (فرهنگ پرندگان، مکری، ۳۰).
* bâba (ا) پدر، بابا.
* bâqa (ا) دسته در عبارتی چون دسته‌یی گل.
* bâwâ (ا) پدربزرگ.
* bâzala (ص) زرنگ و به استقلال رسیده و پررو، در اصل به معنی بچه حیوان که از حمایت پدر و مادرش خارج شده، مستقل.
* bâw (ا) مد، باب در «باب دندان».
* bâlī (ق) در عوض، بجای.
* bâz barday (مص، مب، نا) «جهیدن، جهیدن از جوی و امثال آن» (واژه‌نامه، ابراهیم‌پور، ۲۵۴).
* bâlē! (ش ـ ج) به منظور نفی و عدم موافقت با گوینده: «گمان نمی‌کنم».
* bân (ا) «بام، سقف، پوشش «بمعنی بام است که طرف بیرونی سقف خانه باشد (برهان)، (فرهنگ پهلوی ۸۷).

* *bânǰīťa* (ا. م) بامک، بام کوچکی که در خانه باغ‌ها ساخته می‌شده، معادل تقریبی (بهارخواب امروزین).
* *bâŋ* (ا) ۱- اذان؛ ۲- بانک.
* *bâḏya* (ا) بادیه، کاسه‌ی گود نسبتاً بزرگ.
* *bâťafer°* (ص ـ مب، م) توانا در پرکشیدن و پرواز کردن، تازه پرواز.
* *bâť taknay* (مص، مب ـ نا) پرزدن، دست‌ها را تکان دادن به هنگام راه رفتن.
* *bâť gertay* (مص، مب، نا) به پرواز درآمدن، بال گرفتن (پرکشیدن).
* *bântlīr* (ا، مب) غلتک سنگی که در بامهای گلی «هورامان» به عنوان وسیله‌ی استحکام بام به کار می‌رود.
* *bâba gawra* (ا، مب) پدربزرگ، جدّ.
* *bâzī* (ا ـ فع نا) ۱- جست، پرش ۲- اجازه بدهی، بگذاری.
* *bâḏqoš* (ا) جغد.
* *bâwâ gēǰe* (اصط) به دور خود چرخیدن که سرانجام منجر به عدم تعادل بدن می‌شود، مسابقه‌ای است.
* *bâramta* (ا) ودیعه «واژه‌نامه، ابراهیم‌پور، ۷۲۳».
* *bâlōkī* (ا) زگیل.
* *bânagâ* (ا، مب) شرمگاه.
* *bâwâqōrt* (اصط) آدم کوتوله، آن که قدی بسیار کوتاه و غیر طبیعی دارد.
* *bâruť* (ا، خ) بهلول.
* *bâlōra wanay* (مص، مب، گ) اشعار و ابیاتی که عزاداران به هنگام درگذشت عزیز خود می‌خوانند، تقریباً مرثیه گویی «مرثیه خواندن».
* *bâyenǰânī* (ا) بادمجان.
* *bâr°a bâr°* (صت، ق) بع‌بع، بع‌بع کنان.
* *bâwâ pıyâra* (ا، مب) شوهر مادر، ناپدری.
* *bâťâ* (ا) قد، ارتفاع.

* *bâłâ karday* (مص، مب) قد کشیدن، (کنا) از بسیار شاد و خشنود شدن.
* *bâr karday* (مص، مب) کوچ کردن، بار کردن.
* *bâwkar°ō* (اصط) گریه و زاری به هنگام فوت کسی، معنی واژه (پدرمردگی)، معمولاً در مراسم عزا چنین اصطلاحی را (در صورت فوت پدر) بر زبان می‌آورند.
* *bâw bıyay* (مص، مب، نا) مد شدن، رایج شدن.
* *bâw bâw* (ا ـ ق) گونه‌گون، نوع‌نوع.
* *bâna'* (ا، خ) بانه، از شهرهای کردنشین در استان کردستان.
* *bârga* (ا، م) بارگاه، محل جمع‌آوری علف و...
* *bâragâ* (ا، م) بارگاه، آستانه.
* *bâraqałłâ wâtay* (مص، مب، م، نا) بارک الله گفتن، تحسین کردن.
* *bâdī* (ا ـ م) ۱- تفنگ بادی ۲- نوعی شن یا ماسه ریزتر از شن‌های معمولی.
* *bâs* (ا) بحث، موضوع، احوال.
* *bâł* (ا) بال، بازو.
* *bâwâ žanī* (ا، مب) نامادری.
* *bâna r°aša* (ا، خ) نام مرتعی در شمال غربی پاوه، معنی واژه پهن دشت سیاه.
* *ba* (فع، گ) بده به زبان کودکان.
* *bara'* (ا) در ، درب.
* *ba'ra* (فع، گ) ببر، بردار.
* *barân* (ا) گوسفند نر.
* *bar* (پش ـ ا ـ ق) در *bar šıyay* (در رفتن)، بیرون.
* *bar šıyay* (مص، مب) فرار کردن، در رفتن.
* *baluǰa* (ا ـ ص) بسیار تازه و ترد، نوشکفته، صفتی برای خیار.
* *baq* (ا) کبک نر.
* *baxx* (صت) آفرین و تحسین به زبان کودکان.
* *barbâd̲* (ص ـ مب) ویران، برباد، بسیار خراب (قامووسی ـ زه‌بیحی، ۳۹۴).

* *bazay* (ا ـ حا، مص) ترحم، دل سوختن.

* *bawr* (ا) دریچه‌ی خروجی آب در جوی‌های محلی باغها.

* *bar wesay* (مص، گ) آشکار کردن، سقط جنین حیوان.

* *bad̲ tašk* (ص، م) بدریخت، بدترکیب، زشت.

* *baraťťâ* (ص، مب) لجام گسیخته، رها، آزاد.

* *baš* (ا) حصه، سهم.

* *bar âmay* (مص، نا) پذیرفته شدن، قبول شدن، در آمدن.

* *banawš* (ص) بنفش.

* *bašku* (ش ـ ج) باشد که، امیدوارم.

* *barzaqânya* (ا، مب) فلاخن ← (واژه‌نامه، ابراهیم‌پور، ۵۵۴).

* *batâna* (ا) آستر، ماده‌یی خمیرگونه که در پنجره‌ها و ... برای نگهداری شیشه‌ها به کار می‌رود.

* *barz* (ا) بلند، برز (فرهنگ پهلوی، فره‌وشی، ۱۰۰).

* *balx* (ا) چرک و مواد زائد در ماندابها و کنار حوضچه‌ها.

* *baťē* (ق. اثبات) بله، آری.

* *bal* (ص) راست و ایستاده.

* *baxaťa* (ا) جیب کت یا پیراهن.

* *balu* (ا) میوه‌ی درخت بلوط.

* *baya* (ا) میوه‌ی به.

* *bayd̲âne* (ا) به دانه، دانه‌های میوه‌ی به.

* *bayd̲âxa* (ا) بیرق، علم.

* *batâť* (ص ـ ا) بیکار، بیکاره، بنظر می‌رسد از «بطّال» عربی گرفته شده باشد.

* *bargen* (ا) کرک (واژه‌نامه ...، ۵۸۵).

* *babwa kōra* (ا) بوف، جغد.

* *barg* (ا) جلد.

* *baznay* (مص، گ) شکست دادن، مقهور ساختن. *bazyay* (مص، نا)، شکست خوردن.

* *baždâr* (ص، مب) سهیم.

* *bazyâ* (ص، مف مب) شکست خورده.

* *bar kawtay* (مص، مب، نا) آشکار شدن، افشا شدن، معلوم شدن.

* *bar pır°ay* (مص، نا) درپریدن، بیرون جستن.

* *bâwân* (ا) اجداد پدری، سرمنزل اصلی خود.

* *baš karday* (مص، مب، گ) تقسیم کردن.

* *bat̄âm* (ح، پیوند) امّا.

* *ba* (ح، اض) با، به وسیله، به (قسم به)، به.

* *bar awrday* (مص، گ) در آوردن.

* *bah* (ش ـ ج) به منظور بیان شگفتی و لذت و سرور به کار می‌رود.

* *baâqlem* (ش ـ ج) گمان می‌کنم، فکر کنم.

* *barzaleŋ* (ا، خ) نام گیاهی معطر و خوشبوی خودرو که در لابه‌لای تخته سنگهای بزرگ کوهها می‌روید؛ نام قله‌ای بلند از قلل شاه کوه در شهر پاوه.

* *basazıt̄ wân* (ص، مب، م) بسته زبان، (کنا) از: انسان بی‌صدا و کم‌حرف و در عین حال مورد ترحم و مظلوم.

* *bapay* (ق، م) پیاده، با پا.

* *bazm* (ا) فرم، شیوه، راه و روش، بخشی از یک آواز محلی.

* *bazm gertay* (مص، مب، نا) بهانه‌جویی کردن، غائله به پا کردن.

* *bašârat(d̲)* (ا، خ) نام محله‌یی قدیمی در پاوه.

* *ba âwât* (ش – ج) به منظور نشان دادن نهایت آرزو و طلب رسیدن به چیزی.

* *bet̄ xâx* (ا) گرد و خاک برخاسته از زمین که بسیار متراکم باشد.

* *bače h̲âlay* (ق، مب، م) با چه مکافاتی، توأم با مشکلات و سختی.

* *balaǰuqa* (ا) اسهال.

* *bašš̄in* (صت) بیانگر اظهار تنفر و انزجار شدید نسبت به کسی یا چیزی توأم با اعراض و

دوری و روی برگرداندن.

* *barō wa* (ق) از بیرون.

* *bar barday* (مص، نا) سر کردن، تاب آوردن.

* *bar barday* (مص، گ) بیرون بردن، تحمل کردن.

* *bad̲ r°aft* (ص، مب) بد عادت، بدکار.

* *ban* (ا) بند، نخ ضخیم نازکتر از طناب، نخ پشمی.

* *baynâw bayn* (ق، مب) گاه گاه، هراز چند گاهی.

* *batun* (ش - ج) بیانگر اوج تأسف و اظهار تنفر معادل تقریبی «به درک، به جهنم» ظاهراً *tun* همان فردوس کنونی در استان خراسان است.

* *batunwtawas* (ش، ج) (رک: *batun*)، *tawas* همان «طبس» است.

* *balad̲* (ص، ا) دانا، ماهر.

* *bırâ* (ا) برادر.

* *bırâ žanī* (ا، مب) زن برادر.

* *bıžâŋē* (ا، م) مژه‌ها.

* *bıłēsa* (ا) لهیب؛ *bıłēsa bılēs* (ق) له‌له‌زنان، حالت مار وقتی که زبان را از دهان بیرون می‌آورد.

* *bıya* (فع، گ) ببین، نگاه کن.

* *bınar°at(d̲)* (ا، مب) اساس و بنیاد.

* *ber°yay* ~ (مص، مب، گ) درآوردن و کندن پی و بنیاد چیزی.

* *bılōq* (ا) تاول.

* *karday* ~ (مص، مب، نا) تاول زدن.

* *bıyay* (مص، نا) بودن، شدن.

* *bıyay* (مص، گ) داشتن؛ *bıyay* (مص، نا) بودن، شدن، هستن، گشتن.

* *bıruska* (ا) برق و رعد.

* *bır°ay* (ضـ، ص) برخی، بعضی.

* *bınawân* (ص، م) اداره کننده خانه، جلودار منزل.
* *bıraw* (ا) رواج، فروش، قدرت تأثیر گذاری.
* *bına* (ا ـ ق) ته، بن، زیر، واحد شمارش درخت «اصله»؛ زیر، ته.
* *bırēqa* (حا، مص) درخشش، تابیدن.
* *bırâzâ* برادرزاده.
* *bırâťa* (ا، م) برادر کوچک، برادر.
* *bıza* (ا) بز.
* *bırrēqa âmay* (مص، مب، نا) برق زدن، درخشیدن.
* *bıyâr day* (مص، گ) حذف کردن، طی کردن.
* *bızân* (ص، م) آگاه، هوشمند، فضول.
* *bırēštay* (مص، مب، گ) بریان کردن.
* *bırâlwī* (ا) آلبالوی وحشی.
* *belčī* (ا) زالزالک.
* *ber°wâ* (ا) باور، عقیده.
* *bevva* (صت) صوت پرهیزاندن کودک از خطر سوزش و ...
* *benyâdam* (ا، مب) آدم، بشر.
* *ben pežgyay* (اصط، مص، نا)، از بین رفتن بکارت بر اثر سقوط از جایی و ...
* *ben čīna* (ا) اساس، بنیاد.
* *beγwâr* (ا) بخار.
* *bezťa* (ا، م) بزغاله.
* *belbel* (ا) بلبل
* *ber°nâx* (ا) حفره‌ی بینی.
* *ber°yay* (مص، گ) بریدن، چیدن، قطع کردن.
* *beržâŋī* مژه‌ها
* *beryay* (مص مجهول) برده شدن.

* *bezmârī* (ا) میخ، به نظر می‌رسد که همان «مسمار» عربی است با تحول آوایی.
* *bezmârē* (ا) چیزی شبیه زگیل که معمولاً در کف پا از پوست برمی‌آید.
* *bed̲ēkâr* (ا ـ ص، مب) بدهکار.
* *benkâwī* (ا، مب) مانده‌ی آب، منظور آبی است که پس از آبیاری باغی به باغ مجاور وارد می‌شود، زیاد آب.
* *beselmân* (ا ـ ص) مسلمان، باایمان.
* *benǰ* (ا) بن و ریشه‌ی پهن گیاه یا درختچه.
* *bē* (پش نفی ـ فع، نا ـ ا) ۱- بی در *bēkâr* بیکار ۲- بود ۳- نام دومین حرف الفبا «ب».
* *bēmak* (ص، م) بی‌مزه، آن که سخنان بیهوده و .. بر زبان آورد.
* *bētâm* (ص ـ ا) بی‌مزه ـ بی‌طعم.
* *bēčerka* (ق. م) بسیار آرام و بی‌صدا، آهسته.
* *bēzât* (ص، م) ترسو، بی‌جرأت.
* *bēway* (ش ـ ج ـ ق) بی‌مصیبت بادی، امید که گزندی به شما نرسد، به سلامتی، بی‌گزند.
* *bēnımâ* (ص، م) حائض، لباسی که تمیز نباشد و نتوان با آن نماز خواند.
* *beqazâ bī* (جمله) خسته نباشی، خداقوت.
* *bē'qazâ bī* (جمله) خدا خیرت دهد، روز بد نبینی، به منظور عدم پذیرش و یا مخالفت محترمانه با سخن کسی. و گاه به صورت انتقاد و مخالفت با گوینده به کار می‌رود.
* *bēžga* (ح ـ اض) بجز، به غیر از.
* *bē paštu r°u* (ش ـ ج) به منظور توهین در برابر کسی که شرم را رعایت نکند تقریباً «ای بی‌شرم و حیا».
* *bē čamu awr°u* (ص ـ ش ـ ج) با همان مفهوم به معنی بی‌چشم و آبرو (به آنکه رعایت شرم و آبرو را نکند گفته می‌شود).
* *bē saru qen̲* (ص، م) بی‌سروته، بی‌پایه، صفت آدم دم‌دمی مزاج.
* *bēxtyâr* (ص، م) بیهوش، از حال رفته.
* *~ kawtay* (مص، مب، م، نا) از حال رفتن، بیهوش شدن.

* *bēwažanī* (ا، مب) بیوه، بیوه زن.
* *bēxam* (ص، م) بی‌خیال، آسوده‌خاطر.
* *bēškē* (ا) گهواره محلی ساخته از چوب.
* *bō* (ا ـ فع، نا) ۱- بو ۲- بیا.
* *bōť* (ا) دانه‌ی انگور.
* *kawtay* ~ دانه افتادن (رسیدن) خوشه‌ی انگور.
* *bōťa* (ا) نق.
* *bōťa bōť* (صت)صوت خرس، کنا‌ز نق زدن، لندلند کردن، غرغر کردن.
* *bōr°a'* (ا) فغان گریه، صدای گوشخراش (اگزوز) ماشین.
* *bō'r°a* (ا) مخفیگاه کوچک در زیر خاک، به ویژه برای پنهان کردن گردوها به کار می‌رود.
* *bōr°nay* (مص، نا) فغان کردن، دادوبیداد کردن با حالت گریه.
* *bōqa* (ا) هُل.
* *bōdıyâr* (ش ـ ج) نکند که، مباد که.
* *bōr* (ص) بور، خاکستری رنگ.
* *bōsō* (ا) بوی سوختنی.
* *bōža* (ص) صفت گیاهی که دست به دست شده باشد، بو زده، آلوده.
* *bōnaw* (ح ـ اض) بخاطر.
* *bōsâr* (ص) «صفت هر چیزی که بو کرده باشد مخصوصاً خوردنیها» (قامووسی، زه‌بیحی، ۳۵۹).
* *buťa* (ا) خاکسترِ آتش.
* *bumalarza* (ا، مب) زلزله.
* *buťaw sar* (ش ـ ج) به منظور ناسزاگویی به خانمها به کار می‌رود «خاکستر آب برسر» مفهومی نزدیک به «خاک بر سر».
* *buťâwa* (خاکستر مخلوط شده با آب) گل خاکستر.
* *bī* (فع، نا ـ ا) ۱- شد ۲- در ترکیب: «*šōr°a bī*» بید مجنون به معنی «بید».

* *bīs* (ص) بیست.
* *bīnay* (مص ـ گ) ۱- دیدن ۲- بستن.
* *bīl* (ا) تیله، گلوله کوچک سنگی یا بلوری که بچه‌ها با آن بازی کنند. (فرهنگ معین، ۱۱۸۱).
* *bībâr* (ا) فلفل.
* *bīlâtažbī* (ش ـ ج) بلاتشبیه، وقتی به کار می‌رود که بخواهند که موضوعی رکیک و گاه ناگفتنی را (اندکی) محترمانه بیان کنند. مثلاً کسی می خواهد بگوید: بادی از وی خارج شد، پیش از آن می‌گوید *bīlâtažbī* (دور باد از این مجلس، شرمنده‌ام).
* *bīra* (ا) چاه آب یا برف.
* *bīzyay* (مص، گ) ۱- پیدا کردن، یافتن ۲- بد آمدن، متنفربودن،

p پ

* *pâ* (ا ـ ح، اضـ) پا ـ به، به وسیله.
* *pâr* (ق ـ ا) پارسال.
* *pâsa* (ق، م) آن طور که، آنچنان که.
* *pâlâ* (ا) کفش.
* *pâčaka* (ا) پاچه در ترکیب «کله‌پاچه».
* *pâsâr* (ا) لبه‌ی بام (واژه‌نامه، ابراهیم‌پور، ۶۳۸).
* *pâršīw* (ا) سحر.
* *pâwan* (ا، مب، ص) پابند، زنجیر، پابسته.
* *pâťešta* (ا، م) پشتی.
* *pâwar wâ* (ص، مب ـ ق) پابرهنه.
* *pânǰaqolē* (ا) پا را جلو پا قرار داده.

* *pâša kawt* (ص، مب) ذخیره، پس‌انداز.
* *pân* (ص) پهن.
* *pâpay bıyay* (مص، مب، گ) پاپی شدن، دنبال چیزی یا کسی را گرفتن، جستجو کردن.
* *pârēznay* (مص، گ) محافظت کردن، دوری کردن.
* *pâł(ō) day* (مص، مب، نا) تکیه زدن به.
* *pâ gazara day* (مص، مب، م) سماجت به خرج دادن، اصرار و لجاجت کردن.
* *pâl kawtay* (مص، مب، نا) دراز کشیدن، لمیدن.
* *pân tōřē* (ا) شلوار کردی مردانه یا پسرانه.
* *pōr°* (ص) از اتباع *pân* (پهن)، گشاد، پهن.
* *pâłtâw* (ا) پالتو.
* *pâwa'* (ا ـ خ) شهر «پاوه» منطقه مورد تحقیق گویش پاوه‌یی، از شهرستانهای غربی استان کرمانشاه.
* *pâwa* (ق) برپاایستاده، در حال ایستادن، ایستاده.
* *pâra* (ص، ق) پاره، رو به آن طرف.
* *pâsō* (ق، م) به آن طرف، رو به آن سو.
* *pâlâ waž* (ا، م، مب) صف‌النعال، آستانه در.
* *pal* (ا) ۱- پر ۲- بال (بازو).
* *pala* (ا ـ ق) عجله، شتاب.
* *palapal* (ق، مب) با عجله، شتابان.
* *palka* (ا) رشته‌یی تسبیح‌گونه که بر کلاه کردی زنان به عنوان چانه‌بند و به منظور استواری کلاه بر سر، با قلابی طلایی یا نقره‌ای به کلاه بسته می‌شود.
* *papula* (ا) پروانه.
* *papu* (ا) پرنده.
* *papu nıwanay* (مص، مب) نخواندن پرنده (کنا) از نهایت خلوت بودن جایی.
* *pawsa* (ق) طور دیگر، برعکس.

* *pak kawtay* (مص – مب) ناتوان شدن، دست و بال بسته شدن، به بن‌بست رسیدن. از کار افتادن.
* *pata* (ا) طناب.
* *par°ō* (ا) تکه پارچه، کهنه برای پاک نمودن.
* *pan̲n̲a* (ا ـ ص) مایه‌ی آبروریزی، وامانده، مایه‌ی ننگ.
* *pažâra* (ا) غم، غصه.
* *paŋ wârday* (مص، مب، نا) جمع شدن چیزی مانند آب در جایی محدود.
* *pača* (ا) طویله‌ی موقت بزغاله‌ها و برّه‌ها.
* *pater pērâr* (ا ـ ق، مب) سه سال پیش، سال قبل از پارسال.
* *parsay* (مص، گ) ۱- پرسیدن، جویاشدن ۲- پرستیدن.
* *parsa* (ا) مجلس تعزیه، پُرسه.
* *pašēw* (ا ـ ق) هراسان و ژولیده، غمگین و پریشان.
* *pasak* (ا) جلیقه‌ی پشمی خالص مردانه که بی‌آستین است.
* *pasâ* (ص) جدا.
* *karday* ~ (مص، مب، گ) جدا کردن تنباکو (تکه‌های ریز و درشت را از هم جدا کردن).
* *palawar* (ا، ص) پرنده.
* *parē* (ا، خ ـ ق) پریزاد، پری؛ پریروز.
* *parâwarē* (ق، م) پس پریروز.
* *pat̆âša* (ا) ترکش سنگ یا فلز یا چوب.
* *pat̆p(ē)* (ا) بهانه.
* *gertay* ~ (مص، مب، نا) بهانه‌جویی کردن، بهانه گرفتن.
* *pazēra(ē)* (ص) بیات (واژه‌نامه، ابراهیم‌پور، ۱۲۸). بیشتر برای شب ماندگی نان به کار می‌رود.
* *pas pasa kōt̆ē* (ا، مب) عنکبوت.
* *pašōkyâ* (ص ـ مف) مضطرب، دست و پا گم کرده.

* *pana kawtay* (مص، مب، نا) جور درآمدن، به کسی آمدن.
* *panagīryay* (مص، مب، نا) گرفتار و نیازمند شدن، در حال وضع حمل بودن.
* *parâ wēz* (ا) حاشیه‌ی لباس.
* *par°čīn* (ا) پرچین، خاربست.
* *palâmâr day* (مص، مب، نا) ناگهان حمله کردن.
* *pardač yay* (مص، نا) فرصت داشتن، وقت کردن.
* *par°tâfyay* (مص، نا) پرتاب شدن.
* *patrōka* (ا) خشکی روی زخم.
* *pana yâway* (مص، نا) ۱- رشد یافتن، بزرگ شدن ۲- برخورد کردن، رسیدن.
* *payna* (ا) پهن، سرگین.
* *pagr°a* (ا) چرک خشکیده بر پوست.
* *pałza* (ا) گندم پخته در شکلهای مختلف از جمله بلغور و ترخینه.
* *pag(k) day* (مص، نا، مب) کارشکنی کردن، به تعطیلی کشاندن.
* *pana šyay* (مص، مب، نا) طول کشیدن.
* *par°tâ par° /par°ânpar°* (ا ـ ق) سراسر، از این سوی تا آن سوی.
* *pak wesay* (مص، مب، گ) به تأخیر انداختن.
* *pay* (ح، اضـ ا) برای، به سوی، به ـ پاها.
* *palpal* (ص ـ ق) تکه‌تکه، ریزریز، خردوخمیر.
* *patâ* (ا) نام بیماری مسری.
* *pawčī* (ق) بدان خاطر، بدان سبب.
* *parâsu* (ا) دنده (درعبارت دنده‌های قفسه سینه).
* *papu sılēmâna* (ا، مب) مرغ سلیمان، شانه به سر، هُدهُد.
* *parawērâr* (ا، مب ـ ق، مب) پس پیرارسال (سه سال پیش).
* *pana parmay* (مص، مب، نا) اعتماد کردن، تکیه کردن، به خود اجازه دادن.
* *patī* (ص) خالی، برهنه.

* *pana* (پشـ ـح، اضـ مب) به او.
* *pan̲n̲amusa* (ش - ج) به منظور بیان سرزنش در واداشتن کسی به خوابیدن بـه کـار می‌رود، «خواب!».
* *para asay* (مص، نا) گسترش یافتن، سرایت کردن.
* *pašt hōr karday* (مص، مب، نا) پشت کردن، اعراض.
* *par°* (ص ـ ا) پر، طرف.
* *payzē* (ق ـ ا) پاییز، در فصل پاییز.
* *pas(z)* (ح ـ پیوند ـ ق) پس.
* *pelčō bryay* (مص، مب، نا) له شدن، پرس شدن.
* *pešk* (ا) سهم و حصه‌ی گوشت.
* *pežma* (ا) عطسه.
* *perda* (ا) پل.
* *per°pōl* (ص) سست، بی‌نظم.
* *pežga* (ا) آب کمی که پاشیده شود.
* *pežgnay* (مص، گ) پراکنده کردن، به هم ریختن.
* *perxa* (صت) خرخر خوابیده.
* *perčē* (ا ـ ا، خ) شاخکهای درختان ـ موهای بلند سر درویشان طریقت «قادری».
* *pela* (ا) ۱- پله ۲- حمله‌ی ناگهانی، مصیبت ناگهانی؛ تشنج.
* *penǰōl* (ا ـ ص) بی‌نظم، آشفته‌کار، تقریباً معادل آنچه در فارسی محاوره می‌گویند «شلخته».
* *pešlayra* (ا) گربه.
* *pešyē* (ا) نام نوعی کلوچه‌ی قلمی شکل که با آرد و روغن و شکر تهیه می‌کنند، ویژه‌ی عروسیها است.
* *pešēw* (ق) درهم ریختگی، ریخت و پاش.
* *peltōka* (ا) تلنگر، یک ضربه انگشت.

* pex! (ش ـ ج) برای ترساندن به کار می‌رود.
* pēsa (ق) این چنین، چنین.
* pērâr (ا ـ ق) پیرارسال.
* pēč wâna (ق، م، ص) برعکس، عوضی.
* pēwara (ق) باهمدیگر، مشترکاً.
* pēkay (مص، ق) به هدف زدن، زدن.
* pēša (ا) استخوان، هسته میوه‌هایی چون هلو و زردآلو.
* pēknay (مص ـ گ) به هم دوختن، برشته کشیدن.
* pēra (ق) این طرفها، این دوروبر، از این طرف.
* pēsō (ق) رو به این طرف.
* pēčō karday (مص، مب، نا) بازگشتن، دور شدن، (کنا) از: مردن.
* pēčay (مص، گ) پیچیدن، بستن.
* peskapesk (ق، مب) پاورچین پاورچین به آرامی و مخفیانه.
* pča (ا) سخن درگوشی.
* karday ~ (مص، مب، نا) درگوشی سخن گفتن.
* pıt̄a (ا) تکه (ابر)، نخستین باران فراگیر پاییزی.
* pır°ukyâ (ص، مف) بند بریده، پشت شکسته.
* pır°usqyâ (ص) گیاهی که به وسیله گرما رو به خشکی نهد، خشکیده معادل فارسی برای آن یافت نشد؟
* pırēqa (ا) قهقهه.
* pısaw (ح، اض) مانند ـ مثل.
* pılakânē (ا، مب) پلکان.
* pıtaw (ص) محکم، بااستحکام.
* pıwâz (ا) چوب یا فلز نازکی که در شکاف کنده یا سنگ قرار می‌دهند تا به سادگی شکافته شود.

* *pɪr°ay* (مص ـ نا) قطع شدن، جهیدن؛ خشک شدن گیاه بر اثر گرمای خورشید.
* *pɪlē* (ا) بشکن؛ تکه‌های کوچک از چیزی مانند گوشت.
* *pɪsân* (صـ، فا) خریدار.
* *pɪwīna* (ا) نام گیاهی خوشبو، «پودنه، پودینه» (فرهنگ معین، ۸۴۳).
* *pɪywatī* (ا ـ ق، م) مردانگی، جوانمردی، یاری‌ت.
* *pɪřīš pɪřīš* (ص، مب ـ ق، مب) خُرد و خاکستر، ریزریز.
* *pɪr°uzyay* (مص، نا) سوختن مو، یا سوختن پوسته‌ی هر چیز، طوری که سیاه شود.
* *pɪsa pâwara* (ا، مب) چین شلوار کردی.
* *pɪčī* (ق) چرا؟
* *pɪyâ* (ا ـ ص) مرد، نوکر، زیردست، خدمتکار.
* *pīs* (ص) کثیف، ناتمیز.
* *pīska* (ص، م) خسیس.
* *pīsařa* (ص، م) کثیف، همیشه کثیف.
* *pīk* (ا) پتک.
* *pīrōka* (ص، م) پیر لاغر و پوست خشکیده.
* *pīšnay* (مص، گ) ۱- پختن چیزی با خاکستر گرم ۲- نفس زدن با صدای بلند.
* *pī* (ا) چربی نیم خشک حیوان غیر از دنبه.
* *pīzōkē* (ا) دانه‌های ریز که بر پوست بدن ظاهر می‌شود که معمولاً چرکین می‌باشد، جوش.
* *pīmay* (مص، گ) پیمودن؛ پیمانه کردن.
* *pīkaw hōr°a* (صدای قهقهه و خنده توأم با سرور و خوشگذرانی).
* *pīkyay* (مص، گ) مورد اصابت قرار گرفتن.
* *pōwa âmay* (مص، مب، نا) جفت و جور شدن کاری برای کسی، شانس داشتن.
* *pōs* (ا) ۱- پوست ۲- نام اداره‌ی «پست».
* *pōlâ* (ا) فولاد، چدن.
* *pōxlâ* (ص، م) همیشه کثیف.

* *pōr°* (ا) از اتباع ... (پهن) گشاد، گشاده.
* *pōžnay* (مص، گ) پوشاندن.
* *pōp* (ا) گیس، گیسو؛ *pōp čarmē* (پیرزال سپیدگیس).
* *pōpa* (ا) نوک درخت و فراز هر چیز.
* *pōwa day* (مص، مب، گ) بستن، نیش زدن.
* *puk* (ص) توخالی، پوک.
* *puyâ* (ص، مف) پوسیده.
* *pura* (ا) توده‌ی زنبورهای عسل، پوره.
* *puzwâna* (ا، مب) زانوبند، ساق‌بندی پشمی که از قوزک پا تا زانو بپوشاند.
* *puyay* (مص، نا) پوسیدن، پوسیده شدن.
* *punay* (مص، گ) پوساندن، پوسیده کردن.
* *puš* (ا) پوشال.
* *pučał* (ص، م) تو خالی، پوک، صفت گردوی بی‌مغز.
* *pukał* (ص، م) پوک، توخالی، پوک، صفت گردوی بی‌مغز.

t ت

* *tâ* (ح، پیوند) تا.
* *tâ* (ح، اضـ‌ق ـا) ۱- تا ۲- تا وقتی که ۳- یک طرف بار حیوان بارکش.
* *tâ* (ا، خ) تا، نام روستایی در بخش کامیاران از توابع استان کردستان.
* *tâł* (ص) تلخ.
* *tâqī* (ا) امتحان.
* ~ *karday* (مص، مب، گ) امتحان کردن، آزمودن.
* *tâlân* (ا) غارت، یغما.

* *tâk* (ا ـ ص) تک، بی‌مانند؛ *tâq(a)* یکّه.

* *tâš* (ا) سنگ بلند و مرتفع.

* *tâš* (ستاک مضارع از تراشیدن) تراش.

* *tâqâna* (ص، م) یکّه، یکی یک دانه.

* *târat(d̲)* (ا) طهارت.

* *tâw tâw* (ق، مب) گاه گاه، متناوباً.

* *tânǰya* (ا) تازی، سگ شکاری.

* *tâq mâna ǰeft* (اصط) چیزی شبیه قرعه‌کشی با مهره‌ها، شیر یا خط، (تک و جفت کردن).

* *tâwatâ* (ص، مب، م) تابه‌تا، صفت برای کفشی که دوتای آن در جای خود قرار نگرفته باشند.

* *tânē* (ا) طعنه، ملامت.

* *tâ' wa* (ا) شدّت باران، معادل دقیق فارسی آن یافت نشد؟

* *tâwa'* (ا) تا به.

* *tâway* (مص، نا) توانستن، از عهده‌ی کاری برآمدن؛ جرأت کردن.

* *tâpō* (ا) تصویر مبهم در تاریکی، چارچوبه‌ی یک هیکل.

* *târ(a) nıyay* (مص، مب، گ) تعقیب نمودن کسی توأم با دویدن.

* *tâ' way* (ق) لحظه‌یی، زمان اندکی.

* *tâsnay* (مص، گ) خفه کردن.

* *tâf* (ا) آبشاری کم‌ارتفاع و کوچک در دره‌ها یا محل سقوط آب از بلندی کم‌ارتفاعی، تقریباً آبشار.

* *tâq* (ا ـ ص) طاقچه؛ فرد ≠ جفت یا زوج.

* *tâšay* (مص، گ) تراشیدن.

* *tâwnay* (مص، گ) ذوب کردن، آب کردن.

* *tâwyay* (مص، نا) ذوب شدن ، آب شدن.

* *tâťežgī* (ا) نوعی گیاه رستنی معمولاً گیاه باب طبع کبک است.

* *tať* (ا) دانه (مو، هیزم ...)؛ تار نخ.

* *tapay* (مص، نا) فرو ریختن، فرو رفتن، تخریب شدن.

* *tama* (ا) مه.

* *taqay* (مص، نا) ترکیدن، منفجر شدن.

* *taqyay* (مص، نا) برخورد کردن، تصادف کردن.

* *tamad̠âr* (مص، مب) منتظر.

* *tapaw tılē* (مص، مب، نا) غلت خوردن.

* *tarček* (ص) تروتازه و بسیار ترد و نازک، بیشتر صفت خیار است.

* *tafru tunâ karday* (مص، مب) به تون و فردوس انداختن، (کنا) از بسیار پراکنده و جدا کردن، متفرق ساختن.

* *task* (ص) تنگ، کم عرض.

* *tanâfa* (ا) طناب.

* *taputōz* (ا، مب) گرد و غبار.

* *tawēt̠a* (ا) پیشانی.

* *tanaka* (ا) پیت حلبی.

* *tarm* (ا) جسد (مرده).

* *taymâna* (ا) پرچین، دیواری که از چوب دورادور باغ می‌کشند.

* *tarēq* (ص) خجل، شرمنده.

* *~ bıyay* (مص، مب، نا) شرمنده شدن.

* *taqnay* (مص، گ) شلیک کردن، منفجر کردن، زدن در «ماشین را به درختی زد».

* *tašk* (ا) ریخت، قیافه.

* *tamâ* (ا) انتظار.

* *tazyay* (مص، نا) کرخ شدن، (کنا) از: یکه خوردن، جاخوردن.

* *tarza* (ا) شاخه تازه رسته مو، خیار.

* *taqa taq* (صت) صدای ضربه و کوبیدن بر سطحی سخت، صدای چکش و امثال آن بر چیزی سخت و سفت.

* *talē'* (ا، خ) طلعت، نامی برای خانمها.
* *tayfa garī* (حا، مص) طایفه‌گری.
* *taqâlâ* (ا) تقلّا، تلاش.
* *tal̄âna* قطعه‌ای از باغ که به صورت پلکانی تقسیم شده باشد.
* *taza* (ا) رعشه، لرزش.
* *tapâla tapnay* (مص، مب، گ) پهن گاو را شکل دادن، *tapnay* بی‌معادل فارسی؟
* *taxt* (ا ـ ص) صندلی، تختخواب ؛ صاف، هموار، کامل.
* *taxtânǰya* (ا) سنگ کم ضخامت ولی پهن و صاف را گویند.
* *tar°akâr̄ī* (مص، مب) صیفی‌کاری، سبزی‌کاری، و امثال آن.
* *tayâra* (ا) هواپیما.
* *taʔa/tawʔa* (ا) اشتها، میل.
* *tawʔ barday* (ص، مب، مص) اشتها داشتن، میل داشتن.
* *tayra /tayrala* (ا، خ) طاهر.
* *tal̄aw* (ا) سراغ.
* *taywatī* (ص ـ ق) مخصوص، ویژه، سفارشی؛ مخصوصاً.
* *tamal̄* (ص) تنبل.
* *tagwīr* (حا، مص) چاره‌اندیشی.
* ~ *karday* (مص، مب، نا) چاره اندیشیدن.
* *tanyâ* (ص ـ ق) تنها؛ فقط.
* *tayâr* (ص) واحدی در وزن، برای سنجش وزن غلّات و ... به کار می‌رود.
* *tar* (وند) وندی که معمولاً صفت برتر می‌سازد.
* *taknay* (مص، گ) تکاندن، فرو انداختن؛ تکان دادن.
* *tawsarī* (ق، مب، م) همیشگی، مداوم.
* *tal̄ukē* (ا) هیزم خشک.
* *tawqa* (ا ـ ق) وسط، مرکز در عبارت *tawqaw saray* (وسط سر)؛ مایه گرفتاری، وبال

گردن؛ حلقه‌ی فلزی بزرگ.

* *taqat̄a* (ا) بخیه در عبارت بخیه‌ی پارچه و ...
* *taqat̄ day* (مص، مب، گ) بخیه زدن.
* *telga* (ا) شکم برآمده، شکم.
* *telgen* (ص، م) چمبه، شکم برآمده.
* *ter°* (ا) بادی که از انسان یا حیوان خارج می‌شود.
* *~ day* (مص، نا) تیز دادن.
* *tel* (ا) قلوه، سنگ.
* *~ day* (مص، مب، گ) قِل دادن، غلتاندن.
* *tef* (ا) آب دهان، تف.
* *telō bıyay* (مص، مب، نا) غلت خوردن، سرازیر شدن توأم با غلت خوردن.
* *tet̄išyay* (مص، نا) شکافتن، شکافته شدن.
* *tert* (ص) ترد، شکننده.
* *teman* (ا) تومان.
* *ter* (ص) الکن، آن که زبانش به هنگام سخن گفتن دچار اشکال باشد.
* *t̄ēr* (ص ـ ا) سیر ≠ گرسنه.
* *t̄ēt̄â* (ا) چوب بلند و نسبتاً ضخیم، چوب کتک کاری و ...
* *t̄ēkat̄* (ا ـ ص) مخلوط، در هم آمیخته، درهم.
* *t̄ēr t̄ōpen karday* (مص، مب) بسیار سخت زدن و کتک کاری کردن.
* *t̄ēž* (ص) تیز، بُرّان.
* *t̄ēkat̄ u pēkat̄* (ص ـ ق) درهم برهم.
* *t̄ēk(g) day* (مص، مب، گ) ویران ساختن، به هم زدن.
* *tıka* (ا) چکّه.
* *tıwâm* (ش ـ ج) گیرم که، فرض کنم که.
* *tıxâ* (صت) بیان کننده اظهار ترحم و دلسوزی بر کسی که شایسته‌ی دلسوزی است،

همچنین بیان خواهش و تمنای عادی است. مثل اینکه از کسی بخواهیم کتابی را به ما بدهد می‌گوییم: لطفاً آن کتاب را بده. -tıxâ â kıtēwya bıda.

* troqi (ا) ترقی، پیشرفت، بالا رفتن چیزی.

* trâzyē (ا) ترازو.

* trâzyay (مص، نا) منحرف شدن، از جای خود در رفتن و خارج شدن.

* tfâq (ا) وضعیت، امکانات.

* trīfa âmay (مص، مب، نا) برق زدن، درخشیدن.

* tıwanī (ا) سنگ.

* tıwan šanay (مص، مب، گ) سنگ انداختن، پرتاب کردن سنگ.

* trēšta (ا) تیشه.

* trīt (ا ـ ص) تلیت، ریختن نان در غذای آبکی همچون آبگوشت سپس به هم زدن آن را تلیت کردن گویند.

* truska trusk (ق، مب) سوسو زنان.

* tīīšnay (مص، گ) شکافتن، چاک دادن به ویژه برای خرد کردن هیزم به کار می‌رود.

* tıkay (مص، نا ـ ق) چکیدن، اندکی، مقدار بسیار ناچیزی.

* tīīš tīīs bıyay (مص، مب) چاک‌چاک شدن، تکه‌تکه شدن.

* tıwâsyay (مص، نا) یکّه خوردن، منزجر شدن.

* tıruknay (مص، نا) پلک زدن، شکستن تخمه و ...

* tīisyay (مص، نا) خیس شدن، ترکیدن، هندوانه و امثال آن بر اثر فشار.

* trawī (ا) ترب.

* tıfī (ا) توت.

* tıkâ (ا) التماس.

* ~ karday (مص، مب، نا) التماس و تضرع کردن.

* tīka (ا ـ ص) لقمه، تکّه.

* tīzâŋa (ا) مثانه حیوان.

* *tītīlubībīl* (ص، مب) بسیار کوتاه قد و کوچک، صفت برای دو یا چند بچه که هم‌بازی هم‌باشند.
* *tōryay* (مص، نا) قهر کردن، خانه‌ی شوهر را ترک کردن.
* *tōkeṫ* (ا) پوسته.
* *tōsyay* (مص، نا) کسی را به شدت ناراحت کردن.
* *tō* (ضم) تو.
* *tōmata* (ا) تهمت.
* *tōm* (ا) تخم، تخمه...
* *tōpay* (مص، نا) مردن حیوان حرام گوشت و یا ناخوردنی.
* *tōpnay* (میراندن حیوان یا انسان)، بسیار سخت کتک‌کاری کردن.
* *tōza'* (ص) مقدار اندکی.
* *tōza* (ا) گرد و غبار.
* *tōf* (ا) بحران، اوج هر چیز را گویند.
* *tō-tō* (ق، مب) پوسته به پوسته، قشر به قشر، بیشتر برای قشر چربی نازکی که برماست می‌نشیند.
* *tōm šanay* (مص، مب) بذرافشانی کردن.
* *tōṫakē* (ا) پنیرک.
* *tun* (ص) تند و تیز، صفتی برای فلفل.
* *tuta* (ا) سگ.
* *tunkē* (ا) شورت مردانه نسبتاً بلند.
* *tur°a* (ص) عصبانی.
* *tuš* (ا) دچار.
* *~ âmay* (مص، نا) دچار شدن.
* *tuken* (ص، م) کرک‌دار، پرمو.
* *tumaza* (ش ـ ج) معادل تو نگو! در عبارتی همچون: (تو نگو! او آمده و ما نمی‌دانستیم).

ج J̌

* *J̌â* (ض) بعد، بعداً؛ آن وقت.
* *J̌âm* (ا) آینه، کاسه.
* *J̌âJ̌em* (ا) جاجیم.
* *J̌âmōṫa* (ا، م) کاسه نسبتاً کوچک.
* *J̌âčka* (ا) آدامس.
* *J̌amadâna* (ا، م) دستار، عمامه که معمولاً طلبه‌ها بر سر می‌بندند.
* *J̌âr* (ق) گاه.
* *J̌âr* (ق، تکرار) گاه گاه، گاهی.
* *J̌ârân* (ق) سابق، درگذشته، قبل‌ها.
* *J̌âhēṫ* (ص) جوان.
* *J̌âray* (ش ـ ج ـ ق) اجازه بده، چند لحظه صبر کن؛ زمانی، وقتی.
* *J̌âkat* (ا) ژاکت، بلوز ضخیم.
* *J̌âf* (ا، خ) نام نژاد و زبانی از کردان که تقریباً به کردی معیار تکلّم می‌کنند و در شهرستان جوانرود و اغلب روستاهای حوالی پاوه زندگی می‌کنند.
* *J̌âfer* (ا، خ) جعفر.
* *J̌a* (ح، اضـ) از، در.
* *J̌ažna* (ا) عید، جشن.
* *J̌aJ̌âṫ* (ا، خ) دجال و گاه بر کسی که تنومند و سبک خرد باشد، اطلاق می‌شود.
* *J̌ar°* (ا) پیچ ≠ مهره.
* *J̌ar°day* (مص، مب، گ) محکم بستن، پیچاندن با فشار و زور.
* *J̌arg* (ا) ۱- جرأت ۲- دل.
* *J̌aŋarânī* (ص، فا) جنگاور، ستیزه‌جو.

* *Ǐam* (ا، ص) جمع.
* *bıyay* ~ (مص، مب، نا) جمع شدن، گردآمدن
* *Ǐamâm* (ص) صفت و حالت کسی که بی‌مقدمه تحرک بدنی زیادی داشته باشد و پس از مدت کوتاهی احساس خستگی و کوفتگی عضلات در او به وجود آید.
* *Ǐa daz day* (مص، مب، گ) از دست دادن.
* *Ǐazrawa* (ا) زجر و سختی بسیار.
* *dıyay* ~ (مص، مب، گ) زجر دیدن، درد کشیدن.
* *Ǐasa* (ا) جسد، بدن، تن.
* *Ǐaft* (ا) پوست یا میوه‌دان دانه‌ی بلوط که با روش خاصی آماده استفاده برای دبّاغی و ... می‌شود (کن) از آدم سبک‌مزاج، بی‌مزه.
* *Ǐaka* (ا، خ) جهانگیر.
* *Ǐama* (خ) جمشید.
* *Ǐer°* (ا) لج، خشم.
* *Ǐewâḏa* (ا) مشک کوچک.
* *Ǐemnay* (مص، گ) جنباندن، تکان دادن.
* *Ǐeyay* (ق ـ حا، مص) به جایِ، درعوضِ ـ جدایی، جدا بودن، مخف *Ǐeyâyē*
* *Ǐerīk Ǐırīk* (صت) جیک‌جیک گنجشکها و ...
* *Ǐeyâ âsay* (مص، مب، گ) (به) جا گذاشتن، فراموش کردن.
* *Ǐeyâwa karday* (مص، مب، گ) جدا کردن.
* *Ǐezm* (ا، خ) هر بخش از ۳۰ جزء قرآن را یک (*Ǐezm*) گویند.
* *Ǐezb* (ا) جزء.
* *Ǐemga* (ا) بند انگشت.
* *Ǐem* (ا) حرکت، جنب و جوش.
* *wârday* ~ (مص، مب، نا) جنب خوردن، حرکت کردن.
* *ber°yay* ~ (مص، مب، نا) آکنده بودن، جای تکان و حرکت نداشتن.

* J̌erm (ا) جرم.
* karday ~ (مص، مب، گ) مجازات کردن، مرتکب جرم و جنایت شدن.
* J̌eft (ا) جفت ≠ فرد.
* J̌eftē (ا، م) جفتک.
* šanay ~ (مص، مب، نا) جفتک انداختن.
* J̌ek (ص) لجوج و سخت‌سر، سمج.
* J̌emʔa (ا) جمعه، نماز جمعه.
* JemuJuť (ا) جنب‌وجوش.
* J̌el (ا) «پوشش ستور، پالان چهار پایان» (فرهنگ معین، ۱۲۳۵).
* J̌ıgara (ا) سیگار دست پیچ با تنباکوی محلی، سیگار.
* J̌ıyâwâz (ص، م، ق) جداگانه.
* J̌ıwân (ا ـ ص) جوان.
* J̌ıyâ J̌ıyâ (ق) جداگانه، به طور جدا.
* J̌ıwânxâs (ص، مب) زیبا، قشنگ.
* J̌ıwâw day (مص، مب، گ) پاسخ دادن ـ جواب کردن (جواب رد به کسی دادن).
* J̌ıyâ manay (مص، مب، نا) جاماندن.
* J̌ıyâtī (ق) در عوضِ، به جایِ.
* J̌ıwânr°ō (ا، خ) نام یکی از شهرستانهای استان کرمانشاه، در جنوب شرقی پاوه.
* J̌īra° J̌īr° (صت) صدای برخی حشرات، صدایی که از فشار بر چوبهای خشک و ... ایجاد می‌شود.
* J̌īr° J̌īr°a kara (ا) نام حشره‌ای «جیرجیرک».
* J̌īr° (ص) غیر قابل انعطاف، جیر، (کنا) از: آدم لجوج و غیر قابل انعطاف.
* J̌ōťa (ا) جولاه، بافنده.
* J̌ō (ا) جوی، نهر کوچک.
* J̌ōkťē (ا، م) جوی کوچک.

* J̌ōrâw J̌ōr (ص، مب) جورواجور، گوناگون.
* J̌uťa (ا) حرکت، تکان.
* J̌uka (صت) حالت بهانه‌گیری بچه توأم با گریه.
* J̌uJ̌aťē (ا) جوجه.
* J̌uťaJ̌uť (ا ـ ق) جنب‌وجوش آهسته، حرکت و تکان.
* J̌ulaka (ا ـ ص) یهودی.
* J̌ukaJ̌uk karday (مص، مب، نا) بهانه‌گیری و زاری کردن کودکان و ...
* J̌uJ̌aťa qenn̲ē (ا) سنجاقک.
* J̌ur°yay (مص، نا) اختلال در سخن گفتن، اشتباه کردن در تکلّم.

چ č

* čâ (ا – ق) چاه = čâťī ؛ در آنجا (قید مکان).
* čâťâwī (ا، مب) حوض آب بسیار کوچک، گودال.
* čâx (ا ـ ص) چاق.
* čâštī (ا) غذا.
* čâštīŋâ (ا ـ ق) «چاشت، یک حصه از چهار حصه‌ی روز» (فرهنگ معین، ۱۲۶۷).
* čâlaka (ا) کفتار.
* čâd̲ra (ا) چادر.
* ~ hōrday (مص، مب، نا) چادر زدن.
* čâga (ق) آنجا، در آنجا.
* čâťaquta (ا، مب) چاه عمیق و تاریک، دخمه.
* čâw (ا) شایعه، هیاهو.

* *čâwu r°âw* (ا، تابع) شایعه مایعه، هیاهو، جنجال.
* *waš karday* ~ (مص، مب، نا) شایعه‌سازی، تبلیغات منفی کردن.
* *čâčōł bâz* (ص ـ فا، مب) فریبکارهوچی، آن‌که‌سخنانش‌آکنده‌از دروغ و «بُلف» باشد، چاخان.
* *čârak* (ا ـ ص) یک چهارم من، و $\frac{1}{4}$ گز (متر).
* *čâr* (ا) چاره.
* *čarma* (ص) سفید.
* *čaṇâka* (ا) چانه.
* *čam* (ا) چشم.
* *čama* (ا، خ) چشمه، نام چشمه‌ای جوشان در غرب پاوه.
* *čamar°â* (ص، مب) چشم به راه، منتظر.
* *čamaqertē* (حا، مص) چشمک زدن.
* *čan wačanī karday* (مص، مب، نا) مقابله کردن لفظی، پاسخ‌های معترضانه دادن به منظور اثبات رأی خود.
* *č* (ح، اضا) در؛ *čaw* در آن.
* *čapał* (ا ـ ص) بسیار کثیف و آلوده.
* *čapłē* (ا)، کف در «کف زدن».
* *čapła koway* (مص، مب، نا) کف زدن، دست زدن.
* *čaq* (ص) لاغر.
* *čaqōła* (ص، م) لاغراندام، استخوانی.
* *čaqâlē* (ا) میوه‌ی نارسِ بادام و زردآلو.
* *čaqay* (مص، نا) فرو رفتن.
* *čaqa čaq karday* (مص، مب، نا) چانه زدن، سروصدا به پا کردن در دعوا.
* *čapōk šanay* (مص، مب، نا) با دو دست بر چیزی زدن (به ویژه سر).
* *čałama* (ا) چوبی دو شاخ با زاویه‌ی تند، دسته‌ی تیرکمانهای محلی.
* *čamča* (ا) قاشق چوبی، قاشق.

* *čanī'* (ا) ۱- سوزن ۲- آمپول.
* *ča'nī* (ق ـ ح، اض) چه‌گونه، همراه، با.
* *čay* (ا) چای، چاهها.
* *čanâka day* (مص. مب، نا) حرفهای بیهوده بر زبان راندن، وراجی کردن.
* *čapâṫa* (ص) تکه و قطعه کوچک، بیشتر برای زمین و خانه به کار می‌رود: قطعه‌یی زمین، یک باب خانه.
* *čap wâna* (ق، م) عوضی، برعکس.
* *čaplayr* (ص، م) چپ، آنکه با دست چپ کار کند.
* *čaštay* (مص، گ) چشیدن.
* *čašta* (ص، م) بسیار مولع و علاقمند، مزه کننده.
* *čam day* (مص، مب، نا) چشم زخم رسانیدن.
* *čamōbıyay* (مص، مب، نا) مراقب بودن، چشم زخم دیدن.
* *čam wetay* (مص، مب، نا) چشم خوابیدن، (کنا) از: قطع امید کردن از چیزی، منتظر نبودن.
* *čamēša* (ا، مب) چشم درد.
* *čam bar pır°â* (ص، مف مب) چشم ورقلمبیده.
* *čam tıruknay* (مص، مب، نا) چشم به هم زدن.
* *čawr* (ص) چرب.
* *čampōšī* (حا. مص) چشم‌پوشی.
* *čam quǰ nay* (مص، مب، نا) چشم بستن.
* *čana âmay* (مص، مب، نا) از عهده‌ی کاری برآمدن، شجاع و پردل بودن.
* *čatun* (ص) گستاخ و پررو، صفت بچه‌ی شرور و شیطان.
* *čambas* (ص، مف مب) چشم بست (کنا) از: افسون شده، جادوشده.
* *čaxmâx* (ا) آتش‌زنه، سنگ آتش‌زنه.
* *čapōṫa* (ا) پنجه.
* *čamyay* (مص، نا) چمیدن، خم شدن.

* *čata* (ص، فا) راهزن، یاغی.
* *čapťa wana taqnay* (مص، مب، گ) دست بر کسی کوبیدن (کنا) از: رسوا کردن.
* *čarmaťâna* (ص، م) سفیدگون، صفت صورت (چهره‌ی سفید).
* *čapťar°ēzân* (حا. مص، ق) دست زدن زیاد، کف زدن در مجالس شادی، کف باران، (کنا) از: شادمانی.
* *čapâw karday* (مص، مب، گ)غارت کردن، به یغما بردن.
* *čaft* (ص) کج.
* *čak* (ص ـ ا) ۱- بسیار کهنه و مستعمل ۲- چک (از اوراق بانکی).
* *čašn* (ا) طور.
* *čaška* (ا) مزه در «مزه کردن».
* ~ *karday* (مص، مب، گ) چشیدن، مزه کردن.
* *časpyâ* (ص، مف) چسبیده.
* *čamaw dımâ* (ق، مب ـ ص) نگران، دلواپس.
* *čam pana kawtay* (مص، مب، گ) ملاقات کردن، چشم افتادن به، دیدن.
* *čan day* (مص، مب، نا) آمپول زدن.
* *čanâka mēr°yâ* (ص، مف، مب) چانه شکسته، (کنا) از: آدم دهن لق، بی‌ادب در سخن گفتن، وراج.
* *čaka war* (ص، فا، مب) ناپاک خور، (کنا) از: کاسه لیس، آنکه خوراک ناتمیز بخورد.
* *čana* (ح، اضـ ـ ق) در، داخل، توی.
* *čam r°aštay* (مص، مب، نا) سرمه کشیدن چشم.
* *čawwaťī* (ق، مب) پیش از این، قبلاً.
* *čakara* (ا) جوانه.
* ~ *awrday* جوانه زدن.
* *čakō* (ص) از دست داده، آن که در بازی‌های محلی مثل گردو بازی و ... تمام سرمایه خود را از دست دهد.

* *čerpa* (صت) صوت و صدای پا به هنگام راه رفتن تند و با شتاب.
* *čeřk* (ا) چرک.
* *čel* (ا) شاخک درخت؛ واحد شمارش هیزم و ...، به جای دانه.
* *čel* (ص) چهل.
* *čeřm* (ا) آب غلیظ بینی.
* *čex* (صت) صوت راندن سگ.
* *čeřk tâw* (ص، مب) چرک‌تاب، صفت پارچه یا لباسی که کمتر چرک به خود گیرد.
* *čeřken* (ص، م) چرکین، چرک‌دار.
* *čer°č* (ا ـ ص) چروک.
* *čeznay* (مص، گ) گزیدن، نیش زدن.
* *čeŋar°ımē* (حا، مص) چنگ کشیدن بر چیزی، با چنگ و ناخن چیزی را گرفتن.
* *čenyay* (مص، گ) چیدن؛ بافتن.
* *čer°yay* (مص، گ) دعوت کردن، صدا زدن.
* *čezeřya* (ص) جزغاله.
* *čeza* (ا) گوشت به زبان کودکان.
* *čezza* (صت) صوت سوزش و چسبیدن به چیزی داغ و سوزنده.
* *čeda ba čeda* (ق، مب) نکته به نکته، وجب به وجب (تنها از یک گویشور میان سال شنیده شده).
* *če<u>nn</u>a* (ق) چه‌قدر، چه اندازه.
* *čē* (ق) اینجا، دراینجا.
* *čēw* (ا) چیز، نامی عام برای همه‌ی اشیا.
* *čēřī* (ا) کبک ماده ≠ *baq* (کبک نر).
* *čēxē* (ا) نوعی حصیر که از نی می‌بافند.
* *čērâwī* (ا، مب، م) زیرآبی.
* *čıwâr* (ص) چهار.

* čɪkō (ضم) کجا؟

* čɪyâ (ص) سرد و خنک.

* čɪrâwī (ا) چراغ.

* čɪyâmânī (ا، م) آنچه سردی‌آور باشد.

* čɪŧes (ص) شکم پرور، آن که در خوردن نتواند بر خود غالب باشد، شکمو.

* čɪŧōska (ا) هیزم سوخته و آتش گرفته.

* čɪwarī (ق، م) داخل، تو.

* čɪwâr ǰâma pēkay (مص، مب، نا) چهار زانو نشستن.

* čīrī (ق) زیر.

* čīwaŧī (ق، مب) از این پیش، پیشتر.

* čīča (ا) پستان.

* čīn (ا) ردیف، رج، چین.

* čīpyâŧa (ا، مب) زیر استکان.

* čō (ا) چوب.

* čōŧka (ا) چوب خشک و باریک.

* čōŧ (ا ـ ص) خلوت.

* čōr° (ا) جرعه.

* čōr°ačōr° (صت) صوت ریزش آب، شر شر آب.

* čōk نوعی نشستن روی زانو.

* ~ day (مص، مب، نا) زانو زدن.

* čōqa pana kawfe (ش ـ ج) به منظور سرزنش شدید به کار می‌رود، تقریباً معادل مفهوم «عزیزت بمیرد».

* čōtī (ا) صندلی یا چهار پایه.

* čōxa (ا) کت پشمی مردانه.

* ~ r°ânek کت و شلوار کردی که از پشم بافته شده باشد.

* *čuka čuk karday* (مص، مب، نا) اظهار ناراحتی از فقر، نق زدن به منظور نشان دادن فقر و نداری.
* *čunkatay* (ق) بخاطر این که، زیرا.
* *čuza* (ا) جوانه.

ح *ẖ*

* *ẖâ(h)* (ش ـ ج) مفهومی نزدیک این عبارت «نگاه کن (به دور)»، آنجاست.
* *ẖâŧī* (ص، م) فهمیده، آگاه، متوجه.
* *ʔ̱arzī bıyay* ~ (مص، مب، نا) متوجه سنجش [کسی] شدن.
* *bıyay* ~ (مص، مب) متوجه شدن، درک کردن، فهمیدن.
* *ẖâŧat* (ا) صفت، ویژگی، خلق و خوی.
* *ẖâfez* (ا، خ ـ ص) ۱- حافظ شاعر نامی کشورمان ۲- نابینا ۳- حافظ قرآن.
* *ẖâmīḏ* (ا، خ) حامد.
* *ẖa'tâ* (ح، پیوند) تا، تا آنکه، همینکه.
* *ẖa'tâ* (ح، اضـ) تا
* *ẖaṉ* (ا ـ ق) سو، طرف.
* *ẖarâŧ* (ا ـ ص) حلال.
* *ẖašâr* (ص) مخفی، پنهان.
* *ẖaz karday* (مص، مب) خوشحال شدن، خوش آمدن از چیزی؛ لذت بردن.
* *ẖaŧawī* (ا) حلبی.
* *ẖaša* (ا) خرس.
* *ẖalalâ* (ا) از توابع *ẖašr* (حشر، نهایت شلوغی و سروصدا)، پرسروصدا و هیاهو.
* *ẖašâ* (ا) ابا، امتناع.

* *karday* ~ (مص، مب، نا) حاشا کردن، در اصط : ابا کردن زن از ادامه‌ی زندگی با مرد.

* *h̲amad̲ mīn* (ا، خ) محمد امین.

* *h̲apa h̲ap* (صت) عوعو.

* *karday* ~ (مص، مب، نا) عوعو کردن، (کنا) از: «حرفهای بیهوده بر زبان راندن».

* *h̲ama/h̲amala* (ا، خ) محمد.

* *h̲awâ lutkē* (ق، مب) هوایی در عبارت «توپ را هوایی بزن»، رو به آسمان، رو به بالا.

* *h̲awzâł* ، حوض، حوضچه.

* *h̲ar* (ق) فقط، اصلاً ـ عیناً.

* *h̲aywatyayna* (ق ـ مب) از ترس، به سبب هراس و ترس.

* *h̲ēwândâr* (ا ـ ص، مب) رمه‌دار، آن که گوسفند دارد.

* *h̲awša* (ا) حیاط منزل.

* *h̲ara* (ق) بسیار، زیاد، *h̲ara yâwâ* (بسیار رسیده).

* *h̲afu* (ا) افعی بسیار بزرگ و بلعنده.

* *h̲avda* (ص) هفده.

* *h̲aftâd̲* (ا) هفتاد (عده‌ی بسیار زیاد) هفتاد عبارت *h̲aftâd̲ ed̲ ... bahašt* هفتادت بـه بهشت [بروند]، اجداد.

* *h̲aft/h̲av* (ص) هفت.

* *h̲asēw* (ا) حساب.

* *h̲am karday* (مص، مب، گ) خوردن به زبان کودکان.

* *h̲ames* (ا، خ) محمد سلیم.

* *h̲argīz* (ق) هرگز، اصلاً.

* *h̲apš(u)* (صت) صدای عطسه.

* *h̲aq* (ا) حق، بزرگی، در عبارت *ba h̲aqu qorʔânī* (قسم به حق (بزرگی) قرآن).

* *h̲arâmzâd̲a* (ا ـ ص، مب) حرامزاده.

* *h̲awasyay* (مص، نا) دست و پای خود را گم کردن، پرت شدن حواس.

* *h̠ımâmwân* (ا ـ ص، م) حمامی، اداره کننده‌ی حمام.
* *h̠ımâl* (ا ـ ص) حمال.
* *h̠eb* (ا) حب، قرص (قرص دارو).
* *h̠efz* (ا ـ ص) زندان، حبس؛ از برشده.
* *h̠ermat(d̠)* (ص) عفیف، باشرم و حیا.
* *h̠en̠n̠ar* (ا) هنر، کار فوق‌العاده؛ ریسک؛ تعجب.
* *h̠īz* (ص) ۱- هیز (دامن آلوده) ۲- کم‌جرأت، ناتوان.
* ~ *bıyay* (مص، مب، نا) کم‌جرأت شدن.
* *h̠īč* (ق ـ ص) هیچ.
* *h̠ōl* (ص) دراز قد کم خرد، تنومند کم‌خرد.

خ *x*

* *xâ* (ق) واقعاً، همیشه در آغاز جمله ظاهر می‌شود.
* *xâ* (ش ـ ج) قسم به خدا (بی‌تأکید)، بنظر می‌رسد (مخف): *baxod̠â* (به خدا) باشد.
* *xâs* (ص ـ ش ـ ج(عالی و خوب؛ چشم! خوب! (انجام می‌دهم).
* *xâsa* (حا، مص، ا، خ) خوبی، نیکی ۲- نامی برای آقایان یا پسران «خاصه».
* *xâstar* (ص، م) بهتر، خوبتر.
* *xâka* (ا، م) نوعی پشه بسیار ریز و گزنده.
* *xâwō bıyay* (مص، مب، نا) سست شدن، شل شدن، مجازاً خام شدن و تسلیم شدن. ؟
* *xârešt* (حا، مص) خارش.
* *xâwēr* (ص) گیج و کم‌خرد، در زبان محاوره‌ی فارسی «خل».
* *xâzī* (ا) نام گیاهی رستنی و خوراکی.
* *xâmtamâ* (ص، مب) خام طمع، منتظر.

* *xafat(d̲)* (ا) غم، غصه.
* *xanē* (ا) حنا.
* *xambâr* (ص، م) غمگین.
* *xala* (ا) غله.
* *xarmân* (ا) خرمن.
* *xaṙât* (ا) هدیه، خلعت، بخشش.
* *xarafyâ* (ص، مف) دیوانه شده، روانی.
* *xaǰē* (ا، خ) خدیجه.
* *xasyay* (مص، نا) اخته شدن.
* *xasnay* (مص، گ) اخته کردن، (مجازاً) زیر تسلط خود کشیدن.
* *xaṙkī* (ا) مردم، مردم بیگانه، دیگران.
* *xarkân* (ا) نام بیماریی پوستی، زرد زخم همراه با خارش شدید.
* *xaṙâtī* (ا) هدیه، خلقت، مجازاً کفن.
* *xarīk* (ص) مشغول، سرگرم.
* *bıyay* ~ (مص، مب، نا) مشغول شدن.
* *xarǰī* (ا) نفقه، پول توجیبی.
* *xawar* (ا ـ ص) خبر؛ بیدار.
* *xawarō bıyay* (مص، مب، نا) بیدار شدن، برخاستن از خواب.
* *xaǰâṙatu wēm* (ش ـ ج) شرمنده‌ام.
* *xayra'* (ا، خ) خیرالله.
* *xa'yra* (حا، مص) نیکی، خیر رساندن.
* *xez* (ص) لیز.
* *xezay* (مص، نا) لیز خوردن، سر خوردن.
* *xer°* (ا) سنگلاخ، سنگهای کوچک.
* *xezma(d̲)* (ا) خدمت.

* *xerxâł* (ا ـ ص) دستبند، النگو، بسیار کبود.
* *xert* (ص) گرد، مدور.
* *xetelyē* (ا) غلغلک.
* *xermâtânī* (ا) نوعی بازی محلی که بچه‌ها با گردو می‌کنند.
* *xemsar* (ش ـ ج) لجن بر سرت باد، معادل تقریبی «خاک تو سر».
* *xem* (ا) لجن، گِلزار، گِل آب.
* *xerma xerm* (صت) صوت خرد شدن چیزهای ترد.
* *xerma xerma* (ا، مب) غضروف مرغ یا حیوان.
* *xeša* (صت) صدایی مثل: به هم خوردن برگهای خشک در زیر پا، خش خش.
* *xena xen* (ق) توأم با تأنی و درنگ زیاد، به آهستگی.
* *xēr°a* (ا) خط.
* *xēł* (ا) خاندان، طایفه.
* *xıłatyay* (مص، نا) فریب خوردن.
* *xırōšyay* (حا، مص) خروشیدن، جمع شدن به صورت فراگیر و انبوه.
* *xılēr* (ص) گرد، مدور.
* *xıłâfyay* (مص، نا) سرگرم شدن، مشغول شدن کودکان، غافل شدن.
* *xırâw* (ص) بد، بدرفتار.
* *xıway* (مص، نا) خندیدن.
* *xılurta* (ا) فرفره‌ی چوبی با نوک فلزی.
* *xılurtânī* (حا، مص) بازی با فرفره چوبی، نام نوعی بازی محلی.
* *xīga* (ا) خیک.
* *xɑła* خاک و خاکستر.
* *xɑłâm* (ا) غلام، بنده، در اصط: پسر.
* *xōzga(m)* (ش ـ ج) آرزو می‌کنم، آیا ممکن است؟ ای کاش.
* *xonča* (ا) غنچه.

* xōrâsī (ا) خوابی اندک.

* xōrâs karday (مص، مب، نا) به خوابی اندک فرو رفتن.

* xō (ا ـ ح پیوند) اخلاق، شیوه، خوی؛ که.

* xolxola (ا) فرفره کاغذی که دارای پره است و حول محوری می‌چرخد.

* xoday panagerta (ص ، مف) مبتلا به مصیبت و امتحان خدا، گرفتار، مورد اجبار و خشم خدا.

* xosp (افترا، تهمت).

* xodâ hōr gertay (مص، مب، گ) خدا راضی بودن، شایسته و صحیح بودن.

* xođaputkē (ا) خاکریزه.

* xor°ay (ا ـ حا، مص) پرخاش.

* xodâ nanwīsō! (فع، گ) اصط، خدا نکند! خدا پیش نیاورد.

* xolyay (مص، نا) گردیدن، چرخیدن.

* xōrâ (ص، مف م) خوراکی که با علاقه میل شود و لذیذ باشد.

* xug (ا) خوک.

* xunay (مص، گ) خنداندن.

د d

* dâł (ا) عقاب «واژه نامه... ۵۲۱».

* dâdē (ا) خواهر، خواهر بزرگتر.

* dâr (ا) ۱- از اتباع ... درخت ۲- تیر چوبی.

* dâday (ش ـ ج) بشتاب، بفرما انجام بده.

* dâdâ (ا) عمه، خانم پیر، بی‌بی، مادربزرگ (مادر مادر).

* dâxa (ا) داغ در «داغ دل، و امثال آن».

* *dâwâ* (ا) خواسته.
* *dâwâkâr* (ا ـ ص) خواستگار.
* *dâwâ karday* (مص، مب، گ) خواستگاری کردن، خواستن، طلب کردن.
* *dâḏ* (ا) داد، فریاد.
* *dâyma* (ق) دائم، همیشه.
* *dâx* (ص) داغ ≠ سرد؛ جوشیده.
* *dâmna* (ا) دامن لباس.
* *dâmen pâk* (ص، مب) پاکدامن.
* *dârakō* (ا) دارکوب؛ تخته زدن بر روی تیرهای سقف بام.
* *dâyâna* (ا) دایه.
* *dârē* (ا – فع) داس؛ جا می‌شد، ظرفیت داشت.
* *dâr sân* (ا، م) درخت زار.
* *dâxem* (ق) آیا همراه با شگفتی؟
* *dâ* (صت) غالباً به منظور سرعت بخشیدن به انجام کاری در بین جمله‌ها به کار می‌رود معادل تقریبی آن در زبان محاوره‌ی فارسی ... در عبارت «دِ» در «دِ زودباش».
* *da* (ص) ده.
* *das* (ا) دست، مجموعه‌ی دوازده یا ده تایی از هر چیزی را گویند.
* *dasa* (ا ـ م) دسته، گروه، دسته‌ی هر چیز دسته‌دار.
* *dasur* (ا) دستور، فرمان.
* *dazwâm* (ا ـ مب) همکاری، تشریک مساعی.
* *dazmâya* (ا، مب) دست مایه، سرمایه.
* *dasudīm* (ا) دست نماز، وضو.
* *dam* (ا ـ ق) دهان؛ دهانه؛ سر، جلو.
* *dasat̄at(ḏ)* (ا ـ م) توانمندی، مکنت مالی.
* *dâr* ~ (ص، فا، مب، م) توانمند، دارای مکنت مالی.

* *daŋ* (ا) صدا، مجازاً حال و احوال.

* ! ~ (ش ـ ج) با آهنگ خاص به معنی ساکت باش، بی‌صدا!.

* *dafr* (ا) ظرف، وسایلی همچون کاسه، کیسه و ...

* *daṫa* (ا) سگ ماده.

* *daq day* (مص، مب، گ) تا زدن، تاکردن، مرتب کردن.

* *dagâ* (ا) ده؛ نام قدیمی‌ترین بخش شهر پاوه.

* *darz* (ا) درس.

* ~ *wân* (ص، فا، مب) درسخوان.

* *darâṫ* (ص) دلال، واسطه.

* *dalâqa* (ا) پنجره.

* *dahfa* (ا، ق) دفعه، بار؛ گاه.

* *dalas* (ا) اتباع *dırō* (دروغ).

* *dasapâča* (ص، مب) دست‌پاچه، هراسان.

* *dazwaš* (ش ـ ج) دست خوش!، دست مریزاد.

* *dasar°a* (ا) ارّه.

* *dasar°* (ا) دستمال.

* *dasu pel* (ا ، تابع) دست و رو، سر و رو.

* ~ *kam* (ص، مب) کندکار، دیرجنب.

* *dasī* (ص) دستی.

* *dazgâ* (ا) دستگاه.

* *daz Ǯemnay* (مص، مب، نا) با سرعت کار کردن.

* *dasa d̲âra* (ا، مب) نوعی سبد که بین ۱۰ ـ ۷ کیلو میوه می‌توان در آن جای داد.

* *dasâw das* (ق، مب) دست به دست.

* *daratân* (ا) عرصه، جاداد.

* *dasawdas karday* (مص، مب، گ) ازاین‌وآن وام گرفتن، با مشکل و سختی به دست آوردن.

* *dasak* (ا ـ م) تیرک چوبی.
* *dasakâsa* (ص، مب) سرسخت، خونی.
* *dasa čılak* (ص، مب) آنکه در زدن بی‌باک است. آنکه بی‌اختیار به هر که دو در هر جا بخواهد می‌زند.
* *darâťat* (حا، مص) دلجویی.
* *dama* (ا) باد سرد.
* *daťwat* (ا) دولت، حکومت.
* *dawťaman* (ص، م) ثروتمند، دارای مکنت مالی.
* *day* (مص، گ ـ ا ـ ش، ج) دادن؛ ماه «دی»؛ شبه جمله‌ای که به منظور تحریض و تشویق به انجام کاری به کار می‌رود، در صورت تکرار این شبه جمله (سه بار) با مفهوم بگو بگو بگو یا یواش یواش یواش می‌باشد.
* *dawâxâna* (ا، مب) داروخانه.
* *das hōr gertay* (مص، مب، نا) دست کشیدن، دست برداشتن.
* *dara* (ا) درّه؛ باغ.
* *dasčen* (ص، مف، مب) دست‌باف، دست‌چین.
* *dasumeštâq karday* (اصط) دست دادن و احوالپرسی کردن.
* *dazweraš* (ص، فا، مب) دست‌فروش.
* *dasu pâ šanay* (مص، مب، نا) دست و پا زدن، (کنا) از تلاش مذبوحانه کردن.
* *dar* (ا) از اتباع *dašt* (دشت و در).
* *dayel* (ا) دخل صندوق پول فروشگاه و ...
* *damâx* (ص) سرحال، قبراق، صفت انسان یا درختی که به اوج رشد خود رسیده و قوی و سرحال و سرزنده باشد.
* *damawdam* (ق، مب) دهن به دهن، از زبان دیگران.
* *daťnay* (مص، نا) تراوش کردن، بیرون تراویدن، مجازاً ادرار کردن بچه ...، همچنین در معنی کنایی «افشا کردن از سر کم خردی، بروز دادن اسرار».

* *dalâk* آرایشگر، سلمانی.
* *daran du* (ص، مب) در به در شده، فراری داده شده.
* *das pana karday* (مص، مب، گ) آغاز کردن، شروع نمودن.
* *daŋō day* (مص، مب، نا) مشهور شدن، آوازه پیدا کردن.
* *dam baťad̲* (ص، فا، مب) زباندان، چرب زبان، زبان‌آور (با بار منفی).
* *dam waš!* (ش ـ ج) بیانگر تحسین و آفرین بر خواننده‌ی آواز یا شاعر، پس از خواندن و سرودن.
* *dazgīrâna* (ا) نامزد (مؤنث).
* *dayaqa* (ا، ق) دقیقه، لحظه.
* *damō lrway* (مص، مب، نا) به استقبال رفتن، کمک کردن به.
* *darabōťa* (ا) نام نوعی انگور آبدار.
* *daramâkân* (ا، خ) نام محلی در مراتع شمال غربی پاوه.
* *dawrī* (ا ـ ق) بشقاب؛ به دور، دوری، دوره‌ای.
* *daŋwaš* (ص، مب) خوش صدا.
* *damō day* (مص، مب، نا) شکفتن، شکافته شدن، دهن بازکردن.
* *dawânča* (ا) تپانچه، اسلحه‌ی کمری.
* *dam pōwa day* (مص، مب، گ) مزه کردن، چیزی را چشیدن (خوردن).
* *daŋubâs* (ش ـ ج) چه خبر؟ حال و احوال؟
* *~ waš karday* (مص، مب، گ) آشوب و فتنه به پا کردن، حرف در آوردن، جنجال به پا کردن.
* *darqâča* (ا) پاچه‌ی لباس، در پا.
* *dazday* (مص، مب، نا) مصافحه، دست دادن، امکان یافتن، پیش آمدن.
* *dagel dagel dânyana* (اصط) اصطلاحی است که به منظور برانگیختن دو خروس جنگی و توسعاً دو دعواگر برای شدت بخشیدن به پیکار از طرف تماشاگران به کار می‌رود که در حین دعوای طرفین اطرافیان این اصطلاحات را بر زبان می‌آورند و ناخنهای دو دست را نیز بر هم می‌سایند.

* *dasī anqas* (ق، مب) عمداً، از سر تعمد، مأخوذ از عربی (... عن قصدٍ).
* *dama laparᵒu* (ق، مب) به رو افتاده «دَمَر».
* *damī* (ق) نزدیکِ.
* *damšerᵒ* (ص، مب) آنکه نتواند اسرار را نگه دارد، «دهان سوراخ».
* *deł grân* (ص، م) ناراحت، غمگین.
* *deł pīs* (ص، مب) بددل، مظنون.
* *deł nıyâ* (ص، م) مطمئن.
* *deł nawâyī* (حا ـ مص) دلنوازی، دلجویی.
* *deł gīr* (ص، مب) دلنشین، زیبا، خوش.
* *dez* (ا ـ ص) دزد.
* *derž* (ق) با اخم.
* *dešt* (ص) درشت، مجازاً انسان سطحی و کم دقت.
* *derknay* (مص، گ) بروز دادن، افشا کردن اسرار.
* *dezdâša* (ا) نام پیراهنی مردانه که از سر تا پای را می‌پوشاند، پیراهن عربی سپید رنگ و بلند.
* *dežmânī* (ا) ناسزا، فحش.
* *dezâwar* (ا، خ) «دزآور» نام یکی از روستاهای مرزی در شهرستان پاوه، که اکنون خالی از سکنه است.
* *dežman* (ا ـ ص) دشمن.
* *dyârī* (ص ـ ا) آشکار، روشن، هدیه، مراسم دیدن عروس جهت هدیه دادن.
* ~ *karday* (مص، مب، گ) مشخص ساختن، تعیین کردن.
* *derᵒyay* (مص، نا) پاره شدن.
* *de<u>n</u>nuk* (ا ـ م) منقار.
* *deržyâ* (فع ص) اخم و تخم کرده؛ پریشان حال و عصبانی و مضطرب.
* *dēḏē* (ا) خاله، نامی برای خانمهای میان‌سال و پیر.

* *dēťē* (ا، خ) نام محلی در جنوب غربی پاوه.

* *dēz* (ص) ترشرو و بدقیافه.

* *dēzē* (ا) دیزی.

* *dēť akânē* (ا، م) تاب‌بازی.

* *dē* (مخف) *dēdē* ⟵ *dēdē*

* *dēr* (ق) دیر.

* *dēq* (ا) دق، نام نوعی بیماری مهلک.

* *dımâ* (ا ـ ق) عقب، رو به عقب.

* *wa* ~ (ق) بعداً، سپس.

* *dıwē* (ص) دو.

* *dılē* (ق) درون، توی.

* *dırō(y)* (ا) دروغ (فرهنگ پهلوی ... ، ۱۶۰).

* *zen* ~ (ص، م) دروغگو.

* *day* ~ (مص، مب، نا) دروغ گفتن.

* *dımâr°ō* (ق، مب ـ ا) روز آخر، آخر کار، (کنا) از روز قیامت.

* *dıwâna* (ا ـ ص) دو قلو.

* *dırēž* (ص) دراز.

* *dıyō J̌âma* (ا، مب) نام یکی از وسایل شکارچیان کبک، پرده‌ای تیره رنگ که شکارچی پشت آن مخفی می‌شود، بنظر می‌رسد همان «دیو جامه» باشد ←(فرهنگ معین...، ۱۵۹۸).

* *dıwârdī* (ا) قیچی.

* *dıyay* (مص، گ) نگاه کردن، دیدن.

* *dıwâr* (ا) چادری که کوچ‌نشینان بر پا می‌کنند.

* *dırōkânē* (ق، م) دروغین، به دروغ.

* *dıma* (ا) دنبه.

* *dıwa qad karday* (مص، مب، گ) تاکردن، شکستن (هیزم).

* *dıwa laqân* (ا، مب) چوب دوشاخ.

* *drēx* (ا) دریغ.

* *dır°aylē* (ا) نام بیماریی، آبله‌مرغان (واژه‌نامه ...، ۱۱).

* *dılēna šıyay* (مص، مب، نا) از بین رفتن، هلاک شدن.

* *dılē lam* (ا، مب) دل و جگر، معادل دقیق فارسی ندارد؟

* *dıd̲ân* (ا) دندان.

* *dıwa saway* (ق، مب) پس‌فردا.

* *dır°ē* (ا) خار.

* *dıwa žana* (ص، مب) دوزنه، آنکه دو زن داشته باشد.

* *dīmē* (ا) صورت، رخسار.

* *dīm* (فعـ ا) دیدم؛ دیدمش؛ طرف، سو.

* *dīwyay* (مص، نا) درهم لولیدن و بسیار عصبانی و پریشان حال شدن.

* *dīwła* (ا) ذخیره، بازیکن ذخیره، جانشین و هم‌بازی.

* *dīsân* (ق) ایضاً، دوباره، بازهم.

* *dīmakē* (ا) کنده‌های مکعب مستطیل که در دیوار ساختمانهای سنگی به کار می‌رود.

* *dīd̲a* (ا) چشم.

* *dīmašōra* (ا، مب، م) روشور.

* *dō* (ا) دوغ.

* *dōs* (ا، ص) دوست.

* *dōsâyatī* (حا، مص) دوستی.

* *dōła* (ا) دره‌ی باز و گشاده.

* *dōm* (ص) گیوه‌ساز.

* *dukał* (ا) دود.

* *dukân* (ا) دکان، مغازه.

* ~ *dâr* (ا ـ ص، مب) دکان‌دار، مغازه‌دار.

* *dudarī* (ا، مب، م) پنجره.
* *dučâr* (ا) دچار.
* *dušek* (ص ـ ق، مب) متردّد، دودل.

r

ϕ این همخوان که تقریباً «ر» در فارسی است در هیچ واژه‌ی هورامی ظاهر نمی‌شود، با این توضیح که علامت (ϕ تهی بودن) بیانگر این است که واژه‌یی در گویش نیست که با همخوان [*r*] آغاز شده باشد (رک، توصیف همخوان‌ها، فصل دوم).

r° ر

* *r°â* (ا) راه، روش، نوبت، بار.
* *r°â'zī* (ا) افسانه، داستان.
* *r°âzī* (ص) راضی.
* *r°âwē* (ا)ژاژ، حرفهای بیهوده.
* *r°âw day* (مص، مب، نا) ژاژخایی، بیهوده گویی.
* *r°âs* (ص ـ ق) راست ≠ کج؛ راست ≠ دروغ.
* *r°âznay* (مص، گ) آراستن، زینت دادن.
* *r°âsō bıyay* (مص، مب، نا) راست شدن، برپای ایستادن.
* *r°âwa* (ا، م ـ ق) شکار، دنبال کردن شکار، از راه، در راه.
* *r°âwnıyay* (مص، مب، نا) دنبال کردن شکار یا چیزی دیگر با شتاب.
* *r°âwēž* (ا) تدبیر، چاره.

* *karday* ~ (مص، مب، نا) چاره‌اندیشی کردن، تدبیر کردن.

* *r°âma* (ا) تخم راهنما «برای راهنمایی مرغهای خانگی یک عدد تخم‌مرغ یا سنگی شبیه تخم‌مرغ در جای امنی قرار داده می‌شود که مرغ، تخمهای خود را در کنار آن می‌گذارد و به این ترتیب از تفرق و گم شدن تخم‌مرغها جلوگیری می‌شود» (واژه‌نامه، ۱۹۴).

* *r°âbyâr* (ا ـ ص، م) رهگذر، عابر.

* *r°awr°awa* (ا، مب) وسیله‌ی پاگرفتن و راه رفتن کودک در حین آموختن راه روی.

* *r°âr°aw* (ا، مب) راهرو، سالن.

* *r°âwčī* (ا ـ ص، م) شکارچی.

* *r°âwa bıyay* (مص، مب، نا) در راه بودن.

* *r°â r°â* (ق ـ ص) نوبت نوبت، گاه گاه؛ راه‌راه.

* *r°âsar* (ق، مب) بر بالایِ، برفرازِ.

* *r°â* (ا) راه، جاده، جا.

* *bıyay* ~ (مص، مب، نا) جا شدن، گنجیدن.

* *r°aẖat(ḏ)* (ص ـ ا) آسان، راحت، مجازاً کم‌خرد.

* *r°anǰyâ* (ص، مف، م) رنجیده، آزرده.

* *r°aq* (ص) سخت، سفت.

* *r°aqōṫa* (ص، م) استخوانی، لاغر.

* *r°anǰar°ō* (ص، مب) رنج بر باد، بدبخت، آن که از تلاش خود بهره‌ای نمی‌گیرد.

* *r°aš* (ص) سیاه، مشکی.

* *r°ašṫa* (ص، م) سیاه‌چرده، سیاه‌فام.

* *r°aštâla* (ص، م)سیاه‌چرده، سیاه‌فام.

* *r°a' ša* (ا، خ) رشید.

* *r°amay* (مص، نا) دویدن.

* *r°ama* (ا، خ) رمضان.

* *r°at nıyay* (مص، مب، گ) دنبال کردن، تعقیب نمودن.

* *r°ap* (ص) سخت، غیر قابل انعطاف.
* *r°aqō bıyay* (مص، مب، نا) از سرما خشک زدن، یخ زدن، استخوانی و لاغر شدن.
* *r°agaz* (ا) نژاد، تبار، نسل.
* *r°awešt* (ا) روش، شیوه.
* *r°asan* (ا) رسن، تخمه، نژاد.
* *r°aẖatī* (حا. مص ـ ا) راحتی، آسایش؛ قیف.
* *r°ažbagīr* (ا، ق) دستگیری فراگیر از روی ظاهر افراد؛ سیاه بگیر.
* *r°aŋa* (ش ـ ج) ممکن است، احتمال دارد.
* ~ (ا) رنگ.
* *r°aŋ pır°ay* (مص، مب، ق) رنگ پریدگی، (کنا) از: ترسیدن.
* *r°aštay* (مص، گ) سرمه کشیدن.
* ~ *awa* (مص، گ) به اوج رساندن، معرکه بودن.
* *r°afa* (ا) طاقچه کم عرض.
* *r°ek* (ص، فا) اصرار کننده، لجباز.
* *r°ez* (ا ـ ق) رگبار، ردیف، پیاپی.
* *karday* ~ (مص، مب، نا) رگبار کردن.
* *r°eǰwâ* (ص) روا.
* *r°ežd* (ص ـ ا) بسیار خسیس.
* *ur°aqâq* ~ (ص و تابع) خسیس و خشک دست.
* *r°eškī* (ا) تخم شپش (برهان قاطع، ۹۵۲).
* *r°ešken* (ص، م) آنکه در موی سرش تخم شپش لانه کرده باشد؛ (کنا) از: ژولیده و کثیف.
* *r°eb* (ا) رُب.
* *r°ebē* (ا، خ) ربابه.
* *r°enyay* (مص، گ) کندن یا به سرقت بردن (میوه).
* ~ *awa* (مص، گ) کندن و درو کردن علف، به ویژه چیدن علف با دست.

* *r°ešfat(d̠)* (ا) رشوه، باج.
* *r°eča* (ا) ظاهراً به معنی سدّ و مانع.
* *mar°day* ~ (مص، مب، نا) سَدشکنی، در اصل به معنی برای نخستین بار راه‌یخی و برفی را طی شکافتن و کردن.
* *r°esq* (ا) موش خرما (واژه‌نامه ...، ۶۸۸)
* *r°ežâq* (ا) گودی بین دو صخره یا محل‌هایی غارگونه در بین صخره‌های بزرگ؟
* *r°ežnay* (مص، گ) خراب کردن.
* *r°ewâsī* (ا) روباه ← (فرهنگ پهلوی ...، ۴۸۸، «*rōpâs*»).
* *r°ēz* (ا) دانه‌ی شن، سنگریزه.
* *r°ēzay* (ق) مقداری، اندکی.
* *r°ēxa* (ا) ریشه.
* *r°ēža* (ا) رژه، سان.
* *r°ēsay* (مص، گ) ریسیدن؛ (کنا) از ژاژخایی و بیهوده گویی.
* *r°ēzâlēwa* (ق، ص) مقدار بسیار اندکی، خیلی کم.
* *r°ēx* (ا) سنگریزه، شن کف رودخانه و چشمه و ...
* *r°ēk* (ص) درست، کامل، انسان درستکار.
* *wesay* ~ (مص، مب، گ) به انجام رساندن، سازگار کردن.
* *kawtay* ~ (مص، مب، نا) به انجام رسیدن، پیش آمدن، درست شدن.
* *r°ēqna* (ا) فضله‌ی پرندگان و مرغان.
* *r°ıwan* (ا) روغن.
* *r°ıkât(a)* (ا) رکعت.
* *r°ıwa* (ا) رو، چهره.
* *r°ıwâtat* (ا) زیبایی، ظاهر.
* *r°ıwa gertay* (مص، مب، گ) صورت را بند انداختن.
* *r°ıwân* (ص، مف، م) از برکرده؛ اسهال گرفته.

* *r°ıwâna karday* (مص، مب، گ) روانه ساختن.

* *r°īwâwī* (ا) ریواس.

* *r°īš karday* (مص، مب، گ) زخمی کردن، خراش دادن.

* *r°īŋa* (ا) لعاب غذا.

* *r°īŋa'* (حا، مص ـ ق) بیش از حدّ حرفی را تکرار کردن.

* *r°īšđ* (ا) لبه‌های کنار نان.

* *r°īpođ* (ا) از اتباع *r°īšđ*

* *r°ō* (ا ـ ق) روز.

* *r°ōčē* (ا) روزه.

* *r°ōčwân* (ا ـ ص، م) روزه‌دار.

* *r°ōčen* (ا) روزن، دریچه ← (فرهنگ پهلوی ...، ۴۸۶ «*rōčan*»).

* *r°ōča awa karday* (مص، مب، گ) افطار کردن.

* *r°ōxađâ* (ا) روده.

* *r°ōǰyâr* (ا) خورشید.

* *r°ōzgâr* (ا) روزگار، دوران، طول روز.

* *r°ōła* (ا) فرزند، بچه.

* *r°ōǰyâ(r) pers* (ا، مب) خورشید پرست؛ آفتابگردان.

* *r°ut* (ص) لخت، عریان.

* *r°utala* (ص، م) همیشه لخت و بی‌لباس.

* *r°utnay* (مص، گ) از ته بریدن یا خوردن گیاه، (کنا) از: غارت کردن، تاراج کردن ← (فرهنگ پهلوی «*r°utan*»، ۴۸۹).

* *r°uš* (ص) زبر، ناهموار.

* *r°ukyay* (مص، نا) خراش برداشتن.

* *r°umē* (ا) موی زهار.

* *r°upâmânatī* (حا، مص، ق، ب) رو دربایستی.

z ز

* *zâ* (فع، ص، مف) زایید، زاده.

* *zâm* (ا) زخم، جراحت.

* *dâr* ~ (ص، م) زخمی، مجروح، خراش‌برداشته.

* *zârâ* (ا، خ) زهرا.

* *zâra* (ا) زهره.

* *lıway* ~ (مص، مب، نا) زهره رفتن، (کنا) از بسیار ترسیدن.

* *trak bıyay* ~ (مص، مب، نا) زهره ترک شدن (کنا) از: بسیار وحشت کردن.

* *zât* (ا) جرأت، شهامت.

* *zât* (ا) ذات در عبارت «*bazâtu xoday*» (به ذات خداوند سوگند).

* *bē* ~ (ص ـ م) بی‌جرأت، ترسو.

* *zâddâr* (ص، م) پرجرأت.

* *zânay* (مص، گ) دانستن؛ به حساب آوردن؛ گمان کردن.

* *zâd* (ا، ق) هیچ‌چیز، مقدار بسیار اندک.

* *zâq* (ق ـ ص) خیره.

* *zâya* (ا، ص) ضایع، تباه شده.

* *zâwzē* (مص، مب) زاد و ولد.

* *zât bıyay* (مص، مب، نا) جرأت داشتن.

* *zânâ* (ص، فا ـ ا، خ) عاقل، دانا.

* *zay* (مص، نا) زاییدن.

* *zaysâna* (ص ـ ا) زائو (از زمان تولد بچه تا روز چهلم).

* *zawr°o* (ا) فرزند، بچه.

* *zamâ* (ا) داماد.
* *zamōn̲n̲a* (حا، مص) عروسی.
* *zarīf* (ص ـ ق) زیبا، قشنگ، دقیق.
* *zar°âtī* (ا) ذرت.
* *zal* (ا) لجن، لجن‌زار؛ نام یکی از باغهای دامنه‌ی شاه کوه در پاوه.
* *zardanyē* (ا) زرده.
* *zama* (حا، مص) نکوهش، سرزنش.
* *zabarda* (از اتباع *zel* (= بزرگ)، تنومند و بزرگ.
* *zardačō* (ا، مب) زردچوبه.
* *zaŋōt* (ا) زانو.
* *zaŋola* (ا) زنگوله.
* *zaŋyânē* (ا) منجوق.
* *zaŋen* (ا) کلنگ.
* *zayn* (ا) ذهن، استعداد.
* *zelân* (ا) باد سرد و شدید و زوزه‌کش.
* *zeqem* (ا) سرمای شدید و سوزناک.
* *zeyâd̲ bī* (ص) اصط به عدد سیزده گویند «زیاد شد» ظاهراً به خاطر به زبان نراندن عدد ۱۳ که نزد عوام «نحس» شمرده می‌شود.
* *zerw* (ص) زبر، ناصاف.
* *zel* (ص) بزرگ.
* *zenâʔa* (ا) زنا.
* *zem* (ا) زمستان.
* *zemsânē* (ا ـ ق) زمستان؛ فصل زمستان.
* *zemr°ud̲* (ا) زمرد.
* *zenǰ* (ا) چانه.

* *zəɫfe* (ا) گیسو.
* *zıwân* (ا) زبان.
* *zexwâɫ/zıxâɫ* (ا) زغال.
* *zırīka* (ا) ناله‌ی دردناک کودک در برابر خطر.
* *zırīŋa* (صت) صدای افتادن یا برخورد کردن فلز با چیزی سخت و محکم.
* *zıwân bâz* (ص، مب) چرب زبان.
* *zıma* (ا) سنبه (سمبه) «آلتی به شکل میله‌ای فلزی که برای پر کردن تفنگهای سر پر یا تمیز کردن لوله‌ی تفنگهای معمولی به کار می‌رود» (فرهنگ معین ...، ۱۹۲۷).
* *zıyârat(d̲)* (ا) آرامگاه، قبر.
* *zıyârataŧân* (ا ـ م) گورستان، قبرستان.
* *zıyâtar* (ص، م) بیشتر، افزون‌تر.
* *zīr°a* (ا) تقریباً به معنی سکته، برجای خشک زدن.
* *zīq* (ص) متعصب.
* *zīn̲n̲ân/zīndân* (ا) زندان.
* *zōx* (ا) چرک زخم.
* *zōɫ* (صْ ـ ا) فضول، از نظر جنسی آدم بی‌حیا و بی‌شرم، حرام‌زاده.
* *zōrânī* (ا، حا، مص) کُشتی، کشتی محلی.
* *zōramlē* (ق) با گردن کلفتی، از روی ستم و زور.
* *zōrâw* (ا، خ) سهراب.
* *zōr payâmay* (مص، مب، گ) تحت فشار قرار گرفتن، وادار شدن.
* *zu* (ق) زود.
* *zuzu* (ق، مب) تندتند، بسیار سریع.
* *zuxâw* (ا، مب) زهر آب.

ž ژ

* žânī (ا) نوعی دل درد، دل پیچه که از عوارض سرماخوردگی است.
* žâknay (مص، گ) مچاله کردن، چروک‌دار کردن.
* žâžōt (ص، م ـ ا) بسیار گویی که سخنانش بیهوده و خالی از فایده باشد. تقریباً معادل «حراف».
* žâway (مص، گ) جویدن.
* žâwyâ (ص، مف م) جویده شده.
* ~ awa (مص، گ) باز جویده مانند، خورده شدن نوار کاست به وسیله دستگاه ضبط صوت.
* žâka žâk (ق، مب) در حال ژاژخایی، در حال پرگویی.
* žâr (ا) زهر ـ سم و هر چیز بسیار تلخ را گویند.
* žân (ا، خ) نام روستایی بزرگ در حوالی کامیاران از توابع استان کردستان که مردمش به زبان هورامی تکلم می‌کنند.
* žaražī (ا) کبک (نر ـ ماده) «ژرژ [ژَ. رَ. ژْ] (در لهجه‌ی اورامانی): کبک» (فرهنگ پرندگان ...، ۸۰).
* žaŋ(a) (ا) زنگ، اکسید شدن فلز.
* ~ awrday (مص، مب، نا) زنگ زدن.
* žahr/žahr (ا) زهر، سم.
* žaman(ī) (ا) سهم و حصه‌ی غذا و یا آردی که یک وعده استفاده می‌شود.
* žan(ī) (ا) زن.
* žandâr (ا ـ ص، مب) متأهل، زن‌دار.
* žanu žan xowâz (حا، مص) از یکدیگر زن گرفتن، به این معنی که دو خانواده یا دو طایفه از هم زن گرفته باشند؛ ارتباط نزدیک فامیلی که از طریق ازدواجها صورت گرفته باشد.

* *žan bırâ* (ا، م) برادر زن.
* *žan awrday* (مص، نا) ازدواج کردن، زن گرفتن.
* *žak* (ا) نخستین شیری که پس از تولد بچه از پستان مادر می‌تراود، (کنا) از نهایت گرمی.
* *!žaqnamut* (ش ـ ج) تقریباً به معنی زهرمار، خفه‌شو، ای بمیری.
* *žahru mârī* (ش ـ ج) بیانگر ناسزا و امر توأم با سرزنش به سکوت، زهرمار!
* *žanâna* (ص، م) زنانه.
* *ženyay* (مص) بسته شدن، قفل شدن.
* *žanay* (مص، گ) بستن، قفل کردن؛ به هم زدن پیاپی یک مایع را در ظرفی چون مشک برای جدا کردن دو ماده محلول در مایع، (*žanay*) گویند.
* *žımâra* (ا) شماره، ردیف، شمارش.
* *žımarday* (مص، گ) شمردن، شمارش کردن.
* *žıṭīwyay* (مص، نا) جنب خوردن، تکان خوردن.
* *žılōq* (ص) لزج، (کنا) از هر آنچه بسیار تکرار شود.
* *žıṭīzyay* (مص، نا) بیرون آمدن یا خروج ناگهانی توأم با آشفتگی، درهم لولیدن توأم با اضطراب و آشفتگی؟
* *žīr* (ص ـ ا) باهوش، عاقل.
* *~ rōla* (ص، م) آنکه همیشه هوشمندیش بروز کند، بسیار باهوش و مؤدب.
* *žīwnay* (مص، گ) تأمین کردن مخارج زندگی دیگران، تأمین زندگی دیگران.
* *žīway* (مص، نا) زیستن، زندگی کردن.
* *žīṭī* (ا) خاکستر گرم؛ شاخک‌های بریده شده و خشک شده‌ی درخت مو.
* *žuž* (ص) بسیار زیرک و متوجه همه جا، سر برآورده؟
* *žužu* (ا) جوجه‌تیغی.

S س

* ***sâǰ*** (ا) ساج، صفحه فلزی مقعری که در پخت نان محلی از آن بهره می‌گیرند.
* ***sânâṫē*** (ا) محل پهن کردن آلو، آلوچه و ... در باغ برای خشک شدن آنها.
* ***sâ*** (ص) بی‌ابر، صاف.
* ***sâyaqa*** (ص، م) صاف و بی‌ابر بودن هوا به ویژه در شب‌های سرد زمستان.
* ***awa wesay*** ~ (مص، مب، نا) صاف و بی‌ابر شدن هوا که توأم با سردی بیشتر باشد.
* ***sâčyay*** (مص، نا) سازگار بودن، با هم کنار آمدن.
* ***sâm*** (ا) ترس؛ ابهت.
* ***dâr*** ~ (ص، م) ترسناک.
* ***nâk*** ~ (ص، م) ترسناک، وحشتناک، همان «سهمناک» است با تغییر آوایی.
* ***sâwen*** (ا) صابون.
* ***sâwī*** (ا) سیب درختی.
* ***sâway*** (مص، گ ـ ص، م) ساییدن؛ «ساوه‌ای».
* ***sâznay*** (مص، گ) ساختن، درست کردن، فراهم آوردن، پرورش دادن.
* ***sâẖīw*** (ص ـ ا) صاحب، دارنده.
* ***sâ*** (ق) پس، در این صورت.
* ***sâ'ṫa*** (ا، خ) صالح، ***sâṫẖala/sâṫẖa*** دو صورت دیگر به کار رفته در گویش پاوه‌یی.
* ***sâla'*** (ا ـ ق) سال.
* ***sât*** (ا ـ ق) لحظه، دم، به‌نظر می‌رسد مخفف «ساعت» باشد.
* ***sâtay*** (ق) لحظه‌یی، چند لحظه.
* ***sât sât*** (ق) گاه به گاه، متناوباً.
* ***ī*** ~ (ص) آدم متزلزل و دم دمی مزاج.
* ***sârâī*** (ا) جای صاف و هموار و گسترده، با صحرا بی‌تناسب نیست.

* sârâ (ص ـ ا، خ) صاف و گسترده، تغییر یافته‌ی saḫrâ ؛ سارا.

* sâq (ا ـ ص) سلامت، سالم، درستکار.

* saway (ق) فردا.

* sarō (ق) در بالا، از بالا.

* salam (ا) نوعی معامله که در آن کالایی که قرار است تولید شود، پیش فروش گردیده و با شرایطی به خریدار داده می‌شود.

* saŋa (ا) وزنه.

* saŋay (ق) به اندازه‌ی، به وزن ...

* sawr (ا) صبر؛ عطسه.

* sayrân (حا، مص) گردش، تفریح.

* sahan̲n̲a (ص) بسیار لجوج و غیر قابل انعطاف، به نظر می‌رسد همان «ستیهنده‌ی» فارسی با تغییر آوایی باشد.

* saḫna/saḫn̲n̲a (ا، خ) نام شهرستانی در شرق کرمانشاه.

* saya (ا) سایه.

* sawata (ا) سبد.

* saŕât (ا) بیدار باش سحر در ماه رمضان.

* ~ karday خواندن اشعار مذهبی و یا قرآن و ... به هنگام سحر در ماه رمضان.

* sar šyay (مص، مب، نا) پایان یافتن فصل میوه؛ پف کردن مایع و ریختن آن از ظرف.

* saraw ku (ق، م) سر بالایی.

* sarpōpa (ا) نوک شاخه‌ی درخت.

* sawrō (ا) فضله‌ی مانده شده‌ی گوسفند، پِهِن.

* sardâ (ا، م) سرما.

* sawâ xayr (ش ـ ج) صبح به خیر!

* sarlaq (ا) سر شاخه؛ توسعاً فرمانده گروهی از سربازان را «سرلق» گویند.

* sa?̲ē (ا، خ) سعادت (خانم).

* *saʔa* (ا، خ) سعدالله.

* *say mhamad* (ا، خ) سید محمد.

* *sawzałē* (ص، م) سبزفام و سبزه، صفت چهره و رخسار (برای مؤنث).

* *saraw čēr bıyay* (مص، مب، نا) سرازیر شدن، (کنا) از: فوت نمودن.

* *sara wâr karday* (مص، مب، گ) سرازیر کردن، آویزان کردن از سر.

* *sarâw* (ا) سراب (چشمه).

* *sar pâyē* (ا، مب) دم پایی.

* *sarōpâ* (ا، مب) کلّه‌پاچه.

* *sarpōš* (ا، مب) سرپوش، چارقد.

* *sarwâz* (ا) سرباز.

* *sar waš* (ص، مب) سرخوش، مست.

* *sar wanašīwyay* (مص، مب، نا) سرگشته شدن، خرف شدن.

* *sawrīn* (بز نر بزرگ).

* *sar* (ا ـ ق) بالا.

* *sara* (ا) سر.

* *sardē* (ا، م) بالای ده، معنی اصط: (نام محلّه‌ی شرقی و بالایی شهر پاوه).

* *sar°yay* (مص، گ) پاک کردن، تمیز کردن؟

* *sawrōqłē* (ا) لاس، فضله‌ی قاطر ...

* *sar sıłâmatī* (حا، مص) تسلیت.

* *sara awa awrday* (مص، مب) شانه کردن سر.

* *sar yâl* (ا، مب) فراز تپه و کوه، گردنه.

* *say karday* (مص، مب، نا) به چیزی نگریستن، نگاه کردن به چیزی، تنها فعل امر آن کاربرد دارد.

* *sad* (ص) صد.

* *sawz* (ص) سبز.

* *satka* (ا) سکته / *sakta* (ا) سکته.
* *septōt* (ص) آلوده به پوزسگ.
* *seŋa* (ا) گام در «پرش با گام».
* *sesī* (حا، مص) سستی، بی‌حالی.
* *sepyâw* (ا، مب، ا، خ) سفید آب از اقلام آرایش خانمها ≠ سرخاب؛ نام روستایی در جنوب غربی بخش باینگان پاوه.
* *sexma* (ا) جلیقه‌ی زنانه، نوعی جلیقه و محلی که پس از پیراهن پوشند.
* *sen̲n̲ī* (ا ـ ص، م) سنی، اهل سنت.
* *seŋa seŋ* (ق، مب) آهسته کاری، با تأنّی و سستی.
* *selp* (ا) قطعه، تکه معمولاً برای مدفوع به کار می‌رود.
* *sen̲ʔ* (ا) سنّ.
* *senǰayē* (ا) سنجد.
* *serenǰa* (ا) نگاه توأم با دقّت و تأمّل، دقّت.
* *seŕ* (ا) رم.
* *seǰīl* (ا) شناسنامه.
* *ser°* (ص ـ ا) سست و کرخ؛ راز، رمز.
* *sewâła* (حا، مص) گدایی، تکدّی.
* *sewâl kar* (ص) گدا.
* *sen̲za* (ص) سیزده.
* *sēfē* (ا) سیب‌زمینی.
* *sēťē* (ا) خواهر شوهر.
* *sıyâw* (ص) سیاه، مشکی.
* *sıwâx* (ص ـ ا) گل‌اندود.
* *sımarī* (ا) کاه.
* *sırīŋyâ* (ا) بالش استوانه‌ای شکل که به هنگام خواب زیر سر نهند.

* *skał* (ا) زغال آتش گرفته.
* *słamnay* (مص، گ) رم دادن.
* *sīnazarᵒīnē* (ا، مب) رنگین کمان.
* *sīrakwa* (ا، مب) سنگ مدور و صاف برای گل اندودن بام و ...
* *sīs* (ص) پژمرده.
* *sīpâłē* (ا) لباس.
* *sōłakē* (ا) شیراز، خوراکی که از «شیر ماست شده‌ی آب چکیده» (فرهنگ معین...، ۲۱۰۴) تهیه می‌شود.
* *sōł* (ص) شور.
* *sōba* (ا) بخاری (معمولاً هیزمی).
* *sōčnay* (مص، گ) سوزاندن، آتش زدن.
* *sōta* (ص ـ مف، م) سوخته.
* *sōčay* (مص، نا) سوختن.
* *sōẖ* (ا ـ ق) صبح.
* *soʔbaḏ* (ا) شوخی.
* *sōzmânī* (ا ـ ص) زن بدکاره.
* *sur* (ص) قرمز، سرخ.
* *suk* (ص) سبک ≠ سنگین؛ آدم بی‌وقار.
* *suč* (ا) گوشه.
* *sučay* (ق) کمی، اندکی.
* *sur pıyâz* (ا، مب) زنبور گاوی.
* *surâw* (ا، مب) سرخاب، از وسایل آرایشی.
* *surała* (ص) سرخ فام.
* *surīǰē* (ا) سرخجه، سرخک.
* *surō karday* (مص، مب، گ) سرخ کردن.

* *sučar°* (ا) سیخور «سفر، سگر، خارپشت بزرگ تیرانداز» (فرهنگ معین ...، ۱۹۰۵). این جانور به هنگام احساس خطر و خشم خارهای خود را نیزه‌وار به طرف دشمن می‌اندازد، خارها رنگی و تیزند.

š ش

* *šâr* (ا) شهر؛ به عنوان اسم خاص بیشتر کاربرد دارد. «کرمانشاه».
* *šârō* (حا، مص» جستجو و تلاش برای یافتن گردوهایی که پس از چیدن و برداشت احیاناً در لابه‌لای برگها و جاهای دیگر مانده باشد، معمولاً این جستجو دوبار انجام می‌شود، یک بار به وسیله‌ی صاحب گردوها، بار دوم هر جوان یا نوجوانی که خواسته باشد گردویی برای خود جمع‌آوری کند.
* *šâḏ yâna* (ا، م) مجلس جشن و شادی و سرور.
* *šâ* (ا، ص) شاه؛ بزرگ.
* *šânâzī pana karday* (مص، مب، م) بالیدن به، افتخار کردن به.
* *šâx šanay* (مص، مب، نا) شاخ زدن.
* *šânōkē* (ا) گیاهی خودرو و خوراکی است با برگهای سوزنی، از تیره‌ی چتریان به شکل شبید.
* *šâhō* (ا، خ) نام بلندترین کوه از رشته‌کوه زاگرس که در استان کرمانشاه وجود دارد، محل آن در شمال شرقی شهر پاوه است و ارتفاع بلندترین قلّه آن افزون بر ۳۳۲۰ متر؛ همچنین نامی است برای آقایان «شاهو».
* *šâhōťa* (ا ـ م) شاهوی مهربان، شاهوی دوست داشتنی.
* *šâḏatu īmân* (اصط) شهادتین (اشهد ان لااله الاالله و ...)
* ~ *awrday* (مص، مب، گ) شهادتین را بر زبان راندن.
* *šâš* (ص) تُنُک، چیزهایی همچون دندان که از هم فاصله دارند، به آنها شاش (فاصله‌دار) گویند.

* *šawbō* (ا، مب) شب‌بو ، نام گیاهی خوشبو است؛ همچنین نامی برای خانمها.
* *šaftul* (ص، ق) اریب، کج و ناراست.
* *šaxaṫ* (ا) آشغال؛ وسایل اضافی و بی‌استفاده معادل تقریبی آن در فارسی محاوره «خرت و پرت».
* *šawâš* (ا) هدیه و پولی که در مراسم رقص محلی (به هنگم جشن عروسی) به یکدیگر تقدیم می‌کنند، به ویژه به خوانندگان تا در خواندن خود شادی مجلس را دو چندان کنند، شاد باش.
* *šawa* (ا ـ ق) شب.
* *šawaw šaw* (ق، مب) یک شب در میان؛ هر شب.
* *šawnem* (ا، مب) شبنم.
* *šawar* (ا) شبدر.
* *šawgâr* (ق، م) طول شب، مدت شب در برابر *r°ōzgâr* (طول روز).
* *šaqa* (ا) لگد.
* *šaq* (ص) لق، گشاد.
* *šalamīna* (ا، م) نوعی غذای محلی که از شلغم و گندم پخته تـهیه مـی‌شود، خـوراکـی زمستانی است.
* *šar°abaq* (ا، مب) جنگ کبکهای نر، نام نوعی خاص از شکار کبکهاست.
* *šar°ašaq* (ا، مب ـ ق) زور و فشار کتک و زدن؛ با قدرت زدن و کتک کاری.
* *šakar lamē* (ا، مب) نام نوعی شیرینی خوردنی که از شکر و گردو و آرد تهیه می‌شود ← (فه رهه نگی خال، محمد ی خال، ج ۲، ۳۴۱).
* *šalâx* (ا) شلاق.
* *ša'ma* (ا) شنبه.
* *šarâw* (ا) شراب.
* *šamšala kıwēra* (ا، مب) خفاش.
* *šaknay* (مص، گ) به اهتزاز درآوردن، تکان دادن.

* *šatťa* (ا) نشا، بوته‌های کاشته شده در جای گرم و مناسب که برای رشد نهایی به زمین اصلی برده می‌شوند.
* *šaq šaq* (ق ـ ص) شکافته؛ ترک ترک.
* *šaq barday* (مص، مب، نا) ترک برداشتن.
* *šalâtân* (ص) «شارلاتان، حقه‌باز و متقلب» (معین ...، ۱۹۹۷)؛ بدجنس.
* *šaytânī* (ص) در اصط محتلم؛ شیطانی.
* *šaw man̲n̲a* (ص، مب، م) شب مانده، بیات.
* *šawqa* (ا) پرتو، برق، درخششی؛ علاقه و میل.
* *šakâna* (ا) از اتباع *takâna* (تکان).
* *šalupat* (ص و تابع) تکه پاره ـ خرد و خمیر.
* *šakt(d̲)* (ص) خسته.
* *uwakat* ~ (از اتباع *šakat* +) خسته و کوفته.
* *šaplâxa* (ا) سیلی.
* *ša' wē* (ا) شبح، موجودی خیالی و افسانه‌ای که در خواب به سراغ کودکان می‌آید؛ سنگی است شفاف و سیاهرنگ و شکل‌دار.
* *šaťťay* (ش ـ ج) ای کاش!، آرزو می‌کنم!
* *šar°weratay* (مص، مب، نا) شر فروختن، (کنا) از دنبال دردسر و دعوا بودن.
* *šanī* (ا) چوبی بلند و باریک که در فرو انداختن گردو و امثال آن به کار می‌آید.
* *šanyar* (ص، فا) آنکه گردوها را می‌تکاند.
* *šamâť* (ا) نام بادی که ملایم و خنک و پیام‌رسان است، مفهومی نزدیک بـه «صـبا» در فارسی؛ نسیم.
* *šakla* (اصط) آن که بسیار مطیع و رام همسر (خانم) خود می‌باشد.
* *šawla bân* (اصط) شب در بام «غلتک سنگی».
* *šaxs* (ا) در اصط: امامزاده یا شخصی که از مقام معنوی بزرگی برخوردار بوده و اکنون دارای گنبد و بارگاه یا نام نیک در میان مردم است.

* *šarwâťē* (ا) شلوار فارسی ≠ شلوار (*pântōť*) کردی.

* *šawu r°o* (ق، مب) همیشه، شب و روز.

* *šagal* (ا) رمه‌ای که شامل گوسفندان نر باشد. (خال...، ج ۲، ۳۴۲) (کنا) از: جمعیت متراکم بچه‌ها یا بزرگتران که یک باره حرکت می‌کنند.

* *šapazlē* (ا) سیلی، پس گردنی.

* *šafaqī* (ق) صبح زود، بامداد.

* *šanay* (مص، گ) انداختن؛ پاشیدن؛ کاشتن.

* *šel* (ص) سست، شل.

* *šer°* (ص) پاره، مندرس، سوراخ.

* *šeyay* (مص، نا) شایستن، مناسب بودن، سر رفتن.

* *šerōť* (ص، م) بسیار کهنه «پاره پوره»؛ ژنده‌پوش.

* *šek lrway* (مص، مب، نا) گمان کردن، مشکوک بودن.

* *šeŋī* (ا) گیاهی خودرو و خوردنی که با نمک میل می‌شود.

* *šeš* (ص) شش.

* *šeperza* (ص) آنکه بی‌نظم و ندانم کار است. مفهومی نزدیک به «شلخته».

* *šemšāť* (ا) از آلات موسیقی، نوعی فلوت.

* *šena* (ا) نسیم خنک و ملایم.

* *šēťânē* (ا) زردآلو.

* *šemšēr* (ا، خ ـ ا) نام روستایی خوش آب و هوا در شرق پاوه، شمشیر.

* *šēt* (ا ـ ص) مجنون، دیوانه.

* *šēr* (ا) ۱– شیر «حیوان درنده» ۲ـ شیر «آب» و (وسیبه باز و بستن چیزی).

* *šēʔa* (ا ـ ص) شیعه «دوستان، یاران، پیروان کسی» و «گروهی از مسلمانان که معتقد بامامت بلافصل علی‌بن‌ابی‌طالب و فرزندان او هستند» (معین ...، ۲۱۱۳).

* *šētīna* (ص) ولرم.

* *šēr°ē* (صت) صوتی ممتد که در اعتراض شدید و توهین‌آمیز به کسی با دهان ادا می‌شود.

مفهومی نزدیک «آره جان بابات!» در فارسی محاوره تا دارد. یا «غلط کردی!».

* *šwâna* (ا) چوپان، شبان.

* *šrēxa* (صت) صوتی که بیانگر ناله و جیغ و داد شدید بچه‌ها یا عبور هواپیما به هنگام بمباران است.

* *šťaqyâ* (ص، مف) به هم زده شده، صفت مایع یا مایع گونه‌ای که بسیار به هم زده شده باشد.

* *šlēqyâ* (ص، مف) له و لبرده شده؟

* *šlŏq* (ا ـ ص) شلوغ، پر ازدحام.

* *šma* (ضم) شما.

* *škât(d̲)* (ا) شکایت.

* *šrīta* (ا)نوار کاست.

* *šťēwnay* (مص، گ) به هم ریختن، مخلوط کردن.

* *štay* (مص، گ) شستن.

* *šīwyay* (مص، نا) به هم ریختن خراب شدن، به هم خوردن.

* *šīka* (ا) شاخه نازک و شکننده.

* *šōt* (ا) شیر (خوردنی).

* *šōtīn* (ص، م) شیری (آغشته به شیر)؛ رنگ شیری.

* *šōnaw* (ق) دنبال، بعد از.

* *šōnī* (ا) رد پا، اثر.

* *šōr°abī* (ا، مب) بید مجنون.

* *šōšī* (ا) جگر سفید.

* *šōn kawtay* (مص، مب، نا) تقلید کردن، دنباله روی کردن، دنبال کردن.

* *šōn hōr karday* (مص، مب، گ) پی‌گیری کردن، ردیابی کردن.

* *šōťa* (ا) شعله؛ واحد شمارش لامپ.

* *šōť* (ص از اتباع) *šel* (شل) خیلی سست و شل ← (خالˇ...، ج ۲، ۳۳۱).

* *šōrwâ* (ا، م) شوربا.

* *šōba* (ا) شعبه.

* *šōr°a šōr°* (صت) شرشر آب به هنگام ریختن و چکیدن از چیزی.

* *šokremba bašed̲* (ش ـ ج) به منظور اظهار تأسف و تحسّر از وقوع امری که مورد انتظار نبوده، به کار می‌رود.

* *šu* (ا) شوهر.

* *karday ba* ~ (مص، مب، نا) شوهر کردن به.

* *šuray* (ا) قباحت، زشتی.

ع ʔ̲

* *ʔ̲âl* (ق ـ ص) خوب.

* *ʔ̲âzâ* (ص) زرنگ و شجاع.

* *ʔ̲âra* (ا، خ) عارف.

* *ʔ̲âʔ̲* (ش ـ ج) مفهومی نزدیک به «راست می‌گویی؟».

* *ʔ̲âǰez* (ص) ناراحت، غمگین، دل‌آزرده.

* *ʔ̲âzaw* (ص) شوهر نکرده، عزب.

* *ʔ̲âd̲at* (ا) عادت، روش؛ قاعدگی (عادت ماهانه).

* *bıyay* ~ (مص، مب، نا) عادت داشتن؛ در دوران قاعدگی بودن.

* *ʔ̲âsē* (ا، خ) آسیه.

* *ʔ̲âzâ* (ق) زود، تند و تیز.

* *ʔ̲aywazâ* (ا ـ م) عوض، پاداش، جزا.

* *ʔ̲awzâť* (ا) بند وجود؟

* *ber°yay* ~ (مص، مب، نا) (کنا) از نابود شدن، مردن.

* *ʔ̲alaʔ̲īša* (ا) بوقلمون *baqlamuta/bōqa*

*ʔalaʔīšš (صت) به منظور دور باش بوقلمون به کار می‌رود.

* ʔastan (ق) اصلاً، هرگز.

* ʔast (ص) نژاده، با اصل و خاندان؛ مرغوب و اصلی.

* ʔay (صت) بیانگر شگفتی و تعجب از کسی یا چیزی.

* ʔalʔân (ق) الآن، هم‌اکنون.

* ʔaǰayw (ش ـ ج) چه عجب!، درشگفتم.

* ʔatâǰaywī (ص، م) شگفت‌آور، غیرطبیعی.

* ʔadaw (ا) ادب، احترام.

* ʔaǰaywâtī (ص، م) شگفت‌انگیز، تعجب‌آمیز.

* ʔawdettâ/ʔawda/ʔaba ((ا، خ) عبدالله (به ترتیبی که آمده بار معنایی مثبت‌تر می‌شود) بدین معنی در واژه نخست ادب و احترام فرد مزبور کمتر در دومی کم و در سومی با احترام از او یاد می‌شود.

* ʔawdât (ا ـ ص) ابدال (به صورت مفرد) درویش و عابدی که سر به بیابان نهاده و خالصانه خدا را می‌جوید.

* ʔamra (ا) امر، فرمان.

* ʔaser (ا ـ ق) عصر، هنگام عصر.

* ʔatr (ا) عطر.

* âmayʔamat (مص، مب، گ) به ثمر نشستن، بارآمدن، تولید.

* ʔazat (ا ـ ق) ازل، نخستین زمان هستی؛ اول، نخست.

* (ba)ʔamat awrday (مص، مب، گ) بارآوردن، تولید کردن.

* xoday karday ʔamraw (مص، مب، نا) امر خدا را کردن، (کنا) از: مردن.

* ʔattē (ا، خ) عادله.

* ʔaw (صت) صوت فرا خواندن گوسفند و بز.

* ʔal ʔânakatay (ق، مب) همین حالا.

* ʔašrad (ا) جمع مردم، مردم قبیله و عشیره. مردمی که با هم زندگی می‌کنند.

* *ziyâḏu xayrībō* ~ (اصط، جمله) جمله‌ای که عزا داران مصیبت خطاب به کسانی که به آنها تسلیت می‌گویند، گفته می‌شود: «مردم و دلسوزان قوم را خدا زیاد کناد به خیر».
* *ʔaṉtīka* (ا ـ ص) عتیقه، بی‌مانند، بسیار ارزشمند.
* *ʔamadırēž!* (ش ـ ج) عمرت دراز باد، بیشتر به طنز گفته می‌شود به منظور پرهیزاندن کسی از کاری.
* *ʔalâẖīḏa* (ص) علی حده، مخصوص، ویژه.
* *ʔemr* (ا) عمر.
* *ʔeyâr* (ص) عیار، زیرک و فرصت‌طلب و مکار.
* *ʔemar* (ا، خ) عمر.
* *ʔozer* (ا) عذر، حیض.
* *šitay* ~ (مص، مب، نا) پاک شدن از حیض.
* *ʔozer xoway karday* (مص، مب، نا) عذرخواهی کردن.
* *ʔinwân weratay* (مص، مب، نا) افاده کردن بر دیگران، فخر و نخوت داشتن.
* *ʔīsâf* (ا) انصاف.
* *ʔīl* (ا) ایل، طایفه.
* *ʔīl bagī* (ا، خ) «ایل بیگی» نام یکی از شاعران بنام «کرد».
* *ʔīlm* (ا، ا، خ) دانش؛ علم دین و شریعت.
* *ʔīšâ* (ا ـ ص) نماز عشاء؛ عشاء.
* *ʔīšš* (صت) بیان کننده انزجار و نفرت از امر چندش‌آور و کثیف و ناپسند.

غ γ

* *γâr* (ا، ق) تاخت و تاز؛ تازان.
* ~ *karday* (مص، مب، نا) تاختن، به سرعت عبور کردنِ (سواره).

* *γâleb* (ا، خ) غالب.
* *γâzī* (ا، خ) غازی، پیکارگر راه خدا.
* *γara* (ا، خ) محمد غریب، غریب.
* *γaflad̲* (ا) غفلت.
* *γarīw* (ا، خ ـ ص) غریب، محمد غریب؛ غریب، بی‌آشنا.
* *γayb bıyay* (مص، مب، نا) غیب بودن.
* *γayra* (ص) بیگانه، ناآشنا.
* *γazaw* (ا) آشغال.
* *γazab* (ا) غضب، خشم.
* *γaybzân* (ا) غیب‌دان.
* *γambâr* (ص، م) غمگین، اندوهبار.
* *γaws!* (ش ـ ج) منادایی که عارف نامی شیخ عبدالقادر گیلانی (غـوث‌الدیـن) را بـا آن می‌خوانند، و گاه به هنگام احساس خطر بیان می‌شود.
* *γadr* (ا) خیانت، غش.
* *γer°γer°a* (ا) استخوان متحرک زیر حلق «انگشتی»، سر گلو از سوی دهان.
* *γīratī* (ص، م) غیرتمند، پرهمت.
* *γīrat(d̲)* (ا) (غیرت، حمیّت).
* *γołâm(a)* (ا، خ) غلام.

f ف

* *fâm* (ا) فهم.
* *~ ay* (مص، گ) فهمیدن.
* *fânōza* (ا، خ) فانوس (خانم).

* *fâsōnī* (ا ـ ص) فاستونی.

* *fayōmē* (ا، خ) فهیمه.

* *fayda* (ا) سود، فایده.

* *faqī* (ا ـ ص) طلبه‌ی علوم دینی.

* *faqyâna* (ا ـ م) آستین متصل به پیراهن کردی که روی کت پیچیده می‌شده و اکنون جز موارد اندک با از بین رفتن واقعیت بیرونیش، این واژه نیز کم‌کم در حال فراموشی است.

* *faqad* (ق) فقط.

* *faqad* (ح پیوند) امّا، ولی.

* *fara* (ا، خ) فریدون.

* *fariwar* (ا، خ) فریبرز.

* *far°* (ا) شکوه و زیبایی ظاهر.

* *fannara* (ا) فنر.

* *faranǰī* (ا) کت تمام تنه‌ی پشمی، که معمولاً چوپانان به تن کنند.

* *fata* (ا، خ) فتح‌الله.

* *farq wesay* (مص، مب، نا) تبعیض قائل شدن.

* *farsaq* (ا) واحد اندازه‌گیری راه و فاصله‌های دور، فرسخ.

* *falâqa* (ا) نوعی شکنجه، فلک.

* *farqusud* (ا) تبعیض.

* *fezza* (صت) بیانگر امر به سکوت و عدم حرکت.

* *fenqī* (ا) فندق.

* *fet* (صت) فوت، این واژه تنها در عبارت «*fet karī sabīlara*» به کار می‌رود. (ق ـ مب) به اندازه‌ای که در قلیان بدمی (کنا) از وقت بسیار کوتاه و گذرا.

* *fetnay* (حا، مص) سخن‌چینی، دو به هم زنی.

* *feryâ* (ا) فریاد در عبارت به فریاد رسیدن.

* *yâway* ~ (مص، مب، نا) به فریاد کسی رسیدن.

* *feš* (ص) سست و فرو رونده، نرم؟
* *fes* (صت) صوت دور کردن گربه.
* *feryâ kawtay* (مص، مب، نا) وقت داشتن، فرصت یافتن.
* *feľca* (ا) ۱- فرچه ۲- نام نوعی تفنگ شکاری.
* *fer* (ص، مف) آموخته، یاد گرفته.
* ~ *karday* (مص، مب، گ) آموزش دادن، یاددادن.
* *ferbıya* (مص، مف) عادت کرده، آموزش دیده.
* *feľe* (ا) حیله‌ها.
* *fira* (ص، ق) فراوان، زیاد «زیاد، بسیار، متعدد...». *frây* = *frēh* «فره بکسراول و تخفیف ثانی به معنی سبقت و پیشی و به معنی بسیار و فراوان و زیاده باشد ...» (برهان).

«فره زیادت بود رودکی گفت:

کاشک آن گوید که گویم هیچ نه   بر یکی بر چند نفزاید فره » اسدی »

(فرهنگ پهلوی ...، ۲۰۴).

* *fir°a day* (مص، مب، گ) پرت کردن، پرتاب کردن.
* *firazân* (ص، مب) بسیار دانا و فضول، حیله‌گر.
* *firō* (ا) نخستین شیر ماده گاو و میش ... در آغاز زایش که غلیظ و پرچربی است.
* *fiľâna* (ص) فلان.
* *filân* (ضم) فلانی، فلان.
* *fiľēqyay* (مص، نا) له‌شدن، به هم فشردن.
* *fir°uǰ* (ا) خروس جوان (جوجه خروس).
* *fiľânu fīsâr* (ضم، تابع) فلان و بهمان.
* *fīz* (ا) افاده و نخوت.
* *fīsyay* (مص، نا) خیس شدن؛ (کن) از: سازش و صلح و مدارا کردن.
* *fīka* (ا) سوت.
* ~ *fīk* (ق، مب) سوت‌زنان.

* *fīšak* (ا) فشنگ.

* *~ fīoxa* (ا، مب) کمربندی که فشنگها بر آن قرار دارند.

* *fīzen* (ص، م) پرافاده.

* *fīnâr!* (ش ـ ج) به معنی به جهنم! به درک! ظاهراً همان عبارت قرآنی، «... فی‌النّار» است.

* *fōtyay* (مص، نا) از بین رفتن، هلاک شدن.

* *fōta* (لنگ)، پارچه‌ای مستطیل شکل برای خشک کردن بدن و ... همانند حوله.

* *fu* (ا) فوت، پف.

* *~ karday* (مص، مب، نا) فوت کردن.

ق *q*

* *qâwa* (ا) قهوه.

* *qâder /qâla* (ا، خ) قادر.

* *qâway* (ص) قهوه‌یی.

* *qâŋ day* (مص، مب، گ) دمیدن دود در گوش کسی که گوش درد دارد. (کنا) از: بیرون آوردن از مکمن و مأمن و دور کردن کسی.

* *qâw* (ا) بانگ، علنی ساختن جرم.

* *~ day* (مص، مب، گ) افشا کردن راز کسی.

* *qâžī* (ا) «قاژ ... این پرنده نوعی کلاغ سیاه کوچک است که منقار و پاهایش سرخ است ... نام این پرنده مأخوذ از تقلید صوتش است» (پرندگان ...، ۹۷).

* *qâč* (ا) ساق پا.

* *qâzâna* (ا) دیگ بزرگ.

* *qâž(a)* (ا) قاچ، تکه‌های خربزه یا هندوانه.

* *qâžěŋī* (ا) خرچنگ.

* *qâzânǰ* (ا) سود، منفعت.
* *qâṫ* (ا) شلوغی، سروصدا؛ با تغییر آهنگ (ش ـ ج)بیانگر امر به سکوت!
* *qât* (ا ـ س) قحط، نادر، کمیاب.
* *qâčâxī* (ا) قاچاق.
* *qâpura* (ا) ساق پا، از زانو تا ابتدای پا (استخوان درشت نی).
* *qâwerma* (ص، ف) سوخته شده و سیاه شده.
* *qâṫâw* (ا) کلاغ.
* *qâr°akar* (اـ ص، مب) جنبنده، جاندار.
* *qâlek* (ا، خ) قادر.
* *qaračōṫ* (ا) اصل و نژاد هر خانواده.
* *qara* (ا) مایه‌ی گرفتاری، وبال گردن.
* *qaṫwaz* (ا) تنگنایی در بین دو صخره که آبشار از آن بگذرد.
* *qawra* (ا) قبر، گور.
* *qanâs* (ص) ناقص، کج.
* *qaṫama* (ا) قلم.
* *qalâ* (ا) قلعه؛ نام شهرستانی کردنشین در جنوب شرقی پاوه.
* *qaṫâ dušânī* (ق، مب، ا) بر روی هر دو دوش. بالا دوش.
* *qaym* (ص) ضخیم، کلفت.
* *qam* (ا) قمع در عبارت: *šaluqam* ، بنظر می‌رسد تحول یافته قمع در عربی یا فارسی باشد.
* *qayrân* (ق) هنگامه، آشوب و بحران.
* *qaṫbazan* (ص) بسیار زشت و مشئمزکننده، کثیف.
* *qaračnâx* (ا ـ ص) بدجنس و بدرفتار لجوج؟
* *qad̲ karday* (مص، مب، گ) اشکال داشتن، دو نیم کردن هیزم و امثال آن.
* *qaymâxa* (ا) نوعی حلوا که معمولاً برای زائو تهیه می‌کنند.

* *qayša* (ا) کمربند (تسمه‌ی) چرمی.

* *qarsa qolē* (ا، مب) فضله‌ی اسب و امثال آن؛ (کنا) از انسان کوتاه قد و کوتوله و سبک وزن.

* *qaṫamber°a* (ا، مب، م) چاقوی کوچک.

* *qračī* (ص ـ ا) کولی، آن که با دیگران بسیار دعوا کند و اهل اذیت و آزار باشد.

* *qarâx* (ق) کنار، گوشه.

* *qaḏâxa* (ص) ممنوع، قدغن.

* *qaṫâ qučân* (کنا) از پر و آکنده و هر چیزی که به صورت مخروط روی هم انباشته شده باشد.

* *qapa* (ا) گاز، در عبارت «گاز گرفتن».

* *qap gertay* (مص، مب، گ) گاز گرفتن.

* *qat* (ا) قطع.

* *qayray* (ق) مقداری، اندکی، مدتی.

* *qawm* (ا) فامیل، خویشاوند.

* *gawâṫa* (ص ـ ا) درهم پیچیده شده، سند مالکیت.

* *qazâ* (ا) درد و بلا.

* *qema* (ا) محل آبخوری گوسفند و امثال آن که ظرفی سه چهار متری با عرض کم و ارتفاع حدوداً ۲۰ سانتی‌متر.

* *qertī* (ا ـ ص) جلف، آن که حرکات زشت و دور از ادب از وی سر می‌زند.

* *qešqar°a* (ا) کلاغ، زاغ (واژه‌نامه، ۵۹۴).

* *qežē* (ا) موی سر.

* *qerča* (ا) صدای سوزش (هیزم یا هر سوختنی دیگر).

* *qež karday* (مص، مب، نا) تراشیدن همراه با تخمیر، (کنا) از اخم کردن.

* *qertnay* (مص، گ) قطع کردن، بریدن.

* *qertīnyē* (ا) تکمه فشاری.

* *qeržâṫa!* (صت) مفهومی نزدیک زهرمار!.

* qerōṫ (ص ـ ق) توخالی، پوک.
* qenǰ (ص ـ ق) ایستاده و پابرجا.
* qen̲n̲aw qen̲n̲ē (ق، مب) عقب‌عقب، روبه‌پشت.
* qet (ش ـ ج) به معنی اعلام اخراج بازیکن در بازی محلی؛ برکنار.
* qēr°a (ا ـ ص) سروصدا و فریاد؛ آن که بیضه‌هایش به شدت متورم باشد.
* qısē (ا) سخن.
* qısa wâtayba (مص، مب، نا) بد و بیراه گفتن به.
* qısa tâṫ (ص، مب) تلخ سخن ≠ qısa waš (شیرین سخن).
* qısa zân (ص، فا، مب) سخندان، (کنا) از نکته‌سنج گشاده زبان.
* qıfa (ا) سرفه.
* y ~ (مص، نا) سرفه کردن.
* qılōr (ص) ناتراشیده و ناصاف، بدترکیب.
* qīnī(a) (ا) کینه، خشم، قهر.
* qīn âmay (مص، مب، نا) بدآمدن، ناراحت شدن.
* qīn badel (ص، مب) کینه‌دار.
* qīža (ا، صت) جیغ و فریاد، صدای جیغ خانمها.
* qīzī šiwyay (مص، مب، نا) دل به هم خوردن، (کنا) از نفرت پیدا کردن.
* qīča (ا) سروصدا و جیغ‌وداد (خانمها).
* qīrâw bıyay (مص، مب، نا) تنها فعل امر آن کاربرد دارد: قیرین شده، نابودشده.
* qōr°a qōr° (صت) غرغر، غرولند.
* karday ~ (مص، مب، نا) غر زدن.
* qōṫ (ا) آستین.
* qolma (ا) ملخ.
* qōra (ا) غوره.
* qor°emsâq (ص) «کسی که زن خود را به دیگران بدهد؛ دیوث (معین، ۲۶۶۴).

* *qorempef* (ص) همان معنی واژه پیشین را دارد.

* *qolâp* (ا) قلّاب، چنگک.

* *qorta* (ا) مانع، گره، اشکال، مطلق برآمدگی را (*qorta*) گویند.

* *qol* (ا) جوش، حباب.

* *šanay* ~ (مص. مب، نا) جوشیدن، بسیار جوشیدن.

* *qol kawta* (ص، مب، نا) کسی که در رفتن بسیار چالاک باشد و از پای نیفتد، تندسیر، پیشتاز.

* *qors* (ص) سنگین.

* *qoṙâx* (ا) پوسته، بدنه.

* *qōlânčē* (ا) خرچسونه (واژه‌نامه - ۳۰۲)، حشره‌ای که از فضله‌ی گاو تولید شود.

* *qolta* (ا) دم جنبانک.

* *qōr°a* (صت) صدای مداوم شکم به هنگام گرسنگی و ...

* *qorīnǰi* (ا) نشگون.

* *qōtara* (اـ ص) کنده‌ی، نسبتاً بزرگ، صفت هر چیز گرد و ناتراشیده.

* *qolč* (ا) گره درخت، (کنا) از مانع، مزاحم، تقریباً معنی «قوز» را هم می‌دهد.

* *qoŋrē* (ا) نام نوعی کفش چرمی.

* *qōrat* (ا) قدرت، توان.

* *qōz* (ص) متکبر و پرافاده.

* *qōlâ(n)čē* (ا) سرگین گردان، جعل.

* *qozmēx* (ا، مب) شاخک‌های تیز و کوتاه بر تنه‌ی درخت.

* *quṫ* (ص) گود، ژرف.

* ~ *a dara* (ا، مب، م) ژرف درّه، دره‌ی گود.

* *quǰyay* (مص، نا) بسته شدن، برهم نهادن دو چیز که باعث بسته شدن شود.

* *qut* (ا) ۱- از اتباع *r°ut* (لخت) ۲- کمترین غذا (قوت).

* *qu(t) day* (مص، گ) بلعیدن.

ک *k*

* ***kâwatrī*** (ا) کبوتر.
* ***kâwât*** (ا، خ) نام یکی از غارهای آبی شگفت‌انگیز در ۲۳ کیلومتری پاوه در مسیر جاده پاوه ـ کرمانشاه.
* ***kâža*** (ا) پوست مار که ظاهراً سالی یک‌بار آن را می‌اندازد.
* ***kâka*** (ا) برادر بزرگتر؛ معادل تقریبی «آقا»، این واژه را معمولاً طبقه‌ی جوانتر به بزرگتر از خود اطلاق می‌کنند، ***kâka ʔâref*** (کاک عارف، برادر عارف).
* ***kâŋa*** (ا) معدن.
* ***kâł*** (ص) نارس، کال، رنگ و رورفته.
* ***kâłō bıyay*** (مص، مب، نا) ۱- تغییر رنگ دادن و کمرنگ شدن. ۲- (کنا) از ناراحت و شرمنده شدن.
* ***kâweł*** (ص) ویران.
* ***~ karday*** (مص، مب، گ) ویران ساختن، خراب ویران کردن.
* ***kâwlakō*** (مص، مف، م) ویران شده.
* ***kâłkan*** (ص ـ اصط) نارس، میوه‌ی نارس چیده شده، در اصطلاح سقط جنین را گویند.
* ***kâłak*** (ا، م) گرمک، طالبی.
* ***kâwēž*** (ا) نشخوار.
* ***kâm*** (ص) کدام؟
* ***karē*** (ا) کره.
* ***kał*** (ا) نرینه‌ی بز و گاومیش و بز کوهی را گویند (خال ...، ج ۳، ۱۳۷).
* ***kalâr*** (ا) خانه‌ی ییلاقی که در مراتع و باغها با سنگ ساخته می‌شود.
* ***kal*** (ا ـ ص) گردنه، قله: ناقص.
* ***~ karday*** (مص، مب، گ) ناقص کردن، کم کردن.

* *kalupal* (ا) اسباب، اثاثیه.

* *kalawpâ* (ا، مب) کلّه‌پاچه.

* *kaṙašēr / karašēṙ* (ا) خروس.

* *karga* (ا) مرغ «کرک [گ. ژ. گ.] (در لهجه‌ی اورامی و کرمانجی): مرغ، خاصه مرغ خانگی (پرندگان، ۱۰۷).

* *kawō* (ص) آبی.

* *kaš* (ا) کوه.

* *a wân* ~ (ص، م ـ ا) کوه‌پیما، کوهنورد.

* *kašukō* (ا) کوه کمر.

* *kaṙaka* (ا) دیوار سنگی بسیار ساده باغ و ... ۲- حیله (کلک).

* *kama* (ا) سرند از غربال بزرگتر که دارای سوراخهای بازتری است.

* *kalaka* (ا) کمرگاه ـ کمر.

* *kawēl* (ا) خانه باغ.

* *kaṙk* (ا)ارزش ـ احترام.

* *gertay* ~ (مص، مب، گ) ارج نهادن.

* *powa bıyay* ~ (مص، مب، نا) به درد خوردن، ارزش داشتن.

* *karâx* (ا ـ ق) کنار، گوشه.

* *kaž* (ا) کش.

* *kalarm* (ا) کلم.

* *kamǰiqel dân* (ص، مب) کم‌حوصله، کم‌ظرفیت.

* *gaš(ž)* (ص) شعله‌ور.

* *ō bıyay* ~ (مص، مب، نا) شعله‌ور شدن، (کنا) از بسیار خوشحال و سرحال شدن.

* *kafsul* (ا) کپسول.

* *kar°at(d̲)* (ا ـ ق) بار، دفعه.

* *kalâwa* (ا، م) خانه‌ی بسیار کوچک بی‌سقف و ویران، معمولاً با صفت *kōna* (کهنه) می‌آید.

* *kanay* (مص، گ) کندن.

* *kalyân* (ا، م) نام دو مدخل غربی و شرقی قدیمی شهر پاوه گردنه‌ی شرقی گردنه‌ی غربی.

* *kaṫ waṫ â* (ص، مف ـ ق) تکّه پاره شده، ریزریز.

* *kakawī* (ا) نام درختچه‌ای خودرو و سخت ساقه.

* *kawr°* (ا) گوسفند نرینه.

* *kawar* (ا) نام نوعی سبزی خوردنی «تره».

* *kanu* (ا) ۱-کندوی زنبور عسل ۲- انبار علوفه.

* *kalabar* (ا، مب) درگاه، مانعی که در باغ‌ها قرار داده می‌شود تا کسی به باغ وارد نشود.

* *kačē* (ا) شوره‌ی سر.

* *!kačē* (ش ـ ج) کچل! با تکرار آن بیانگر ریشخند و تمسخر به کل (کچل) است.

* *kamâ* (ا) نام گیاهی خودرو، که مصرف علوفه‌ای دارد «کُما».

* *kawgīr* (ا، مب) کفگیر.

* *keřž* (ص ـ ق) زرنگ و چابک، سریع، زود.

* *kelka* (ا) انگشت.

* *kelkwâna* (ا، م) انگشتری.

* *keṫpa* (ا) زبانه، شعله‌ی آتش.

* *gel* (ا ـ ق) حرکت، توان؛ بار، دفعه.

* *kez* (ص) ناتوان و مورد ترحم، غمزده و بیچاره.

* *keṫ fad bâr* (ا، مب ـ ص، مب) عائله‌مند.

* *kermōṫ* (ص، م) کرمو، کرم‌دار.

* *kesm* (ا) سرگرمی، عادت و پیشه.

* *keftē* (ا) شامی، کوفته‌ی گوشت.

* *keznay* (حا، مص) سوزش.

* *keza* (ا) سوزِ سرما؛ سوز.

* *kerč* (ص) نپخته، صفت برنج و ... که خوب نپخته باشد.

* *kerhâ* (ا) کرایه.
* *nešin* ~ (ص، فا، نب) کرایه‌نشین؛ مستأجر.
* *kermnay* (مص، گ) جویدن همراه با خرد کردن چیزی مانند خیار و چیزهای ترد.
* *kefrē* (ا) ناسپاسی در برابر حق (خداوند).
* *kefer karday* (مص، مب، نا) ناسپاسی کردن در برابر خداوند همراه با شکوه و اعتراض.
* *keš̃* (صت) برای راندن مرغ و ... ۸۹
* *kē* (ضم) کی؟ چه کسی؟
* *kēr°a* (ا) خط کج و معوج؛ خراش.
* *kēxwâ* (ا) کدخدا.
* *kıwâ* (ا) کت (چوخه‌ی) مردانه‌ی کردی.
* *kınâčē* (ا) دختر .. «کنیزک، دختر، دوشیزه. *kanēčak, kanē-ak* (فرهنگ پهلوی ...، ۳۱۳).
* *kırēła* (حا، مص) سرسره بازی روی برف، اسکی بی‌وسیله.
* *kırōł* (ص) بیچاره، بدشانس.
* *kırēł* (ا) کلید.
* *kıłō* (ا) کلوخ، دانه (حبه) مانندِ حبه قند.
* *kıłâšē* (ا) گیوه‌ی زیره پارچه نخ بافِ محلی.
* *kınâ* (ا) خانم، دختر در تلقی گویشوران، خانمها در صدا زدن یکدیگر این واژه را به کار می‌برند. مخفف *kınâče* (دختر) است.
* *kınâčazâ* (ا، مب) نوه‌ی دختری.
* *kıyâsay* (مص، گ) فرستادن؛ ارسال.
* *kıłōk* (ا) باسن، دوطرف نشیمنگاه به طرف ران.
* *kıta* (ا) گربه.
* *kıłâwa* (ا) کلاه.
* *kıłâw r°oěn* (ا، مب) روزن، دریچه‌ای که در سقف بام ساختمانها تعبیه می‌شده، چیزی شبیه دودکش، نورگیر و ... .

* *kīla* (ا) دو سنگ نسبتاً بلندی که بر دو سوی مقبره می‌نهند.
* *kōr* (ا ـ ص) نابینا، کور.
* *kơt* (ص) کوتاه.
* *kơt abât* (ا، مب) نوعی کت تمام پشم بی‌آستین که شکل خاصی دارد.
* *kōza* (ا) محل موقت نگهداری برّه‌ها و بزغاله‌ها.
* *kočay* (ص ـ ق) کمی، اندکی.
* *kolīna* (ا) لانه‌ی مرغان خانگی اتاقکِ کوچکی که محل نگهداری مرغ‌هاست.
* *kona* (ا) مشک آب.
* *kola* (ا) ملخ.
* *kơt enǰa* (ا)، نخستین توت نارس بر درخت را گویند.
* *kơ̄t enǰ* (ص) درد پشت بدن.
* *kōkan* (حا، مص) علف کندن، علف‌کنی.
* *kōna* (ص) کهنه، قدیمی.
* *kur°* (ص) حالت خوابیدگی که به عضوی از بدن عارض شود.
* *kuǰya* (ا) کوچه.
* *kuyâ* (ص، مف) کوبیده شده، کوفته.
* *kuza* (ا) کرت.
* *kuz* (ا) قاچ.

g گ

* *gâzara* (ا) ضخامت، کلفتی، قطر.
* *gâra gâr* (صت) صوت مرغ به هنگام تخم‌گذاری.
* *gârâǰ a* (ا) گاراژ.

* *gâwâsen* (ا، مب) گاو آهن.

* *gâṙōka* (ا) چوب دو شاخ.

* *gâṙakōṫē* (ا) شیوه‌ی راه رفتن بچه قبل از اینکه بتواند بر پای خود راه رود.

* *gâz* (ا) ۱- گاز ≠ مایع ۲- کپسول گاز ۳- ماده‌ی سوختنی ۴- نوعی انبر.

* *gâhaz* (ق) شاید.

* *gâšıyay* (مص، نا) از جا در رفتن (استخوان).

* *gâwân* (ا ـ ص) آن که گاوها را می‌چراند، چوپان گاوها.

* *gawr* (ا، ص) «آن که بر آیین عیسی پیغمبر باشد؛ بی‌ایمان» ... (خالˇ...، ج ۳، ۱۶۳).

* *gara* (حا، مص) خرد کردن علف و گندم خشک و ... با گاو آهن.

* *gaḏa* (ا) معده، شکم.

* *gawra* (ص) بزرگ.

* *gaṫâ* (ا) برگ درخت.

* *gawn* (ا) گونَ، نام درختچه‌ای که صمغ کتیرا از آن به دست می‌آید.

* *galakōma* (ق، مب) دسته‌جمعی، یورش دسته‌جمعی.

* ~ *karday* (مص، مب، نا) یورش بردن دسته‌جمعی.

* *gar°* (ص ـ ا) مبتلا به جزام (پیسی)، جزامی.

* *gala* (ا) گلّه.

* *gawgal* (ا، مب) گلّه‌ی گاوها، (کنا) از بی‌خرد سبک عقل و گول و ساده‌لوح.

* *ganay* (مص، نا) گندیدن.

* *gaṫâxazân* (ا ـ مب، ق، مب) برگ‌ریزان، خزان.

* *gawr°* (ا) اسطبل.

* *gawǰ* (ص ـ ا) گیج، ابله.

* *galâwēž* (ا) نام ستاره‌ی نورانی صبح؛ نام ماهی کردی است.

* *gamâṫ* (ا) سگ نر.

* *gar°ōṫ* (ص، م) جزامی، کثیف.

* *grak(g) bıyay* (مص، مب، نا) خواستن، تصمیم داشتن.

* *gar°ī karday* (مص، مب، نا) تقلب کردن در بازی، نارو زدن.

* *gama* (ا) بازی.

* *galuban̲ n̲a* (ا، مب) گردن‌بند، از وسایل زینتی خانمها.

* *gafay* (حا، مص) عوعو کردن (سگ).

* *gał wēz* (ا) آب دهان.

* *ger°ugâł* (ا، مب) سخن‌های بی‌مفهوم کودک پیش از فراگیری زبان.

* *geǰi* (ا) پیراهن.

* *gel* (ق ـ ا) بار، دفعه؛ حرکت جنبش.

* *geł wa* (ا) گلو.

* *gežyay* (مص، نا) دعوا کردن، پیکار کردن.

* *germnay* (حا، مص) غرش.

* *gerd* (ا ـ ق) همگی.

* *gersay* (مص، نا) بستن (ماست و ...) سفت شدن، لخته شدن.

* *gertay* (مص ـ گ) گرفتن، دستگیر کردن.

* *ger°* (ا) شعله، لهیب، آتش.

* *gezyay* (حا، مص) شکست خوردن در بازی.

* *gēǰnay* (مص، گ) سر دواندن.

* *gerž* (ص ـ ق) اخم، چهره در هم کشیده.

* *gež* (ا) رو، چهره.

* *gezra* (ا) علف درو شده.

* *ger°ga* (ا ـ م) گرمک.

* *gelō day* (مص، مب، گ) ذخیره کردن، نگه داشتن، برداشتن و جدا کردن.

* *ger°r°ē wa* (ق، مب) هر روز.

* *ger* (ق) هر، همه.

* *gep* (ا) گونه، ناحیه قدامی جانبی صورت که از دو طرف بین‌بینی و چشم و گوش و دهان محدود است (معین، ۳۴۷۴).
* *gēǰ* (ص) گیج، آنکه حواسش پرت است.
* *gēl* (ص) نادان و سبک خرد.
* *gēčaṫa* (ا) درد سر، گرفتاری، بحران.
* *gēr°* (ص) کج، ناراست.
* *gēsk* (ا) بزغاله.
* *gıwâ* (ق) گویا.
* *gılârâwa !* (ش ـ ج) به منظور بیان نفرین و سرزنش به کار می‌رود.
* *gırânǰân* (ا ـ ص، مب) گرانفروش.
* *gılârkō* (ا) چوبی که گازران (شویندگان لباس یا قالی ...) به هنگام شستن بر قالی و ... می‌کوبند.
* *gıwârī* (ا) جوجه کبک «کواری [ک. وا. ری] (در لهجه‌ی اورامانی): کبک (پرندگان، ۱۱۵).
* *gıyân* (ا) جان «بقول *fr.muller, Justi* جان با کلمه اوستایی *gaya* (زندگی کردن) از یکریشه است، ولی هوبشمان آنرا صحیح نمی‌داند. «هوبشمان ۴۱۳»، پهلوی *gyân* (شکل قدیمتر) و *Jân* (شکل تازه، تلفظ جنوب غربی) «نیبرک ۸۷ـ۸۸» کردی و بلوچی و افغانی (دخیل).

اورامانی *gjân* «ک. اورامان ۱۲۲» (برهان قاطع ...، ج ۲، ۵۵۸).
* *saxt ~* (ص، مب) سخت‌جان.
* *gızī* (ا) جارو.
* *gıwân* (ا) پستان حیوان شیرده.
* *gıṫōp* (ا) لامپ.
* *gıânka nešt* (حا، مص) جان کندن.
* *gırōṫya* (ص، ا) مچاله شده؛ گلوله‌ی نخ و امثال آن.
* *gıwâṫa* (ا) جوال.

* *gırawa* (ا، مص) گریه.
* *gılay* (ق ـ مص، نا) یک‌بار؛ گلگی کردن.
* *gırēnay* (مص، گ) پختن؛ جوشاندن.
* *gımēz* (ا) «گمیز (بکسر اول و ثانی بتحتانی کشیده و برای نقطه‌دار زده، پیشاب را گویند که شاش باشد و بعربی بول خوانند... » ← (برهان ـ ج ۲، ۱۸۳۵).
* *gırâta* (ا، خ) یکی از روستاهای هورامی‌نشین در جنوب غربی پاوه.
* *gīfâna* (ا) جیبِ شلوار.
* *gīpen* (ص، م) فربه و گوشت‌آلود و در عین حال کوتاه قد.
* *gīr medray* (مص، مب، نا) به درد آمدن، دردگرفتن.
* *gīsīlē* (ا) زردپی.
* *gīrâ bıyay* (مص، مب، نا) مستجاب شدن، گیرا شدن.
* *gīrugreft* (ا، و تابع) مشکلات و گرفتاری.
* *gīwâw* (ا) گیاه.
* *goł* (ا) گل.
* *gōzē* (ا) کوزه.
* *gōma* (ا) بند آب.
* *golâla* (ص) کوچک.
* *gōla* (ا) کرت.
* *goła* (ا، خ) گل محمد.
* *gōrâlē* (ا) گلهای یک ساله‌ی خودرو.
* *gōčâna* (ا) عصا.
* *gōmaz* (ا) گنبد.
* *gōrânyē* (ا) آواز، آواز محلی، ترانه.
* *gōrân* (ا، خ) نام نژادی از کردان که زبان آنها زیر ساختی هورامی دارد و شباهت آوایی، واژگانی و ... بین گورانی و هورامی می‌شود تا جایی که بسیاری این دو را نه تنها انشعاب

یافته از یک آبشخور می‌دانند بلکه مترادف هم نیز به کار می‌برند.

امروزه هورامی زبان در منطقه اورامانات را «گوران» و غیر آنها را «جاف» گویند ولی در بررسی گسترده‌تری که انجام شده، گوران همان مردمی هستند که در بخشی از استان کرمانشاه زندگی می‌کنند و به «اهل حق» شهره‌اند. زبان مذهبی آنها تشابه بسیار زیادی با هورامی رایج در پاوه دارد.

* *gola* (ا) فشنگ، تیر؛ ظاهراً تغییر یافته «گلوله» است.
* *gol* (ص) جزامی، کثیف.
* *goǰ* (ق) فوری، زود.
* *goťm* (ا) جرعه.
* *gō âmay* (مص، مب، نا) به سخن آمدن، آغازیدن سخن و کلام.
* *gō karday* (مص، مب، نا) به حالتی از غنچه قبل از غنچگی بر روی شاخه‌ی درخت (*gō*) گویند. (*gō*) کردن یعنی آماده شده درخت برای بروز غنچه؟
* *gon* (ا) آلت پسربچه را گویند.
* *gonka* (ا) چونه، واحدی برای اندازه‌گیری خمیر در پخت نان.
* *goṉṉalī* (ا) گلوله‌ی برف یا هر چیز که بتوان به آن شکل کرُی داد.
* *gu* (ا) مدفوع انسان.

ť

چون در هورامی هیچ واژه‌ای با این همخوان آغاز نمی‌گردد بنابراین ذیل این واج، هیچ واژه‌یی نیامده است.

l ل

* *lâ* (ا ـ ق ـ ا، ش، ج) ۱- کنار، پهلو ۲- نزد، کنار ۳- یک دسته‌ی پنج‌تایی. ۴- کنار برو! دور شو!

* *lâr* (ص) کج؛ آدم بدحساب.

* *lât* (ص) فقیر و مستمند؛ شارلاتان و بی‌سروپا و بدجنس.

* *lâtâ* (ا) ظرف بار حیوان بارکش که دوتاست، به هر یک از آنها یک «*lâtâ*» گویند؟

* *lâša* (ا) پیکر میّت، جسد.

* *lâlō* (ا) دایی؛ نامی عام برای مردان، معادل تقریبی «آقا» در فارسی.

* *lâtulut* (ص ـ ا) افراد ولگرد و بیکار.

* *lâmešt* (ص، مب) به اندازه‌ی یک مشت، یک مشت از چیزی.

* *lâřyay* (مص، نا) التماس کردن، تضرع نمودن، درخواست توأم با تضرع.

* *lâkâř* (ا ـ مب) بخشی از زمین که شیب‌دار باشد؟

* *lâlōzâ* (ا ـ مب) پسر یا دختردایی.

* *lâfâwa* (ا ـ م) سیلاب.

* *lâra* (ا) عشوه، حالت تلوخوردن.

* *lâralâr* (ق، مب) سلانه‌سلانه، با حالت کج و کوله.

* *lâraw lanǰa* (ق، مب) عشوه‌کنان، با ناز و خرامان.

* *lâwnay* (مص، نا) ناز کردن، محبّت نمودن.

* *lâ day* (مص، مب، نا) ... پرهیز کردن؛ سر زدن، منحرف شدن.

* *lâ šryay* (مص، مب، نا) کنار رفتن، استعفا دادن.

* *lâra kawtay* (مص، مب، نا) لمیدن، لم دادن، دراز کشیدن.

* *lâru wēr* (ص و تابع، ق و تابع) کج و معوج، ناراست.

* *lân* (ا) طرف، سمت، جهت.

* *la'ma* (ا) شکم.

* *lama'* (ا) نام نوعی پارچه.

* *lapâra* (ا) قطعه در (قطعه گوشت).

* *lara* (ا) لرزه.

* *laralar* (ق، مب) با لرزه و تکان خوردن.

* *laγâw* (ا) دهنه.

* *lar°* (ص) لاغر.

* *latara* (ا) دوک.

* *lačak* (ا) «بر وزن کچک، پارچه‌ای باشد مربع که زنان دو گوشه‌ی آنرا بر بالای هم اندازند بعنوانی که مثلث شود...» (برهان ...، ج ۲، ۱۸۹۱).

* *lala* (ص) فلج، کسی که چهار دست و پا راه رود، مفلوک.

* *laq* (ا) شاخه.

* *laqnay* (مص، گ) تکان دادن.

* *larnay* (مص، گ) لرزاندن، به لرزه درآوردن.

* *lazat(d̠)* (ا) لذت.

* *laqafr°ē* (حا، مص) دست و پا زدن.

* *lagân* (ا) لگن.

* *laqa* (ا) لگد.

* *lampar°* (ص، مب) حامله.

* *lam lıway* (حا، مص) شکم روی، اسهال.

* *lam zel* (ص، مب) شکمو، شکمباره.

* *laykam* (ق، مب) دست‌کم، اقلاً.

* *laqupō* (ا و تابع) شاخه و سرشاخه.

* *laqašēl* (ق، مب، ص، مب) لگدمال.

* *lara pana kawta* (ص، مف مب، م) لرزه بر اندام افتادن (کنا) از نابود شده و مرده.

* *lazadâr* (ص، مب) خوشمزه.
* *lap* (ا) دانه و نشانه‌ی شمارشی مثلاً دوتایی، پنج‌تایی (تا = *lapân*).
بیشتر در شمارش گردوهایی به کار می‌رود که بر روی یک شاخک قرار دارند، مثلاً اگر سه تا با هم باشند می‌گویند. سه لپان یعنی سه تایی.
* *lap* (ا) دست، بازو، گوشه، صفحه، دانه «تا».
* *lam bıyay* (مص، مب، نا)، اصط: بچه‌دار شدن، حامله شدن.
* *lamen* (ص، م) شکمو، شکمباره.
* *lanǰa* (ا) از اتباع (*lâra*) و «لنجه ـ بفتح اول و جیم و سکون ثانی، بمعنی لنج است که رفتاری باشد از روی ناز و غمزه و خرامی از راه تبختر و تکبر و رعنایی» (برهان ... ج ۲، ۱۹۰۶).
* *leka* (ا) گره.
* *let* (ا) نصف.
* *latīf/leta* (ا، خ) لطیف.
* *lem* (ا) نوعی شن و خاک.
* *leŋawleŋ* (ق، مب) تابه‌تا.
* *leknay* (مص، گ) چسباندن، پیوند دادن.
* *lekday* (مص، گ) گره زدن.
* *leka kōrē* (ا، مب) گره‌ی کور.
* *lēsay* (مص، گ) لیسیدن.
* *lēž* (ا ـ ص) سرازیری؛ سراشیبی.
* *lēžō karday* (مص، مب، گ) سرازیر کردن، ریختن (مایع ...).
* *lē* (ق) داخلِ، توی.
* *lēr°âsa* (ق) وسط، مرکز، درون.
* *lēbara* (ا، مب) درگاه، جلوی منزل.
* *lēt* (ص) کدر، گل‌آلود، صفت آب.

* *lıway* (مص، نا) رفتن.

* *lōr°yay lıwar°yay* (مص، نا) چریدن.

* *lıwar°(gâ)* (ا) مرتع.

* *līq* (ص) لزج.

* *lībâsē* (ا) لباس.

* *līnī* (ص، م) اهلی ≠ وحشی.

līna (ا) لانه‌ی حیوان یا پرنده.

* *līkâwī* (ا، مب، م) بزاق.

* *līžīna* (ا) واحد شمارش توده‌یی از کنده‌های منظم چیده شده بر روی هم.

* *līnǰī* (ا) لج.

* *līta* (ا) از اتباع *har°* (گِل) به معنی لای «گل‌ولای».

* *lō* (ا) نام گیاهی خودرو، که مصرف علوفه‌ای دارد.

* *lōka* (ا) پنبه « ... و پنبه‌ای که پنبه دانه او را جدا کرده باشند و هنوز حلاجی نشده باشد» (برهان، ج ۲، ۱۹۱۵).

* *luta* (ا) دماغ.

* *luten* (ص، م) اخمو، ترشرو.

* *lutwâna* (ا، م) نوعی آرایه‌ی زنان که بر کناره‌ی بینی تعبیه می‌شده جنس آن معمولاً از نقره بوده است.

* *lura* (صت) صدای گرگ «زوزه».

* *lul* (ص) پیچ در پیچ، مجعد.

* *lul day* (مص، مب، گ) (کنا) از ریختن، دور ریختن.

* *lulē* (ا) ۱-لوله‌ها ۲- فلوت (نی).

* *lut* از اتباع *lât* «لوت (از کلمه رُت) برهنه را گویند، رُت، لخت، بی‌پوشش، روخ، روت ...» (لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل لوت، ص ۳۱۶).

م *m*

* *mâmō* (ا) عمو.
* *zâ ~* (ا، مب) عموزاده.
* *mâzī* (ا) پشت.
* *mâzīōx* (ا) جانمازی پشمی،
* *mâquṫ* (ص) با شخصیت، معقول، جاافتاده.
* *mâčī* (فع) گویی، مثل اینکه؛ می‌گویی.
* *mâsay* (حا، مص) آماس، تورم.
* *mâs* (ا) ماست.
* *mâṉ* (ا) بنداب، محلّی از رودخانه که آب در جایی جمع شده و کم حرکت باشد.
* *mâč* (ا) بوس.
* *karday ~* (مص، مب، گ) بوسیدن.
* *mâŋa* (ا) ماه.
* *mâŋâwa* (ا، م) ماده گاو.
* *mâsâwī* (ا) ماهی.
* *mâmaṫa* (ا) معامله.
* *mânʔâ mânâ* (ا) معنا.
* *mâwâ* (ا) مسکن، مأوا، محل استقرار.
* *mâray* (ا) مهریه.
* *mânyâ* (ص) خسته.
* *mânī bıyay* (مص، مب، نا) خسته شدن.
* *mâteṫ* (ص) منتظر، معطل.
* *mâmaṫa baṫâṫ* (ا، مب) فسخ معامله، معامله باطل.

* *mâlay* (مص، گ) مالیدن، پارو کردن.

* *mâra kōđ* (ا، مب، م) عقرب.

* *mât* (ص) غمگین.

* *mâra ber°yay* (مص، مب، گ) عقد کردن.

* *mâhara* (ا، م) ماده خر.

* *mây* (ص) ماده ≠ نر.

* *mâ* (ا) صخره‌ی بزرگ و مرتفع.

* *mâmâna* (ا) قابله، ماما.

* *mâšeq* (ا) از اتباع *âšeq* (عاشق)، «معشوق»، به نظر می‌رسد معشوق با تحولی آوایی که در آن صورت گرفته به شکل *mâšeq* ظاهر شده است.

mâŋa šawa (ا) مهتاب.

* *mamꝉa* (ا) پستانک.

* *mažga* (ا، م) مغز (گردو).

* *mayz/mažg* (ا) مغز.

* *mama* (ا) پستان؛ شیر و پستان به زبان کودکان.

* *masē* (ا) کفگیر کوچک.

* *mayna* (ا) مادیان.

* *mazukī* (ا) مارمولک.

* *manay* (مص، نا) ماندن.

* *marẖabay* (حا، مص) احوالپرسی کردن.

* *matâ* (ا) متاع.

* *masa* (ا، خ) مسعود.

* *mas* (ص) مست.

* *maynat(d̠)* (ا) محنت، رنج.

* *maymaꝉ* (ا ـ ص) مخمل.

* *mazaw* (ا) مذهب.
* *maṫâšī* (ا) ملاج، نرمی میانه‌ی سر نوزاد.
* *mar°day* (مص، گ) شکستن.
* *maxlōq* (ا ـ ص) مردم، انسانها؛ آفریده.
* *maʔâlem* (ا، ص) معلّم.
* *ma'ya* (ا) میش.
* *mara* (ا، خ) نام محلی در باغ‌های جنوب شرقی پاوه.
* *mar°a* (ا) غار.
* *madrasa / mayrasa* (ا) مدرسه.
* *maʔza(n) Īillâ* (ش ـ ج) محضاًلله، بخاطر خدا! (عاجزانه از شما می‌خواهم).
* *maṫhama* (ا) نهال کوچک، قلمه.
* *marday* (مص، نا) درگذشتن، مردن.
* *mar°day* (مص، گ) شکستن.
* *matâra* (ا) قمقمه، ظرف کوچکی برای حمل و نگهداری آب.
* *lamē / maḷē* (ا) شنا، آب‌تنی.
* *malawân* (ا، م) ملوان، شناگر.
* *mašuḷē* (ا) پشه کوره.
* *malul* (ص) غمگین.
* *maŋaṫa* (ا) منقل.
* *maqâš* (ا) گیره‌ای که با آن تکه‌های زغال را برمی‌دارند.
* *maga* (ق) مگر.
* *maraz* (ا ـ ش ـ ج) پشم بز؛ مرض! کوفت و مرض! به منظور ساکت نمودن کسی از سخن یا ... با حالت غیر مؤدبانه.
* *maǰaʔma* (ا) سینی بزرگ (معمولاً از جنس روح).
* *marâfeʔa* (ا) دعوا به زبان محاوره‌ی فارسی «مرافه».

* *mařham* (ا) مرهم.

* *mahō bıyay* (مص، مب، نا) محو شدن، ناپدید شدن.

* *mel* (ا) گردن.

* *mela* (ا، م) گردنه.

* *meškī* (ا) دستاری از ابریشم که برخی از گویشوران هورامی بر سر می‌گذارند (معمولاً طبقه‌ی میان سال و مسن).

* *mestafā / mesafā /meča.* (ا، خ) مصطفی.

* *mezgī* (ا) مسجد، «مزگت *mazgat* : مسجد؛ «مزکت: مسجد را گویند که به فارسی خانه‌ی خدا خوانند» (برهان) ← (فرهنگ پهلوی ...، ۳۷۴).

* *mel day* (مص، مب، نا) گردن نهادن، تسلیم شدن، روبه راه آوردن.

* *mestarâwa* (ا، م) مستراح، امروزه: دستشویی.

* *mež* (ا) غبار مه، از اتباع *tam* (مه).

* *medaʔī* (ا ـ ص) دشمن، مخالف سرسخت.

* *mēda / meʔda* (ا) معده.

* *mel wananıyay* (مص، مب، نا) بی‌گدار به آب زدن، ریسک کردن.

* *medray* (مص، نا) باز ایستادن؛ منتظر بودن؛ ایستادن؛ ماندن.

* *men* (ا) سه کیلو.

* *meřřâ* (ا، ص) ملّا، روحانی.

* *mešâr* (ا) ارّه.

* *mer°* (ا) چشم غرّه، نگاه خشم‌آلود.

* *metmâna* (ا) اعتماد، اطمینان.

* *mel hōr°* (ص، م) آزاد و گستاخ، آن که آزاد و بی‌قید باشد.

* *mezanna* (ا) مظنّه، اندازه.

* *merdârō bıya* (ص، مب، م) مُردار.

* *mežn* (ا) ویار.

* *mefta* (ق، م ـ ص) به رایگان، مجانی.
* *mıľa* (ا) موش.
* *mırōče* (ا) مورچه.
* *mıľōzem* (ص) مزاحم، مانع.
* *mıtay* (مص، گ) ریختن.
* *mıyâ wazân* (ا، خ) نام محلی در باغ‌های جنوب پاوه، اندکی پایین از کشتارگاه قدیم.
* *mılara lıway* (مص، مب، م) ناگهان بر کسی وارد شدن که همراه با افشا شدن کار او باشد.
* *mrīčľe* (ا) گنجشک.
* *mēmân* (ا ـ ص) مهمان.
* *mēzara* (ا) عمامه، دستاری که روحانیون بر سر بندند «مئزر *meżar* [ع، ف: مئزر] ۱- پارچه‌ای که به کمر بندند با ازار ۲- (ف) دستار، عمامه ... میزر» (معین، ...، ۳۷۵۴).
* *mēr°yay* (مص، نا) شکستن.
* *mērâq* (ا) نام بیماریی که «گویا علت آن خوردن موی گربه است»؛ دق؟
* *mōčyârī* (ا) پند ـ اندرز، نصیحت‌گری.
* *mōŕa* (ا) مهر.
* *mōra'* (ا) مهره.
* *mōľaq* (ق ـ ص) زیاد؛ معلّق.
* *mōrat* (ا) سوهان، وسیله‌ی سایندگی.
* *mōľat* (ا) مهلت، فرصت.
* *mōl karday* (مص، مب، نا) رو ترش کردن، اخم کردن همراه با سکوت.
* *mōx* (ا) آب بینی غلیظ؛ مغز استخوان.
* *mōǰza* (ا) بدریخت و شکل، بدترکیب، ناتراشیده.
* *muča* (ا) دسته‌ی پنج‌تایی نان و گاه سه‌تایی آن.

n ن

* *nâna* (ا) نان؛ غذا.

* *nâxun* (ا) ناخن «ناخون *nōxōn*» (فرهنگ پهلوی ...، ۳۹۸).

* *nâsk* (ص) نازک، ظریف.

* *nâbâw* (ص، م) ناجور، نامناسب.

* *nâhmēd* (ص، م) ناامید، مأیوس و رنج بر باد.

* *nâkōk* (ص) مریض، آن که سر حال نیست.

* *nâwaš* (ص) مریض، بیمار، نامطبوع.

* *nâklōkâr* (ص، م) ناتراشیده، بزرگ و بدترکیب.

* *nâ* (فع، جمله) هست؛ این است، معادل آن در فارسی محاوره «اینه‌ها»؛ ستاک فعل «دار» *nâ* *âma* (دارد می‌آید).

* *nâwčâw* (ا، مب) میان چشم، مجازاً صورت، رخسار.

* *nâmâwa / nâwâma* (ق، م) ناگهان، به طور ناگهانی، یکباره.

* *nâska* (ش ـ ج) تقریباً به معنی «بنازم به ... » پس از این شبه جمله گروه اسمی بلند مرتبه و بزرگ نموده می‌شود! ... (بنازم به حسن، حسن را باید گفت ...)؟

* *nâł* (ا) نعل.

* *nâla* (ا، خ) نادر.

* *nâła* (ا) ناله، سروصدا.

* *nâł karday* (مص، مب، گ) نعل زدن، نعل کردن.

* *nâmē* (ا) اسم (نام)؛ نامه.

* *nâma nıyay* (مص، مب، گ) اسم‌گذاری کردن، نام نهادن.

* *nâma barday* (مص، مب، گ) نام بردن، غیبت.

* *nâwxt* (ق، م) بیگاه، بدموقع.

* *nâway* (مص ـ گ) گل‌اندود کردن، مالیدن هر ماده نرم بر پوست.

* *nâq* (ا) گلو، نای.

* *nân wârday* (مص، مب، گ) غذا خوردن.

* *nân kar* (ص، فا، مب) نان‌پز، شاطر.

* *nâ* تکواژ اشتقاقی منفی‌ساز *nâ pıyâ* (= نامرد) ...

* *nâγâfeṫ* (ق) بی‌خبر، ناگهانی.

* *naʔ/na* (ق، نفی) نه، نه.

* *načīr* نخجیر «*naxčīr* نخچیر، نچیر، شکار» ← (فرهنگ پهلوی ...، ۳۹۸).

* *nayǰē* (ا) نی، قلم‌نی.

* *naxt* (ص، ق) کم، اندک؛ نقداً، نقد.

* *nažnâs* (ص، م) ناشناس.

* *nawât* (ا) نبات.

* *naya* (ا) نخ.

* *naǰīm* (ا، خ ـ ص) نجیب؛ با نجابت، محترم.

* *naǰâḏ(t) bıyay* (مص، مب، نا) نجات یافتن؛ آزاد شدن از بند (کنا) از: زایمان کردن.

* *naγam* (ا) کانال فاضلاب، بنظر می‌رسد که بی‌ارتباط با *naqb* (نقب) نباشد.

* *nafaka* (ا) بخش میانی شلوار کردی؟

* *na'hâ* (ا ـ جمله) ناف؛ اینه‌ها، اینجاست.

* *narmōṫa* (ص، م) گوشتالود، نرم و گوشتی.

* *naxtâlēwa / naxtâlay* (ق، م) اندکی، ذره‌ای.

* *na'wâ* (فع) مباد، مبادا.

* *nazōk* (ص، م) نازا، عقیم.

* *nâbaṫaḏ* (ص، م) ناآشنا، نابلد.

* *nagōma* (ص) آن که در انجام کاری ناتوان و ضعیف باشد، به اصطلاح «دست و پا چلفت».

* *nezīk* (ا - ق) نزدیک.

* *nezm* (ص) کوتاه، کم‌ارتفاع.

* *nekem* (ا) کانال فاضلاب، با «نقب» نزدیکی زیادی دارد.

* *nerka* (صت) صوت شیر و پلنگ؛ صدای سوختن هیزمهای خشک در بخاری.

* *neqm* (ا ـ ص) غرق.

* *bıyay* ~ (مص، مب، نا) غرق شدن.

* *neserm / nesâr* (ا) جای نمناک، جایی که کمتر آفتابگیر باشد.

* *negbat(d̲)* (ش ـ ج) نکبت! به منظور نکوهش همراه با توهین به کسی به کار می‌رود.

* *nerxa* (ا) نرخ، قیمت.

* *nezgarē* (ا) سکسکه.

* *nekuḹi* (حا، مص) گرفتاری، دچار مصیبت شدن.

* *neštay* (مص، نا) نشستن.

* *nēr* (ا ـ ص) نرّ ... ماده.

* *nımâ* (ا) نماز.

* *wanay* ~ (مص، مب، نا) نماز خواندن، اداکردن فریضه‌ی نماز.

* *day* ~ (مص، مب، نا) اذان گفتن، اذان دادن.

* *barday* ~ (مص، مب، گ) از نماز بردن، نجس کردن.

* *šıyay* ~ (مص، مب، نا) فوت شدن نماز، قضا شدن نماز.

* *kar* ~ (مص، فا، مب) نمازگزار.

* *nımâm* (ا) نهال.

* *mımâ karday* (مص، مب، نا) نماز خواندن، ادای نماز ← (*wanay* ~) چند واژه پیشتر.

* *nıwana* (ا) ظاهراً به گوساله‌ی یک تا دو ساله (نونه) گویند.

* *nıwažna* (ا) ظاهراً گوساله‌ی (ماده‌ی) یک تا دو ساله را گویند.

* *nıkay* (مص، نا) نالیدن بیمار را گویند.

* *nıwīsay* (مص، گ) نوشتن.

* *nıyay* (مص، گ) نهادن.
* *nımki̅* (ا) نمک.
* *nıwaye̅* (ا) نخود.
* *ni̅ma šaw* (ق، مب) نصف شب.
* *ni̅šâne̅* (ا) نشانه، علامت، خال روی پوست.
* *ni̅šân day* (مص، مب، گ) یاد دادن، آموختن، آدرس دادن.
* *ni̅ma ʔemr* (ا، مب، م ـ ش ـ ج). نصف عمر، نصف عمر شدم (بشوی)!.
* *ni̅marᵒo* (ق) وسط ظهر، ظهر.
* *no̅ga* (ا – ق) نوبت.
* *karday* ~ پیاپی بار یا امثال آن را بردن، گیر کردن و رها شدن تیر تفنگ.
* ~~ (ق) نوبت‌نوبت، جداگانه.
* *no̅* (ص) نُه.
* *nuk* (ا) نوک.
* *nuza* (صت) صدای آرام و کم‌توان نوزاد یا بچه‌ی حیوان؛ صدای گریه‌ی آرام.
* *nuka* (ا) کمترین سخن؛ ناله‌ی بیمار.
* *nuk* ~ (صت ـ ق) صدای متناوب ناله‌ی بیمار و اظهار درد و سوز.
* *nunyay* (مص، گ) پشت و رو کردن، برگرداندن ظرف، سرازیر کردن و ریختن آنچه در ظرف است.

و *w*

* *wâ* (ا) باد.
* *wâri̅* (ا ـ ق) پایین.
* *wâd̲âr* (ص، مب) باددار، آنچه که ورم داشته باشد.
* *wâ barday* (مص، مب، گ) باد بردن، (کنا) از: «نابود شدن، از بین رفتن» است.

* *wâz* (ص) باز ≠ بسته.

* *wâťē* (ا) خواهر.

* *wârazâ* (ا، مب) خواهرزاده.

* *wârân* (ا) باران.

* *wâtay* (مص، گ) گفتن.

* *wâčyâ* (ص ـ مف، م) گفته شده.

* *wâr°yay* (مص، نا) دگرگون شدن، عوض شدن.

* *wârday* (مص، گ) خوردن.

* *wârōka* (ا) مرغ پیش از تخم‌گذاری، جوجه‌ی نسبتاً بزرگ؟

* *wâša* (ا) پرنده‌ای شکاری کوچکتر از عقاب.

* *wâsay* (مص، گ) به نامزدی درآوردن، نامزد کردن.

* *wâ r°ēza* (ص، مب، م) باد ریزه، منظور میوه‌ای است که بر اثر وزش باد در پای درخت فرو افتد.

* *wâ day* (مص، مب، گ) تاب دادن (نخ و ...).

* *wâšân* (ص) پریشان، باز.

* *wârdamanī* (ص) خوراکی، آنچه خوردنی است.

* *wâxâs(z)* (ا) برگشت (چک) و امثال آن که وصول نشود وبرگشت بخورد آن را *bıyay* ~ (برگشت خوردن) گویند.

* *wârō* (ق) از طرف پایین.

* *wâčīšī* (فع) می‌گفتی!

* *wâq* (ص ـ ق) خیره.

* *wâz čana awrday* (مص، مب) دست برداشتن از.

* *wâwēťa* (ا، خ) باد ولگرد، منظور بیماریی است که همراه با درد مفاصل و سر درد باشد.

* *warg* (ا) گرگ.

* *warwa* (ا) برف.

* *wahâr* (ا) بهار، «وهار *vahâr* : بهار؛ اوستایی: *vanhar*» ← (فرهنگ پهلوی ...، ۵۷۱).

* *warwâna* (ا، م) پیش‌بند.

* *war* (ا، ق) خورشید، نور خورشید؛ جلو.

* *wrânwar* (ق) روبرو، مقابل.

* *war kamar* (ا، مب) نام گیاهی رستنی، بسیار خوش‌بو، با بوی همیشگی رویش آن معمولاً در لابه‌لای صخره‌های بلند و بزرگ می‌باشد.

* *wara* (ا) برّه.

* *wardas* (ا، مب ـ ص، مب) زیر دست، پادو.

* *warbâŋ* (ا، مب)، افطاری، آنچه روزه‌دار برای افطار خود به عنوان نخستین خوردنی‌ها بر سفره می‌نهد.

* *warbarō* (ا ـ مب) برف‌روب، پارو.

* *warkoť* (ا، مب) خوراک اندکی که پیش از وعده اصلی غذا (نهار و ...) صرف شود.

* *wazī* (ا) گردو.

* *wazyar* (ا، م) خریدار و اجاره کننده‌ی گردوها به طوری که محصول سردرختی باشد.

* *wahârē* (ق) در فصل بهار، فصل بهار.

* *wahârâna* (ا، خ) نام محلی درمراتع پاوه.

* *wanawza* (ا) خوابی اندک، از چرت طولانی‌تر.

* *wanawša* (ا) بنفشه.

* *wanī* (ا) درخت بَنه.

* *waš* (ص ـ ق) خوش، سلامت، خوب؛ به خوشی.

* *wašawīs* (ص، مب) دوستدار، محبوب.

* *wač* (ا) جوانه‌ی بسیار نازک و نورسته‌ی روی شاخه.

* *way* (ا) مصیبت، صدمه.

* *wanay* (مص ـ گ) خواندن.

* *warēsa* (ا) طناب ضخیم بافته از پشم بز.

* *was* (ق) بس، کافی.

* *walēm /walē* (ح، پیوند) ولی.

* *waxt* (ا) وقت.

* *waštay* (مص، نا) باریدن.

* *wa : w* (نشانه ندا) معادل آن در فارسی محاوره «آهای».

* *waťē* (ق) پیش از.

* *wara wara* (ق، مب) کم‌کم، مرحله به مرحله.

* *waťēna* (ق، م) قبلاً، پیش از این.

* *waywa* (ا) عروس.

* *waywťe* (ا، م) عروسک.

* *waratâw* (ا) نور خورشید، خورشید.

* *~ kawtay* (مص، نا) طلوع کردن خورشید.

* *~ pır°ay* (مص، نا) غروب کردن خورشید.

* *warm* (ا) خواب.

* *~ âmay* (مص، نا) خواب آمدن.

* *~ pōra kawtay* (مص، مب، نا) خواب گرفتن.

* *warmâťōs* (ص، م) خواب‌آلود.

* *waš karday* (مص، مب، گ) ساختن، درست کردن، سرعت دادن به کار.

* *watay* (مص، گ) درآوردن (لباس، کفش و ...).

* *wažyay* (مص، نا) درآمدن (لباس، کفش و ...).

* *waz* (ا) چربی و پیه کنار اعضای داخلی حیوان؟

* *wazēʔat* (ا) وضعیت.

* *way karday* (مص، گ) پرورش دادن، مراقبت کردن.

* *warēga* (ق) اینجا.

* *waylâ* (ق) وگرنه.

* *wašyayna* (ق، م) از فرط خوشی.

* *warâga* (ق) آنجا.

* *wana* (ح ـ اض)به، بر.

* ~ (پش) پیشوندی است اشتقاقی در گروه فعلی پیشوندی.

* *day* ~ (مص، گ) زدن، کتک‌کاری کردن، مالیدن بر.

* *namay* ~ (مص، نا) شروع نمودن، برداشتن، برگرفتن.

* *qōmyay* ~ (مص، نا) مبتلا شدن، بلا بر سر ... آمدن.

* *ber°yay* ~ (مص، نا) دست از همه چیز شستن، همت بخرج دادن.

* *šyay* ~ (مص، نا) مانستن، شبیه بودن.

* *waŧât* (ا) سرزمین، دیار، مجازاً مردم ساکن در دیار، همه کس.

* *wawâ* (ا) وبا.

* *waqra* (ا) آرامش، آرام، تحمل.

* *war gertay* (مص، مب، گ) جلوگیری کردن، ممانعت.

* *wašō bıyay* (مص، مب، نا) بهبود یافتن، سلامتی یافتن.

* *waru dami̅* (ق، مب) جلو، پیش.

* *war nımâ* (ا، مب) پیش نماز.

* *warm dıyay* (مص، مب، نا) خواب دیدن.

* *war meŧŧâ* (ا، مب) پیشنماز، روحانی پیشنماز.

* *war karday* (مص، گ) پوشیدن (لباس و ...)؛ از بر کردن، حفظ کردن.

* *wer°* (ا ـ ص) گیج، آنکه حواسش پرت است.

* *weyarday* (مص، نا) گذشتن، طی شدن.

* *wešk* (ص) خشک مجازاً خسیس.

* *weška žâw* (حا، مص) خشک جویدن، نان خالی را خوردن.

* *wenyasa* (ا) وجب.

* *werd* (ص) دقیق و ریزبین، خرد، کوچک.

* *bıyay* ~ (مص، مب، نا) خرد شدن.
* *werdō bıyay* (مص، مب، نا) دقیق شدن.
* *wetay* (مص، نا) خوابیدن.
* *weyarda* (ص، مف م) گذشته، طی شده.
* *weryay* (مص، نا) خاریدن، خارش.
* *weratay* (مص، گ) فروختن.
* *werašyâ* (ص، مف م) فروخته شده.
* *wentâł* (ص، م) زشت، بدریخت، بدترکیب.
* *werdu hân* (ص و تابع آن) خرد و خمیر.
* *werdīkłâna* (ص، م) بسیار کوچک.
* *werdī* (ص) کوچک.
* *weł ma* (ا) تکه گوشت خالص.
* *wess!* (صت) امر به سکوت «ساکت باش، بی‌صدا!».
* *wen karday* (مص، مب، نا) قتل.
* *wex!* (صت) به منظور ترساندن کسی به کار می‌رود، معمولاً ترساننده خود را جایی مخفی می‌کند و به منظور شوخی و ... با به کار بردن این صوت (نام آوا) دوست یا کسی دیگر را می‌ترساند.
* *we* (ضم) ضمیر مشترک (خود).
* *wenâłīn* (ص، م) خون‌آلود.
* *wē nımân y* (مص، مب، نا) خودنمایی کردن.
* *wēraga* (ا ـ ق) غروب.
* *ânī* ~ (ق، م) غروبها.
* *wēčna* (ا) غربال، الک معمولاً برای بیختن شن و ماسه و ... به کار می‌رود.
* *wēžan* (ا) صمغ خام درخت بنه.
* *wēžē* (ا) خمیازه.

* *wērâna* (ا، خ) نام محلی در باغهای جنوب شرقی پاوه.
* *wē xâwnay* (مص، گ) خود را مشغول ساختن، با بار معنایی منفی.
* *wını̄* (ا) خون.
* *wırâsay* (مص، گ) دوختن.
* *wır°âwē* (ا) سخنان پرت و پلا که در خواب بر زبان آید.
* *wılara* (ا) لوبیای سبز وحشی (خودرو).
* *wıłâw* (ص) گشاد، پهن شده.
* *wılī* (ا) گل سرخ.
* *wıłk* (ا) کلیه.
* *wısay* (مص، گ) انداختن، هُل دادن.
* *wıłōša* (ا) بلغور.
* *wıla* (ا) سوراخ.
* *wīr* (ا) هوش، یاد «ویر: هوش عقل، حافظه *vīr* ، به معنی فـهم و هـوش و ادراک است «برهان» ← (فرهنگ پهلوی ... ، ۶۰۸).
* *wīrōt* (ا) بید.
* *wīmīrī* (ا، خ) نام زیباترین و سرسبزترین مرتع پاوه در شمال شرقی شهر، گردشگاهی طبیعی با چشمه‌های جوشان و سرد.

h ه

* *hâkō* (ق) تصادفی، بی‌حساب و کتاب، با حدس و گمان، معادل «الکی» در فارسی محاوره.
* *hâ* (ش ـ ج) بفرما! چه می‌گویی؟
* *hâmen* (ا) تابستان.
* *ē* ~ (ا ـ ق) تابستان، در تابستان، فصل تابستان.

* *hadâyata / hadâyat / hâtala /hâta* (ا، خ) هدایت.
* *hâṫi* (ص) خالی.
* *hâzi* (ا) توان، نیرو.
* *hâruhâǰ* (ص و تابع) پرجنب‌وجوش و شلوغ.
* *hâr°yay* (مص، نا) آرد کردن.
* *hâṫō bıyay* (مص، نا) کُند شدن (دندان)، حالت خاصی که با شنیدن صدایی مخصوص به دندانها عارض می‌شود. و مایه‌ی ناراحتی شخص می‌شود؟
* *hâmsâ* (ا) همسایه.
* *hâna* (ا) چشمه.
* *hâwâr* (ا ـ ا، خ) فریاد؛ نام روستایی در مرز ایران و عراق که هورامی زبانند.
* *hât* (ا) فرصت، آمد (خوشبختی پیدا کردن).
* *nahât* ~ (ا، تابع) آمد نیامد، خوشبخت شده و خوشبخت نشده. فرصت یافته و فرصت نیافته.
* *hâr°a* (صت) صدای خروش آب.
* *hârwa* (ا) سقف کام.
* *hâṫē* (ا) انگور.
* *hâwâr wa mâlem* (ش ـ ج) به منظور بیان اوج تعجب و حیرت و همچنین تأسف و اظهار ناراحتی خطاب به کسی یا حادثه و امری، به کار می‌رود.
* *hâna wâ* (ا، خ) چشمه‌یی در جنوب غربی پاوه که در تلقی عوام نوشیدن آب آن مایه‌ی شفا و رفع نوعی بیماری مفصلی و ... می‌شود. «چشمه‌ی باد».
* *hâgâ* (ا) آگاهی، اطلاع.
* *hanâsa* (ا) نفس، مجازاً آه و افسوس.
* *hasâra'* (ا) ستاره، سیاره.
* *haṫwē* (ا) آبله.
* *haṫwi* (ا) آلو.

* *haštâlwī* (ا) شفتالو، هلو.
* *ha'sâra* (ا) آب انبار، بی‌سقف، استخر گونه‌یی که به عنوان مخزن آب جهت آبیاری از آن استفاده می‌شود، معمولاً جلو چشمه‌ها این استخر ساخته می‌شود.
* *hawr* (ا) ابر.
* *atrē šqa* ~ (ا، مب) آسمان غرنبه.
* *halučē* (ا، م) آلوچه.
* *hawrēša* (ا) خرگوش.
* *hawrēšem* (ا) ابریشم.
* *hawł* (ص) مضطرب، دست‌پاچه.
* *harmâna* (ا) کار.
* *har(a)* (ا) خر، مجازاً احمق.
* *halkumalek* (ا ـ خ) نام بازی محلی که دو چوب و چند سنگ از وسایل مورد نـیاز آن است.
* *hałmī* (ا) بخار.
* *hanâr* (ا) انار.
* *hanǰīr* (ا) انجیر.
* *haŋwīn* (ا) انگبین، عسل.
* *haŋâma* (ا) گام، قدم.
* *hała* (خ ـ ص) عجول، نامتعادل، مضطرب.
* *xarǰ* ~ (ص ـ مب) ولخرج.
* *ham* (ح پیوند ـ ق) هم؛ بازهم، دوباره.
* *dīsân* ~ (ق، م) ایضاً، از نو.
* *harasa* (ا) سیلاب.
* *halâ* (ص) پاره.
* ~~̑ (ص، ق) پاره‌پاره، کاملاً پاره.

* *haŧašaw paŧaša* (ص و تابع آن) درهم برهم.

* *haytâ haytâ* (ق، مب) متناوباً، هر از چند گاهی.

* *hatâ* (ح، اضا) تا.

* *hatây* ~ (ق، مب) دائمی، جاودانه.

* *hažgī* (ا) شاخ و برگ درخت بلوط.

* *hawukīm* (، مب) چرک زخم.

* *haŋget* (ا) دو طرف شکم بالاتر از دو ران.

* *aŋusa/haŋusa* (ا) انگشت «انگشت *angusa* ، پهلوی *angust* ، اورامانی *an(g)us* *an(g)us* ک اورامان ۱۲۰) ← (برهان قاطع، ج ۱، ۱۷۰).

* *har pâsa* (ق، مب) مجانی، همین طوری، از روی میل.

* *haqdas* (ا، مب) دستمزد.

* *has* (ص) غلیظ، متراکم.

* *har°ama* (ص ـ ق) درهم و بی‌حساب، درهم ریخته، سست و بی‌نظم.

* *halčī* (ا) قارچ.

* *hawâr(ga)* (ا ـ م) منزلگاه موقت کوچ‌نشینان در سردسیر.

* *hŕmata* (ا) یورش، شبیخون، حمله‌ی ناگهانی.

* *har°a* (ا) گل.

* *hargīz* (ق) هرگز.

* *haserwa* (ا) مادرزن.

* *hasura* (ا) پدرزن.

* *hažâr* (ص) ستمدیده، تهیدست.

* *hanni̱* (ا) هندوانه.

* *hatīm* (ص) یتیم.

* *ča* ~ (ص، م) آن که ناسپاس و بی‌ادب باشد.

* *haŧsī* (ا) اشک.

* *hawt̄i* (ا، خ) نام چشمه‌ی پرآبی که تقریباً آب شهر پاوه از آن تأمین می‌شود، آبی زلال و فراوان از آن می‌جوشد، از دیرباز مورد توجه اغلب شاعران هورامی زبان، ... قرار گرفته است:

sar-ā w čun Hawli,

maskan čun pāwa

mâč̄i bahšt han

ba ruj(a) dϕnjāwae

← (به نقل از کتاب: *LE DIALECTES D'AWROMĀN ET DEPĀWA* اثر ... *AGE BENE DICTSEN* و *CHRISTENSEN*، ص ۱۱۴).

ترجمه‌ی آن: سراب (چشمه‌ی همچون «هولی» و مسکن و دیاری چون پاوه گویی بهشتی است بر روی دنیا.

* *haǰḡiz* (ق) هرگز.

* *hat̄iza* (ا) مشک دوغ و ...

* *hašpšē* (ا) شپش.

* *hat̄u* (ا) عقاب «بالام مفخم، عقاب، نام دیگر این پرنده در کردستان هلو [هـ.لو] بالام مفخم و هلو [هـ. لو] در فرهنگها آمده است که در زبان فارسی به شکل اله بفتح اول و ضمّ ثانی در فرهنگهای مذکور است.

... جزء اول کلمه‌ی الموت معروف که از قلاع بزرگ و مرتفع و تاریخی اسماعیلی است همین کلمه است و معنی ترکیبی آن «عقاب آشیان است». (فرهنگ نامهای پرندگان، مکری، ۱۲۷).

* *ham̄ir* (ا ـ ص) خمیر؛ نپخته (خمیر).

* *haŋužaya* (ا) صمغ برخی درختان وحشی مانند بادام و ... که مصرف بهداشتی و ... دارد مثلاً در شستن موی سر به کار می‌رود. خشک شده و پودر آن با تخم‌مرغ و ... مخلوط می‌شود و ماده‌ای همچون شامپو می‌سازد.

* *hazwē* (ا) «آویشن (آویشن، نوعی علف خوشبو» (واژه‌نامه ...، ۳۶)، در خراسان آن را

«مرزه» گویند.

* *hamrō* (ا) گلابی، گلابی وحشی.

* *hawmâł* (ا، مب) قوم، خویش، هم شهریی که پیوند محکمی از نظر عاطفی با دیگران داشته باشد.

* *hałâwa* (ا) پارچه‌ای که سمبل سپیدی است.

* *haŋ* (ا) زنبور عسل.

* *hatkē* (ا) تمسخر، خیانت و هتک حرمت.

* *haw* (نشانه‌ی منادا) معادل تقریبی آن در فارسی محاوره «هی، آهای».

* *hača* (صت) برای راندن خر و سرعت بخشیدن به حرکت آن به کار می‌رود.

* *hamtar* (ق) ایضاً، بازهم، اندکی دیگر.

* *haw : š* (صت) در متوقف ساختن الاغ و خر و ... به کار می‌رود.

* *hayr°ō* (ش ـ ج) در بیان تأسف همراه با تعجب کاربرد دارد و آن وقتی است که خبری ناخوشایند مانند: فوت کسی و ... به مخاطب داده می‌شود و وی از فرط تعجب و تأسف این شبه جمله را بر زبان می‌آورد. «ای وای»؟

* *haqō karday* (مص، مب، گ) مکافات کردن، از کسی انتقام گرفتن، عوض دادن.

* *hay* (ش – ج) خطاب تحقیر آمیز در فراخواندن یا صدا زدن کسی معادل «هی فلانی!»

* *hapšu* (صت) صدای عطسه.

* *hemâr* (ا) انبار

* *hen̲n̲/hē* (صت) به منظور سرعت دادن به حرکت خر و راه انداختن آن به کار می‌رود.

* *hēwar* (ا) برادر شوهر.

* *heštây* (ق) هنوز.

* *hēqem* (ص) استوار، محکم.

* *hēlaka* (ا) غربال، الک.

* *hēlâk* (ص) بسیار دردمند و ناراحت، (هلاک) فارسی است با تغییر آوایی.

* *hēz* (ا) تاب، توان.

* *hīzī* (ق ـ ا) دیروز.
* *šawē* ~ (ق) دیشب.
* *hīmây* (ق) هنوز.
* *hīn* (ضم) فلان، فلان (کس ـ چیز)، مال در *hīnakaw* (مالِ ...).
* *hīlahil* (صت) شیهه‌ی اسب.
* *hīlga* (ا) دل، جگر.
* *hirī* (ا) دانه‌های قرمز رنگ که بر پوست بیمار ظاهر می‌شود.
* *hōr* (پش) از پیشوندهای پربسامد فعل‌ساز هورامی است، در برخی موارد معادل «بر» فارسی است. در واژه‌یی مانند : برداشتن.
* *dâryay* ~ (مص، نا) سرنگون شدن، چپ شدن.
* *kawt* ~ (ا، مب) رخداد، پیش‌آمد.
* *ōgeṫay* ~ (مص، نا) برگشتن، بازگشتن.
* *karday* ~ (مص، گ) جاری ساختن (آب)؛ آغازیدن وزش باد؛ نخ و ... را دور چیزی پنچیدن.
* *xēznay* ~ (مص، گ) برانگیختن، شعله‌ور ساختن.
* *kawtay* ~ (مص، نا) جفت و جور شدن؛ گلوگیر شدن.
* *âsay* ~ (مص، گ) بالا انداختن، پرتاب کردن رو به بالا.
* *kēšay* ~ (مص، گ) بالا کشیدن، کندن (درخت و ...).
* *lušay* ~ (مص، گ) مکیدن، نوشیدن توأم با مکش.
* *taknay* ~ (مص، گ) برکندن، خراب کردن.
* *gertay* ~ (مص، گ) برداشتن، بلند کردن.
* *day* ~ (مص، گ) برشمردن، برزدن، بیرون زدن.
* *filēqnay* (مص، گ) به هم فشردن زیاد چیزی در دست، مانند به هم فشردن گوجه فرنگی در آبگیری کامل از آن.
* *pır°ay* ~ (مص، نا) برجستن، رقصیدن.

* *pâčay* ~ (مص، گ) پیراستن، بریدن شاخه‌های اضافی درخت.

* *watay* ~ (مص، گ) برکندن پوست.

* *hōrzay* (مص، نا) بیدار شدن، بلند شدن.

* *hōq* (ا) استفراغ.

* *hu!* (ش – ج) در طلب فریادرسی از خداوند گفته می‌شود: «هو!» با (هو) عربی، پیوند معنایی و لفظی دارد. مخفف هوالله ـ در اینجا یا هو! خداوندا!مرا یاری ده، به فریادم برس!.

* *hurga/lama* (ا) شکمبه، شکم.

* *hušē* (ا) بلف، سخنان اغراق‌آمیز و ناراست.

* *hufa* (صت) صدای مخصوص مار به هنگام حمله به چیزی یا در حالات دیگر.

y ی

* *yâw* (ا) تب.

* *yâwâ* (ص، مف م) رسیده.

* *yâwnay* (مص، گ) رساندن.

* *yâna* (ا) خانه.

* *yâł* (ا) گردنه؛ موهای رسته در دو طرف گردن اسب، یال.

* *yân / yâm / yâ* (ح پیوند) یا.

* *yâxī* (ا ـ ص) یاغی، سرکش، گستاخ.

* *yâgē* (ا ـ ق) رختخواب؛ جا؛ بجایِ.

* *yâgaw bân* (ا، م) رختخواب (لحاف ـ تشک و ...).

* *yâs* (ص) بیزار، بی‌حوصله.

* *yâprâxī* (ا) دلمه.

* *yâga gīr* (ص، مب) جانشین، نایب.

* *yâwara* (ا) جفت جنین.
* *yâṉza* (ص) یازده.
* *yârī day* (مص، مب، گ) کمک کردن.
* *yâḏ šyay* (مص، مب، گ) فراموش کردن.
* *yawa* (ا) جو.
* *yakâna* (ا) خوک نر.
* *yawâž yawâž* (ق) آرام‌آرام، کم‌کم.
* *yaxē* (ا) یقه.
* *yakō* (ق) ناگهان.
* *yagǰâr* (ق) یک‌بار، بسیار.
* *yakâwa* (ا) دمی، نام نوعی برنج پخته.
* *yahar* (ا) جگر.
* *yaktrīn* (ص، م) یکدیگر.
* *yarē* (ص) سه.
* *yaktakân* (ق، مب) با یک حرکت، سریع.
* *yak(g)* (ص) یک.
* *yō* (ضم) یک، یکی.
* *yōsōla / yōsef / yōsō* یوسف.

فصل ششم

فرایندهای آوایی «هورامی» در سنجش با فارسی

فرایندهای آوایی «هورامی» در سنجش با فارسی

با مشاهده و دقت در صورتهای زبانی گوناگون این واقعیت دریافت می‌شود که زبانهایی که در مجاورت هم قرار می‌گیرند، در کوچکترین عنصر آوایی (همخوان ـ واکه)، عناصر نحوی ـ صرفی و زبر زنجیری و ... بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. بسته به توانش هر زبان در ارتباط با زبان دیگر تحولاتی کم یا بیش، محدود یا گسترده و ژرف یا سطحی در عناصر زبانی و ... ایجاد می‌گردد.

به سبب ارتباط تنگاتنگ هورامی با فارسی سخن از فرایندهای آوایی هورامی در سنجش با فارسی لازم می‌نمود که مورد بررسی علمی قرار گیرد؛ در این بخش تنها از فرایندهای ساخت هجا سخن رفته و به تأثیرگذاریهای دیگر پرداخته نشده است.

فرایندهای ساخت هجا: «به آن دسته از عمل‌کردهای آوایی درون هجا گفته می‌شود که بر اثر آن به ویژه در بافت پیوند تکواژهای سازنده‌ی واژه بر مشخصه‌های صوتی و نیز توزیع آنها در درون هجاهای سازنده‌ی واژه تأثیر می‌گذارد.

بدین معنی که بر اثر فرایندهای یاد شده ممکن است صامتی و یا مصوتی از یک هجا حذف و یا در آن وارد شود، یا دو صدا در یک بخش آوایی با هم آمیخته شوند، یا مشخصه‌های آوایی یک صدا تغییر یابد یا جای دو صدا عوض شود. هر یک از فرایندهای یاد شده می‌تواند در ساخت هجا تغییری پدید آورد... در زبانهای گوناگون، گونه‌های متفاوتی از فرایندهای ساخت هجا را می‌توان مشاهده کرد» (رک، ساخت آوایی، مشکوةالدینی، ص ۱۳۶ ـ ۱۳۷).

فرایندهایی که در اینجا مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته‌اند، عبارتند از:

ابدال (تبدیل صدا)، حذف، افزایش، قلب (جابه‌جایی).

۱- ابدال «تبدیل صدا»

چنانکه گفته شد فرایندهای ساخت هجا در سنجش صورتهای زبانی دو زبان یا دو گویش نسبت به یکدیگر ـ در صورت مجاورت ـ ممکن است به اشکال گوناگونی چون تبدیل، حذف، افزایش یا جابه‌جایی صدا نمود پیدا کند.

در این جا نخست از ابدال «تبدیل صدا» و پس از آن سه فرایند دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرند «به هنگام پیوند تکواژها برای ساختن واژه‌ها، گاهی واج آغازی یا پایانی تکواژها و یا یکی از مصوتهای هجاهای مجاور در محل پیوند تکواژها، تغییر می‌یابد و به صورت صدای دیگری تبدیل می‌شود. به این گونه تظاهر آوایی که یک واج به صورت صدای دیگری ظاهر می‌گردد «تبدیل صدا» گفته می‌شود». (رک، ساخت آوایی، مشکوةالدینی ص ۱۴۶).

فرایند ابدال «تبدیل صدا» در هورامی هم درون زبانی است و هم برون زبانی ابدال درون زبانی به این معنی که در هجای واژه‌های سره هورامی گاه تبدیل‌های صوتی صورت می‌پذیرد مانند

yak ⟶ *yag* (یک)

و فرایند ابدال برون زبانی بدین معنی است که دستگاه واجی هورامی به سادگی واژه‌های دخیل (غیرهورامی) را با ساخت آوایی در زبان اصلی نمی‌پذیرد بلکه با استفاده از قانونمندیهای ساختار زبانی خود، تصرف و دگرگونی آوایی در واجها و صداهای واژه ایجاد می‌کند و به زبانی ساده‌تر، پوشش و لباس هورامی بر تن آنها می‌پوشاند و در قاموس واژگان خود وارد می‌کند.

در این بررسی تنها به ابدال برون زبانی توجه شده که در آن به مقایسه‌ی واژه‌های فارسی، عربی و اروپایی (بیشتر انگلیسی و فرانسه) با واژه‌های هورامی از نگاه فرایند ابدال نگریسته شده است و می‌دانیم ارزش این فرایند آن است که تغییرات واجی را در واژه‌های دخیل نشان می‌دهد.

تلاش پژوهنده بر آن بوده که با ذکر مثالهای متعدد و متنوع تا سر حد امکان، قانونمندی تبدیل صدا را در هر مورد کشف و بیان نماید.

فرایند ابدال در این بخش در دو قسمت جداگانه زیر مورد بررسی قرار گرفته است:

الف ـ ابدال در همخوانها.

ب ـ ابدال در واکه‌ها.

الف: ابدال در همخوانها:

این بخش خود از چهار گونه تبدیل شدگی واج تشکیل شده است:

نخست: ابدال در گروه واجی (شامل یک همخوان به همراه یک واکه).

دوم: ابدال در همخوان.

سوم: ابدال در همخوان (تک مثالی‌ها).

چهارم: ابدال فراگیر در هر موقعیت.

ابدال سه مورد اول در جدول زیر آرایش یافته است:

الف ـ فهرست ابدال در همخوان:

ردیف	تبدل [...] ⟵ [...]	ردیف	تبدیل [...] ⟵ [...]
۱	[â] ⟵ [ah]	۲۶	[w] ⟵ [γ]
۲	[ĕ] ⟵ [eh]	۲۷	[s] ⟵ [z]
۳	[ō] ⟵ [oh]	۲۸	[ʔ̱] ⟵ [ʔ]
۴	[âw] ⟵ [âb]	۲۹	[ẖ] ⟵ [ʔ]
۵	[aw] ⟵ [âb]	۳۰	[ž] ⟵ [z]
۶	[aw] ⟵ [ab]	۳۱	[f] ⟵ [b]
۷	[ɪw] ⟵ [av]	۳۲	[q] ⟵ [γ]
۸	[â] ⟵ [ʔa]	۳۳	[ǰ] ⟵ [ž]
۹	[â] ⟵ [aʔ]	۳۴	[r] ⟵ [l]
۱۰	[w] ⟵ [b]	۳۵	[f] ⟵ [p] یا [p]
۱۱	[x] ⟵ [q]	۳۶	[x] ⟵ [š]
۱۲	[p] ⟵ [b]	۳۷	[m] ⟵ [b]

۱۳	[g] ← [k]	۳۸	[s] ← [h]
۱۴	[x] ← [γ]	۳۹	[d] ← [m]
۱۵	[γ] ← [x]	۴۰	[g] ← [q]
۱۶	[d̲] ← [d]	۴۱	[n] ← [m]
۱۷	[z] ← [s]	۴۲	[ǰ] ← [č]
۱۸	[w] ← [x]	۴۳	[-ŋ] ← [h]
۱۹	[ž] ← [š]	۴۴	[gh] ← [k]
۲۰	[h] ← [ʔ]	۴۵	[â] ← [ah]
۲۱	[t] ← [d]	۴۶	[w] ← [ah]
۲۲	[ŧ] ← [l]	۴۷	[ǰ] ← [d]
۲۳	[d] ← [t]	۴۸	[â] ← [ed]
۲۴	[ŧ] ← [r]	۴۹	[w] ← [f]
۲۵	[č] ← [z]		

نخست: ابدال در گروه واجی که شامل موارد زیر است:

۱- [ah]

[ah] فارسی، در هورامی به شکل [â] ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
šâr	شهر	*šahr*
šârak	شهرک	*šahrak*
qâwa	قهوه	*qahve*
bârâm	بهرام	*bahrâm*
pâlawân	پهلوان	*pahlavân*
šânâz	شهناز	*šahnâz*
mânâz(a)	مهناز	*mahnâz*

sahmnâk	سهمناک	sâmnâk
šâhrâ	شاهراه	šâr°â
pahnâ	پهنا	pânâ
zahrâ	زهرا	zârâ
zahre	زهره (جرأت)	zâł a

۲- [eh]

[eh] فارسی، در هورامی به شکل [ē] ظاهر می‌شود:

فارسی		هورامی
behbahân	بهبهان	bēbahân
mehmân	مهمان	mēmân
behnâm	بهنام	bēnâm
beh/dâne	به‌دانه	bēd̲âna
mehrǰu	مهرجو	mērǰu

۳- [oh]

[oh] فارسی به صورت [ō] ظاهر می‌شود:

فارسی		هورامی
sohrâb	سهراب	zōrâw(۱)
šohrat	شهرت	šōrat
mohalat	مهلت	mōł at(d̲)
mohr	مهر	mōr/mōra
kohsâr	کهسار	kōsâr

۴- [âb]

گروه آوایی [âb] فارسی در گویش پاوه‌یی به شکل [âw] پدیدار می‌شود:

۱- افزودن بر ابدال [oh] به [ō]، دو ابدال دیگر در واژه دیده می‌شود. [s] به [z] و [b] به [w] که در شماره ۴ به طور مستقل به آن پرداخته شده است.

فارسی		هورامی
âb	آب	*âw(ī)*
sarâb	سراب	*sarâw*
kabâb	کباب	*kawâw*
J̌avâb	جواب	*J̌ıwâw*
bâb	باب (مد)	*bâw*
xarâb	خراب	*xırâw*
âseyâb	آسیاب	*âsâw*

۵- [*âb*]

گاه [*âb*] به گروه آوایی [*aw*] تبدیل می‌شود:

فارسی		هورامی
âbru	آبرو	*awr°u*
â(b)pâš	آبپاش	*awpâš*
âbâdân	آبادان (صفت)	*awd̠ân*

۶- [*ab*]

گروه آوایی [*ab*] فارسی معمولاً در هورامی به شکل [*aw*] نمود دارد[۱]:

فارسی		هورامی
sabzi	سبزی	*sawzī*
sabr	صبر	*sawr*
šab	شب	*šaw(a)*
šabdar	شبدر	*šawar* (با حذف /d/)
qabr	قبر	*qawr(a)*

گاه [*ab*] به شکل [*ıw*] ظاهر می‌شود و این تبدیل [*a*] به [*ı*] به سبب قرار گرفتن واکه در

۱- دو واژه‌ی *rabt* (ربط)، *tabl* (طبل) از این قاعده مستثنی هستند.

کنار همخوانهایی همچون [z] و [s] که بی‌واک و سایشی هستند و [b] در بین دو واکه قرار می‌گیرد. مانند مثالهای زیر:

هورامی		فارسی
zıwân	زبان	*zabân*
šıwâna	شبان (چوپان)	*šabân*

۱-۷- [av]

[av] فارسی ـ در واژه‌های زیر ـ در هورامی بدل به [ıw] می‌شود و آن در صورتی است که [v] در میان دو واکه‌ی /a/ و /â/ بیاید.

هورامی		فارسی
J̆ıwân	جوان	*J̆avân*
r°ıwân	روان	*ravân*
tıwânâ	توانا	*tavânâ*
r°ıwâ	روا	*ravâ*
J̆ıwâw	جواب	*J̆avâb*

۱-۸ [ʔa]

[ʔa] فارسی در هورامی به [â] تبدیل می‌شود؛ معمولاً این دگرگونی واجی در گروه همخوان [ʔat-] که در پایان واژه باشد، ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
xał̵ât(۱)	خلعت	*xelaʔat*
r°ıkât	رکعت	*rekʔat*
qał̵â	قلعه	*qalʔe*
mâteł̵	معطل	*moʔattal*

۱-۹ [aʔ]

[aʔ] فارسی در واژه‌های زیر به شکل [â] نمود پیدا می‌کند و غالباً این تبدیل واجی در صورتی است که پس از همخوان [ʔ]، همخوانی دیگر بیاید و واکه‌ی [a] پیش از [ʔ] ظاهر شود:

هورامی		فارسی
târīf	تعریف	taʔrif
nâł	نعل	naʔl
tânē	طعنه	taʔna
mânâ	معنا	maʔnâ
mâquł	معقول	maʔqul
tâm	طعم	taʔm

دوم: ابدال در همخوان:

۱-۱۰. [b] به [w] تبدیل می‌شود، این قانونمندی واجی هنگامی پیش می‌آید که معمولاً پیش از [b]، واکه‌ی: [a] یا [â] و یا [ī] (در موارد معدود)قرار گرفته باشد:

هورامی		فارسی
xawar	خبر	xabar
wawâ	وبا	vabâ
mɣrīw	مغرب	maɣreb
kawâw	کباب	kabâb
sâwen	صابون	sâbun
zēwâ	زیبا (نام خاص)	zībâ
sâw(ī)	سیب	sīb
ɣarīw	غریب	ɣarīb
bâxawân	باغبان	bâɣbân

۱-۱۱. [*q*] میانی فارسی، هر گاه پیش از همخوان بی‌واک باشد و پس از آن واکه‌ی [*a*] و گاه [*o*] درآید. در هورامی معمولاً به شکل [*x*] نمود پیدا می‌کند:

هورامی		فارسی
waxt	وقت	*vaqt*
naxt	نقد	*naqd*
taxsīr	تقصیر	*taqsīr*
naxšâ	نقشه	*naqše*
r°axs	رقص	*raqs*
noxta	نقطه	*noqta*

همچنین [*q*] پایانی در پاره‌یی از واژه‌ها به [*x*] تبدیل می‌شود:

هورامی		فارسی
čâx	چاق ـ فربه	*čâq*
šalâx	شلاّق	*šallâq*

۱-۱۲. [*b*] پایانی اگر پیش از واکه یا پس از همخوانهای [*s*]، [*r*] بیاید در هورامی به شکل [*p*]، ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
qolâp	قلّاب	*qollâb*
tapḷ	طبل	*tabl*
serp	سرب	*sōrb*
kâspī	کاسبی	*kâsebī*
nasp	نصب	*nasb*

۱-۱۳. همخوان [*k*] پایانی، هر گاه پس از *n* غنه‌یی ظاهر شود یا پیش از واکه‌های [*u*] یا [*a*] بیاید در چند مثال زیر به [*g*] تغییر شکل می‌دهد:

هورامی		فارسی
bâŋ	بانک	*bânk*
tâŋ(a)	تانک	*tânk*
xug	خوک	*xuk*
yag	یک (صفت)	*yak*

۱-۱۴. [*γ*] فارسی به شکل [*x*] منحصراً در واژه‌های زیر ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
xam	غم	*γam*
xala	غلّه	*γalla*
xođâm(a)	غلام	*γolâm*
bâx	باغ	*bâγ*
xonča	غنچه	*γonče*
tēx	تیغ	*tīγ*
dâx	داغ (بسیار گرم و سوزان)	*dâγ*
pēxâm	پیغام	*payγâm*

۱-۱۵. [*x*] فارسی در واژگان زیر، در هورامی به صورت [*γ*] ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
maγmał	مخمل	*maxmal*
yaγdân	یخدان	*yaxdân*
boγwâr	بخار	*boxâr*

۱-۱۶. [*d*] فارسی در هورامی به صورت [*d̲*] ظاهر می‌شود در صورتی که واپسین همخوان در واژه باشد و پیش از آن واکه بیاید (معمولاً واکه [*â*] و [*a*]، یا اینکه پس از [*d*] نیز واکه باشد (مثالهای زیر نمونه‌هایی از این قانونمندی است):

هورامی		فارسی
dâḏ	داد	dâd
bâḏ	باد	bâd
farâḏ	فرهاد	farhâd
âbâḏ	آباد	âbâd
faḏâ	فدا	fadâ
dīḏan	دیدن (ملاقات ـ دیدار)	dīdan
daweḏ	داود (اسم خاص)	dâvud
xoḏâ	خدا	xodâ
mēḏân	میدان	maydân

۱ – ۱۷. [s] فارسی، به [z] هورامی تبدیل می‌شود در صورتی که [s] در گروه همخوان (خوشه‌ی همخوان)، [-rs] یا [-st] قرار گرفته باشد و در پایان واژه ظاهر شود، همچنین هنگامی که [s] همخوان پایانی باشد و پیش از آن واکه [a] یا [â] باشد، باز هم [s] تبدیل به [z] می‌شود:

هورامی		فارسی
darz	درس	dars
dazgâ	دستگاه	dastgâ
šaz dânē	شصت دانه	šas(t) dâne
r°âz	راست (در راست گفتن)	râst
magaz	مگس	magas
mazʔud	مسعود	masʔud
kaz	کس	kas

۱–۱۸. [x] فارسی به [w] هورامی تبدیل می‌شود، معمولاً [x] همخوان نخستین است و پس از آن واکه می‌آید، (در واژه‌های زیر قانونمندی ۱–۱۸. دیده می‌شود و نه در همه جا):

هورامی		فارسی
werd	خرد (ریز)	*xord*
war	خور (در خورشید) ـ آفتاب	*xor*
waš	خوش	*xoš*
darz wân	درس‌خوان	*darsxân*

۱-۱۹. همخوانِ [*š*] پاره‌یی واژه‌های فارسی، در هورامی به شکل [*ž*] ظاهر می‌شود، معمولاً این فرایند زمانی رخ می‌دهد که پس از [*š*] همخوان [*n*] یا [*m*] قرار گرفته باشد و پیش از آن واکه بیاید:

هورامی		فارسی
tažna	تشنه	*tešne*
J̌ažn(a)	جشن	*J̌ašn*
mažnawō	می‌شنود	*mīšnavad*
dânežman	دانشمند	*dânešmand*
dežman	دشمن	*došman*
pažm	پشم	*pašm*

۱-۲۰. [*ʔ*] آغازین فارسی (معادل ء «همزه»)، در پاره‌یی از واژه‌های هورامی به [*h*] تبدیل می‌شود، البته این یک بررسی ساختاری و ظاهری است در صورتی که واژه‌های یاد شده دخیل (وارداتی) به قاموس هورامی باشند، ولی بررسی‌های فقه اللغه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که زبان هورامی این واژه‌ها را از فارسی کهن یا پهلوی همچنان دست نخورده در سینه خود نگه داشته است، و این، زبان فارسی معاصر یا دست کم فارسی دری است که [*h*] را در گذر زمان در آغاز این واژه‌ها از دست داده است، بنظر می‌رسد بررسی‌های دقیق‌تری در این زمینه لازم است:

هورامی		فارسی
hanâr	انار	*(ʔ)anâr*
hawr	ابر	*(ʔ)abr*
hanJ̌īr	انجیر	*(ʔ)anJ̌īr*
hōsâr	افسار ـ عنان	*(ʔ)afsâr*
hōlâx	الاغ	*(ʔ)olâγ*
hału/hałwē	آلو	*(ʔ)âlu*
hałuča	آلوچه	*(ʔ)âluča*
hōsâ	استاد	*(ʔ)ōstâd*

۱–۲۱. در واژه‌های زیر [*d*] پایانی فارسی، به شکل [*t*] هورامی ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
kut	کود	*kud*
kârt(a) (کارد – کارت)	کارد	*kârd*
taqlīt (ادا در آوردن)	تقلید	*taqlīd*

۱–۲۲. [*l*] فارسی، در هورامی به شکل [*ł*] ظاهر می‌شود، در این صورت معمولاً [*l*] یا در بین دو واکه قرار می‌گیرد و یا در گروه همخوان، صامت پایانی است:

هورامی		فارسی
qâłeb	قالب	*qâleb*
kıłâw(a)	کلاه	*kolâ(h)*
mâmała	معامله	*mʔâmela*
bâł	بال	*bâl*
kâłâ	کالا	*kâlâ*
bâłâ	(برز و بلندی قد)	*bâlâ*
tamał	تنبل	*tambal*
sıwēł(ē)	سبیل	*sebīl*
bałâ	بلا	*balâ*

۱–۲۳. [*t*] فارسی به [*ḏ*] هورامی تبدیل می‌شود، و آن در صورتی است که معمولاً [*t*] پایانی است و در گروه همخوان [*-at*] قرار گرفته است:

فارسی		هورامی
bar(ē) kat	برکت	*barakaḏ*
xeyânat	خیانت	*x(γ) yânaḏ*
šōkat	شوکت (نام خاص)	*šawkaḏ*
(ʔ)*amânat*	امانت	*amânaḏ*
šerkat	شرکت	*šerkaḏ(t)*

۱–۲۴. در واژه‌های زیر [*r*] فارسی به [*l*] هورامی تغییر شکل می‌دهد:

فارسی		هورامی
čerk	چرک	*čełk*
zahra	زهره (جرأت)	*zâła*
barga	برگه	*bałga*
barg	برگ (نام نوعی کباب)	*bałg*

۱–۲۵. در واژه‌های زیر [*z*] فارسی به شکل [*č*] ظاهر می‌شود؛ بنظر می‌رسد در تحول تاریخی واژگان، دستگاه آوایی فارسی در پاره‌ای از این دست واژه‌ها [*č*] را به [*z*] تبدیل کرده باشد، پس قطعاً نمی‌توان گفت که هورامی [*z*] را در این واژه‌ها به [*č*] تبدیل کرده است، چون در اینجا صرفاً از نگاه مقایسه‌ای و توصیفی به دستگاه واجی و فرایندهای ساخت هجا در دو زبان نگریسته می‌شود، بنابراین تنها به اشاره و توضیح در این حدّ اکتفا می‌شود، زیرا این موضوع به دستور تاریخی و بررسی و تحول واژه‌ها از گذشته تا کنون مربوط می‌شود نه تحقیق در زمانی.

فارسی		هورامی
ruze	روزه	*r°ōčē*
rōzan	روزن	*r°ōčen*

۱-۲۶. در واژه‌های زیر [γ] فارسی، به شکل [w] در هورامی ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
čırâw(ī)	چراغ	*čerâγ*
r°ıwan	روغن	*rōγan*

۱-۲۷. در واژه‌های زیر [z] فارسی به شکل [s] ظاهر شده:

هورامی		فارسی
tamīs	تمیز	*tamīz*
nâsk	نازک	*nâzok*

۱-۲۸. [ʔ] فارسی، به شکل [ʔ] هورامی ظاهر می‌شود، در این صورت غالباً [ʔ] پیش از واکه‌ی: [a] و [â] و [o] قرار گرفته است؛ مواردی نیز در هورامی دیده می‌شود که همخوان پس از [ʔ] ظاهر شده و [ʔ] به [ʔ̱] تبدیل شده است:

هورامی		فارسی
ʔ̱azyaḏ	اذیت، آزار	*(ʔ)azyat*
ʔ̱amra	امر، فرمان	*(ʔ)amr*
qorʔ̱ân	قرآن	*qor(ʔ)ân*
ʔ̱alân	الان ـ اکنون	*(ʔ)alân*
maʔ̱mur	مأمور ـ پاسبان	*maʔmur*
ʔ̱amr	عمر	*(ʔ)ōmr*
ʔ̱alī	علی (نام خاص)	*(ʔ)alī*

۱-۲۹. /ʔ/ فارسی، به [ẖ] هورامی تبدیل می‌شود، این ابدال در واژه‌های زیر دیده می‌شود:

هورامی		فارسی
taẖtīl	تعطیل	*taʔtīl*
daẖfa(۱)	دفعه، بار	*dafʔa*
naẖf(a)	نفع، سود	*nafʔ*

۱- در این واژه‌ها فرایند قلب نیز قابل توجّه است.

۱-۳۰. در موارد زیر [z] فارسی، در هورامی به شکل [ž] نمود پیدا می‌کند:

هورامی		فارسی
ža(h/h̲)r	زهر	*zahr*
žaŋ(a)	زنگ (اکسید شدن)	*zaŋ*
žan(ī)	زن	*zan*
fēž	تیز - سریع	*tīz*

۱-۳۱. در واژه‌های زیر [b] پایانی فارسی، در صورتی که پیش از آن واکه باشد بـه [f] در هورامی تغییر شکل می‌دهد:

هورامی		فارسی
tanâfa	طناب	*tanâb*
sēfazamīnyē	سیب‌زمینی	*sībzamīnī*

۱-۳۲. دو واژه‌های زیر [ɣ] فارسی، به شکل [q] در هورامی ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
sawqât	سوغات	*sowɣât*
qerwâqī	قورباغه	*qurbâɣa*
gōra	غوره	*ɣure*

۱-۳۳. در واژه‌های زیر [ž] فارسی، به [ǰ] هورامی تغییر شکل یافته است:

هورامی		فارسی
manīǰa	منیژه	*manīže*
gârâǰ(a)	گاراژ	*gârâž*

۱-۳۴. [l] فارسی اگر پیش از [â] و [ī] و پس از [a] باشد، معمولاً در هورامی به [r] تغییر شکل می‌دهد:

هورامی		فارسی
harâł	حلال	*halâl*
kırēł	کلید	*kelīd*
darâł	دلال	*dallâl*
xarâł	خلال (بادام و ...)	*xalâl*

۱-۳۵. در واژه‌های زیر گروه همخوان [*-bt*] یا [*-pt*] پایانی در هورامی به صورت [*-ft*] ظاهر می‌شوند.

هورامی		فارسی
saft	ثبت	*sab(p)t*
zaft	(ضبط صدا، ضبط صوت) ضبط	*zab(p)t*

سوم: ابدال در تک مثالی‌ها

در فرایند نخستین، از تحولات ساخت هجا (ابدال) به پاره‌یی از دگرگونی‌های واجی میان واژه‌های فارسی و هورامی برمی‌خوریم، که نمی‌توان آن را در چارچوب تحول واجی قاعده‌مندی توصیف کرد، زیرا مثال‌های گوناگونی برای آن نمی‌توان یافت، برای نشان دادن گستردگی کارکرد ابدال در هورامی و حذف نشدن فرایندهایی که تنها یک نمونه از آنها در گویش دیده می‌شود، در اینجا نمونه‌های ابدال که بیش از یک مثال برای آنها یافت نشده، مشخص شده است.

	هورامی		فارسی
۱-۳۶. [*š*] به [*x*] ⟵			
	r°ēxa	ریشه	*rīše*
۱-۳۷. [*b*] به [*m*] ⟵	*kesm*	کسب	*kasb*
۱-۳۸. [*h*] به [*s*] ⟵	*âsen*	آهن	*ʔâhan*
۱-۳۹. [*m*] به [*d*] ⟵	*sardâ*	سرما	*sarmâ*
۱-۴۰. [*q*] به [*g*] ⟵	*maŋała*	منقل	*manqal*

۱-۴۱. [m] به [n] ⟵	bân	بام	bâm
۱-۴۲. [č] به [ǰ] ⟵	kuǰya	کوچه	kuče
۱-۴۳. [h] به [ŋ] ⟵	mâŋ(a)	ماه	mâh
۱-۴۴. [k] به [g] ⟵	dogder	دکتر	doctor
۱-۴۵. [ah] به [â] ⟵	bâs	بحث	bahs
۱-۴۶. [ah] به [w] ⟵	čıwâr	چهار	čahâr
۱-۴۷. [d] به [ǰ] ⟵	ǰaǰâṫ	دجّال	daǰǰâl
۱-۴۸. [eh] به [â] ⟵	târân	تهران	tehrân
۱-۴۹. [f] به [w] ⟵	wanawša	بنفشه	banfše

چهارم: ابدال فراگیر در هر موقعیت

با شناخت دستگاه واجی هورامی دریافتیم که در این دستگاه، همخوان [v] جز در دو سه واژه آن هم نام آوا، نمود ندارد و از طرفی [r] در این دستگاه دو گونه‌ی متمایز دارد: [r°] و [r]، شکل دوم یعنی [r] هیچگاه در آغاز واژه‌های هورامی ظاهر نمی‌شود، بنابراین در این سنجش آوایی بین فارسی و هورامی می‌توان به ا ین نتیجه رسید که:

۱- هر واژه‌ی فارسی که همخوان [v] داشته باشد، در صورتی که با فرایندهای آوایی دیگر تعارضی پیش نیاید، در هورامی تبدیل به [w] می‌شود. به ویژه واژه‌هایی که نخستین واج آنها [v] می‌باشد. مثال: wērân ⟵ ویران vīrân .

۲- [r] درصورتی که نخستین واج یک واژه‌ی فارسی باشد در صورت به کارگیری آن در هورامی به [r°] تغییر شکل می‌دهد به عبارت ساده‌تر [r] فارسی در آغاز هیچ واژه‌ی هورامی ظاهر نمی‌شود. مثال: r°īša ⟵ (ریشه)rīšē . بنا به توضیحات یاد شده حاصل این زیر مجموعه‌ی ابدال در مثالهای زیر برجسته‌تر و روشن‌تر نشان داده شده است.

۱- [v] فارسی غالباً به [w] هورامی تبدیل می‌شود:

هورامی		فارسی
dawâ	دوا ـ دارو	*davâ*
kâwa	کاوه (نام خاص)	*kâve*
wērân	ویران	*vīrân*
dâwtaɫab	داوطلب	*dâvtalab*
wīlâ	ویلا (نام خاص)	*vīlâ*
J̌ıwâw	جواب	*J̌avâb*
J̌ıwân	جوان	*J̌avân*
sıwâr	سوار	*savâr*
gâw	گاو	*gâv*

۲- [*r*] فارسی همیشه به [*r°*] هورامی تبدیل می‌شود، در صورتی که نخستین همخوان واژه باشد:

هورامی		فارسی
r°īša	ریشه	*rīše*
r°âsī	راستی	*râstī*
r°ōsam	رستم (نام خاص)	*rostam*
r°amazân	رمضان (نام خاص)	*ramazân*
r°aftâr	رفتار	*raftâr*
r°ıyâɫ	ریال	*reyâl*
r°aŋ	رنگ	*raŋ*

ب ـ فهرست ابدال در واکه‌ها

شماره	تبدیل واکه [...] به [...]	شماره	تبدیل واکه [...] ← [...]
۱	[â] ← [a]	۱۲	[e] ← [a]
۲	[i] ← [a]	۱۳	[ī] ← [a]
۳	[a] ← [â]	۱۴	[i] ← [u]
۴	[ō] ← [u]	۱۵	[i] ← [â]
۵	[â] ← [ō]		
۶	[â] ← [o]		
۷	[e] ← [o]		
۸	[i] ← [o]		
۹	[u] ← [o]		
۱۰	[ī] ← [e]		
۱۱	[ē] ← [ī]		

ب: ابدال در واکه‌ها:

بخش دوم ابدال، به بررسی فرایند ابدال در واکه‌ها اختصاص یافته است، در این بخش واژه‌هایی که ذکر شده‌اند تنها از نگاه تبدیل شدگی واکه‌ای مورد سنجش قرار گرفته، در این صورت ممکن است افزون برآن، تحولات آوایی دیگری ـ در واژه‌های فارسی که به حوزه واژگان هورامی وارد می‌شوند ـ صورت پذیرفته باشد که ما را در اینجا با آن کاری نیست.

۱- واکه [a] فارسی، در هورامی به شکل [â] ظاهر می‌شود و این در صورتی است که [a] واکه‌ی میان دو همخوان باشد، این قانونمندی فراگیر نیست بلکه در واژه‌های زیر کاربرد دارد.

هورامی		فارسی
hâm/r°â	همراه	*ham râ*
bâs	بحث	*ba(h)s*
nâl̂	نعل	*na:l*
pân	پهن	*pa(h)n*

۲- [a] فارسی، در واژه‌های زیر، ـ در هورامی ـ به شکل [ı] نمود پیدا می‌کند و آن در صورتی است که واکه، میان دو همخوان باشد:

فارسی		هورامی
namak	نمک	*nımak(ī)*
šak	شک	*šık(a)*
J̌avân	جوان	*J̌ıwân*
ravâ	روا	*r°ıwâ*
barâdar	برادر	*bırâ*
tavânâ	توانا	*tıwânâ*
zabân	زبان	*zıwân*
salâm	سلام	*sıłâm*

۳- [â] فارسی در واژه‌های زیر به [a] هورامی تبدیل می‌شود:

فارسی		هورامی
sâye	سایه	*saya*
sâʔat	ساعت‌سنج	*sa<u>ʔ</u>âta*
ʔâšγâl	آشغال	*ažγâł*

۴- [u] فارسی به شکل [ō] هورامی ظاهر می‌شود، در صورتی که [u] واکه‌ی بین دو همخوان باشد و بعد از آن، همخوان‌های سایشی، تفشی و لرزان قرار گیرند. این فرایند قاعده‌یی فراگیر نیست و استثناهایی نیز دارد:

فارسی		هورامی
guš	گوش	*gōš(ž)*
pušâk	پوشاک	*pōšâk*
kuze	کوزه	*kōzē*

pust	پوست	*pōs*
qušt	گوشت	*gōšt*
dust	دوست	*dōs*
ruz	روز	*r°ō*
γure	غوره	*qōra*
kur	کور ـ نابینا	*kōr*
duγ	دوغ	*dō*
susan	سوسن	*sōsan*

۵- [ō] فارسی، در واژه‌های زیر به [a] هورامی بدل می‌شود:

فارسی		هورامی
bōrde	بُرده	*barda*
mōrda	مرده	*marda*
bōrz	(بلند) برز ـ بالا	*barz*

۶- [o] فارسی در واژه‌های زیر به [a] هورامی تبدیل شده:

فارسی		هورامی
xoš	خوش	*waš*
bomb	بمب	*bama*

۷- [o] فارسی به شکل [e] هورامی ظاهر می‌شود. این قاعده معمولاً در واژه‌هایی کاربرد دارد که از گروه همخوان (همخوان + [o] + همخوان) برخوردار باشد.

آن هم غالباً در صورتی که همخوان نخستین در گروه، یکی از واج‌های (*s* -*š* - *J̌* -*m* - *d* - *r* - *t* ...) باشد که بیشتر آنها سایشی، بستواجی یا لثوی ـ دندانی هستند.

هورامی		فارسی
sem	سم	*sōm*
semâta	سمباده	*sombâde*
zeɫm	ظلم، ستم	*zolm*
Ǐel	جُل	*Ǐol*
denyâ	دنیا	*donyâ*
r°eb	رب	*rob*
merâḏ	مراد	*morâd*
mōter	موتور	*motor*
dez	دزد	*dozd*

۸- [*o*] فارسی به شکل [*ı*] هورامی نمود پیدا می‌کند، در صورتی که واکه بین دو همخوان باشد که همخوان نخستین (پیش از واکه)، [*b*] یا [*t*] باشد و همخوان دوم [*n*] نباشد.

هورامی		فارسی
bına	بن ـ ته ـ زیر	*bon*
bıza	بر	*boz*
tıman	تومان	*toman*

۹- [*o*] فارسی، در واژه‌های زیر، به شکل [*u*] هورامی ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
sur	سرخ	*sorx*
nuk	نوک	*nok*
puk	پوک (در پوک زدن)	*pok*

۱۰- [*e*] فارسی در واژه‌های زیر، به [*ī*] هورامی تبدیل می‌شود، و گاه پس از همخوان نخست واژه [*e*] ظاهر می‌شود:

فارسی		هورامی
lebâs	لباس	*l̄ibâsē*
ʔesm	اسم	*ī̄sm*
ʔešâ	عشاء	*ʔīšâ*
sâheb	صاحب	*sâẖīw*

۱۱- [*i*] فارسی در واژه‌های زیر، به شکل [ē] در هورامی نمود پیدا می‌کند:

فارسی		هورامی
bil	بیل	*bēɫa*
tiz	تیز	*t̄ēž*
miz	میز	*mēz*
dizi	دیزی	*d̄ēzē*
sizde	سیزده	*sēnza*
zibâ	زیبا (نام خاص)	*zēwâ*
bi kâr	بی‌کار	*bē kâr*
liz	لیز	*l̄ēž*

۱۲- [*e*] فارسی در واژه‌های زیر، به شکل [*a*] در هورامی ظاهر می‌شود:

فارسی		هورامی
ček	چک	*čak*
yek	یک	*yak*
madrese	مدرسه	*madrasa*
kenâr	کنار	*kanâr*
xande[۱]	خنده	*xɪwa*

۱- بیشتر واژه‌های فارسی که به حوزه واژگان هورامی وارد می‌شوند در صورت مختوم شدن به [*e*] یا های

zīnna	زنده	zende
pâya	پایه	pâye

۱۳- [ī] فارسی در واژه‌هایی ذیل در هورامی به شکل [a] نمود پیدا می‌کند:

هورامی		فارسی
hažda	هیجده	hīžde
makanō	می‌کَند	mikand
havda	هفده	hivde

۱۴- در واژه‌ی زیر [u] فارسی به [ı] هورامی تبدیل شده:

هورامی		فارسی
mırōčē	مورچه	murče

۱۵- [a] فارسی، تنها در واژه‌ی زیر تبدیل به [ı] در هورامی می‌شود:

هورامی		فارسی
lıyâna	لانه	lâna

۲- حذف

فراگیری زبان فارسی مناطق کردنشین غرب کشور (از جمله هورامان)، از دوره پیش دبستانی و زیر پوشش قرار گرفتن رسانه‌های جمعی به ویژه رادیو و تلویزیون و ... زبان هورامی را در حوزه‌ای وسیع تحت تأثیر آوایی، واژگانی، صرفی و نحوی قرار داده است؛ دستگاه واجی هورامی، با به کارگیری فرایندهای گوناگون آوایی و بهره‌وری از امکانات بالقوه زبانی خود و همچنینی ویژگیهای خاص آوایی، افزون بر ابدال از فرایندهای حذف، افزایش و قلب (جابه‌جایی) در واژه‌های دخیل، پویا و فعال است. یکی دیگر از بارزترین تحولاتی که

بیان حرکت، قانونمندی (۱۲-) در مورد آنها ساری و جاری است.

واژه‌های وارداتی از جمله فارسی در هورامی پیدا می‌کنند فرایند حذف همخوان یا واکه است.

«از راه فرایند حذف صدا ممکن است صدایی از بافت صوتی حذف گردد» (ساخت مشکوةالدینی، ص ۱۳۷). در این بخش به بررسی فرایند حذف و قانونمندی‌های واجی آن با ذکر مثالهای موجود در هر مورد، پرداخته شده است:

الف: فهرست حذف همخوان و واکه.

شماره	[...] ⟵ [...] مورد حذف‌شده		شماره	[...]←[...]	مورد حذف‌شده
۲-۱.	[s] ⟵ [-st]	[t]	۲-۱۳	[a] یا [o] باهمخوان آغازین [t]	[a]یا[o]
۲-۲.	همخوان مضاعف [ll]⟵[l]	[l]	۲-۱۴	تک مثالی‌ها	
۲-۳.	[d] پایانی	[d]	۲-۱۴-۱.	[h]	[h]
			۲-۱۴-۲.	[γ]	[γ]
۲-۴.	[h] پایانی	[h]	۲-۱۴-۳.	گروه‌همخوان[-vâne]	[-vâne]
۲-۵.	[d] میانی	[d]	۲-۱۴-۵.	[t] پایانی	[t]
			۲-۱۴-۶.	[š]	[š]
۲-۶.	[ʔ] پایانی	[ʔ]	۲-۱۴-۷.	[z]	[z]
			۲-۱۴-۸	[-rō]	[-rō]
۲-۷.	[b] پایانی	[b]	۲-۱۴-۹.	[h] میانی	[h]
			۲-۱۴-۱۰.	گروه‌همخوان[-dar]	[-dar]
۲-۸	[n̲] ⟵ [-nd]	[d]	۲-۱۴-۱۱.	[x]	[x]
			۲-۱۴-۱۲.	[-ǰa]	[-ǰâ]
۲-۹.	[x] پایانی و گاه میانی	[x]	۲-۱۴-۱۳	[ʔ]	[ʔ]
			۲-۱۴-۱۴.	[ʔ] میانی	[ʔ]
۲-۱۰.	[t] ⟵ [-xt]	[x]	۲-۱۴-۱۵.	[m]	[m]
۲-۱۱.	[r] پایانی	[r]			
۲-۱۲.	[b] در گروه همخوان ...	[b]			

الف: حذف همخوانها و واکه‌ها

۲-۱.گروه همخوان [-st] فارسی که پایانی باشد، معمولاً در هورامی با حذف [t] ظاهر می‌شود، در پاره‌ای از واژه‌ها افزون بر حذف [t]، ابدال [s] به [z] را نیز مشاهده می‌کنیم، غالباً این قاعده اخیر در واژه‌های مرکب یا مشتق رخ می‌دهد:

فارسی		هورامی
bast	بست	*bas*
dast	دست	*das*
mâst	ماست	*mâs*
post	پست	*pōs*
nâ râst	ناراست ـ دروغ	*nâr°âs*
baste	بسته	*basa*
pust	پوست	*pōs*
zemestân	زمستان	*zem sân*
dast bâf	دست‌باف	*daz bâf*
dast gīre	دستگیره	*daz sgīra*
mâst xorī	ماست‌خوری	*mâz warī*
dastgâ	دستگاه	*dazgâ*
dast mâl(۱)	دستمال	*dasmâl*

۲-۲. در کلمات فارسی یا عربی که گروه همخوان مضاعف در ساختمان واژه باشد، مانند [l-l] ، [z, z] در هورامی یکی ازهمخوانها حذف می‌شود: و این قاعده‌یی است فراگیر و پرکاربرد، با این بررسی در اینجا می‌توان نتیجه گرفت که نه در واژه‌های فارسی دخیل و نه در هورامی، همخوان مضاعف دیده نمی‌شود، به زبان ساده‌تر کلمه‌ی مشدد نداریم، البته در موارد بسیار معدودی به سبب تحولات آوایی واج گونه‌های مضاعف وجود دارند مانند *denna* (دندانه، یکی)، یا در پاره‌ای نام آواها:

۱- در این کلمه تنها حذف [t] صورت گرفته زیرا واژه حالت مرکب بودن خود را از دست داده است.

bevva (صوت ویژه‌ی پرهیزاندن بچه از خطر به کار می‌رود).

نمایه زیر مثال‌هایی از قانونمندی (۲-۲.) را نشان می‌دهد:

هورامی		فارسی
gala	گله	*galle*
kala	کله	*kalle*
amâ	امّا	*ʔammâ*
xıyât	خیّاط	*xayyât*
maza	مزّه	*mazze*
qola	قلّه	*qolla*
mıẖamad̲	محمّد (نام خاص)	*mohammd*
naJ̌âr°	نجّار	*naJ̌J̌âr*
(۱)*aŧŧâ*	اللّه (نام خاص ذات باری)	*allâ*

۲-۳. [*d*] پایانی در دسته‌ای از واژه‌های فارسی، اگر پس از همخوان و یا یکی از واکه‌های، [*u*] و [*â*] قرار گرفته باشد، در هورامی ظاهر نمی‌شود:

هورامی		فارسی
zu	زود	*zud*
ōsâ	استاد	*ʔostâd*
wâ ([*b*] به [*w*] بدل شده)	باد	*bâd*
bırâzâ	برادرزاده	*baradar-zâde*
ban	بند ـ نخ ضخیم	*band*
h̲ama	محمّد	*mohammad*
mah̲u	محمود	*mahmud*
dez	دزد	*dozd*

۱- ظاهراً به سبب خاص بودن نام «الله» و حفظ اصالت این واژه‌ی مقدس، بی هیچ تحوّل آوایی و با همان تلفظ عربی ظاهر می‌شود.

۲-۴. [*h*] **پایانی فارسی در صورتی که پس از واکه ظاهر شود،** در هورامی حذف می‌گردد:

فارسی		هورامی
kuh	کوه	*kō*
râh	راه	*r°â*
gâh	گاه ـ لحظه	*gâ*
šâh	شاه	*šâ*
panâh	پناه	*panâ*
bah bah!	به‌به!	*bah*(۱)

۲-۵. [*d*] میانی در فارسی، اگر پس از همخوان یا در میان دو همخوان باشد در واژه‌های هورامی زیر حذف می‌شود:

فارسی		هورامی
nazdīk	نزدیک	*nezīk*
yâzde	یازده	*yâṉza*
dozdī	دزدی	*dızī*
kandu	کندو	*kanu*
kodâm	کدام	*kâm*
qarz dâr	وام‌دار	*qarzâr*

۲-۶. [ʔ] پایانی فارسی یا [ʔ̱] پایانی عربی، در هورامی معمولاً حذف می‌شود.

فارسی		هورامی
qatʔ	قطع	*qat*
qeṯʔa bandī	قطعه‌بندی	*qata baṉī*
robʔ	ربع	*rōb*

šam(a)	شمع	*šamʔ*
matâ	متاع	*matâʔ*
J̌am	جمع	*J̌amʔ*

۲-۷. [*b*] پایانی فارسی، پس از واکه‌ی [*u*]، در هورامی حذف می‌شود و در این فرایند [*u*] نیز به [*ō*] تبدیل می‌شود.

هورامی		فارسی
čō	چوب	*čub*
J̌ō	جوب (جوی)	*J̌ub*
dârakō	دارکوب	*dârkub*
yâqō	یعقوب (نام خاص)	*ya(ʔ)qub*
zardačō	زردچوبه	*zard ču ba*

۲-۸. گروه همخوان [*-nd*] پایانی فارسی، در هورامی غالباً با حذف [*d*] و تبدیل [*n*] به [*n̲*] همراه است، [*n*] به واج گونه‌ی [*n̲*] هورامی تبدیل شده و [*d*] از گروه همخوان حذف می‌گردد:

هورامی		فارسی
qan̲	قند	*qand*
ten̲	تند	*tond*
ban̲	بند (زنجیر)	*band*
gan̲	گند	*gand*
čen̲	چند	*čand*
den̲na	دنده	*dande*
dânežman̲	دانشمند	*dânešmand*

۲-۹. همخوان [*x*] پایانی و گاه میانی فارسی، در واژه‌های زیر، در هورامی حذف می‌شود:

هورامی		فارسی
tâł	تلخ	*talx*
sur	سرخ	*sorx*
kdō	کلوخ	*kolux*
baš	بخش، حصه، سهم	*baxš*

۲-۱۰. در واژه‌های زیر گروه همخوان [*-xt*] فارسی، با وارد شدن در قاموس واژگان هورامی، [*x*] را از دست می‌دهد:

هورامی		فارسی
sōt	سوخت	*suxt*
âmēta	آمیخته	*ʔâmīxta*
پختن نان در گویش «نوسود» *pētay*	پختن	*poxta*
tata تابوت میّت	تخته	*taxta*

۲-۱۱. واژه‌های زیر، حذف [*r*] فارسی را در هورامی نشان می‌دهد:

هورامی		فارسی
bâza (نیز با حذف [*g*])	بگذار	*bogzâr*
čıwâ (*čıwâ dânē* = چهار تا)	چهار	*čahâr*
mâza /*nâzī* (نیز با حذف [*g*])	نگذار	*nagozâr*

۲-۱۲. [*b*] فارسی هر گاه در گروه همخوان [*-c + c*] قرار گیرد و پایانی باشد، با ورود به حوزه‌ی هورامی، دیگر نمودی ندارد [*b*] حذف می‌شود.

هورامی		فارسی
sōẖâna	صبحانه	*sōbhâne*
dıma	دنبه	*dōmba*

šama	شنبه	*šamba*
semâta	سمباده	*sōmbâde*
sōh̠	صبح	*sōbh̠*

۲-۱۳. واکه‌های [*a*] یا [*o*] فارسی ـ در واژه‌های زیر ـ در کاربرد هورامی حذف می‌شوند؛ معمولاً همخوان گروه [*t*] آغازین است:

هورامی		فارسی
traka	تک ـ شکاف	*tarak*
tıwar	تبر	*tabar*
tıfaŋ	تفنگ	*tofang*

۲-۱۴- حذف در تک مثالی‌ها:

در این جا تنها به موارد حذف در واژه‌های فارسی دخیل در هورامی اشاره شده که یک نمونه بیشتر برای آنها ضبط و ثبت نشده، بنابراین نمی‌توان آنها را در قانونمندیهای واجی توصیف کرد، بنظر می‌رسد که بررسی این موارد نیازمند تحقیق بیشتر و میدانی فراخ‌تر از این است.

	هورامی		فارسی
۲-۱۴-۱. حذف [*h*]:	*sâťa*	صالح	*sâleh*
۲-۱۴-۲. حذف [*γ*]:	*dırō*	دروغ	*doruγ*
۲-۱۴-۳. حذف [*-vâne*]:	*han̠n̠ī*	هندوانه	*hendavâne*
۲-۱۴-۴. حذف [*n*]:	*dıd̠ân*	دندان	*dandân*
۲-۱۴-۵. حذف [*t*]پایانی:	*fu*	فوت	*fut*
۲-۱۴-۶. حذف [*š*]:	*čam*	چشم	*čašm/ češm*
۲-۱۴-۷. حذف [*z*]:	*lara*	لرزه	*larze*
۲-۱۴-۸. حذف [*-rō*]:	*dešt*	درشت	*dorōšt*
۲-۱۴-۹. حذف [*h*] میانی:	*čel*	چهل	*čehel*

۲-۱۴-۱۰. حذف [-dar]:	*bırâ*	برادر	*barâdar*
۲-۱۴-۱۱. حذف [x]:	*tōm*	تخمه، تخم	*toxme/toxm*
۲-۱۴-۱۲. حذف [-ǰa]:	*kō*	کجا	*koǰâ*
۲-۱۴-۱۳. حذف [ʔ]:	*šō̆ɫa*	شعله	*šoʔle*
۲-۱۴-۱۴. حذف [ʔ] میانی:	*mâmaɫa*	معامله	*moʔâmele*
۲-۱۴-۱۵. حذف [m] میانی:	*ēsâɫ*	امسال	*ʔemsâl*

۲-۱۵. حذف در اسمهای خاص:

نمایش و برجسته کردن قدرت تصرف و تغییر و حذف و دیگر فرایندهای آوایی هورامی در واژه‌های دخیل، به ویژه در اسمهای خاص شگفت‌انگیز و تأمل‌زاست؛ اسمهای خاص «عربی» آن چنان کوچک و کوچکتر شده‌اند که در مقایسه با اصل آنها، گویی هیچ نسبت واجی با اصل خود ندارند. می‌دانیم یکی از عوامل حذفهای جزئی یا گسترده در هر زبان پیروی از قانون کم‌کوشی و جلوگیری از اتلاف انرژی بیشتر در تلفظ واژه‌هاست و از طرفی بنا به دیدگاه برخی جامعه‌شناسان سیاسی، این دخل و تصرفها نشان از اعتراض زبانی و ستیز در برابر واژه‌های تحمیلی حاکمان ناهمسو با مردم دارد. شگفت آن که در هورامی برای یک اسم خاص دو گونه تحوّل آوایی یافت می‌شود (البته نمونه‌ها بسیار اندک است)، که بنا بر شخصیت نام نهاده (مسمّی) این تحوّل صورت پذیرفته است:

مثلاً در واژه‌ی *mohammad* = محمد، در میان گویشوران برای شخص حضرت رسول اکرم (ص) که نامش محمد است واژه‌ی <u>*mehamd*</u> به کار می‌رود و نیز کسانی که با احترام نام محمد بودن آنها بر زبان آید در حالی که همین اسم در کاربرد معمولی به صورت <u>*hama*</u> ظاهر می‌شود که سه واج آن حذف و چند ابدال نیز در آن دیده می‌شود.

بنابراین به دلیل جایگاه ویژه اسمهای خاص دخیل در هورامی، فرجامین سخن حذف در یک بند (۲ - ۱۵) جداگانه ـ به بررسی حذف در این اسمها اختصاص داده شده است. و چون نمی‌توان فرایند حذف در اسمهای خاص را در قانونمندیها آوایی توجیه و توصیف کرد، لذا تنها به ذکر موارد حذف و مثالهای لازم بسنده شده است: (رک اسم خاص).

	هورامی	مواد حذف	فارسی	
۱-	mısafã	[t]	مصطفی	mostafã
۲-	mıča	[t] و [f] و [a]	مصطفی	mostafã
۳-	maxul	[m]	محمود	mahmud
۴-	mahu	[m] و [d]	محمود	mahmud
۵-	ʔaba	[d] و [o] و [l] و [l]	عبدا...	ʔabdollâ
۶-	mıhamad	[m]	محمد	mohammad
۷-	hama	[m] و [o] و [m] و [d]	محمد	mohammad
۸-	ʔaza/âza	[z]	عزیز	ʔazīz
۹-	hamadmin	[m] و [o] و [m] و [ʔa]	محمّدامین	mohammadʔamīn
۱۰-	ʔawka	[d] و [o] و [l]/karim	عبدالکریم	karim ʔabdol
۱۱-	ʔawkla	[d] و [o]/karim	عبدالکریم	karim ʔabol
۱۲-	r°aha	[m]	رحیم	rahīm
۱۳-	qâla	[r]/ʔabdol,[r]	قادر(عبدالقادر)	qâder/ʔabdol
qâder				
۱۴-	mana	[i] و [ž]	منیژه	manīže
۱۵-	afē	[r] و [u] و [z]	افروز - فروزان	afruz
۱۶-	xâtē	[u] و [n]	خاتون	xâtun
۱۷-	hamaydīi	[m] و [o] و [m] و [a]	محمدعلی	mohammad alī
۱۸-	zayna	[l], ʔâbedin	زین‌العابدین	zaynal ʔâbedin
۱۹-	badē	[ʔ] و [a]	بدیعه	badīʔa
۲۰-	zītē	[n] و [a]	زینت	zinat
۲۱-	zakla	[i] و [n] و [t]	زینت	zinat
۲۲-	qâsa	[m]	قاسم	qâsem
۲۳-	aka/aga	[b] و [r]	اکبر	akbar
۲۴-	J̌âna/ J̌aka	[h]gir/ [h], [n], gir	جهانگیر	J̌ahângir

۲۵-	naJ̌a	[m], ʔadin	نجم‌الدین	naJ̌maʔadin
۲۶-	ʔâra	[f]	عارف	ʔâref
۲۷-	h̲amla	[m]و[o][m]و[d]و ʔamin	محمدامین	mohammadʔamin
۲۸-	h̲amlâna	[m]و[o][m]و[d]	محمدامین	mohammadʔamin
۲۹-	saʔ̲a	[ ] و [d]	سعید	saʔid
۳۰-	maJ̌a	[a]	مجید	maJ̌id
۳۱-	ah̲a/axel	[m] و [d]	احمد	ahmad
۳۲-	xaJ̌e	[d] و [i]	خدیجه	xadiJ̌e
۳۳-	naʔ̲a	[m]	نعیم	naʔim
۳۴-	r°ōsam/r°ōsa	[t]/[t]و[m]	رستم	rostam
۳۵-	sıyâ	[-vaš]	سیاوش	seyâvaš
۳۶-	kaya/kayō	[-mars]/[-mars]	کیومرث	kaymars
۳۷-	fara	[-yidun]	فریدون	farayidun
۳۸-	huši	[-ng]	هوشنگ	hušaŋ
۳۹-	kâwsa/kaykl	[-kâv] و [-us]	کیکاووس	kaykâvus
۴۰-	masa	[n][u][r]	منصور	mansur
۴۱-	ēqa	[b] و [â] و [l]	اقبال	(ʔ)eqbâl

۳-افزایش

در واژه‌های دخیل بنظر می‌رسد کمتر اسمی است که از افزایش وندهای جنسی (مذکر - مؤنث) هورامی، به دور مانده باشد به ویژه آنجا که اسم به صورت معرفه به کار رفته مثال:

هورامی {(مؤنث) nânakē ⟵ (نان) nân} فارسی

هورامی {(مذکر) yânaka ⟵ (خانه) xâne} فارسی

به زبانی ساده‌تر می‌توان گفت، فرایند افزایش واکه و همخوان برای جنس‌پذیری اسمهایی که به جرگه‌ی واژه‌های هورامی وارد می‌شوند، بسیار فراگیر است و خود تابع قانونمندی ثابت و مشخصی است. نمونه‌های زیر اسمهایی را نشان می‌دهد که بدون نشانه‌ی

معرفه آمده‌اند و در گذر از فارسی به هورامی، افزایش واکه [a] را پس از پایان واژه مشخص می‌سازد:

۳-۱. افزایش واکه [a] در پایان واژه:

هورامی	افزوده	فارسی	
qâłya	[a]	قالی	qali
sa؟âta	[a]	ساعت	sâ؟at
nâna	[a]	نان	nân
bına	[a]	بن ـ ته	ben
sara	[a]	سر (رأس)	sar

افزایش همخوانها از رایج‌ترین گونه‌ی افزایش در واجهاست که در واژه‌های دخیل هورامی قابل بررسی است. بنظر می‌رسد غالباً این افزایش در پایان واژه است، هر چند مواردی نیز هست که افزایش، در آغاز یا میان واژه را نشان می‌دهد. اینک به مواردی از فرایند افزایش ـ در مقایسه‌ی دو زبان فارسی و هوامی ـ با ذکر مثالهایی که یافت شده، اشاره می‌شود:

۳-۲. افزایش همخوان [t] در پایان هجا:

هورامی		فارسی
xârešt	خارش	xâreš
xorešt	خورش	xoreš
r°awešt	روش	raweš

۳-۳. افزایش [h] در آغاز واژه؛ معمولاً پس از [h] واکه‌ی [a] ظاهر می‌شود:

هورامی		فارسی
hatâ	تا(حرف اضافه)	ta
hanâr	انار	(؟)anâr(۱)

۱- در صورتی که همزه را واج مستقل به حساب نیاوریم قاعده (۳-۳) با مثال یاد شده انطباق دارد.

hanǰir	انجیر	(?)anǰir

۳-۴. افزایش [ł] یا [l] در میان یا پایان واژه:

هورامی		فارسی
kalarm	کلم	kalam
kermūł	کرمو کرم‌دار	kermu

۳-۵. افزایش یا [ŋ-] یا [ŋa-] در پایان واژه:

هورامی		فارسی
mâŋa	ماه	mâh
kâŋa	کان ـ معدن	kân

۳-۶. افزایش [r] در میان هجا:

هورامی		فارسی
kort	کت	kot

۳-۷. افزایش [ʔ] در آخر واژه:

هورامی		فارسی
senʔ	سن	sen

۳-۸. افزایش [ʔa] در پایان واژه:

هورامی		فارسی
gonâʔa	گناه	gonâ(h)

۳-۹. افزایش گروه همخوان [-han] در آغاز هجا و [a] در پایان واژه:

هورامی		فارسی
haŋâma	گام ـ قدم	gâm

۳-۱۰. افزایش [r] و [t] هم زمان، به همراه تحوّلات دیگر واجی:

هورامی		فارسی
tırēšta	تیشه	*tiše*

۳-۱۱. افزایش [-kat] با حذف [d] در پایان واژه:

هورامی		فارسی
dukat	دود	*dud*

۳-۱۲. افزایش [w] میانجی در میان دو واژه:

هورامی		فارسی
durâwdur	دورادور	*durâdur*

۳-۱۳. افزایش واکه [a] در پایان واژه:

هورامی		فارسی
tamâʔa	طمع	*tamaʔ*

افزایش واکه [a] در اسمهای خاص بدون توجه به مذکر یا مؤنث بودن آنها، خود از بارزترین مشخصه های واژه‌های دخیل در هورامی است: .

mansur (منصور) ⟶ *mansura*

maryam (مریم) ⟶ *meryama*

haydar (حیدر) ⟶ *haydara*

● در اسمهای خاص که مرکب هستند، معمولاً چنین قاعده‌ای کمتر نمونه دارد:

(عبدا...)*ʔabdollâ* ⟶ *ʔawdettâ*

(سراج‌الدین) *serâǰaddin* ⟶ *sarâǰadīn*

۴- قلب (جابه‌جایی)

منظور از قلب، جابه‌جایی واجی در زنجیره‌ی صداهاست؛ زبان‌شناسان با دیدگاههای گوناگون به توجیه چنین فرایندی پرداخته‌اند. استاد محترم مشاور بر این باورند که چند دلیل اصلی را در پیش‌آمدن قلب در زبان وام گیرندۀ می‌توان برشمرد:

۱- سهولت تلفظ

۲- ناسازواری (تنافر) حروف، مثلاً واج انسدادی که در کنار واج سایشی قرار می‌گیرد یکی با دیگری تنافر دارد و در نتیجه جای دو واج عوض می‌شود مثال سایشی [s] + انسدادی [k] برای اهل زبان مشکل است بنابراین با فرایند قلب به صورت ([k] + [s] -) درمی‌آید.

(فارسی) *aks* عکس ⟶ *ask* (هورامی)

۳- تلفظ نادرست اولیّه؛ نخستین‌بار واژه به درستی تلفظ نشده و این نادرستی همچنان با تکرار تثبیت شده است. آقای دکتر مشکوةالدینی در ساخت آوایی زبان در توجیه فرایند «جابه‌جایی صدا» معتقد است که «جابه‌جایی صدا در گفتار کودکان و همچنین افراد کم‌سواد بیشتر مشاهده می‌شود». (ساخت، مشکوةالدینی، ۱۴۵).

بی‌آنکه در پی علّت و چرایی فرایند قلب باشیم، به عنوان یک واقعیت عینی در مقایسه‌ی بین فارسی و هورامی و دیگر زبانها، عناصر زبانی (واژه‌هایی) را می‌یابیم که بر اثر جابه‌جایی یک واج، فرایند قلب در آنها صورت پذیرفته است.

مواردی که از مقایسه‌ی فارسی با هورامی در مورد قلب ضبط و جمع‌آوری شده عبارتند از:

هورامی		فارسی
ask	عکس	*(ʔ)aks*
ber°wâ	باور	*bâvar*
dah̠fa	دفعه، بار	*daf(ʔ)a*
filâsk	فلاکس	*filâks*
filusk	فلوکس (ماشین)	*filuks*
kermīt	کبریت	*kebrit*
leftəłâ	لطف ا...	*lotfollâ*

masxare	مسخره	*maxsara*
mazâǰ	مزاج ـ خلق و خو	*maǰâz*
ma(ʔ)nâ	معنا ـ معنی	*mân̲ʔâ*
murče	مورچه	*mɪrōčē*
naf(ʔ)	نفع	*naẖf(a)*
nosxe	نسخه	*noxsa*
qofl	قفل	*qoɫ f*
quti	قوطی	*qetwa/qɪtu*
tefl	طفل	*teɫ f*
tâksi	تاکسی	*tâskī*
wâks	واکس	*wâsk*
(ʔ)âsâyeš	آسایش	*âšâyes*

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

۱- ابراهیم‌پور، محمدتقی، **واژه‌نامه فارسی ـ اورامی ـ کردی،** بی‌تا، بی‌جا.

۲- بابک، علی، **بررسی زبان‌شناختی گویش زرند،** پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد مشهد، مشهد، ۱۳۷۴ ـ ۱۳۷۳.

۳- پاپلی یزدی، محمدحسین، **فرهنگ آبادیهای ایران،** بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۷.

۴- پورداود، ابراهیم، **پارسی باستان، اوستا،** پهلوی، «مقدمه‌ی برهان قاطع» کتابخانه زوّار، تهران، ۱۳۳۰.

۵- پیرصاحب، عرفان، **منوگرافی روستای هجیج،** پایان‌نامه کارشناسی علوم اجتماعی «پژوهشگری» دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۱۳۷۳).

۶- ثمره، یدالله، **آواشناسی زبان فارسی،** مرکز نشر دانشگاهی، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۴.

۷- ناتل خانلری، پرویز، **تاریخ زبان فارسی،** انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.

۸- ناتل خانلری، پرویز، **دستور زبان فارسی،** انتشارات توس، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۳.

۹- جهانگیری، نادر، **نگاهی تازه به‌گویش شناسی،** مجله دانشکده ادبیات فردوسی مشهد، سال بیست و پنجم، ش ۳، (پاییز ۱۳۷۱).

۱۰- جمشید زهی، قادربخش، **بررسی پاره‌ای ویژگی‌های ساخت آوایی، زبان بلوچی،** پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبانشناسی همگانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ۱۳۷۳.

۱۱- حق‌شناس، علی‌محمد، **آواشناسی (فنوتیک)**، انتشارات آگاه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۴.

۱۲- خال، شیخ محمّد، **فه‌رهه‌نگی خال**، چاپخانه‌ی کامه‌ران، سلیمانی، ج ۱ (۱۹۶۰ م)، ج ۲ (۱۹۶۴ م)، ج ۳ (۱۹۷۶ م).

۱۳- دهخدا، علی‌اکبر، **لغت‌نامه دهخدا**، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۲.

۱۴- راست، نیکلا، **فهرست مآخذ زبانها و لهجه‌های ایرانی**، فرهنگ ایران زمین، ش ۱، بی‌تا.

۱۵- زمردیان، رضا، **بررسی گویش قاین**، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.

۱۶- زه‌بیحی، عبدوره حمان، **قامووسی زبانی کوردی**، ئینتشاراتی سه لاحه دینی ئه‌ییووبی، ۱۳۶۷.

۱۷- ژاک دومرگان، **جغرافیایی غرب ایران**، ترجمه و توضیح دکتر کاظم ودیعی، ج دوم، انتشارات چهر، تبریز، ۱۳۳۹.

۱۸- سازمان برنامه و بودجه استان کرمانشاه، **نماگرهای آماری استان کرمانشاه، ۱۳۷۰.**

۱۹- ساغروانیان، جلیل، **فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی**، نشرنما، مشهد، ۱۳۶۹.

۲۰- سجادی، علاءالدین، **میژووی ئه‌ده‌بی کوردی**، چاپخانه‌ی مه‌عاریف، به‌غداد، ۱۹۵۲م.

۲۱- سنه‌یی، سوران، **هه ورامانی ته‌خت**، فصلنامه سروه، سال هفتم، ش ۶۷، ۱۳۷۰.

۲۲- سیسل. جی. ادموندز، **کردها، ترکها، عربها**، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، انتشارات روز بهاران، تهران، ۱۳۶۷.

۲۳- شهرداری شهرستان پاوه، **گزارش تفصیلی طرح جامع پاوه**، شهرداری پاوه، ۱۳۶۹.

۲۴- صادقی، علی‌اشرف، **نقد و معرفی «فرهنگ نائینی»**، مجله‌ی زبانشناسی، سال پنجم، ش دوم، ۱۳۶۷.

۲۵- صفی‌زاده (بورکه‌ئی)، صدیق، **در پیرامون فرهنگ و زبان کردی**، هوخت، دوره‌ی ۲۶، ش ۵، ۶، ۱۰، ۱۳۵۴.

۲۶- صفی‌زاده، صدیق، **میژووی ویژه‌ی کوردی (۱ و ۲)**، انتشارات ناجی ـ با نه کردستان، تبریز، ۱۳۷۰.

۲۷- صفی‌زاده، صدیق، **کردی بیاموزیم**، انتشارات بلخ وابسته به بنیاد نیشابور، تهران، ۱۳۶۰.

۲۸- طباطبائی، محمد، **فرایند اتباع با تکیه بر اتباع در زبان فارسی**، مجله‌ی علوم اسلامی ـ انسانی دانشگاه شهید چمران، اهواز، ش اول، بهار ۱۳۶۸.

۲۹- طبیبی، حشمت‌الله، **مبانی جامعه‌شناسی و مردم شناسی ایلات و عشایر**، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۱.

۳۰- عمرانی، غلمرضا، **بررسی آوایی، دستوری و واژگانی گویش سیستان**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، مشهد، زمستان ۱۳۷۰.

۳۱- فره‌وشی، بهرام، **فرهنگ زبان پهلوی**، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۸.

۳۲- فه‌ریوه‌ر، به همه‌ن، **هه‌ورامان ناوچه‌ی نه ناسراو**، فصلنامه سروه، ش ۵۳، ۱۳۶۹.

۳۳- کریمی دوستان، غلامحسین، **دستگاه واجی گویش کردی سنندج**، مجله‌ی زبانشناسی، سال دهم، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۷۲.

۳۴- کلباسی، ایران، **فارسی اصفهانی**، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.

۳۵- کلباسی، ایران، **ارگیتو در زبانها و گویشهای ایرانی**، مجله‌ی زبانشناسی، سال پنجم، ش دوم، ۱۳۶۷.

۳۶- کلباسی، ایران، **ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز**، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱. مجله زبان‌شناسی «نقد واژه»، سال پنجم، ش ۲.

۳۷- مجله زبان‌شناسی **«نقد واژه»**، سال پنجم، ش ۲.

۳۸- محمد حسین‌بن خلف تبریزی متخلص به برهان، **برهان قاطع**، کتابفروشی ابن‌سینا، تهران، ۱۳۴۲.

۳۹- مدرسی، یحیی، جامعه‌شناسی زبان، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.

۴۰- مرتضایی، محمد، **زبان کردی و لهجه‌های مختلف آن**، انتشارات مهرگان، تبریز، ۱۳۵۷.

۴۱- مشکوةالدینی، مهدی، **ساخت آوایی زبان**، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد چاپ سوم، ۱۳۷۴.

۴۲- مشکوةالدینی، مهدی، **پیدایش و گسترش زبانشناسی ساخت‌گرای آمریکایی و سرانجام آن**، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال بیست‌وششم، ش دوم، ۱۳۷۲.

۴۳- معین، محمد، **فرهنگ فارسی معین**، چاپ نهم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵.

۴۴- مکری، محمد، **فرهنگ نام‌های پرندگان در لهجه‌های غرب ایران**، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱.

۴۵- نجفی، ابوالحسن، **مبانی زبانشناسی و کاربرد آن در زبان فارسی**، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۱.

۴۶- نقش‌بندی، شهرام، **نظام‌آوایی گویش هورامی «گونه‌ی پاوه‌یی» از دیدگاه واج‌شناسی زایا و واج‌شناسی جزء مستقل**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبانشناسی، دانشگاه علاّمه طباطبایی، تهران، مهر ۱۳۷۵.

۴۷- وثوقی، افضل، **ساخت آوائی زبان کردی (لهجه‌ی سقّزی)**، مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال شانزدهم، ش دوم، ۱۳۶۲.

۴۸- وحیدیان کامیار، تقی، **حرفهای تازه در ادب فارسی**، انتشارات جهاد دانشگاهی اهواز، ۱۳۷۰.

۴۹- وحیدیان‌کامیار، تقی، **نوای گفتار در فارسی**، انتشارات دانشگاه جندیشاپور، اهواز، آذر ۱۳۷۰.

۵۰- وحیدیان کامیار، تقی، **دستور زبان فارسی (جزوه دست‌نویس)**، دانشکده ادبیات مشهد، ۱۳۷۵.

۵۱- وحیدیان کامیار، تقی، **فرهنگ نام آوایی** فارسی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، بهار ۱۳۷۵.

۵۲- وحیدیان کامیار، تقی، جزوه دست‌نویس دستور زبان فارسی، سمعی و بصری دانشکده ادبیات مشهد، ۱۳۷۵.

۵۳- هەورامانی، محه مەدئەمین، **سەرە تاییک لە فیلولوژیی زمانی کوردی**، چاپخانەی مەعاریف، بەغداد، ۱۹۷۴.

۵۴- هەورامانی، محەمەدئەمین، **فەرهەنگی زارا و وئیدیومی زمانی کوردی (قاموس المصطلاحات فی اللغة الکردیه)**، دارالکتب و الوثائق، بەغداد، ۱۹۸۹.

55- AGE MEYET BENEDICTSEN ... ARTHUR CHRISTENSEN, LES DIALECTES DAWROMAN ET DE PAWA,KOBENHAVN,1921.

56- D.N. MACKENZIE,KURDISH DIALECT STUDIESI,LINDON OXFORD UNIVERSITY PRESS,NEW YORK TOROWTO,1961.

57- D.N.MACKENZIE,THE DIALECT OF AWROMAN (HAWRAMAN-ILUHON), KOben havo, 1966.

ABSTRACT

The present thesis includes a preface, an introduction, and six chapters. its main bodyis composed of theree principal subjects: phonological description, grammatical description, and vocabulary of Hawramilanguage.

Some problems concerning Hawrami language, research methods and achievements are discussed in the preface and the general geographical, cultural,... situation of the region of speakers (paveh) are described.

Some of the key terms used in the thesis are defined breifly in the first chapter.

The phonological system of pavehian dialect which consists of 28 consonants and 15 simple and compound vowels is explained in the second chapter.

The third chapter includes two suprasegmental units (stress and intonation) in Hawrami language.

The fourth chapter entitled" Descriptive Grammar of Hawrami language" is the main and most detailed chapter of the thesis and is divided in to several separate sections in which sentences, interjections,verbal group,nominal group,and adverbial group in Hawrami language are studied in detail.

The fifth chapter contains a collection of pragmatic and active words of Hawrami which has been presented in alphabetical order under title "vocabulary" on the basis of grammatical differentiation.

"Phonetic processes of Hawrami language" compared with the persian merely in forming words in the sixth chapter.

The processes studied in this chapter are:mutation,deletion,addition,and inversion.

At the end of the thesis the references which have any contribution directly or indirectly in the arrangement of this thesis are listed in alphabetical order.




ISBN
9 789643 568498







